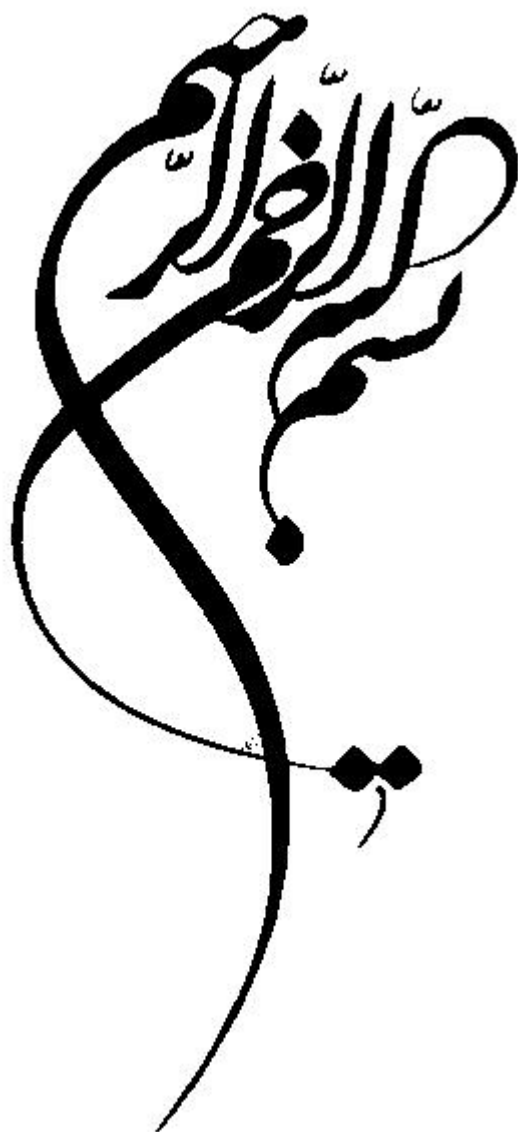




بربال اندیشه

بربال اندیشه، ص: 23

پیشگفتار

اندیشمندان اسلامی برای پاسداشت فرهنگ اهل بیت و علوم آن انوار هدایت از ابتدای عصر امامت امیر مؤمنان علیه السلام در حدّ توان و در خور زمان با وجود مشکلات و سختی‌های فراوان به هر نحوی که توانستند خدمتی بکنند در این راه فرو گذار نکردند.

عده‌ای با حفظ احادیث عده‌ای با تدریس عده‌ای با سخنرانی عده‌ای با تفسیر و تبیین آثار اهل بیت بصورت تألیف و گروهی تنها با گردآوری کلمات آنها به استحکام و بقاء این مکتب خدمات فراوانی نمودند.

یکی از فعالیتهای بسیار زیبای اندیشمندان اسلامی از دیر باز تنظیم مقالات در تبیین فرهنگ آل الله بوده است.

این حرکت که در عصر اخیر گسترش بسیار و موازن این گسترش به جهت نوع کار تناسخ مبحثی در جوامع علمی و دانشگاهی و حوزوی در تبیین و گسترش فرهنگ اهل بیت حتی در خارج از مرزهای ممالك اسلامی داشته است.

اکنون که قلمرو علم و گستردگی بسیاری پیدا کرده است و حرکت‌های ضد

بربال اندیشه، ص: 24

دینی در سه قرن اخیر بخصوص در جامعه غربی بیشتر شده است.

طرح علوم و فرهنگ اهل بیت: و تبیین آن ضروری‌تر می‌نماید.

به هر وسیله و به هر دستاویز و در هر قالب باید این حرکت گسترش پیدا کند.

در این رهگذر اندیشمند فرزانه حضرت استاد حسین انصاریان که در زمینه‌های گوناگون برای این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نفرموده‌اند در این زمینه نیز قلم را «بر بال اندیشه» های اسلامی چرخانده و مقالاتی چند با موضوعاتی متنوع به رشته تحریر در آورده‌اند مقالاتی متقن عمیق و عالمانه که در نوع خود تبیینی روشن از بخشی از فرهنگ اهل بیت علیهم السلام است.

این مجموعه توسط توسعه تحقیقاتی دارالعرفان جمع آوری سپس تنظیم و ویرایش گردید ناگفته نماند که پاورقی‌های این مجموعه مربوط به ویراستار می‌باشد.

این اثر با توجه به این که برگرفته شده از قلم عالمانه استاد می‌باشد در نوع خود اثری قابل استفاده برای بین موضوعات مطروحه در هر مقاله خواهد بود.

امید است برای اهل تحقیق درسی برای ورود به علوم اهل بیت و برای اهل حال و عمل شرابی از زمزم معارف آن الله باشد.

1

برپال اندیشه، ص: 26

جستاری در مسئله خودشناسی

جستاری در مسئله خودشناسی بنا بر نقل قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام، ریشه و اساس بسیاری از فضایل و برجسته‌گی‌های اخلاقی «خودشناسی» است.

اگر انسان خود را بشناسد و به موقعیت عالی خود پی ببرد و بداند که کیست و در کجاست و به کجا می‌رود، به بسیاری از حقایق پی برده و در ساختن شخصیت خود، نهایت کوشش و فعالیت را خواهد نمود.

انسان با شناخت خویش به این نتیجه می‌رسد که باید دارای چه آراستگی‌هایی باشد و از چه برنامه‌هایی دوری نماید؛ و نیز به این معنی پی خواهد برد که کمالش در چیست و سقوطش بسته به چه عواملی است.

انسان با خودشناسی می‌تواند به کمبودهای خویش آگاه شده و به امراض روحی و فکری خود علم پیدا کند، و می‌فهمد که دارای چه خلأهایی است؛ بنابراین به دنبال جبران کمبودها، علاج امراض و پرکردن خلأهای درونی خود برخواهد آمد.

مسئله خودشناسی آنقدر مهم است که امیرمؤمنان علیه السلام آنان که در مقام خودشناسی هستند را ستوده و می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ «1».

«خدا مشمول رحمت قرار دهد کسی را که اندازه و قدرش را بشناسد و قدم از مرز فراتر نهد».

(1) - غرر الحکم: 233، حدیث 4666؛ شرح نهج البلاغه: 118 / 16.

برپال اندیشه، ص: 27

و در روایت دیگر فرموده است:

رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً اَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَعَلِمَ مِنْ اَيْنَ وَفِي اَيْنَ وَالى اَيْنَ «1».

«خدا رحمت کند کسی را که برای خود عوامل سعادت ابدی فراهم می‌کند و برای زندگی عالم بعد مهیا می‌شود و رحمت خدا باد بر انسانی که بداند از کجا آمده و در کجا آمده و به کجا خواهد رفت».

ارزیابی ارزش انسان

برتری و والایی، اعتبار و قیمت، ارزش و اهمیّت انسان مسئله‌ای نیست که اثباتش احتیاج به استدلال و برهان داشته باشد.

موقعیّت و جایگاهی که این مخلوق شگفت‌انگیز در میان موجودات جهان دارد، محلّ ایراد نیست و وضوح و روشنی‌اش مانند نور خورشید بر همگان آشکار است.

تصوّر نکنید که این ارزش و برتری، قیمت و اعتبار، و عظمت و والایی، در ارتباط با شکل و یا جسم اوست!!

زیباتر و پر قدرت تر از انسان از نظر جسمی در میان مخلوقات فراوان است اتفاقاً از نظر صورت ظاهر، اسکلت استخوانی و بدن مادی، انسان یکی از معمولی ترین مهمانان خانه شگفت انگیز آفرینش است.

ساختمان جسمی انسان در قرآن

قرآن مجید که بیان کننده واقعیات مادی و معنوی است می فرماید:

(1) - اسفار: 21/1.

بريال اندیشه، ص: 28

«فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ» «1».

«پس از منکران معاد پرس: آیا آفرینش آنان سخت تر و دشوارتر است یا آنچه [مانند فرشتگان، آسمانها، زمین، کوهها و...] آفریده ایم؟ [به یقین آفرینش آنان کاری ناچیز است چون] ما آنان را از گلی چسبنده آفریده ایم».

و در جای دیگر می فرماید:

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا* رَفَعَ سَمَكُهَا فَسَوَّاهَا» «2».

«آیا آفریدن شما [پس از مرگ] دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟

سقفش را برافراشت، پس آن را درست و نیکو قرار داد؟»

شگفتی های انسان از دیدگاه دانشمندان

«کاپیتن» یکی از بزرگترین دانشمندان علم هیئت، پس از اندازه گیری های دقیق به این نتیجه رسیده است که 40 بیلیون ستاره منظومه کهکشانی، در فضای عدسی شکل (سمکها) پراکنده است که قطر آن مساوی با صد هزار، و ضخامت آن

مساوی با ده هزار سال نوری است... خورشید، ماه و منظومه سیارات وابسته به آن، در قسمت محیطی این فضای عدسی شکل و نزدیک به سطح استوا و در فاصله سی هزار سال نوری از مرکز آن جا دارد...

فاصله «شعری» تا زمین 52 /000 بیلیون میل است، و نور که در ثانیه ای 186 /000 میل راه پیمایی می کند، برای طی کردن این فاصله هشت سال وقت لازم دارد، ولی شعری از ستارگانی است که به طور نسبی نزدیک به زمین قرار

(1) - صفات (37): 11.

(2) - نازعات (79): 27 - 28.

برپال اندیشه، ص: 29

گرفته است «1».

و نیز نوشته اند: کهکشان ما نسبت به دیگر کهکشان ها، چون لگه ابر کوچکی است. نزدیکترین کهکشان ها به آن سحابی «المروءة المسلسله» است که ضخامت آن 70 /000 سال نوری و دارای صد میلیارد ستاره است.

سحابی «الجبار» راکه با دوربین های نجومی توانسته اند مشاهده کنند، قطر ستاره درون آن 000 /000 /000 /000 کیلومتر است.

در فراخنای فضا، سحابی هایی پراکنده شده اند که تاکنون دورترین آنها به ما 500 سال نوری تخمین زده شده و به وسیله تلسکوپ «مونت ویلسون» که از قوی ترین دورنماهای کنونی است عکس برداری شده، و در فاصله این سحابی و ما 100 میلیون کهکشان دیده شده است.

از آنجا که وسایل تحقیقات کیهانی، جدید و ابتدایی است و از جهت دیگر زمین و منظومه شمسی و کهکشان ها و همه اجرام سماوی با سرعت های مختلف و گوناگون در حرکتند و با محدودیت ذهن بشر که خود و منظومه شمسی و کهکشان که در آن به سر می برد، به اندازه ذره ای هم نیست؛ این محاسبات نمی تواند مبین وضع واقعی آسمان ها باشد.

جداگانه زمین و آسمانی است

شنیدستم که هر کوكب جهانی است

چو خشخاشی بود در قعر دریا

زمین در جنب این افلاک مینا

سزد تا بر غرور خود بخندی

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی

برتری روحانی انسان

آری! عظمت، موقعیت، برتری و ارزش انسان را در ناحیه جسم و شکل

(1) - پیدایش و مرگ خورشید: 203.

برپال اندیشه، ص: 30

ظاهر نمی‌توان محاسبه کرد، و از قدرت جسمی و مادی او در برابر عظمت خلقت به هیچ عنوان نمی‌توان سخنی به میان آورد، که در این ناحیه انسان بسیار ضعیف و بسیار کوچک است و آنقدر نیست که بتوان برایش حسابی باز کرد، و اگر انسان از تماشای عظمت خلقت چشم بپوشد و جهان، این دریای شگفت‌انگیز و پر از عجایب را نادیده گرفته و به تعبیر بهتر فراموش کند و به صورت ظاهر و جسم مادی، و به قدرت مالی و رزمی ناچیز خود مغرور شود و دچار خودبینی گردد، به بدترین رذایل آلوده گشته و تا میدان کفر انا رَبُّکُمُ الْأَعْلَیُّ پیش خواهد رفت. و آن وقت است که با وزش بادی، یا جرعه آبی، یا پشه ناتوانی، باد دماغش را خالی می‌کنند و پوزه‌اش را آنچنان به خاک می‌مالند که تا ابد از جای برنخیزد، و گند بی‌آبرویی و افتضاحش جویبار تاریخ را رها نکند!!

والایی و ارزش این موجود و عزت و فضیلت این مخلوق را باید در ناحیه معنی و خطّ روح و روان و بُعد الهی‌اش جستجو کرد.

نیاز بشر به راهنمای الهی

استعدادهای خدا دادی، فطرت، عقل، وجدان، روح الهی، میل به کمال، عشق به عظمت و... مایه‌های ارزش انسانند؛ ولی باید توجه داشت، که هیچ انسانی به تنهایی قدرت به کار گرفتن این مایه‌ها و شکوفا کردن این استعدادها را ندارد، و این بر حسب مقتضای آفرینش انسان است.

اگر بخواهد به تنهایی از این مایه‌ها استفاده کند، یا ناقص استفاده خواهد کرد، یا همان‌ها را در فاسدترین راه و رذیله‌ترین برنامه‌ها به کار خواهد گرفت!!

برای صحیح به کار گرفته شدن استعدادها و اصولی خرج کردن مایه‌های کمال و فضیلت، خداوند مهربان انبیای بزرگوارش را همراه با کتب پر ارج آسمانی، به

برپال اندیشه، ص: 31

کمک انسان فرستاد و از آدمیان خواست، تا برای رسیدن به مقصود و دریافت سعادت و به دست آوردن خیر دنیا و آخرت و اقامه عدل و قسط و به چنگ آوردن همای خوشبختی و شکوفا شدن تمام مایه‌های فضیلت، از آن مردان الهی پیروی کرده و دستوراتشان را هم چون چراغ فرا راه حیات خود قرار دهند.

تعلیم و تزکیه

پیامبران الهی در مرحله اول به اعلام تعالیم بلند آسمانی و فرامین معنوی الهی اقدام کرده و در این زمینه به تعلیم بشر و یاد دادن دستورات پر قیمت حق همت گماشتند. سپس از انسان، عمل به برنامه‌های خداوند را طلب کردند.

به عبارت دیگر: این طبیبان دلسوز، در ابتدا به تشریح نسخه الهی پرداخته و سپس از انسان خواستند، برای رفع همه دردهای فکری و روحی و حل تمام مشکلاتی که بشر با آن روبروست، به نسخه خداوند مهربانش عمل کند.

انبیای الهی منشأ تمام آلودگی‌ها، و علّت همه مشکلات، و منبع تمام ناپاکی‌ها، و مایه همه گناهان و تجاوزات انسان را، آلودگی نفس می‌دانستند و عقیده داشتند: اعضا و جوارح انسان ابزار نفس اویند و پاکی و ناپاکی اعضا و جوارح، یا درستی و نادرستی عمل و سلامت و مرض انسان، و خوش خلقی و بد خلقی او، بستگی به وضع نفس دارد، و عقیده داشتند: اگر نفس در مملکت وجود انسان، تابع عقل، و عقل، تابع انبیا و کتب آسمانی باشد و انسان به وسیله عقل

دستورات مولا را فرا گرفته به قلب و نفس برساند و نفس حقایق الهی را بر ابزارهای خود حاکم کند، از خیر و صلاح انسان و پاکی عمل و اخلاقش جهان گلستان خواهد شد.

برپال اندیشه، ص: 32

آثار شوم هوسرانی

اما اگر عقل را از دریافت حقایق تنها بگذارد و میدان حیات را مرکز تاخت و تاز نفس قرار بدهد، به طور طبیعی نفس، او را با سر سختی غیر قابل توصیف، به بدی‌ها امر کرده و برای ارضای خود، با کمک سایر اعضا و جوارح دست به ننگین‌ترین عمل زده و از انسان درنده‌خوی عجیب و متجاوز خطرنک و غارتگری بی‌نظیر و ظالمی خائنانه‌انداز و آلوده‌ای پست و مفسدی پلید و محاربی شرور و گنه‌کار و متخلفی درنده‌خو خواهد ساخت که به تعبیر قرآن از حیوان نیز پست‌تر می‌شود.

تزکیه در نگاه قرآن

چه نیکوست که در این مسئله به بیان پروردگار بزرگ عالم در قرآن مجید توجه کنید:

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا* وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها* وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا* وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا* وَالسَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا* وَالْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا* وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» «1».

«سوگند به خورشید و گسترش روشنی‌اش، و به ماه هنگامی که از پی آن برآید، و به روزچون خورشید را به خوی آشکار کند، و به شب هنگامی که خورشید را فرو پوشد، و به آسمان و آنکه آن را بنا کرد، و به زمین و آنکه آن را گستراند، و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، پس بزه‌کاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد. بی‌تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک

(1) - شمس (91): 1 - 10.

برپال اندیشه، ص: 33

کرد و [رشد داد، رستگار شد. و کسی که آن را [به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد] بیالود [از رحمت حق] نومید شد».

کلمه «الهام» در آیه شریفه، هم به معنای آگاهی ها و معلومات فطری، و هم به معنای وحی است، و «فجور» به معنای دروغ که ریشه گناهان و به معنای معصیت و مخالفت حق و عدول از آن و فساد و کفر و زنا و خلاصه هر معصیتی است.

تقوا و پرهیز از گناه

«تقوا» به معنای اختیار نفس را در دست داشتن و در برابر هر گناه و فسادی خویش را دار بودن است، و البته بدون آگاهی و به اجرا گذاشتن مسائلی که در ارتباط با پاکی نفس و کمال انسان است تقوا معنی ندارد.

آنچه از معنای آیه قبل استفاده می شود چنین است: خداوند بزرگ هر کس را از طریق معلومات فطری و نور وحی که انبیا اعلام کننده آن هستند، عالم و شناسای تقوا ساخت، و طریق اجتناب از هر گناهی را پس از بازشناساندن گناه به او آموخت، و این انسان است که هر يك از دو راه خیر و شر را از طریق الهام شناخته و هر کدام را که بخواهد می تواند انتخاب کند؛ ولی باید بداند که سعادت و رستگاری و فلاح و پیروزی در سایه پاکی نفس و محرومیت از بهره های الهی معلول آلودگی اوست.

دورنمایی از وضع نفس

در زمینه زیبایی، زشتی، یا پاکی و آلودگی نفس، یا روشنی و تاریکی اش سخن بسیار است. باید گفت از هنگام شروع زندگی آدمی در زمین به وسیله نوع انسان، بحث در پاکی و آلودگی نفس و علل و عوامل سلامت و مرض آن شروع شده و تاکنون ادامه دارد و باز هم ادامه خواهد یافت.

برپال اندیشه، ص: 34

محرومیت‌های شوم

این همه، برای این است که انسان به پاکی گراییده، از آلودگی‌ها دور بماند؛ زیرا انسان تربیت شده، نه اینکه مشکلی ایجاد نمی‌کند، به علاوه بر تجارت معنوی برای خودش، حلال مشکلات دیگران نیز خواهد بود؛ اما انسان آلوده و ناپاک نه اینکه از تجارت اخروی محروم است؛ بلکه مزاحم زندگی دیگران است، و به خاطر گناه و معصیتی که از او سر می‌زند، برای دیگران انواع مشکلات را به بار خواهد آورد!!

«غزالی» در کتاب «کیمیای سعادت» می‌گوید:

«بعضی از آن اخلاق بد باشد که وی را هلاک کند و بعضی نیکو باشد که وی را به سعادت رسانند. و جمله آن اخلاق اگر چه بسیار است؛ اما چهار جنس‌اند:

اخلاق بهائم، اخلاق سباع، اخلاق شیاطین و اخلاق ملائکه. چه به سبب آن که در وی شهوت و آز نهادند کار بهائم کند، و به سبب آن که در وی خشم نهادند کار سگ و گرگ و شیر کند، چون زدن و کشتن و با دست و زبان در خلق افتادن، و به سبب آن که قدرت بر مکر و حيله و تلبیس و تخلیط و فتنه انگیزختن دارد کار دیوان کند، و به سبب آن که در وی عقل نهادند کار فرشتگان کند، چون دوست داشتن علم و صلاح و پرهیز از کارهای زشت و صلاح جستن میان خلق و خودداری از کارهای خسیس و شادبودن به معرفت کارها و عیب و ننگ داشتن از جهل و نادانی. به عبارت دیگر گویی در جلد آدمی چهار چیز است: سگی، خوک، دیوی، فرشته‌ای، که سگ که نکوهیده و مذموم است، نه برای صورت و دست و پای و پوست؛ بل بدان صفتی که در وی است، که به آن صفت در مردم افتد. خوک نه به خاطر صورت مذموم است؛ بلکه به خاطر آز و حرص برپلیدی، و مسئله شیطان و فرشته هم مسئله اوصاف است نه صورت و شکل».

برپال اندیشه، ص: 35

قدرت عقل

این عقل فرشته صفت اوست که باید با اتصال به وحی اوصاف نفس را به حرارت عشق به خدا و رسیدن به مقام قرب، از حیوان صفتی پاک کرده و هر يك را به نور الهی روشن نموده و صفحه تمام اوصاف و یا آئینه نفس كمك‌گیری از الهامات الهی، مرکز تجلی صفات حق کند و زمینه بروز وصف خلیفه‌اللهی و انعکاس عِلْمِ الْأَسْمَائِی را در انسان فراهم کند، و انسان را به ارزش واقعی‌اش، که خمیر مایه‌اش با خود اوست آراسته نماید.

ثمرات ارتباط معنوی

انسان با اتصال به نور نبوت و بهره‌گیری از فرامین حق، مراقب و مواظب حرکات و رفتارهای خود خواهد شد و به این واقعیت پی خواهد برد که اگر مطیع شهوت شود، در وی صفت پلید بی‌شرمی، حرص، چاپلوسی، نفاق، حسد، شتمت و غیر آن پدید آید، اما اگر شهوت مطیع عقل گردد، عقلی که مطیع وحی است، در انسان صفت قناعت، خویش‌داری، شرم، ظرافت، آرامی، پارسایی، کوتاه‌دستی، و بی‌طمعی پدید آید.

و اگر مطیع حالت غضب شود، در وی کبر و تهور، ناپاکی و لاف زدن، بزرگی فروختن، مکر و حيله و جنگجویی، خودبزرگ‌بینی و ظلم کردن به وجود آید، و اگر غضب را تابع عقل کند، البته عقل تابع وحی در وی صبر و بردباری و عفو و ثبات و شجاعت و سکون و شهامت و کرم آشکار گردد.

و اگر مطیع حالت شیطانی نفس گردد، حيله‌گر و مکار، خائن و یاهودسرا و بددرون و منافق، از کار درآید، و اگر آن حالت را وصل به عقل الهی کند، در وی زیرکی و معرفت، علم و حکمت، صلاح و سداد پیدا شود. این حالاتی است

برپال اندیشه، ص: 36

که چهره مثبت و منفی‌اش تابع پاکی و آلودگی نفس است و پاکی و آلودگی نفس، تابع پیروی یا نافرمانی او از دستورات خداست.

تعلیمات معنوی

انسان اگر منبع تمام علوم و فضایل مادی شود، ولی در زیر چتر تعلیمات الهی نباشد، راهی برای تزکیه نفس ندارد و با داشتن آن همه علوم، از وحشیگری، عصیان، تخلف و فساد در امان نخواهد بود.

مگر دنیای به اصطلاح متمدن غرب و قسمتی از شرق از علم بی بهره اند؟

اینان گسترده ترین دانشگاه ها و کتابخانه ها را در اختیار دارند و کثرت عالم و دانشمند در کشورهایشان مثل آب دریا موج می زند؛ ولی می بیند که اکثر آنان که از دانش و علم سهم دارند و یا در راه تحصیل اند از فاسدترین مفسدان و آلوده ترین موجودات روی زمین اند!!

گوشه ای به مدعیان تمدن

شما آمار هر نوع گناه، فحشا، منکرات، تجاوزات، ظلم ها، غارتگری ها، دزدی ها، آدم کشی ها، جیب بری ها، مسائل خلاف عفت، و... را که بخواهید (در هر ثانیه چند گناه و جرم) در روزنامه ها و کتاب های خود آنان یافت می شود. و بیشتر گناهان و تخلفات کشورهای مسلمان نشین هم معلول ارتباط با آنها و سیاست های استعماری و تهاجم فرهنگ ابتذال آن آلودگان بدتر از حیوان است!!

تعجب است که این وحشیان دور از تمدن واقعی و این درنده خویان بدتر از حیوان و این تاریک دلان از خدا بی خبر، از قیمت و ارزش بیشتر کالاهای زمین و از مسائل مادی باخبرند، اما کمترین خبری از حیثیت و ارزش انسانی خود

برپال اندیشه، ص: 37

نداشته و نمی دانند راه کمال و فضیلت چیست و به قول حکیم، فیلسوف و عارف آگاه مولوی معنوی:

جان خود را می نداند آن ظلوم

صد هزاران فضل داند از علوم

در بیان جوهر خود چون خری

داند او خاصیت هر جوهری

خود ندانی که مجوزی یا عجز

تو همی دانی مجوز و لا مجوز

خود روا یا ناروایی بین تو نیک

این روا و ناروا دانی ولیک

قیمت هر کاله می دانی که چیست	قیمت خود را ندانی زاحقی است
سعدا و نحسها دانسته‌ای	نگری سعدی تو یا ناشسته‌ای
جان جمله علم‌ها این است این	که بدانی من کیم در یوم دین
آن اصول دین ندانستی ولیک	بنگر اندر اصل خود کوهست نیک
از اصولیت اصول خویش به	که بدانی اصل خود ای مرد به

در هر صورت انسان هر قدر از امور محسوسه و مادی و جنبه‌های حیوانی، البته در آن مرز و حدی که خدا نمی‌پسندد، پا بر شهوات حاد و هوی و هوس گذارد، مصقاتر و بر درك حقایق عالیه علوم و وصول به سعادت و آرامش خاطر توانا می‌شود، و هر اندازه به طرف امور مادی و حیوانی تمایل کند، به عالم حیوانیت نزدیک‌تر و بلکه چون اسباب کارش آماده‌تر از حیوان است، پست‌تر از حیوان خواهد شد!

بنابراین باید کوشش کرد، که با کمک وحی، نفس را از حالت اماره و سرکشی نجات داد، و به حالت مطمئن شدن و راضیه و مرضیه گشتن رساند.

تقوا مهم‌ترین عامل تزکیه نفس

انسان وقتی با مکتب وحی آشنا شد و تنها راه رسیدن به مقصود را راه انبیا دانست و به درك این حقیقت دست یافت که تنها نسخه شفابخش، قرآن

برپال اندیشه، ص: 38

و توضیح و تفسیر آن از زبان امامان و بیداران راه است، در مرحله اول باید به یادگیری دستورات حق برخیزد، و در مرحله بعد با کمک‌گیری از اراده به اجرای دستورات الهی اقدام نماید، و در این راه قاطعانه از سستی، کسالت، تنبلی و فرار از مسئولیت پرهیزد.

اجرای فرامین خداوند، مبارزه با خواهش‌های نفس اماره، خودداری از آلودگی و به عبارت دیگر عبادت و اجتناب از معصیت، به تدریج روح تقوا را در انسان پدید آورده و در مسیر حرکت به سوی الله این روح تقویت می‌شود؛ تا جایی که انسان به تمام حسنات آراسته و از همه آلودگی‌ها در امان خواهد ماند و از هر گناهی که دارای دو کیفر دنیایی و آخرتی است حفظ خواهد شد.

نفس در کلام امیر عارفان

از امیر مؤمنان علیه السلام برای نجات نفس از آلودگی‌ها، مسائل مهمی نقل شده است که به گوشه‌ای از آن توجه کنید:

نَفْسُكَ أَقْرَبُ أَعْدَائِكَ إِلَيْكَ «1».

«نزدیک‌ترین دشمنان نفس توست».

نفسی که آراسته به تربیت الهی نباشد، البته نزدیک‌ترین دشمن است.

نَزَّهْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ، وَأَنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرِّغَائِبِ «2».

«نفست را از هر پستی پاك ساز، اگر چه تو را بسوی امیال (باطل) سوق دهد».

(1) - غرر الحکم: 234، حدیث 4684.

(2) - غرر الحکم: 240، حدیث 4860.

بريال اندیشه، ص: 39

نَزُّهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ دَنَسِ اللَّذَاتِ وَتَبَعَاتِ الشَّهَوَاتِ «1».

«نفوس خود را از لذت‌های به دور از مرزهای الهی و گرفتاری‌های شهوات پاك کنید».

نَفْسُكَ عَدُوٌّ مُحَارِبٌ وَضِدٌّ مُوَابِّ أَنْ عَقَلْتَ عَنْهَا فَتَلْتَكِ «2».

«نفس دشمنی است جنگجو، و خصمی است حمله کننده، از وی غافل مشو که هلاکت می کند».

نَزَّ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ نَفْسَكَ وَابْذِلْ فِي الْمَكَارِمِ جُهْدَكَ تَخْلُصُ مِنَ الْمَآثِمِ وَتَحْزُرُ الْمَكَارِمِ «3».

«نفس را از هر زشتی پاک کن، کوششت را در به دست آوردن مکارم به کار انداز، تا از نتیجه بدی ها برهی، و خوبی ها را در آغوش گیری».

عَوِّذُ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ وَتَحْمِلِ اَعْيَاءِ الْمَغَارِمِ تَشْرَفُ نَفْسُكَ وَتَعْمُرُ آخِرَتُكَ وَيَكْثُرُ حَامِدُوكَ «4».

«نفس را به انجام مکارم و تحمل بار گران عادت ده، تا شرف نفس پیدا کرده، آخرت آباد، و ستایش کنندگان زیاد شوند».

چند روایت دیگر

1- هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

«روز قیامت دسته ای از مردم برخیزند و پشت در بهشت آیند و آن را بکوبند،

(1) - غرر الحکم: 240، حدیث 4861.

(2) - غرر الحکم: 234، حدیث 4685.

(3) - غرر الحکم: 240، حدیث 4862.

(4) - غرر الحکم: 231، حدیث 4618.

برپال اندیشه، ص: 40

می پرسند شما کیستید؟ می گویند: اهل صبر و استقامت هستیم، گویند: بر چه صبر کردید؟ پاسخ می دهند بر اطاعت خدا و دوری از معصیت؛ پس خداوند می فرماید: راست می گویند آنان را به بهشت برید».

این ایت معنای قول خدای عزوجل که می فرماید:

«مزد صابران، بی حساب پرداخت شود» **«1»**.

2- عمرو بن سعید بن هلال ثقفی می گوید: به حضرت صادق گفتیم: من چند سال يك بار شما را می بینم چیزی به من بگویید که به آن کار کنم. فرمود:

«سفارش می کنم تو را به تقوای خدا، پاکدامنی، کوشش و بدان که کوشش بدون ورع سودی ندارد» **«2»**.

3- در روایتی دیگر از قول امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ **«3»**.

«کوشش بی ورع بی سود است».

4- و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

أَنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعَ **«4»**.

«سخت ترین عبادات پاکدامنی است».

(1) - «إِنَّمَا يُؤَوِّقُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» [زمر (39): 10]. کافی: 75 / 2، باب الطاعة والتقوى، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 236 / 15، باب 19، حدیث 20368.

(2) - کافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 14 / 16، باب 62، حدیث 20836.

(3) - کافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 243 / 15، باب 19، حدیث 20392.

(4) - کافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 343 / 15، باب 21، حدیث 20392.

5- و هم چنین حضرت صادق علیه السلام به ابن اسامه فرمود: بر تو باد به رعایت تقوای الهی، و به پارسایی و کوشش در راه حق، و راستگویی و امانت‌پردازی، خوش اخلاقی و خوش همسایگی. با عمل خود مردم را به اسلام دعوت کنید نه با زبان تنها، و زیور مذهب باشید نه ننگ آن، بر شما باد به طولانی کردن رکوع و سجود؛ زیرا در طولانی کردن رکوع و سجود شما، شیطان فریاد می‌زند:

وای بر من! آدمی فرمان برد و من نافرمانی کردم، او سجده کرد و من سرباز زدم «1».

خودفراموشی، خدافراموشی

عدم شناخت و خود فراموشی از بلاهای بزرگ وریشه‌های بسیاری از بدبختی‌ها و مفاسد است. قرآن مجید، جهل به خویش و خودفراموشی را از بلاهای بزرگ می‌داند که به عنوان عذاب خدا در دنیا نصیب بدکاران می‌گردد، آنجا که می‌فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» «2».

«و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ اینان همان فاسقان‌اند».

گرچه خود فراموشان به بسیاری از امور آگاهانند؛ ولی نسبت به خودآگاهی ندارند. خودفراموشان بسیاری از مردم را مریض می‌بینند؛ اما امراض روحی، قلبی و فکری خود را درک نمی‌کنند، آنان که جاهل به خویشند، عده‌ای از مردم را دارای عیب می‌بینند؛ ولی از عیوبی که سر تا پای خود آنان را گرفته غافلند.

(1) - کافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 9؛ بحار الانوار: 299 / 67، باب 57، حدیث 9.

(2) - حشر (59): 19.

بسیاری از امور را حلال یا حرام می‌دانند؛ ولی غافلند که رحمت خدا بر خودشان حرام است و عذاب حق بر آنان امری واجب و ضروری است.

آنان که از خود آگاه نیستند بر بسیاری از برنامه‌ها، جایز است و جایز نیست می‌گویند؛ ولی خود را در معرض مسائلی که از طرف خدای متعال حکم جایز است دارد قرار نداده و از افتادن در برنامه‌هایی که از طرف حق جایز نیست نگاه نمی‌دارند.

آثار شوم خودفراموشی

کسی که خود را نشناخته و یا خود را فراموش کرده باشد؛ حتی اگر معدن همه عیوب شود که هر يك از این عیوب در خانواده و جامعه مشکلاتی را به بار آورد، حس نمی‌کند. کسی که آگاه به مقام خود نیست، کسی که دچار عذاب خودفراموشی است، کسی که گرفتار مرض غفلت از خویش است چگونه عیب مرضی را که عارض اوست حس کند، و درد آن را بفهمد؟

خودفراموشی علت بسیاری از رذایل اخلاقی و مفاسد عملی است که در صورت گسترده شدن رذایل و مفاسد، رابطه انسان با خدا قطع شده و دچار هلاکت ابدی می‌گردد. گرفتاران بند غفلت، از حقایق دورند و ابواب رحمت حق به روی آنان بسته است، این بیچاره‌ها در همه چیز غور می‌کنند؛ ولی به فکر خود نیستند، و در مقام علاج هر دردی هستند؛ ولی به علاج دردهای خویش بر نمی‌خیزند.

امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ ضَالَّتَهُ وَقَدْ اضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَطْلُبُهَا «1».

(1) - غرر الحکم: 233، حدیث 4658.

بريال اندیشه، ص: 43

«در شگفتم از کسی که گمشده خود را می‌جوید؛ اما خویشتن را گم کرده و آن را نمی‌جوید».

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ «1».

«هر که خود را به غیر خود مشغول کند در تاریکی‌ها سرگردان شود و در ورطه هلاکت‌ها فرو رود».

خودشناسی روحی

همانگونه که پیشتر اشاره کردیم منظور از «خودشناسی» شناخت ظاهری نیست؛ گر چه شناخت ظاهر انسان نیز، دارای برکات و مایه تحریک انسان به سوی فضایل اخلاقی می‌شود؛ اما آنچه مورد نظر مریبان حقیقی بشر یعنی رسول گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام است، معرفت و شناخت به مقام و موقعیت خویش است.

کسی که قدر و منزلت خویش را شناخت و از جایگاه و موقعیت خویش آگاه شد، با صدور فاکتورهای عملی به دنبال فتح قلّه‌های موفقیت خویش، راه صد ساله را يك شبه می‌پیماید.

با توجه به آنچه ذکر شد «زندگی» یکی از واژه‌های مقدسی است که در پرتو «خودشناسی» قداست و احترام دو چندانی می‌یابد. با این وجود آلوده کردن این نعمت مقدس از محرمات قطعی است که شدیداً از آن نهی شده است. تمام آیات و روایاتی که پیرامون عذاب و مجازات انسان مطرح شده است دلیل بر قداست زندگی است.

(1) - غرر الحکم: 234، حدیث 4708؛ و شرح نهج البلاغه: 209/9.

برپال اندیشه، ص: 44

قداست زندگی تنها در پرتو «خودشناسی» محقق می‌شود. کسی که خود را نشناخت ارزشمندترین سرمایه خود را که همان زندگی است، خرج امور نامقدس می‌کند و برای درك لذت چند ساعته دنیا، عمر خویش را به حراج می‌گذارد. کسانی که از مقام و موقعیت خود غافل باشند، در اصل جنس خود ضرر می‌کنند؛ ضرری که هرگز قابل جبران نیست.

بارکشان بی‌مزد

اینان در این جهان که جای کاشت برای برداشت در آخرت است، حَمَل و عمله بدون مزدند، عمری بار گران زندگی را بدوش کشیده و دچار زحمات طاقت‌فرسا گشته‌اند؛ ولی بهره‌ای از زحمت و رنج خود نخواهند برد؛ بلکه تمام زحمات آنان به فرموده قرآن مجید «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» «1» است «2».

اینان به خاطر خودفراموشی، تنها برای شکم و شهوتی زحمت کشیده‌اند که قدرت پرداخت مزد به آنان را ندارد، در حقیقت همه رنج‌ها و زحماتشان در راه قطعه‌ای از معده و مقداری از شهوت بوده که این دو هم پس از پایان عمر در خانه گور، خوراک کرم‌های خاکی‌اند و برای صاحب خود چیزی بر نمی‌گرداند؛ این است معنای «هَبَاءٌ مَّنْثُورًا» شدن عمل.

انسان اگر با کمک وحی و یاری روایات و اخبار و با به کار گرفتن اندیشه، به شناخت خود اقدام کند، قدم در صراط مستقیم حق گذاشته و موفق به تماشای تمام نواحی وجود خود گشته و چون به تماشای خود موفق شود، خواهد دانست از آنچه باید داشته باشد چه دارد و چه ندارد، و از آنچه نباید به آن آلوده

(1) - فرقان (25): 23.

(2) - کافی: 81 / 2، باب اجتناب المحارم، حدیث 5؛ وسائل الشیعه: 252 / 15، باب 22، حدیث 20429.

برپال اندیشه، ص: 45

باشد، آلوده یا میرا و دور است. در صورت داشتن واقعیات با زیاد و ثابت کردن آن می‌کوشد و در صورت دچار بودن به رذایل در صدد علاج خود برمی‌آید.

شادی و غم

اینجاست که خوشحالی و غم واقعی به انسان دست می‌دهد، خوشحالی از داشتن آنچه مولا بر او می‌پسندد و غم به خاطر گرفتار بودن به برنامه‌هایی که دوست از او متنفر است. آنان که بدون شناخت خویش خوشحالی دارند خواه ناخواه دچار عجب و غرور و خودبینی می‌شوند؛ بنابراین بدون شناخت خویش خوشحالی و یا غم معنا ندارد، به طور قطع کسی که دچار آلودگی باشد ولی خود را خوشحال نشان دهد، انسان بدبختی است.

بیرون گرایان

اینان همان افرادی هستند که با داشتن علم و دانش و آگاهی و اطلاع از بسیاری از امور، و با نفس آلوده به رذایلشان کتاب کیش شخصیت می نویسند و در آن کتاب با تکیه بر آیات قرآن علل سقوط فرعون و طاغوت‌ها را به رشته تحریر می کشند؛ ولی از خویشتن خود به کلی غافل و بی خبرند. بدبخت‌ها نمی دانند همان عواملی که باعث هلاکت فرعون و هامان شد در خودشان در حد بالاتری وجود دارد. اینان خود را اندیشه قرن، و عالم به چند علم می دانند؛ ولی از علم خودشناسی است کمترین بهره را ندارند، به همین خاطر است که حاضرند مردمی را اسیر خود کرده و از اسارت ملت به ارضای هواهای نفسانی برخیزند.

این گونه افراد، از ضربه زدن به يك ملت، ریختن خون هزاران بی گناه، به اسارت کشیدن و سلب آزادی انسان‌ها، به خاطر آلوده بودنشان به رذایل اخلاقی

برپال اندیشه، ص: 46

امتناع ندارند. اینان جاهل قرنند؛ ولی به خاطر خودفراموشی خود را عالم و اندیشمند قرن می دانند.

روایتی در این باره

در اخبار آمده است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: به فلان کس بگو تو را به عذاب سختی مبتلا کرده‌ام، موسی عرضه داشت: من با توجه به مال و منال و خانه و ثروت و سلامت بدنی که دارد، او را دچار بلا نمی بینم، پروردگارا! چگونه آن مرد اکنون دچار بلاست؟

خطاب می رسد: او را دچار خودفراموشی کرده‌ام، بلایی که بلای خدافراموشی به دنبالش آمده و در حقیقت دچار استدراج شده است؛ یعنی به سرعت بسوی سراشیی سقوط در حرکت است و غرق در عوامل عذاب روز قیامت شده است؛ ولی بیچاره از این همه بدبختی بی خبر است و همانند کسی که هیچ گونه گرفتاری ندارد زندگی می کند.

در هر صورت خودشناسی از اهم امور و از مهمترین عامل سعادت و بالاترین تکلیف برای انسان است.

محصول خودشناسی

انسان چون خود را بشناسد بر خود لازم و حتم می بیند که به صفات الهی آراسته شده و از رذایل و اوصاف شیطانی دور گردد؛ ولی اگر خود را نشناسد، آراستگی به اوصاف حمیده را حتم ندانسته و دوری از زشتی ها را لازم نمی بیند و بدون تردید در میدان جهل به خود از خوبی ها دور مانده و مصون از بدی ها نخواهد بود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

بريال اندیشه، ص: 47

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَخَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ «1».

«هر که خود را نشناخت از راه نجات دور ماند و در وادی گمراهی و نادانی ها قدم نهاد».

کسی که دارای دانش و فضل است و در حد استعداد خود از علوم مختلفی آگاه است؛ ولی خود را نمی شناسد، نباید از او توقع خیر و پاکی و سلامت داشت.

خود را بشناس

می گویند در هزاران سال پیش در یکی از مناطق یونان، معبدی بود که به «معبد دلف» معروف بود. بر سر آن معبد سنگی در برابر دیدگان نهاده بودند که روی آن سنگ با خط درشت زیبا نوشته بود: «خود را بشناس».

کز هستی آن ترا کمالی است

ای خسته درون تو نهالی است

بنشین به کنار خویش لختی

ای سایه نشین هر درختی

و به فرموده حضرت علی علیه السلام: اَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَزْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرِفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُّ «2» «گمان برده ای که موجود ناچیز هستی، نه این گمان غلط است، تو کسی هستی که عالم بزرگ و جهان آفرینش در تو خلاصه شده، تو آن کتاب آشکاری هستی که به آراسته شدن به حقایق تمام استعدادها و هنرهای شکوفا می گردد».

(1) - غرر الحکم: 233، حدیث 4664.

(2) - دیوان (امیر مؤمنان) علی علیه السلام: 175.

بريال اندیشه، ص: 48

خودشناس، در راه آراستن خویش به حسنات و زدودن رذایل از صفحه الهی نفس است. اگر انسان خود را نشناسد، از کجا خواهد دانست در دنیای عقل و روحش چه می‌گذرد و چه خطوط آلوده در تاریکی، بر صفحه جهان و ورق نفس، نقش بسته است؟

قال علی علیه السلام:

أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقَلَ وَمَنْ جَهِلَهَا ضَلَّ «1».

(1) - غررالحکم: 52، حدیث 373.

نکته:

یکی از مهمترین علل و عوامل خودفراموشی و فرار از خودشناسی این است که: انسان با چهره حقیقی خود روبرو می‌شود و از ترس دیدن ملکوت خویش که دارای پلیدی و زشتی باطن است تن به آن نمی‌دهد.

به عبارت دیگر انسان هنگام تولد موجودی پاک و به دور از هرگونه زشتی و پلیدی است. هر قدر که از عمرش می‌گذرد به تناسب خلقیات زشت و یا نیکوی او، روح و روانش شکل می‌گیرد. این نکته شاهد قرآنی نیز دارد؛ آنجا که می‌فرماید: روز قیامت هر کسی به شکلی محشور می‌شود [اسراء (17): 97]. و آیه دیگر اینکه قرآن می‌فرماید: برخی از انسانها از حیوان نیز پست‌ترند [اعراف (7): 179]. پستی انسان نه از نظر اوضاع و احوال ظاهری است؛ چرا که بسیاری از مصادیقی که مورد نظر قرآن است از نظر ظاهری دارای قیافه‌های زیبا و از نظر جسمی از ممتازترین انسان‌هایند؛ بنابراین منظور از قرآن کریم پستی روحی و روانی است که مربوط به «ملکوت» انسان است نه «مُلک» او.

با توجه به نکته فوق اگر معیار، میزان و وسیله‌ای باشد که قدرت نمایش چهره‌های حقیقی و ملکوتی آدمی را داشته باشد، کدام شخص حاضر است خود را در معرض آن قرار دهد؟ کسی که اضافه بر «غفلت» به بیماری «ترس» نیز مبتلا است و از واقع‌گریزان، هرگز موفق به خودشناسی نمی‌شود؛ بنابراین می‌توان گفت: اولین راه و عامل خودشناسی «ذکر» و «شجاعت» است. انسان ذاکر و کسی که شجاعت روبرو شدن با واقعیت را دارد، کلید درب بسته شده خودشناسی را در دست دارد.

کوتاه سخن اینکه: برخی از انسان‌ها چنان در رذایل نفسانی و زشتی‌های اخلاقی گرفتار شده‌اند که چهره‌ای هولناک پیدا کرده‌اند و از ترس اینکه مبدا چهره واقعی خود را ببینند حاضر بر کلاس خودشناسی نمی‌شوند. اینان فراموش کرده‌اند که خود را بیشتر از دیگران دوست دارند و این خود فراموشی آنان را به رکود و انحطاط کشیده است، امیر بیان، مولای عارفان علی علیه السلام می‌فرماید:

«ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده است؟... تو که هرگاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی بر او سایه می‌افکنی و هرگاه بیماری را ببینی که سخت ناتوان است از روی رحم بر او می‌گری، پس چه چیز تو را بر این بیماریت شکیبا کرده و بر این بلاها صبور نموده و چه چیز تو را از گریه بر خود تسلی داده است؟ در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیست... (نهج البلاغه: خطبه 223).

برپال اندیشه، ص: 49

«برترین خرد، خودشناسی انسان است؛ پس هرکس خود را شناخت خردمند و هرکس خود را شناخت گمراه شد».

از خودهراسان

می‌گویند: فیلی را برای سیراب کردن به کنار چشمه‌ای که آب زلال داشت آوردند. فیل چون عکس خود را در میان چشمه می‌دید به شدت می‌ترسید و از نوشیدن آب امتناع می‌ورزید، باز او را کنار چشمه آوردند و با عصا به سرش می‌کوفتند ولی وقتی خود را می‌دید باز پس می‌زد.

این قطعه شرح حال انسانی است که با کمال قرآن و روایات به شناخت خویش اقدام کرده و چون بر احوالات غلط و خلأها و عیب‌های نفس خود آگاه شد در مقام پس زدن خویش از آن آلودگی‌ها خواهد بود.

آری! انسان، اول باید خود را بشناسد و به آنچه برای شخصیتش حلال و حرام است آگاه گردد، سپس به حلال و حرام چیزهای دیگر پردازد.

راستی زیباترین و گرانباترین کلمات، کلمات اخلاق است، اخلاقی که داروی شفابخش نفس از آلودگی‌ها است، دارویی که طبیب تمام دردها؛ یعنی خدای بزرگ در اختیار انسان قرار داده است.

برپال اندیشه، ص: 50

وجوب تذکر مسائل اخلاقی

هر مسلمانی می‌داند که امر به معروف و نهی از منکر، دو فریضه از فرایض مهم الهی است، ادای این دو فریضه بر هر مسلمانی از واجبات، و ترك آن از محرمات است، که مهمترین علت برای سقوط يك ملت، در بدبختی است.

مردم مؤمن باید همیشه يك دیگر را به آراسته شدن به حق و دور ماندن از برنامه‌های شیطانی دعوت کرده، و استقامت در راه خدا را به يك دیگر سفارش کنند.

«معروف» مجموعه خوبی‌ها و حقایق و واقعیاتی است که خداوند در قرآن و پیامبران و امامان در روایات برای انسان بیان کرده و آراسته شدن هر مسلمانی را به حسنات اخلاقی که از اهم مصادیق آن است دعوت نموده‌اند.

کسی که آراسته به حسنات اخلاقی گردد، و از رذایل و صفات ناپسند دور بماند، به مقام احسن تقوی و خلیفه الهی نایل آمده، و مصداق آیه شریفه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» ¹ شده است. خلیفه و نایب خدا، آن انسانی است که در خور استعدادش، آثار کسی که نایب او شده است را در خود ظهور داده باشد و در حقیقت، تجلی‌گاه صفات «منوب عنه» گردیده است.

اگر انسان از فروغ پر بهای حسنات اخلاقی محروم بماند، نه اینکه خلیفه خدا نیست؛ بلکه از میدان آدمیت دور مانده و جز حیوان شرور و جنبنده‌ای پلید چیز دیگر نیست.

حسنات اخلاقی و رذایل نفسانی

به حق باید گفت: حسنات اخلاقی زیبایی‌های باطن، و رذایل اخلاقی زشتی

(1) - اسراء (17): 70.

بريال اندیشه، ص: 51

درون است.

شما در برابر زیبایی‌های طبیعت و زشتی‌ها چه موضعی دارید؟ غیر از این است که همیشه در صدد جلب زیبایی‌ها و دفع زشتی‌ها هستید؟ شما سعی نمی‌کنید زیباترین گل را در باغچه خانه بکارید؟ زیباترین تابلو را برای نصب در خانه فراهم آورید؟ سعی نمی‌کنید از زشتی‌ها و پلیدی‌ها فرار کرده و تنفر خود را نسبت به آنها اعلام دارید؟

بیایید به تماشای زیبایی‌های درون، که در قرآن تحت عنوان توکل، صبر، استقامت، خضوع، خشوع، ادب، شوق به حق و... آمده برخیزیم تا با این تماشا کردن، عاشق زیبایی‌ها شده و خطوط آن را بر صفحه نفس نقش بزنیم.

بیایید از زشتی‌ها آگاه شویم، تا نسبت به آن تنفر پیدا کرده و در نتیجه از خود دفع کنیم و یا نگذاریم نقش پلید آن بر صفحه روان قرار بگیرد.

به زیبایی‌های ظاهر دل‌باخته نشویم و از زیبایی‌های باطن غافل نمانیم، موجودی نباشیم که از زشتی‌ها و پلیدی‌های ظاهر بگریزیم؛ اما خود آلوده به انواع پلیدی‌ها و زشتی‌ها باشیم.

از نجاسات ظاهر فرار کنیم؛ ولی درون ما مصون از نجاسات نباشد. آه که چه معامله زیانباری است، معامله با بدی‌ها و دور ماندن از خوبی‌ها.

اهمیت دوری از رذایل

آنقدر که در اسلام به بخش اخلاق و آراستگی روان، به خوبی‌ها و پیراستگی‌اش از رذایل اهمیت داده شده است، به عبادات اهمیت داده نشده است.

نکته‌ای لطیف

شما می‌دانید که در نمازهای واجب روزانه، لازم است که انسان از شروع

برپال اندیشه، ص: 52

تکبیرة الاحرام تا پایان نماز حضور قلب داشته باشد؛ ولی اکثر مردم در هنگام ادای نماز، حواسشان به بسیاری از امور پیوند می‌خورد و گاهی آن چنان دچار حواس‌پرتی می‌شوند که در عدد رکعات نماز شك می‌کنند. با این وجود در عین اینکه ساختمان نماز آن طوری که باید، ساخته نمی‌شود؛ خداوند بهم زدن نماز را اجازه نداده؛ بلکه ادامه همان نماز ناقص و معیوب را واجب دانسته است.

چیزی که هست برای رفع نقص و عیب نماز، مقرراتی تحت عنوان «شکیات» قرار داده است که با اجرای موضوع شکیات، نقص نماز برطرف می‌گردد. چنین نمازی در پیشگاه خدای بزرگ مقبول است؛ ولی به ذره‌ای حسد، به اندکی کبر در نماز رضایت نداده و نمی‌دهد.

اگر انسان به اجرای وضو، یا غسل، یا نماز واجب با رعایت کردن تمام شرایط موفق گردد، و یا با اجرای روزه، با آن همه سختی و مشقتش موفق شود، و یا حجی مانند حج ابراهیم بجای آورد؛ ولی ذره‌ای ریا و خودنمایی در آن نماز، روزه یا حج راه پیدا کند، تمام عبادت باطل و مردود خواهد بود، چرا؟

برای اینکه ذره‌ای از یکی از رذایل اخلاقی که ریا می‌باشد، هم چون آفت به خرمن عبادت هجوم کرده و آن عبادت را از ارزش و بها می‌اندازد. حواس‌پرتی و عیب در عمل و یا ورود بعضی از نواقص بخشیده شده است؛ اما به اندازه يك ارزن آلوده کردن عبادت به ریا اجازه داده نشده است.

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ» «وویل» علیه کسانی است که در نماز، آلوده به ریا هستند، گرفتار آمدن به شك در نماز، آلوده شدن به حواس‌پرتی، رعایت نکردن برخی از شرایط غیر واجب، مبطل نماز نیست؛ ولی راه پیدا کردن بعضی از عیوب اخلاقی مبطل نماز و باعث نفرین خدا بر آن نماز و نمازگزار است.

برپال اندیشه، ص: 53

شش هزار سال عبادت بی ثمر

نوشته‌اند شیطان هزاران سال در کنار ملائکه به عبادت حق مشغول بود «1»، عبادتی که بالاتر از آن تصور نمی‌شد، چون خدای متعال آدم را آفرید به همه ملائکه فرمان داد: این مخلوق ارزشمند مرا سجده کنید، همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده ابا کرد و در برابر امر حق تکبر ورزید «2».

داستان شیطان در قرآن

خداوند در سوره «ص» داستان ابلیس را که دچار یکی از رذایل اخلاقی؛ یعنی تکبر در برابر حق شد، و در نتیجه اعمال عبادی چندین هزار ساله خود را در کاسه‌ای از شراب حسادت سرکشید، چنین شرح می‌دهد:

« [خدا] فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم، بازداشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه‌گانی؟* گفت: من از او بترسم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی.* [خدا] گفت: از آن [جایگاه] بیرون رو که بی‌تردید تو رانده شده‌ای؛* و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.* گفت: پروردگارا! مرا تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، مهلت ده.* [خدا] گفت: تو از مهلت یافتگانی تا زمانی معین و معلوم.* گفت: به عزت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم،* مگر بندگان خالص شده‌ات را.* [خدا] گفت: سوگند به حق و فقط حق را

(1) - قال علی علیه السلام: فَأَعْتَبُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذَا احْبَطَ عَمَلُهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدُهُ الْجُهْدَ وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سَيِّئِ الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سَيِّئِ الْآخِرَةِ [نهج البلاغه: خطبه 192].

(2) - «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» [بقره (2): 34].

بريال اندیشه، ص: 54

می‌گویم* که: بی‌تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد «1».

آری! شیطان در درجه اول کمر به آلوده کردن انسان به تکبر و نخوت و خودبینی و خودفراموشی بسته و می خواهد دیگران را هم مانند خود، در همه زمینه های زندگی، حتی در خط عبادت، آلوده به کبر و ریا و خودبینی و خودفراموشی کند «2».

(1) - «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ* قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ* قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ* قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ* وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ* قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ* قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ* قَالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقُّ أَقُولُ* لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» [ص (38): 70 - 85].

(2) - نکته دیگری که ذکر آن خالی از لطف نیست این است که شیطان با استفاده از انواع راهها و ابزارها انسان را به رذایل نفسانی و زشتی های اخلاقی می کشاند. هر لحظه به شکلی و هر آن در قالبی با وسوسه ها و دعوت های ماهرانه خود، در پی انحراف انسان می کوشد.

«انسان» ناخواسته در جنگ نابرابری قرار گرفته است که چاره ای جز مقابله و دفاع از حریم قداست خویش ندارد. نابرابری این جنگ از آن جهت است که:

الف: دشمن به چشم دیده نمی شود:

معمولاً در جنگ های فیزیکی دشمن مقابل انسان قرار می گیرد، در این حال با دیدن دشمن، انسان می تواند در دفع ضربات او خود را حفظ نماید و حتی مقابله کند؛ اما در جنگ میان انسان و شیطان دید و نگاه يك طرفه است و تنها شیطان است که مسلط بر انسان شده و در حالی که پنهان است به فکر حمله کردن و از پای درآوردن آدمی است. خدای متعال در قرآن می فرماید:

«إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» [اعراف (7): 27].

«او و دار و دسته اش شما را از آنجا که شما آنان را نمی بینید می بیند».

ب: انسان تنها است و دشمن، دارای یاران سواره و پیاده است:

قرآن در این باره می‌فرماید:

«أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» [کهف (18): 50].

«آیا او و فرزندان او را به جای من اولیای خود انتخاب می‌کنید در حالی که آنها دشمن شما هستند؟»

با توجه به مطالب فوق اگر انسان بخواهد در این جنگ نابرابر پیروز شود، ابتدا باید در سنگر و دژ محکمی قرار گیرد و پس از مسلح شدن به سلاح‌های «اخلاص»، «توکل» و «صبر» به مبارزه با او برخیزد. آن سنگر و دژ محکم چیزی جز تمسک به ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام نیست. تولی و تبری و پذیرش ولایت و محبت آن بزرگواران سند پیروزی انسان و حصن حصین نجات انسان است.

برپال اندیشه، ص: 55

به هر روی، باید دانست که شناخت حسنات و سیئات اخلاقی و آراسته شدن به آن تنها از راه ارتباط و اتصال به قرآن و اهل بیت علیهم السلام امکان‌پذیر است؛ زیرا تنها دین خداست که همه فضایل و رذایل را برشمرده و به انسان نیروی جلب حسنات و دفع سیئات را در پرتو اتصال عنایت کرده است؛ بنابراین پی‌جویی از قواعد پاک اخلاقی در مکتبی غیر از مکتب اهل بیت علیهم السلام، پی‌جویی از آب در کویر بی‌آب است.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیدش و از دور خدایا می‌کرد

برپال اندیشه، ص: 57

2

عبودیت و بندگی

برپال اندیشه، ص: 58

عبودیت و بندگی

بی تردید انسان از خط بندگی نمی تواند گریز داشته باشد، و در هیچ لحظه ای از لحظات زندگی، از مسئله بندگی و عبودیت آزاد نیست. چیزی که هست این است که بندگی انسان ممکن است به دو صورت شکل بگیرد: یکی بندگی صحیح و دیگر بندگی و عبادت غلط.

در صورتی که عبودیت انسان صحیح صورت بگیرد، یعنی انسان به حقیقت، تابع برنامه های سعادت بخش پروردگار مهربان عالم باشد، تمام استعدادها، هنرها و مایه های اصالت و معرفت انسان شکوفا خواهد شد، و از این موجود محدود خاکی، وجودی الهی و ملکوتی و بنده ای متصل به خدای متعال که صفاتش نامحدود است ساخته خواهد گشت «1».

(1) - يٰۤاِبْنَ آدَمَ اِنَّا غَنِيًّا لَا اِفْتَقَرُ اِطِيعْنِي فَيَمَّا امْرُؤُكَ اجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرْ يٰۤاِبْنَ آدَمَ اِنَّا حَيٌّ لَا اَمُوتُ اِطِيعْنِي فَيَمَّا امْرُؤُكَ اجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، يٰۤاِبْنَ آدَمَ اِنَّا اَقُولُ لِلْشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ اِطِيعْنِي فَيَمَّا امْرُؤُكَ اجْعَلْكَ تَقُولُ لِلْشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ (بحار الانوار: 90/376، باب 24).

«بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را همانند خود قرار دهم، من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم، تو را نیز زنده ای قرار می دهم که هرگز نمیری، من بی نیازی هستم که هرگز محتاج نمی شوم، تو را نیز بی نیازی قرار دهم که هرگز محتاج نشوی، من هرگاه به چیزی بگویم باش پس می باشد، تو را نیز چنان قرار دهم که هرگاه به چیزی بگویم باش می باشد».

برپال اندیشه، ص: 59

آثار شوم بندگی غلط

انسان در صورت دچار شدن به بندگی غلط، یعنی گرفتار آمدن به بند طاغوت‌ها و هوای نفس، تمام استعدادها و حقایق عالی وجودیش بسته خواهد ماند، و در این رشته، انسان تبدیل به ضرورت‌ترین موجود زمین خواهد شد، قرآن مجید می‌فرماید:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» ¹.

«بدترین جنبندها نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

در این حال انسان منبعی از شر و پلیدی و ظریفی از پستی و شقاوت می‌شود، به طوری که جنبندها دیگر از او جز شر و ضرر، چیزی نخواهند دید.

انسان هنگام دچار شدن به بندگی غلط، حتی به نزدیکترین افرادش، که زن و فرزندان هستند، رحم نخواهد کرد، عدم ترحم او به معنای نپرداختن نفقه آنان نیست، ممکن است از نظر مادی به بهترین صورت خانواده خود را اداره کند؛ اما از نظر تربیت و معنویت، بزرگترین لطمه را به آنان خواهد زد؛ زیرا وقتی سرپرست خانواده، دارای مسیری غلط و راهی شیطانی باشد، به ناچار افراد تحت تکفلش به راه او کشیده می‌شوند و در گمراهی و ضلالت خواهند افتاد.

البته هر کدام از افراد خانواده، خودشان انسان‌های مسئولی هستند و باید تکالیف الهی خود را به طور شایسته‌ای انجام دهند؛ ولی این طور نیست که اثرپذیر از سرپرست خود نباشند، قطعاً پدر در شکل دادن شخصیتی آنان اثر دارد، و بیشتر اوقات، زن و فرزند تصور می‌کنند راه پدر خانواده راه صحیحی است و این گونه پدران خائن همانانی هستند که قرآن مجید در سوره «احزاب»

(1) - انفال (8): 22.

بربال اندیشه، ص: 60

درباره آنان و شکایت زن و فرزند از جنایات آنان می‌فرماید:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا* رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَهُمُ لَعْنًا كَبِيرًا» ¹.

«ما از فرمانروایان و بزرگانمان اطاعت کردیم، در نتیجه گمراهان گردیدند».

* پروردگارا! آنان را از عذاب دو چندان ده، و کاملاً از رحمت دورشان ساز».

گناه گمراه کردن دیگران به اندازه‌ای سنگین است که در تأویل آیه 32 سوره «مائده» گفته‌اند گمراه کردن يك انسان، یا به یادگار گذاشتن يك روش غلط که دیگران دچار آن شوند، مساوی با کشتن تمام مردم است «2».

در روایات آمده است که مراد از «قتل» در آیه مورد نظر فقط کشتن نیست؛ بلکه قتل عقل، فطرت، روح و روان، و به تعبیر دیگر پیشگیری از رشد و کمال دیگران است.

در هر صورت در عبودیت غلط، هم نابودی واقعیات اصیل انسانی خود انسان و هم تباه شدن مایه‌های تربیتی دیگران مطرح است، و انسان در طول تاریخ گناهی بزرگتر و پر خطرتر از این گناه به خود ندیده است.

(1) - احزاب (33): 67 - 68.

(2) - «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا».

«هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است».

بربال اندیشه، ص: 61

مهمترین نوع بندگی

راویان احادیث از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند، که حضرت در ترجمه بندگی فرموده است:

«هر کس سخن گوینده‌ای را بشنود و به آن عمل کند او را بندگی کرده است، اگر سخن را از منبع صحیح شنید و به اجرا گذاشت بندگی صحیح ورنه دچار عبودیت غلط شده است» «1».

بندگی گویندگان

گویندگان را در يك تقسیم می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

1- گوینده صادق، حکیم، عادل، خیرخواه، عالم، بینا و دلسوز.

2- گوینده کاذب، خائن، غارتگر، شقی و گمراه.

خداوند بزرگ متکلمی است که مستجمع جمیع صفات کمال است، و همانند او کسی طالب خیر دنیا و آخرت بشر نیست، البته برای رسیدن به کمالات و حقیقت گفتار او، باید دست به دامن سه نفر زد: پیامبر، امام معصوم، فقیه جامع الشرایط. پیامبر و امام با تفسیر و توضیحشان بر قرآن، و فقیه با اجتهادش در روایات و عرضه اجتهاد از مسائل الهی خبر می‌دهند.

انسان با شنیدن سخن پیامبر، امام و فقیه و به اجرا گذاشتن آن، در حقیقت خدا را عبادت کرده؛ زیرا پیامبر، امام و فقیه فقط مبلّغ فرهنگ حقند، و در این خط، انسان جز عبادت خدا عبادت دیگری ندارد؛ زیرا در قرآن مجید اطاعت از

(1) - قال الباقر علیه السلام: «مَنْ اصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ» (کافی: 434/6، باب الغناء، حدیث 24).

بریال اندیشه، ص: 62

پیامبر و امام و عالم ربانی، در حقیقت اطاعت از خدا شناخته شده چنانچه در قرآن آمده است:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «1».

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

و نیز قرآن دستور داده از «اولی الامر» که عبارت از امام معصوم و فقیه عادل است اطاعت کنید؛ چرا که اطاعت از اینان اطاعت از خداست.

اما اگر انسان از اطاعت خدا، پیروی از پیامبر، امام و فقیه جامع الشرایط سر باز زند، این طور نیست که از بندگی و فرمان بری آزاد شود و به خیال خود راحت گردد؛ بلکه در این زمینه، مطیع غیر خدا خواهد شد، حال این غیر یا طاغوت‌های بیرونی و یا طاغوت درون که هوای نفس است می‌باشد.

مطیع خدا و تسلیم حق، راهی برای فرمان دادن غیر خدا در شئون حیاتش باقی نمی‌گذارد، و مطیع و فرمانبر غیر، راهی برای برنامه‌های الهی در زندگیش قرار نمی‌دهند، و در صورت دو شکل اطاعت، هم اطاعت از خدا و هم اطاعت از غیر خدا، انسان را به پلیدی شرك دچار می‌کند.

در صورت نشنیدن فرمان خدا که باعث رشد و کمال انسان است، آدمی دچار شنیدن خواسته‌های خود و خواسته‌های دیگران شده و متّصف به صفت بندگی غیر می‌گردد. تعبیراتی از قبیل عبد هوی، عبد دنیا، عبد شکم، عبد مال، عبد طاغوت در قرآن و روایات زیاد آمده و خلاصه باید گفت: بیرون آمدن از خط نورانی بندگی حق، انسان را به ناچار دچار بندگی ذلت بار شیطانی، در همه چهره‌هایش و بندگی هوای نفس می‌کند و نقطه شروع خسارت انسان هم از همین جاست. قرآن می‌گوید: کسی که خود را از حق محروم کند، در قید ولایت طاغوت خواهد رفت:

(1) - نساء (4): 80.

برپال اندیشه، ص: 63

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ» «1».

«و کسانی که کافر شدند، سرپرستان آنان طغیان‌گرانند».

یا جای دیگر می‌فرماید:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ» «2».

«پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟».

همرنگ با حق

در شنیدن کلام خدا، از طریق قرآن و سخنان پیامبر و گفتار امامان و فقیهان جامع الشرایط، آدمی آینه منعکس کننده صفات حق گشته و به قول قرآن به رنگ حق در خواهد آمد:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» «3».

« [به یهود و نصاری بگوئید:] رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟ و ما فقط پرستش کنندگان اویم».

انسان در صورتی که مستمع کلام حق باشد، اهل حق و عدل، نور و روشنائی، حقیقت و واقعیت، اصالت و معرفت و اهل شرف و وجدان گشته و مصداق واقعی خلیفه الله خواهد شد.

انسان در صورت فرمان بردن از فرامین خدا، منبعی از برکت، ظرفی از

(1) - بقره (2): 257.

(2) - جاثیه (45): 23.

(3) - بقره (2): 138.

برپال اندیشه، ص: 64

فضیلت، موجودی وارسته، بشری پیراسته و شخصیتی الهی خواهد شد.

ولی در صورت مستمع غیر شدن، اعم از اینکه مستمع خواسته‌های خود و یا خواسته‌های غیر خود گردد، منبعی از شر، موجودی پست، انسانی رذل، و ظرفی پر از زشتی‌ها خواهد شد.

زمانی که انسان از کلام حق جدا شود، حرکت انتقالی؛ یعنی حرکت انسانی و اینکه هر روز او از روز دیگر بهتر شود نخواهد داشت؛ بلکه مانند اسب عصارخانه، تنها حرکت وضعی، یعنی حرکت به دور شکم و شهوت خود خواهد داشت، و با این حرکت است که به خوشبختی خود پشت پا زده و پس از هفتاد یا هشتاد سال فعالیت و حرکت، برایش روشن خواهد شد که نه تنها چیزی به دست نیاورده؛ بلکه تمام سرمایه‌های عالی انسانی و الهی خود را نیز از دست داده است.

حرکات صعودی

با توجه به فرامین خداست که انسان دارای حرکت انتقالی می‌گردد؛ یعنی از ذلت به عزت، از پستی به بلندی، از شقاوت به سعادت، از جهل به علم، از ظلمت به نور، از کبر به تواضع و از بخل به جود، منتقل خواهد شد؛ اما در حرکت وضعی که فقط گشتن و گردیدن به دور خود است، انسان جز به بدن عنصری خود نمی‌افزاید، بدنی که پس از سال‌ها با مرگ متلاشی می‌گردد و چون قیامت به انسان برگردد فقط درخور عذاب خدا خواهد بود، چه خیانتی بالاتر از این است که انسان اصل عالم را که خداست بگذارد و از او جدایی کند و به فروعاتی که مایه‌ای برای رشد انسان در آنها نیست متصل گردد.

راستی اگر شاخه وجود انسان از ریشه عالم قطع گردد و به جای دیگر بیوندد، راهی برای شکوفا شدن انسان و به کمال رسیدنش هست؟

برپال اندیشه، ص: 65

شنوندگان سخن غیر حق

انسان وقتی مستمع کلام الله نباشد، ناچار است مستمع خود یا غیر گردد، در این مسیر است که تمام زحمت انسان صرف ساختن يك خانه، فراهم آوردن چند قطعه زمین، بپا کردن چند تجارت خانه، جمع کردن مقداری اثاث شده و در پایان باید همه را بگذارد و برود. چه قبیح است که همه همت انسان صرف مواد بی‌جان گردد و نسبت به مقام و موقعیت خود و سایر انسان‌ها، به مملکت و ملت و حوادثی که بر آن می‌گذرد، و به خیانت خائنین و استعمار و استبداد و یورش‌های ظالمانه ستمگران به دین و فرهنگ و حقوق انسان‌ها بی‌تفاوت باشد، و به جز بلوغ جنسی به بلوغ دیگر که بلوغ انسانی و اخلاقی و عملی است نرسد، و در سن هفتاد یا هشتاد سالگی، همان طفل چند ساله باشد که سرگرمی او جز تعدادی اسباب بازی چیز دیگری نیست و به قول نظامی گنجوی:

به شصت آمد اندازه سال من

نگشت از خود اندازه احوال من

همانم که بودم به ده سالگی

همان دیو با من به دلانگی

گذشته چنان شد که بادی به دشت

فرو مانده‌ام زود خواهم گذشت

از منظر قرآن

قرآن مجید درباره این گونه مردم که عبادتی به جز عبادت هوا و پرستش شکم و شهوت و پیروی از خواسته‌های شیطانی خود و دیگران نداشتند می‌فرماید:

«آیا خبر حادثه هولناکی که [همه انسان‌ها را از هر سو] فرا می‌گیرد، به تو رسیده است؟* در آن روز چهره‌هایی زبون و شرمسارند؛* [آنان که همواره در دنیا] کوشیده‌اند و خسته شده‌اند [و سرانجام سودی نیافته‌اند]* در آتشی سوزان درآیند.* آنان را از چشمه‌ای بسیار داغ می‌نوشانند؛* برای آنان

برپال اندیشه، ص: 66

طعامی جز خار خشک و زهرآگین وجود ندارد* که نه فربه می‌کند و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌نماید» «1».

راستی چه بدبختی خطرناکی است، که انسان عمری بکوشد و نتیجه کوشش و محصول زحماتش عذاب خدا شود.

خدای متعال در مقابل، از گروهی نام می‌برد که در خط بندگی الله بودند و کلامی جز کلام حق نشنیدند، گروهی که در قیامت به خوشحالی غیر قابل وصفی می‌رسند. درباره آنان می‌گوید:

«در آن روز چهره‌هایی شاداب و باطراوت‌اند* از تلاش و کوشش خود خشنودند* در بهشتی برین‌اند* در آنجا سخن لغو و بیهوده نشنوند* در آن چشمه‌ای روان است* [و] در آنجا تخت‌هایی بلند و با ارزش قرار دارد* و [در کنار چشمه‌هایش] قنداق‌ها نهاده شده است* و [دیگر از نعمت‌هایش] بالش‌هایی پهلوی هم چیده [برای تکیه زدن بهشتی‌ها] است* و فرش‌هایی زربفت و گسترده [که روی آن می‌نشینند].» «2».

عبادت واقعی در قرآن

عبادت صحیح در قرآن مجید به دو صورت مطرح شده است: عبادت ظاهری، عبادت باطنی.

(1) - «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ* وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ* عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ* تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً* تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ آتِيَةٍ* لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ* لَا يُسَمِّنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» [غاشیه (88): 1- 7].

(2) - «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ* لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ* لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاحِيَةً* فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ* فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ* وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ* وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ* وَ زُرَّاقٌ مَبْثُوثَةٌ» [غاشیه (88): 8- 16].

برپال اندیشه، ص: 67

اول: عبادت ظاهری، که البته باید نیت خالص باطن، آن را همراهی کند، تا مورد قبول قرار گیرد، و شامل تکالیف اعضای ظاهر انسان است که خدای متعال در قرآن به آن امر کرده است:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» «1».

«نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروع ظهر شرعی است] تا نهایت تاریکی شب بر پا دار، و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن]».

«وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» «2».

«و نماز را بر پا دارید، و زکات بپردازید، و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید [که نماز خواندن با جماعت محبوب خداست]».

«وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» «3».

«و خدا را حقّی ثابت و لازم بر عهده مردم است که [برای ادای مناسک حج] آهنگ آن خانه کنند، [البته] کسانی که [از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر] بتوانند به سوی آن راه یابند».

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» «4».

«ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید».

«اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ» «5».

(1) - اسراء (17): 78.

(2) - بقره (2): 43.

(3) - آل عمران (3): 97.

(4) - بقره (2): 183.

(5) - مائده (5): 35.

برپال اندیشه، ص: 68

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست‌آویز و وسیله‌ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقرّبان درگاهش] برای تقرّب به سوی او بجوئید؛ و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید».

«جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» «1».

«با اموال و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید که اگر دانا [ی به حقایق] باشید این برای شما بهتر است».

و نمونه‌های دیگری از این اوامر که مربوط به اعضا و جوارح و موضوع علم فقه و یا علم شریعت است که در صورت رعایت تقوا، این اوامر به اجرا گذاشته خواهد شد. اگر اعضای انسان میدان بازیگری‌های شیطان و طاغوت، هوای نفس و غرائز و شهوات سرکش باشند، تسلیم اوامر حق نخواهند شد.

علم شریعت معمولاً نزدیک به هشتاد و چند کتاب از قبیل کتاب نماز، طهارت، زکات، اعتکاف، مزارعه، مضاربه، مساقات، ازدواج، طلاق، رضاع، لقطه (گمشده) سبق ورمایه، شفعه، صید و ذباحت، وکالت، ضمان، حواله، جعاله، حدود، دیات، قصاص و... را تشکیل می‌دهد.

دوم: عبادت باطن یا عبادت سرّ است که مربوط به نفس، روان، روح و جان انسان است و منشأ قبول آن تقوای قلب، یا تقوای باطن است.

صبر، توکل، حلم، فتوت، بصیرت، تواضع، جود، سخا، اخلاص، معرفت و... عبادت‌های باطنی است و نسبت به همه آنها در قرآن مجید و روایات با امر تأکید شده و هر انسان مکلفی به این گونه عبادت، که بدون شك ضامن حفظ عبادات ظاهری است، مکلف است، و این خط نورانی است که انسان را در میدان تزکیه قرار داده و از انسان موجودی والا و خدایی می‌سازد.

(1) - توبه (9): 41.

برپال اندیشه، ص: 69

عهده‌دار بیان خطوط این عبادت، علم سرّ یا علم اخلاق است و ریشه این علم، و عمل به آن نیز تقوا است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ «1».

«نیروی خود نگهداری رأس اخلاق است».

چون معرفت حاصل شود، خوف آید و چون خوف آمد نیروی تقوا و خود نگهداری می‌آید و چون تقوا آمد زمینه قبول حسنات اخلاقی که بهترین عبادت است در انسان آماده می‌گردد.

فضایل اخلاقی در قرآن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «2».

«ای اهل ایمان! [در برابر حوادث] شکیبایی کنید، و دیگران را هم به شکیبایی وادارید، و با یکدیگر [چه در حال آسایش چه در بلا و گرفتاری] پیوند و ارتباط برقرار کنید و از خدا پروا نمایید تا رستگار شوید».

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا» «3».

«موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید».

«وَصَبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «4».

(1) - بحار الانوار: 284 / 67، باب 56، حدیث 6؛ شرح نهج البلاغه: 418 / 47 / 20.

(2) - آل عمران (3): 200.

(3) - اعراف (7): 128.

(4) - هود (11): 115.

بربال اندیشه، ص: 70

«و شکیبایی کن که یقیناً خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند».

«و عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» «1».

«و [همه] توکل کنندگان باید به خدا توکل کنند».

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» «2».

«و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد».

«وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «3».

«و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

(1) - یوسف (12): 67.

(2) - آل عمران (3): 159.

(3) - آل عمران (3): 134.

برپال اندیشه، ص: 71

اخلاق و زیبایی‌هایش

برپال اندیشه، ص: 72

اخلاق و زیبایی‌هایش

اخلاق در فرهنگ الهی، از موقعیت بسیار مهمی برخوردار است، قواعد عالی اخلاق، بهترین راهنما برای تزکیه نفس از آلودگی‌ها است.

مایه‌های مهمی که برای رشد و کمال انسان، در اعماق وجود قرار دارد، به وسیله حسنات اخلاقی شکوفا می‌گردد. حرکت و سیر این خط پر برکت است که آدمی را آراسته به ارزش‌ها نموده و از انسان موجودی والا و وجودی برتر به وجود می‌آورد.

قرآن مجید در باب اخلاق دارای آیات زیادی است که در آن آیات به ارزش‌هایی که از طریق اخلاق نصیب انسان می‌گردد اشاره شده است.

قرآن کریم برای حسنات اخلاقی، که تنها راه تزکیه نفس از آلودگی‌هاست اهمیت زیادی قائل شده و معصومین بزرگوار، نزدیک‌ترین مسلمان را در قیامت به خود، خوش اخلاق‌ترین آنان معرفی کرده‌اند:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أَقْرَبُكُمْ عَدَا مَنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ أَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ
«1».

(1) - بحار الانوار: 302 / 7، باب 15، حدیث 65؛ امالی طوسی: 229، مجلس 8، حدیث 403 - 53.

برپال اندیشه، ص: 73

«نزدیک ترین شما به من در روز قیامت، راستگوترین شما و اداء کننده امانت، و وفادارترین شما و به پیمان و خوش اخلاق ترین شما، نزدیک ترین شما به مردم است».

خیال باطل

عده ای تصور می کنند خوش اخلاق بودن، خوش رو بودن به هنگام برخورد با دیگران است، اما این تصور بدون شک تصور بی جایی است؛ زیرا خنده رویی يك جزء بسیار كوچك از مسئله خوش خلقی است، اخلاق در اصطلاح بزرگان، آراسته بودن به تمام حسنات اخلاقی و دور ماندن از رذایل است.

هنگامی که رذایل از قبیل: کبر، ریا، بخل، حسد، نفاق، نمامی، دروغگویی، غرور، عجب و... از صفحه روان زدوده شد و نفس به سخا، مروت، مردانگی، فتوت، شرف، غیرت، خشوع، خضوع و... آراسته گشت، انسان، خوش اخلاق شده و به اخلاق پاک آراسته گشته است.

قرآن مجید، حسنات اخلاقی را «نور» دانسته، و آراسته به آن حسنات را منور به نور حق قلمداد کرده است:

«أَوْ مَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (1).

«آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مرده بود و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی ها [بی جهت و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! این گونه برای کافران

(1) - انعام (6): 122.

برپال اندیشه، ص: 74

[به خاطر لجاجت و عنادشان] آنچه انجام می دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می دهند نیکوست].

معیار و میزان الهی

آری! به فرموده قرآن، که معیار و میزان الهی برای تشخیص حق از باطل است، حسنات اخلاقی در زندگی بشر، همچون چراغ فروزان، فرا راه آدمی است، و دارندگان این نور، برای مردم منبعی از خیر و موجودی پربرکت اند.

فاقدین اخلاق حسنه، در حقیقت محروم از روشنایی لازم اند، و از کسی که محروم از نور است جز شر و پلیدی، ظلم و تجاوز، خیانت و ناجوانمردی توقع نمی رود.

برکات اخلاق

تنها برنامه ای که روابط انسان را با سایر انسان ها، بر اساس حق و عدل بر پا می کند «اخلاق» است، و کسی که از حسنات اخلاقی دور مانده، دچار ظلمت و تاریکی است و هرگز نخواهد توانست با مردم به نیکی زندگی کند.

شما از روان آلوده به رذایل و انسان دچار ظلمت و از مردم فرورفته در جهل، جز زیان و ضرر چه توقعی دارید؟.

نمی توان باور کرد که انسان فاقد اخلاق، شر و زیان نداشته باشد. تجربه نشان داده که بیشترین درصد مظالم بشر و تجاوزات و جنایاتش، معلول نبود حسنات اخلاقی در وجود اوست.

چگونه می توان قبول کرد کسی که خود را از آلودگی ها پاک نکرده در روابط و برخوردهایش جانب حق را رعایت کند؟

همچنان که انسان فاقد ایمان، متجاوز به حق است، انسان فاقد اخلاق هم

برپال اندیشه، ص: 75

متجاوز به حقوق خلق است. گرچه می‌توان گفت فاقد ایمان، به حقوق خلق هم تجاوز می‌کند، و فاقد اخلاق، حقوق حق را پامال می‌نماید.

امام سجاد علیه السلام از خدای بزرگ تقاضا می‌کند: «برایم نوری قرار ده تا در پرتو آن در بین مردم سرفراز باشم»
«1». نوری که حضرت از خدا می‌خواهد، همان چراغ پر نور حسنات روحی است.

در اینجا تذکر يك نکته لازم است که: هر مسلمانی برای قبول حسنات اخلاقی و شستشوی روان از رذایل، نیازمند به ایجاد زمینه در صفحه با عظمت نفس است.

بدون شك، بدون ایجاد زمینه لازم، دور کردن رذایل، مشکل، و آراسته شدن به حسنات اخلاقی غیر ممکن به نظر می‌رسد.

گزین از دنیاگرایی

از آثار گرانبهای اسلامی چنین برمی آید که: برقرار کردن رابطه با دنیا، به عنوان وسیله رسیدن به حق، علل ایجاد زمینه برای قبول حسنات و معالجه روان از پلیدی‌هاست.

باید بدون اراده و نظر کردن به دنیا به عنوان هدف، و تکبر ورزیدن در برابر حق، روان گرفتار سوء خلق، معالجه گردد، و مشکل است انسان دنیایی تاریک نفس، به نور اخلاق منور شود.

کسی که از موقعیت دنیا، یعنی مجموع برنامه‌های مادی و جسمی بی‌خبر باشد، کسی که از شناخت دنیا به معنای حقیقی‌اش دور مانده است، کسی که تصور کند ابتدا تا انتهای حیات، روابط مادی و رسیدن به لذت‌های جسمی

(1) - صحیفه سجادیه: 106 دعای شماره 22 (دعائه علیه السلام لشدة الجهد...).

بريال اندیشه، ص: 76

است، چگونه می‌تواند خود را تبدیل به انسانی الهی و موجودی والا کند؟

آنان که به دنیا به عنوان اولین و آخرین منزل نگرستند، و به خیال خام خود، فقط امروز را صحنه زندگی حساب کردند، از هیچ رذیلتی در امان نماندند.

چنین مردمی با این گونه رابطه چنان سست اراده شدند که در برابر مقام مادی، مراحل شهوانی، و برخورد با درهم و دینار پاك باخته گشته و برای رسیدن به هر يك از این برنامه‌ها دامن به هر رذیلتی آلوده کردند و در تمام زمینه‌ها از تواضع در برابر حق ابا غمودند.

ولی آنان که دنیا را به عنوان وسیله‌ای برای ادامه حیات، و کشتزاری برای پاشیدن بذر عمل، و خانه‌ای برای ایجاد نور ایمان و فروغ اخلاق در نفس و جان، و محلی برای آماده کردن زمینه رشد و کمال به حساب آوردند، دارای اراده‌ای پولادین گشته و از برکت آن دید صحیح و آن اراده و عزم سخت، به تواضع در برابر حق در تمام زمینه‌ها نائل آمده و به حسنات آراسته و از رذایل پاك شدند.

اگر انسان متوجه این معنا باشد که دنیا گذرگاهی بیش نیست، و خلود در آن محال است، و آنچه انسان از آن به دست می‌آورد جز به اندازه پوشاك و خوراك، خرج اهل و عیال، مسكن، مغازه و مركب بهره دیگری ندارد، صحبت دلبستگی‌اش به دنیا به اندازه ضرورت خواهد شد، و چون از این اندازه فراتر نمی‌رود، جایی برای رذایل نخواهد ماند و نفس و روان خالی از حسنات نخواهد شد.

وقتی انسان به دنیا به عنوان هدف بنگرد، به خیال خودش برای محکم کردن جای پا، به تکاپویی سخت خواهد افتاد و به ناچار همه فکر و ذکر، همت و اراده و نیت و عزمش را برای برقرار کردن رابطه محکم‌تر، با مقداری مواد معامله خواهد کرد.

بريال اندیشه، ص: 77

نقطه شروع رذایل

اینان تصور می‌کنند راه محکم‌تر کردن رابطه با دنیا، زحمت کشیدن بیشتر در جنب آن و زیاده‌تر به دست آوردن مواد آن است. به ناچار بر اثر این شناخت غلط و رابطه ناصحیح، روح قناعت را از دست داده و هرگز به حق خود قانع نشده

و سرانجام در خط تجاوز به حقوق دیگران خواهند افتاد. این نقطه، همان نقطه شروع پدید شدن رذایل در نفس و جان است، و این نقطه همان نقطه تکبر ورزیدن در برابر حق و سست شدن اراده و عزم است.

راستی با این عمر کوتاه و وقت کم و با این همه تکالیفی که از حق و مردم بر عهده انسان است، چه جایی برای این گونه معامله‌های غلط در دنیا باقی می‌ماند؟

عجیب‌تر اینکه با گذشت شب و روز و هفته و ماه و سال، خود به خود ارتباط دنیا با انسان به سستی می‌گراید و لحظه‌ای خواهد رسید که با پایان گرفتن نفس و جدا شدن روح حیات از جسم، تمام روابط انسان با دنیا قطع شده و آنچه را که انسان به دست آورده به وارثان رسیده و جز کفن و مشتی خاک از دنیا نصیب دیگری برای او نخواهد ماند؛ با این حساب عاقلانه نیست که انسان بر خلاف قواعد الهی، با دنیا در رابطه باشد؛ چرا که از این رابطه جز آلوده شدن به رذایل نصیبی نبرده و نخواهد برد.

چه نیکوست که چشم انداز ما نسبت به دنیا، چشم‌انداز انبیا، امامان، عارفان و عاشقان باشد، تا از این رهگذر به قبول حضرت حق برخیزیم و دارای اراده‌ای سخت برای حفظ ارزش‌ها در نفس و جان گشته و در برابر فرامین پاک مولا و آقای خود که ما را آفریده و غرق انواع نعمت‌های مادی و معنوی نموده تواضع کنیم.

کابلیس را غرور منی خاکسار کرد

ای قطره منی سر بیچارگی بنه

فردوس جای مردم پرهیزکار کرد

پرهیزکار باش که دادار آسمان

دانه نکشت ابله و دخل انتظار کرد

هر کو عمل نکرد و عنایت امید داشت

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

جای نشست نیست بیاید گذار کرد

دنیا که جسر آخرتش خواند مصطفی

عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

ظالم بمرد و قاعده زشت او بماند

در هر صورت، ساختمان دنیا ساختمانی است که از پذیرایی انسان در حد دلخواه ابا دارد و دستگیره‌ای برای پیوند خوردن با او، و پیداکردن يك زندگي جاويد يا حداقل بر وفق مراد، و يا بر اساس هوی و هوس ندارد.

آنانکه دنیا را به عنوان هدف می‌بینند، به ناچار برای بیشتر به دست آوردنش از جاده پاکی منحرف و به راه شیطانی حرص و طمع و پس از آن به زشتی‌های دیگر دچار خواهد شد.

اینان تصور نکنند که با گستردن بساط مادی، به هدف اصلی دست یافته‌اند؛ بلکه از هدف دور افتاده، و به چاه پر خطر غفلت و گمراهی سقوط کرده‌اند.

اینان به خاطر مغرور شدن به نمودهای ظاهر، عقل و وجدان را رها کرده و به پذیرفتن حکومت شهوت و هوی‌پرستی تن می‌دهند، و برای رسیدن به لذات جسمی، به هرگونه انحرافی آلوده شده و از قبول واقعیات خودداری می‌کنند.

دنیا از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

بهترین راه برای شناخت چهره واقعی دنیا، آن چهره‌ای که به عنوان بهترین عامل برای رشد و کمال است، آن چهره‌ای که به عنوان نعمت الهی فرا راه آدمی است، مراجعه به آثار پر بهای اسلامی است.

با شناخت دنیا از دیدگاه معارف الهی که سرچشمه‌اش عقل پر بهای اولیای

بربال اندیشه، ص: 79

خداست، انسان در خط حسنات قرار گرفته و از رذایل گریزان می‌گردد.

علی علیه السلام در برابر مردی که از دنیا نکوهش می‌کرد فرمود:

اِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِّمَنْ صَدَّقَهَا وَدَارُ عَافِيَةٍ لِّمَنْ فَهِمَ عَنْهَا وَدَارُ غِيٍّ لِّمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِّمَنْ اَتَّعَظَ بِهَا مَسْجِدُ اِحْبَاءِ اللّٰهِ وَمُصَلًّى مَلَائِكَةِ اللّٰهِ وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللّٰهِ وَمَشْجَرُ اَوْلِيَاءِ اللّٰهِ، اَكْتَسَبُوا فِيْهَا الرَّحْمَةَ وَرَبُّوْا فِيْهَا الْجَنَّةَ «1».

«این دنیا جای صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کسی که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای آن کس که از آن توشه بگیرد، و محل اندرز است برای آن کس که از

آن اندرز گیرد. مسجد دوستان خدا و نمازگاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی خدا و تجارتخانه اولیای حق است. آنها در اینجا رحمت حق را به دست آوردند و بهشت را سود خود قرار دهند».

نکات مورد نظر در این روایت

- 1- دنیا، برای کسی که با چشم حقیقت بین آن را بنگرد، و در آن دقت کند که تمام جزء جزء بنایش درست بنا شده، و به درستی باعث این نظام متقن گشته و عقل، علم و حکمت از همه جوانبش آشکار است، سرای راستی است.
- دنیا برای کسی که ملاحظه کند، که این عدل و حکمت معلول حکومت قوانین تکوینی است و اگر این حکومت نبود محصولی جز هرج و مرج از دنیا توقع نمی رفت، سرای راستی است.
- انسان باید از این نظام درست و وجود عدل و حکمت در آن، به آن نتیجه برسد: که این راستی و درستی، جز اراده و رهنمودهای حق چیزی نبوده

(1) - نهج البلاغه: حکمت 131؛ خصایص الأئمة: 102؛ غرر الحکم: 133، حدیث 2275.

برپال اندیشه، ص: 80

و رهنمودهای الهی به غیر از ایمان و عمل صالح و صفات پسندیده اخلاقی برنامه دیگری نیست.

2- دنیا، برای کسی که بفهمد، سرای ایمنی از عذاب فردا و ن

جات از ذلت امروز است. فراهم کردن زمینه ایمنی در سایه دو برنامه محقق است:

الف - قبول تمام برنامه های الهی، اعم از آنچه در کتب آسمانی و فرهنگ پر بهای انبیا و امامان است.

ب - به اجرا گذاردن آن برنامه ها.

و به تعبیر دیگر ایمنی از ذلت دنیا و عذاب آخرت، در سایه حکمت نظری و عملی است.

3- دنیا، سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد.

آری! بهترین سرمایه‌ها و مایه‌های توانگری که عبارت از قوانین خدا، برنامه‌های پیامبران، دستورات امامان، پند ناصحان، حکمت حکیمان و عرفان عارفان است، در همین دنیا است، و این انسان فقیر است که باید برای رفع نیاز و جبران فقر روحی از این سرمایه‌ها برداشت کرده و به منافع آن برسد.

4- دنیا، سرای پند است برای کسی که از آن پند بگیرد. راستی بر هر ورق دفتر دنیا هزاران پند و نصیحت قرار دارد، دیده بینا و قلب توانا و اندیشه تابناک می‌خواهد که از پندهای دنیا سرمشق گرفته و به راه کرامت قدم بگذارد.

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

جوانی گفت با پیری دل آگاه که خم گشتی چه می‌جویی در این راه

جوابش گفت پیر خوش تکلم که ایام جوانی کرده‌ام گم

***** ذلیل شدن شاهان، فرو افتادن تاجداران از تخت، خوارشدن مستکبران، آقا شدن مستمندان، خالی شدن کاخ‌ها و آمدن زاغ‌ها، به چنگال عدالت افتادن ظالمان، نابود شدن ستمگران، پشیمان شدن گناهکاران، از جای برخاستن افتادگان و فروافتادن متکبران همه و همه درس عبرت، برای پندگیران است.

تمام کاخ شهان جایگاه جغد شود بساز قصر محبت که خالی از خلل است

5- دنیا، مسجد عاشقان خداست.

آری! معامله مردمان با ایمان و پاک نیت و پاکیزه طینت با دنیا، نشان می‌دهد که آنان این سرای دو در را همچون مسجدی می‌دانستند و همان معامله‌ای که با مساجد داشته‌اند با دنیا می‌نمودند. همانگونه که در فقه آمده، رعایت اموری نسبت به مسجد واجب و اجرای پاره‌ای از آنها حرام است، عاشقان حق با دنیا همان معامله را داشتند.

عاشقان در خانه دنیا که در حقیقت مسجد است، بستر حرام نیاندازند، مال حرام نخورند، سخن خلاف نگویند، به خرابی آن برنخیزند و در حفظ آن بکوشند. مؤمن در این خانه، در حالت خوف و رجا به سر برده و جز به کسب فضیلت و مبارزه با رذیلت به چیزی نمی‌اندیشد.

6- دنیا، خانه نماز گذاردن ملائکه خدا و مرکز نزول وحی و ظرف کتب ثمر بخش آسمانی است.

7- دنیا، محل تجارت اولیای الهی است، در همین دنیا بود که افرادی همانند حر بن یزید ریاحی دست از کسب رذایل شسته و برای به دست آوردن منفعت همیشگی، به تجارت در تجارت‌خانه توبه برخاستند، دهاتی ایرانی، بیایان

برپال اندیشه، ص: 82

نشین رنده‌ای، سیاه چهره حبشی، در خط این تجارت تبدیل به سلمان و ابوذر و بلال شدند.

این بینایان راه، آشنایان الله و رهروان آگاه، در همین دنیا به کسب رحمت حق موفق شده و در همین جا برای خویش در بهشت، جای ابدی به دست آوردند.

بدون شك با این نوع شناخت به دنیا، نقطه مبارزه با رذایل و کسب حسنات و فضایل شروع شده و انسان به قول علی علیه السلام همانند يك تاجر سعی خواهد کرد، هر چه بتواند از دنیا برای زیاد کردن شخصیت الهی و آباد کردن خانه فردایش بهره بگیرد.

معرفی نمونه

«آسیه» همسر فرعون که در شب‌های قدر میلیون‌ها نفر، در دعای به سر گرفتن قرآن، خدا را به شخصیت او قسم می‌دهند، با چنین دیدی نسبت به دنیا، به آن همه مقام رسید.

«حبیب نجار» که در سوره «یس» از او به عنوان یکی از مبلغین فرهنگ حق یاد شده است، با این گونه نظر نسبت به دنیا، به آن همه واقعیت دست یافت.

هرگاه نسبت به زندگی مردان و زنانی که در قرآن مجید به عنوان يك شخصیت ارزنده الهی یاد شده می‌نگریم می‌بینیم در سایه چنین شناختی از دنیا به آن مقامات ارزنده رسیدند.

توجه کنید

از مقدمات گذشته روشن شد که انسان نباید خرج دنیا شود؛ زیرا در این معامله، خسارت و ضرر متوجه انسان است و گاهی پس از بیدار شدن پشیمانی سود ندارد؛ بلکه باید دنیا را خرج خویش کرد و از دنیا به نفع والایی خود بهره

برپال اندیشه، ص: 83

برد، و دنیا را کشتزار آخرت دانست و دنیا را سبب و مقدمه و وسیله‌ای برای سعادت ابدی و رسیدن به نعمت جاودانی فردا به حساب آورد.

به تعبیر دیگر: دنیا جای آراسته شدن به مسئولیت است، آن مسئولیتی که در سایه آن می‌توان به مقصد اعلای جهان؛ یعنی خدای بزرگ رسید.

از تمام دنیاهایی که قبل از این جهان داشتیم مانند: عالم خاک، صلب پدر، رحم مادر، و دنیاهایی که بعد داریم مانند: جهان برزخ، قیامت و محشر، این دنیا مهم‌تر است؛ زیرا شخصیت و ارزش ما در این دنیا، در سایه تکالیف تحقق پیدا می‌کند و عظمت و بزرگی در این دنیا در سایه اجرای مسئولیت‌ها ساخته می‌شود.

با توجه به چنین شناختی از دنیا، زمینه قبول حسنات و رد رذایل در وجود فراهم می‌گردد، و پس از آماده شدن این زمینه، نوبت به میدان آوردن اراده و عزم و نشان دادن خضوع در برابر حق است.

بایدها

در اینجا باید با رجوع به قرآن و آثار اسلامی یا رجوع به عالم ربانی از وظایف و تکالیف مطلع شده و به تدریج آن وظایف را که عبارت از حلال و حرام، واجب و مباح، و خلاصه حقوق خدا و حقوق مردم است به کار برد.

در میان تکالیف و مسئولیت‌ها، قواعد اخلاقی و به تعبیر دیگر آنچه را باید به عنوان حسنات به آن آراسته شد، و آنچه را باید به عنوان رذایل از خود دور کرد، نقش عمده‌ای دارند؛ و آن نقش عبارت از حفظ ایمان و عمل صالح و تصحیح روابط انسان با مردم است.

ما وقتی به قرآن و روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم مکرر به حفظ حسنات اخلاقی، یا آراسته شدن به آن سفارش شده و کنار ماندن از رذایل یا معالجه آن را از واجبات دانسته‌اند، و حتی رسیدن به مقام قرب و قبول اعمال و شکوفا شدن

برپال اندیشه، ص: 84

ایمان را در سایه رعایت قواعد پاک اخلاقی قلمداد کرده‌اند.

جستاری در روایات

1- عن عمرو بن سعید بن هلال الثقفی عن ابی عبد الله علیه السلام قال:

قُلْتُ لَهُ اِنِّی لَا الْفَاكَ اِلَّا فِی السَّيِّئِ فَاخْبِرْنِی بِشَیْءٍ آخَذَ بِهِ، فَقَالَ:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَأَعْلَمَ أَنَّه لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَإِوْرَعٍ فِيهِ «1».

«عمرو بن سعید گوید: به حضرت صادق علیه السلام گفتم: من هر چند سال یکبار موفق به زیارت شما می‌شوم، به من برنامه‌ای بدهید تا آن را به کار بندم، فرمود:

«ترا به پرهیزکاری و پاکدامنی و کوشش در عبادت و خدمت به خلق سفارش می‌کنم و بدان که سعی و کوشش بدون خودداری از گناه سودی ندارد».

آری! کسی که ورع ندارد، از خوردن مال حرام و آلوده شدن به عمل حرام ترسی ندارد، در این صورت با داشتن نماز و روزه و حج و ... مانند مریضی است که برای به دست آوردن سلامت دارو بخورد؛ ولی از خوردن غذاهای فاسد یا مضر پرهیز نکند، آیا با عدم پرهیز، دارو اثر خود را می‌بخشد؟

2- باز در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

اتَّقُوا اللَّهَ وَصُومُوا دِينَكُمْ بِالْوَرَعِ «2».

«تقوای خدا را پیشه کنید و دین خود را با ورع حفظ نمایید».

در این روایت مهم می‌بینیم که حفظ دین در گرو یکی از مسائل مهم اخلاقی یعنی «ورع» است. جداً اگر ورع نباشد راهی برای پابرجا بودن دین، وجود نخواهد داشت.

(1) - کافی: 78 / 2؛ وسائل الشیعه: 243 / 15، باب 21، حدیث 20392.

(2) - کافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 2؛ بحار الانوار: 308 / 67، باب 57، حدیث 35.

بربال اندیشه، ص: 85

3- وَعَظَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَرَ وَزَهَّذَ ثُمَّ قَالَ:

عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ لَا يُبَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ «1».

«راوی می‌گوید: امام ششم علیه السلام ما را موعظه کرد و دستور لازم را به ما داد و ما را بر زهد واداشت و فرمود:

«بر شما باد به ورع و پاکدامنی؛ زیرا به رحمت خدا و بهشت نمی‌رسد مگر به وسیله ورع».

در این روایت مهم هم ملاحظه می‌کنید که علت قرب به رحمت الهی، و به دست آوردن بهشت، یکی از حسنات اخلاقی یعنی ورع است.

4- قال الباقر علیه السلام:

أَنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعَ «2».

«سخت‌ترین عبادت ورع و پاکدامنی است».

می‌بینید که یکی از حسنات اخلاقی را به عنوان شدیدترین عبادت معرفی کرده است.

5- عن أبي جعفر عليه السلام قال:

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا بَنِي آدَمَ اجْتَنِبْ مَا حَرَّمْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَوْرَعَ النَّاسِ «3».

«خداوند می‌گوید: پسر آدم! از آنچه بر تو حرام کردم دوری کن تا پارساترین مردم باشی».

(1) - کافی: 76 / 2، باب الورع، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 244 / 15، باب 21، حدیث 20394.

(2) - کافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 5؛ بحار الانوار: 297 / 67، باب 57، حدیث 5.

(3) - کافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 7؛ مستدرک: 268 / 11، باب وجوب الورع، حدیث 1286 - 4.

بريال اندیشه، ص: 86

6- عن أبي اسامة قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول:

عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْجَوَارِ وَكُونُوا دُعَاءَهُ إِلَى أَنْفُسِكُمْ بِغَيْرِ السَّيِّئَاتِ وَكُونُوا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا شَيْنًا وَعَلَيْكُمْ بِطَوْلِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا طَالَ الرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ هَتَفَ ابْنُ آدَمَ مِنْ خَلْفِهِ وَقَالَ: يَا وَيْلَهُ اطَّاعَ وَعَصَيْتُ وَسَجَدَ وَابْتَيْتُ «1».

«ابی اسامه می گوید: از امام ششم علیه السلام شنیدم فرمود:

«بر تو باد به تقوای الهی و پاکدامنی و کوشش (در عبادت)، و راستی در کلام، و اداء امانت و حسن خلق و خوش همسایگی و با عمل خود مردم را به اسلام دعوت کردن و زیور مذهب بودن نه ننگ آن، و بر شما باد به طول رکوع و سجود؛ زیرا هر کدام از شما رکوع و سجود طولانی کند ابلیس از دنبالش فریاد می زند وای بر من انسان فرمان برد من سرپیچی کردم، او سجده نمود من سرباز زدم».

7- عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام قال:

كثيْرًا ما كُنْتُ اسْمَعُ اَبِي يَقُوْلُ: لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ لَا تَتَحَدَّثُ الْمُخَدَّرَاتُ بِوَرَعِهِ فِي خُدُوْرِهِنَّ وَلَيْسَ مِنْ اَوْلِيَاءِنَا مَنْ هُوَ فِي قَرْيَةٍ فِيْهَا عَشْرَةُ اَلْفٍ رَجُلٍ فِيْهِمْ مَنْ خَلَقَ اللّٰهُ اَوْرَعُ مِنْهُ «2».

امام هفتم علیه السلام فرمود:

«من از پدرم بسیار شنیدم که می فرمود: شیعه ما نیست کسی که زنان از پارسایی او تعریف نکنند، و از دوستان ما نیست کسی که در يك شهر ده هزار

(1)- کافی: 77 / 2، باب الورع، حدیث 9؛ بحار الانوار: 299 / 67، باب 57، حدیث 9.

(2)- کافی: 79 / 2، باب الورع، حدیث 15؛ مجموعه ورام: 186 / 2.

بريال اندیشه، ص: 87

نفری، پارسا تر از او وجود داشته باشد».

این روایات نمونه های کمی از روایات زیادی است که در باب اخلاق آمده که از متن این گونه روایات استفاده می شود که حالات اخلاقی و اوصاف انسانی، مهمترین عامل برای حفظ ایمان و مصون ماندن عمل از خطر، و وسیله ای برای قبولی ایمان و عمل انسان است.

بريال اندیشه، ص: 89

بازگشت به انسانیت

بريال اندیشه، ص: 90

حقیقت انسان

انسانی که خود را شناخته باشد و به موقعیت، مسئولیت و تکلیف خود آشنا شده باشد و رابطه بین خود و خدا و جهان را یافته باشد، در مسیر رشد و کمال قرار می گیرد.

همچنین با تکیه بر عقل تنها، انسان قدرت شناخت خویش را ندارد؛ بلکه لازم است با مراجعه به منطق وحی و سنت پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام، به شناخت خود اقدام کند.

نظریه مکتب‌های بشری

بدون شك فرهنگی که از انسان شناخت ندارد، قدرت راهنمایی او را نداشته و نمی تواند او را به آنچه خیر اوست، و به آنچه به ضرر و زیان اوست آگاه کند.

گرچه فرهنگ‌های مادی تاریخ، ادعای شناخت انسان را داشتند و می گفتند: ما بشر را به آنچه خیر اوست هدایت کرده و از آنچه به ضرر اوست آگاه می کنیم؛ اما گذر زمان ثابت کرد که ادعای آنان پوچ و فرهنگ آنان جز خسارت و ضرر برای بشر سودی ندارند.

اینان با جهل و عدم شناخت بشر و ندانستن جایگاه و موقعیت حقیقی او، دست به باز کردن راهی برای درمان دردهای روحی و روانی انسان زدند، و هر

برپال اندیشه، ص: 91

کس را در آن راه قرار دادند، غرق در گمراهی و بدبختی نمودند «1».

این نکته را نباید فراموش کرد که فرهنگ‌های زمینی به بُعد معنوی انسان یا اصلاً توجه نداشتند و یا اگر داشتند بسیار کم بوده و نظر آنان به بعد مادی انسان نیز نظر صحیحی نبوده است؛ زیرا از میلیون‌ها سال قبل تاکنون نتوانسته‌اند به حل مشکلات دنیایی انسان موفق شوند.

دستورالعمل‌های باطل

1- مکتب‌های روحی ایران، یونان قدیم و هندوستان، به خیال خود، برای رشد بعد معنوی، انسان را به اعمال و ریاضت‌هایی دعوت کردند که منطبق با فطرت طبیعت این موجود پرقیمت نبوده و نیست، آنان می‌گفتند: ترك ازدواج، دشمنی با زن، نخوردن گوشت، معاشرت نداشتن با مردم، ترك آرایش زندگی، ترك كار و فعالیت، گوشه نشینی، چله گرفتن، روزه‌های طولانی داشتن و...

همه باعث رشد جنبه معنوی انسان است؛ اما نه تنها این دستورات نتیجه مثبتی نداشت؛ بلکه بشر را از مواهب الهی که علت رشد و کمال او در صورت صحیح به کار گرفتن آن مواهب بود، محروم می‌نمود.

این مکتب‌های به اصطلاح معنوی و عرفانی، نه اینکه برای انسان به طور

(1) - نمونه بارز تأسیس یکی از راه‌هایی که به شکست انجامید، تئوری «فروید» بود که تنها راه درمان دردهای روانی را در عدم سرکوب کردن غریزه جنسی دانست که سرانجام پس از جلب توجه بسیاری از شهوتران‌های هرزه، تمام سردمداران فرهنگ فرویدیسمی آثار مخرب این نظریه حیوانی را درك کردند و به بن‌بست عجیبی گرفتار آمدند و خود اعتراف کردند که:

اکنون که 20 سال از طرح نظریه فروید می‌گذرد آنقدر اوضاع زندگی ملت‌های عامل به این فرضیه، نابسامان است که اگر بخواهیم به وضع 20 سال قبل برگردیم حداقل باید 40 سال زحمت بکشیم و تلاش مستمری در برگرداندن روح انسانی مبذول داریم (گفتار فلسفی).

برپال اندیشه، ص: 92

صحیح و منطقی کاری صورت نداد؛ بلکه او را از خطوط روشن آدمیت جدا کرده و به عضو فلج و بیکار و سربار تبدیل نمود.

با توجه به اینکه دستورات این گونه مکاتب، رابطه‌ای با فطرت طبیعت انسان نداشت، اکثریت قریب به اتفاق انسان‌ها از پاسخ گفتن به دعوت اینان خودداری کردند؛ اما خود به خود این گونه تعلیمات در معدودی از افراد نفوذ کرده و پس از مدتی از ادامه راه باز می‌ماند و مجبور به عدم تسلیم نسبت به فرهنگ‌ها می‌شد.

2- در برابر اینان مکتب‌های مادی بودند که برای بشر در امور اقتصادی مانند درآمد، خرج، معاشرت، معامله، سیاست و ریاست، حکم به اباحه مطلق دادند، و حلال و حرامی برای بشر باقی نگذاشتند. قبول کنندگان این گونه مکاتب در نتیجه، سر از فساد و آلودگی درآوردند و از قدیم تاکنون لگه‌های ننگی بر صفحات تاریخ بشر به جای گذاشتند.

آثار شوم این فرهنگ

خونریزی‌ها، تجاوزات، مظالم، جنایات، خودکشی‌ها، دزدی‌ها، غصب کردن‌ها، کژ خلقی‌ها، جنگ‌های خانمان سوز، به خصوص جنگ‌های اول و دوم جهانی در قرن اخیر، و از همه بدتر پیدایش استعمار و استثمار، محصول مکتب‌های مادی قدیم و جدید است، که حتی با به کار گرفتن تمام ماشین حساب‌های جهان، نمی‌توان جنایات و مظالم هولناک شاگردان مکتب‌های مادی را برشمرد.

کدام شخص می‌تواند حدود فساد در تصور، فساد در عقل، فساد در علم، فساد در سیاست، فساد در نظام خانواده، فساد در اجتماع و فساد در اخلاق را اندازه‌گیری کند؟

چه کسی می‌تواند جنایات بلژیک، پرتغال، هلند و فرانسه استعمارگر را از

بربال اندیشه، ص: 93

سیصد سال قبل تاکنون، نسبت به ملت‌های مظلومی که دچار چنگال این گرگان مادی گرا بودند، برشمارد؟

شما قدرت دارید مفساد و مظالم گرگ پیر استعمار، انگلستان دزد و غارتگر و خائن را نسبت به صدها کشور در طول پنج قرن گذشته بازگو کنید؟

شما توان دارید ضربه‌ها، ضررها، مفاسد، جنایات و خونریزی‌های آمریکای جهان خوار، این شیطان بزرگ را به ملل مسلمان، کشورهای خاورمیانه، آمریکای لاتین و آفریقای مظلوم محاسبه کنید؟

شما می‌توانید مظالم شصت ساله حزب کمونیست شوروی (سابق) و شاگردان درنده‌خوی مکتب مادی ماتریالیستی را نسبت به کل جهان، عموماً و نسبت به کشورهایی که این هیولای خطرناک آنان را به بند استعمار کشیده، خصوصاً بازگو کنید؟ شوروی با تکیه بر مکتب مادی، ادعا می‌کند حامی کارگر، کشاورز و تکیه‌گاه انسان گرسنه و مستضعف است و با فتودال و سرمایه دار دشمن خوبی است.

سؤال بی‌پاسخ

از این دیو بد سیرت بپرسید: از سال 1357 شمسی تا کنون که سال 1360 است در مدت این سه سال که یک میلیون از برادران مسلمان افغانی ما را به خاک و خون کشیده، برادرانی که با پای برهنه و شکم گرسنه و مشت خالی از دین و مکتبشان دفاع می‌کنند، دفاع از مستضعف و کارگر و کشاورز است؟ زهی بی‌شرمی. از این یک میلیون کشته کدام یک فتودال و زمین خوار و سرمایه دار بودند؟

در این پنج قرن که ما در ارتباط با شاگردان مکتب‌های مادی و زمینی در

برپال اندیشه، ص: 94

شرق و غرب بوده‌ایم، برای نمونه یک حرف راست و یک پیمان و قرارداد با منفعت و یک وعده اجرا شده از این خائنان به انسان و انسانیت ندیده‌ایم.

انتظار مکتب‌های باطل

مکتب‌های روحی ساخته بشر، و مکتب‌های مادی قدیم و دو مکتب «کمونیسم» و «امپریالیسم» فعلی به خاطر جهلی که به جایگاه انسان دارند، از انسان وابسته به خود، حیوانی شرور و درنده‌ای خطرناک و موجودی ضد حقیقت و دشمن واقعیت ساخته‌اند.

مکتب‌های روحی در خط تفریط و مکتب‌های مادی در خط افراط، انسان را به بلاهای خائمان سوز و ریشه کن دچار کردند.

در این مکتب‌ها، انسان و علم و صنعت و تمدن و مدرسه و دانشگاه و کتاب و کتابخانه و سازمان‌های عریض و طویل از قبیل حقوق بشر و عفو بین الملل و... همه و همه ابزار حیات و وسیله پیشبرد اهداف شیطانی سردمداران این مکاتب است.

عقیده دانشمند مصری

دانشمند شهید مصری در کتاب «الاسلام و مشکلات الحضاره» که تحت عنوان «فاجعه تمدن» ترجمه شده است می‌نویسد:

«عوامل مهم و اساسی انحراف بشر، و نابودی ویژگی‌های انسانی او، و دچار آمدنش به انواع مشکلات را باید در مسائل زیر جستجو کرد:

برپال اندیشه، ص: 95

1- جهل و غفلت

به رغم گسترش علوم مادی و صناعی که بر اساس اصول فنی پیشرفته استوار است، جهل ما نسبت به انسان فوق العاده می‌باشد، و به همین علت هنوز نتوانسته‌ایم از پیش خود، نظامی که شامل همه جوانب زندگی انسان و متناسب با طبیعت و فطرت وی باشد ترسیم کنیم. بدون شك در آینده نیز از وضع چنین نظام متقن و بر اساس فطرت و طبیعت عاجز خواهیم بود.

البته نیاز به وضع چنین نظامی نداریم؛ زیرا خالق انسان چنین نظام حکیمانه‌ای را تحت عنوان دین اسلام، برای هدایت همه جانبه انسان وضع کرده است.

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «1».

«مسلماناً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا اسلام است».

الْإِسْلَامُ يَعْلَمُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ «2».

«اسلام (دین) برتر است و هیچ (دینی) بر او برتری ندارد».

2- اشتباهات

اشتباهات در زندگی انسان، با توجه به اطلاعات محدود و نادانی فوق العاده وی، از آن وقت شروع شده است که راه خود را از راهی که پروردگار حکیم و دانای به فطرت و طبیعت انسان به او نشان داده بود جدا کرد. راهی که جوابگوی همه نیازمندیهای فطری و واقعی انسان است. راهی که ویژگیهای

(1) - آل عمران (3): 19.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 334 / 4، باب میراث اهل الملل، حدیث 5719؛ وسائل الشیعه: 14 / 26 باب 1، حدیث 32383.

برپال اندیشه، ص: 96

خاص وی را می‌پروانند و به ثمر می‌رسانند. و بالاخره راهی که انسان برای مقام خلیفه الهی آماده می‌کند و استعدادهای درونی او را بارور می‌سازد.

3- عدم تناسب تمدن مادی با انسان

کاخ تمدن مادی بر اساس نیازمندیهای واقعی انسان، بالا نرفته است و از این نظر به خصایص انسانی، ارزشی قائل نیست و انسان و همه چیز او را با معیارهای ماشینی و حیوانی می‌سنجد.

ظهور نتایج ناگواری از تمدن مادی، در میان ملت‌هایی که به آخرین درجه تمدن رسیده‌اند، آثار و نتایج شومی که از عدم توجه به انسانیت انسان، آغاز شده است، و جامعه بشریت را در پرتگاه سقوط و نابودی قرار داده نیز بر مشکلات افزوده است».

آری! اینها همه از نتایج حکومت شوم مکتب‌های مادیگری بر انسان است.

بدون شك، جز بابرگشت انسان به راهی که از همه جهت موافق با فطرت و نیازمندی‌های اوست، مشکلات انسان حل نخواهد شد و به خیر دنیا و خیر آخرت نخواهد رسید.

عقیده کارل

«کارل» که از دانشمندان بزرگ این قرن است، در کتاب «انسان موجود ناشناخته» عقیده دارد:

علم انسان درباره انسان بسیار ناچیز، و تقریباً مساوی با صفر است.

با این عقل محدود و دانش بسیار ناچیز، چگونه انسان می‌تواند پایه گذار مکتبی باشد که در آن مکتب، بُعد روحی و مادی انسان، آنچنان که شایسته اوست، رشد کند و به تمام نیازمندی‌های روحی و جسمی او پاسخ گوید.

بريال اندیشه، ص: 97

اسلام آگاه به انسان

تنها مکتبی که به تمام زوایای حیات انسانی آگاه است، مکتب سعادت بخش اسلام است.

اسلام، در بعد معنوی اجازه تحمل ریاضت‌های غیر منطقی و سخت‌گیری‌های زیان بخش را نمی‌دهد.

اسلام، برای رشد بعد معنوی، سلسله مسائلی را به عنوان عبادات، و سلسله برنامه‌هایی را که تحت عنوان حسنات اخلاقی برای تزکیه نفس، ارائه کرده و در بعد مادی، انسان را به هر کار با منفعتی تشویق کرده است.

اسلام، در تمام امور مربوط به ترقی و رشد انسان، از نظر شخصی و اجتماعی سخن دارد، به عنوان نمونه در فصل مسائل اقتصادی، ابوابی تحت عناوین باب الصناعة، باب التجارة، باب المزارعة دارد.

اسلام، به مسئله کشاورزی در درجه اول، و صنعت و تجارت در درجه بعد اهمیت داده است، و پیامبر بزرگ اسلام به نشانه احترام عمیقش به مسئله کار و کارگر، در بازگشت از يك سفر، دست کشاورزی را بوسید.

اسلام، طلب هر علمی که در جهت رشد معنویت و مادیت انسان نقشی ایفا می‌کند را به عنوان فریضه اعلام کرده است.

اسلام، دست انسان را در آبادکردن زمین و استخدام نیروهای طبیعت و ذخایر آن باز گذاشته، و از طرفی در راه انتخاب چگونگی زندگی انسانی، او را به خود وانگذاشته؛ بلکه در این مرحله او را مقید به پیمودن راه و روش معینی نموده است. راه و روشی که در آن انسان به خود حق هیچ گونه تجاوزی به حق انسان دیگر را نمی‌دهد.

اسلام، پیمودن راه معنویت بر اساس راهنمایی‌های وحی، و تلاش برای به

برپال اندیشه، ص: 98

دست آوردن روزی، و ازدواج و تشکیل خانواده جهت به دست آوردن آرامش و تولید نسل، و بهره‌گیری از زندگی را بر انسان واجب نموده است.

روی گرداندن از ازدواج را روی گرداندن از هدف نبوت دانسته و فرموده:

النَّكَاحُ سُنَّةٌ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي «1».

«ازدواج سنت من است؛ کسی که از سنت من سرپیچی کند از من نیست».

و محبت کردن به همسر و فرزندان را از بهترین عبادات به حساب آورده است.

دنبال زراعت و صنعت و تجارت رفتن را مطابق با جهاد فی سبیل الله دانسته، و برای کار و کارگر ارزشی بس والا قائل شده است.

اسلام، بدخلق و کسی که دچار سیئات اخلاقی است را از خود ندانسته، و معاشرت با آلودگان به رذائل را به خاطر حفظ حدود انسانیت انسان، ممنوع اعلام کرده است.

اسلام، برای بُعْد تفکّر و تعقّل آنچنان ارزش قائل شده که در قرآن مجید نزدیک به هزار آیه در این زمینه نازل کرده و بابت در کتاب‌های روایی مستقل تحت عنوان «باب العقل و الجهل» که مستند بر هزاران روایت است را تنظیم نموده است. اسلام می‌گوید:

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ «2».

اندیشه در کار، دوربینی و تعقل، ارزشش با شصت سال یا بنا بر نقل روایات دیگر با يك سال عبادت برابر است.

(1) - بحار الانوار: 220 / 100، باب 1، حدیث 23؛ جامع الاخبار: 101، فصل 85.

(2) - بحار الانوار: 292 / 66، باب 37.

برپال اندیشه، ص: 99

اسلام، در بُعْد اخلاق، سفارش به عفو و گذشت از برادران دینی، رعایت توجه به یتیمان، دستگیری از مستمندان، رسیدگی به درد دردمندان، حفظ آبروی مسلمانان، رعایت حقوق پدر و مادر و همسایگان نموده است، و در این زمینه‌ها به خوشبختی خانواده و جامعه کمک شایانی کرده است.

و در بعد اندیشه و روح و جسم، انسان را از راهنمایی تنها نگذاشته، و همه جا به دنبال ایجاد سعادت برای انسان است.

اسلام، برای تأمین خیر دنیا و آخرت مردم آمده، و به طور مکرر پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله هدف از رسالت خود را چنین بیان می‌کند:

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «1».

«من برای تأمین خیر دنیا و آخرت شما مبعوث به رسالت شده‌ام».

توجه فراگیر اسلام

کوتاه سخن اینکه: اسلام برای تأمین نیازهای انسان، چه در زمینه مادی و چه در زمینه معنوی، وظایف و مسئولیت‌های مهمی را معین کرده که با به کار گرفتن آن، مشکلات شخصی و اجتماعی قابل حل و در پرتو عمل به آن، سعادت نصیب انسان خواهد شد.

(1) - بحار الانوار: 191/18، باب 1، حدیث 27؛ شرح نهج البلاغه: 210/13.

برپال اندیشه، ص: 100

آفات زبان

برپال اندیشه، ص: 102

می‌گویند: آیاتی که در قرآن مجید برای بیان احکام فقهی نازل شده نزدیک به پانصد آیه است که محققینی همچون «مقدس اردبیلی» مجموع آن آیات را در یک کتاب، تحت عنوان «آیات الاحکام» جمع آوری کرده است.

فقه اسلامی نزدیک به هشتاد و سه بخش است: باب طهارت، صلوٰه، صوم، زکات، اعتکاف، حج، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، قضاء، شهادت، یمین و عهد و قسم، کفارات، نذر، تجارت، مضاربه، مساقات، مزارعه، ازدواج، طلاق، رضاع و... هر یک ابوابی جداگانه و دارای فروع فقهی زیادی است؛ ولی برای تمام این ابواب در قرآن مجید بیش از پانصد آیه وجود ندارد.

قرآن و زبان

درباره زبان در قرآن مجید نزدیک به دویست و هشتاد و سه آیه آمده است.

به عنوان نمونه به چند آیه توجه کنید: تنها در سوره‌های «صف» و «حجرات» که به سوره اخلاق معروف است چندین آیه وجود دارد، مانند:

1- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» «1».

«ای مؤمنان! چرا چیزی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید؟* نزد خدا به شدت موجب خشم است که چیزی را بگویید که خود عمل نمی‌کنید».

2- «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» «2».

(1) - (صف 61): 2 - 3.

(2) - (حجرات 49): 12.

برپال اندیشه، ص: 103

«و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ بی‌تردید [از این کار] نفرت دارید، و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است».

3- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لَا يَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ» «1».

«ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن‌گونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید با او بلند سخن نگویید».

4- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَ لَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ» «2».

«ای اهل ایمان! نباید گروهی گروه دیگر را مسخره کنند، شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را [مسخره کنند] شاید مسخره شده‌ها از مسخره کنندگان بهتر باشند، و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید و با لقب‌های زشت و ناپسند یکدیگر را صدا نزنید».

اهمیت و ارزش زبان

وقتی در قرآن مجید درباره زبان، به بیش از يك و نیم برابر آیات تمام ابواب فقه برخورد می‌کنیم، به این معنی می‌رسیم که زبان عضوی بزرگ و پاره‌گوشتی فوق‌العاده است.

می‌گویند: مالک «لقمان» یا خواجه او به او گفت: بهترین غذای دنیا را برایم

(1) - حجرات (49): 2.

(2) - حجرات (49): 11.

برپال اندیشه، ص: 104

تهیه کن، لقمان زبان پخته‌ای برای خواجه آورد. گفت: بدترین غذای عالم را برایم تهیه نما. لقمان زبان پخته‌ای تهیه کرد. از لقمان پرسید: زبان بهترین و بدترین غذاست؟ گفت: آری؛ زیرا سعادت انسان در صلاح و تقوای زبان، و شقاوت، بدبختی و هلاکت بشر در کج روی این عضو است.

با يك فرمان ظالمانه زبان نزدیک به صد هزار نفر در «هیروشیما» و چندین هزار بی‌گناه در «ناکازاکی» زیر بمباران هواپیماهای آمریکایی تبدیل به خاکستر شدند.

با فرمانی که از زبان «هیتلر» در جنگ جهانی دوم صادر شد نزدیک به 17 میلیون لیتر خون از گلوئی بشر بی‌گناه به زمین ریخت و 35 میلیون انسان بی‌پناه کشته شدند.

با يك فرمان از زبان خائن بدکار و جنایت پیشه‌ای در جمعه سیاه (17 شهریور) نزدیک به 5 هزار مرد و زن آزادی‌خواه و اسلام طلب، در میدان شهدای تهران به خاک و خون کشیده شدند.

با فرمان آتش از زبان ناپاکی چون صدام آمریکایی، هزاران جوان و سرمایه از مملکت اسلامی ایران، که هر يك برای خود می‌توانستند منشاء عالیترین خدمات اسلامی و انسانی باشند، در جنوب و غرب کشور به خاک و خون غلطیدند «1».

(1) - سرانجام «صدام حسین» این دیکتاتور ظالم که دست‌نشانده سردمداران آمریکا بود در سال 1382 با حمله نظامی خود آمریکا سقوط کرد و نظام حکومت مستبدانه‌اش برچیده شد. با سقوط صدام مردم مظلوم «عراق» جان تازه‌ای گرفتند و در پی هویت خویش، دست به تحرکاتی زدند. آمریکا که بدنبال منافع خود خون هزاران غیر نظامی را به زمین ریخت، کشور عراق را تحت کنترل خود درآورد و اکنون که بیش از 6 ماه از حمله به عراق و تصرف آن می‌گذرد، سرنوشت مردم مظلوم این کشور را در دست گرفته است. اینان که هر روز دم از «دموکراسی» و حقوق بشر می‌زنند، امروز مانند صدام در چهره‌ای دیگر به جنایات خود ادامه می‌دهند.

بزرگترین جنایت صدام، بر افروختن شعله جنگ هشت ساله‌ای بود که با تحریک مزدوران و حامیان آمریکایی، در آغازین روزهای تولد انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام رحمه الله علیه ایران اسلامی صورت گرفت. وی آنقدر از حمایت و پشتیبانی قدرتمندان شرق و غرب بهره می‌برد که هنگام آغاز حمله ناجوانمردانه به ایران اعلام کرده بود: من در عرض سه روز تهران را فتح می‌کنم؛ اما این خواب پریشانی بود که هرگز تعبیر نشد و ملت غیور ایران با ایثار و از خودگذشتگی جوانان این مرز و بوم، او را در نقشه‌های خود ناکام کردند.

برپال اندیشه، ص: 105

با همان فرمان خائنانه از زبان خلف یزید، میلیون‌ها انسان بی‌گناه، آواره و از خانه و کاشانه به دامن صحرا و زیر چادرها کشیده شدند.

در مقابل با يك فرمان الهی از زبان رهبری بزرگ، اندیشمندی سترک، عارفی کم نظیر، موجودی بی نظیر، سالکی شب زنده دار، یعنی حضرت امام خمینی، مملکت ایران با سی و شش میلیون نفر جمعیت به طرف قرآن به حرکت درآمد، و از اسارت جهان خواران پلید به ساحل نجات رسید.

مگر می‌توان ضرر گفته‌های خائنانه دیو صفتانی که در لباس آدمیزاد بر پیکر انسانیت وارد کرده و می‌کنند را برشمرد؟ و مگر می‌توان منافع سرشار گفته‌های اولیاء الهی را به دایره حساب کشید؟

تکالیف شرعی زبان

انسان از نظر گفتار و سخن، در میدان تکلیف موضوع مسائلی است مانند:

1- تلبیه گفتن به وقت مُحرم شدن برای زیارت خانه خدا «1».

لبیک زنان به جستجوییت

احرام بسته‌ام به کویت

2- امر به معروف و نهی از منکر:

(1) - لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، اِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.

برپال اندیشه، ص: 106

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «1».

«شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند و زشت باز می‌دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می‌آورید».

3- قرائت نمازهای واجب یومیه، و در صورت لزوم نماز عهد، نذر، طواف و میت.

4- شهادت به حق دادن در دادگاه اسلامی، جهت حل مشکل يك مسلمان.

5- اجرای شهادتین: اقرار به توحید و نبوت رسول اکرم به هنگام مسلمان شدن.

در میدان اخلاق نیز زبان، موضوع بسیاری از مسائل است که انسان با رعایت آن مسائل یا جدا ماندن از آن، فراهم آورنده سعادت یا شقاوت و هلاکت خویش است.

کلامی از غزالی

«غزالی» در کتاب «احیاء علوم الدین» ضمن جمله پرمعنایی درباره زبان می گوید:

فَأَنَّهُ صَغِيرٌ جِرْمُهُ وَعَظِيمٌ طَاعَتُهُ وَحَرْمُهُ.

«زبان عضو است که وزنش اندک و کم ولی عبادت و گناهش بسیار بزرگ است».

(1) - آل عمران (3): 110.

برپال اندیشه، ص: 107

زبان با يك تهمت ناجبا، يا يك دروغ، قدرت دارد آبروی پنجاه ساله انسان بی گناهی را بریزد، یا مال و جان بی تقصیری را بر باد دهد.

تمام جنایاتی که در طول برپا بودن سازمان امنیت طاغوت آمریکایی در ایران، بر آبرو و جان و مال مردم رفت، محصول زبان مزدوران ساواک کثیف بود، آری! این است جرم عظیم و گناه بزرگ زبان.

و زبان می تواند با گفتار الهی بین دو نفر را اصلاح نموده، آبروی مسلمانی را حفظ کند، و مال و عرض مؤمنی را از خطر برهاند آری! این است طاعت بزرگ او.

در حالی که هر يك از اعضای انسان می تواند وسیله ای برای شیطان و شیطان ها باشد؛ ولی بزرگان دین درباره «زبان» فرموده اند:

وَأَنَّهُ اعْظَمُ آلَةِ الشَّيْطَانِ فِي اسْتِفْوَائِ الْإِنْسَانِ.

«زبان بزرگترین وسیله برای شیطان در گمراهی انسان است».

آری! این مکتب انسان شناس اسلام است که منافع و زیان های زبان را به طور مفصل و مشروح بیان می کند و ایمان به خدا و قیامت را ضامن آراسته شدن زبان به حسنات، و پاک ماندنش از سیئات قرار می دهد.

سرعت گیر تقوا

مؤمن در اسلام با کمر بند تقوی و خوف از خدا و ایمان به روز جزا، زبانش را از آلودگی حفظ کرده و سعی می کند، این عضو حساس به طور دائم در راه خدا قرار گرفته، و جز اجرای مسائل ایمانی و گفتار خدایی و کلام نیکو با مردم برنامه ای نداشته باشد.

در کتاب پر قیمت «منهاج العابدین» در باب زبان چنین می خوانیم:

برایال اندیشه، ص: 108

«بر تو باد ای برادر که زبان نگه داری و در ضبط و قیدآوری، که او سرکش ترین عضو است از اعضاء و طغیان و فساد و عدوان او بیشتر است» «1».

دو نکته

از «سفیان بن عبد الله» روایت است که گفت به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم:

ما اخوف ما تخافه علی فقال هذا و اخذ بلسان نفسه «2».

«ای رسول خدا! از چه چیز بر من بیشتر می ترسی؟ فرمود: این و زبان خود با دست گرفت».

و از «یونس بن عبید» نقل کردند که گفت: نفس خود را این گونه یافتم که رنج روزه را در گرمای سخت می توانست کشید؛ اما ترك کلمه ای که به کار نمی آید نمی توانست کرد.

آثار حفظ زبان

اول: آنچه «ابوسعید خدری» روایت کرده است که: چون بنی آدم بامداد برخیزد، تمام اعضای او به نزد زبان او بگریند و گویند به خدا تو را سوگند می دهم که راست باشی که اگر تو راست باشی ما همه راست شویم و اگر تو کثر روی ما کثر شویم، و معنای این نشانه آن است که نطق زبان در اعضای آدمی اثر می کند، چه به توفیق و چه به خذلان، و مؤکد این معنی حکایت «مالك بن دینار» است که گفت: چون در دل خود قساوتی و در تن سستی و در روزی حرمان بینی بدان که سخن بیهوده گفته باشی.

دوم: آنکه حفظ وقت خویش کنی، که بیشترین سخنی که آدمی بر زبان آورد،

(1) - منهاج العابدین: 61.

(2) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 27 / 10.

برپال اندیشه، ص: 109

به غیر ذکر خدای تعالی، لغو باشد و وقت بدان ضایع گردد.

«حسان بن ابی سنان» به غرفه‌ای گذشت که نوساخته بودند، پرسید که چند روز است که این بنا نهاده‌اند؟ پس روی به نفس خود کرد و گفت: ای نفس مغرور! تو را به این چکار، چرا سؤال بی معنا می‌کنی؟ و نفس را با يك سال روزه گرفتن عقوبت کرد.

می‌گویند: فقیه بزرگ، حضرت آیت‌العظمی بروجردی يك روز در هنگام بحث در يك مسئله فقهی درباره یکی از شاگردان خود عصبانی شد و سخن تندی به او گفت، پس از درس او را خواست و سخت از او دلجویی کرد، آنگاه با خدای خود پیمان بست که يك سال تمام روزه بگیرد تا با جریمه شدن نفس با يك سال روزه، از چنان عملی برای همیشه مصون بماند.

سوم: حفظ اعمال صالحه است که هر که زبان نگه ندارد و سخن بسیار گوید، به ناچار در غیبت مردمان افتد و سخن بیهوده و غیبت، خود صاعقه‌ای است هلاک کننده که گفته‌اند: مثل غیبت کننده، چون کسی است که با منجینی حسانت خویش را به شرق و غرب دراندازد، و دیگر از حسنات تهی و خالی گردد.

نقل می‌کنند که به یکی از عرفا گفتند: فلان کس غیبت تو را کرد. آن عارف طبقی رطب نزد او فرستاد و گفت: شنیدم که تو حسنات خود را به هدیه نزد من فرستادی، خواستم که آن را تلاقی کرده باشم.

چهارم: ترك سخن که ترك آن سلامت از آفت‌های دنیا است، و به تعبیر دیگر حفظ کردن زبان از گفتاری که خدایی نیست و ضربه از پی دارد.

بزرگان می‌گویند: با زبان سخن مگو تا دندان‌هایت نشکند.

و دیگری گفته: سفره زبان را پهن مکن، تا قدر و قیمت از دست نرود.

ببرم سرت تا بزی سرم

زبان ز دستت به رنج اندرم

پنجم: ذکر آفات آخرت و عاقبت آن است و در این باب يك نکته بگویم: بدان

بريال اندیشه، ص: 110

که آنچه گویی یا سخن حرام باشد یا مباح، اگر حرام باشد و محظور، خود عذاب خدای در زیر آن است که طاقت آن نداری که در حدیث است که: رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه فرمود که:

«آن شب که مرا به آسمان بردند، قومی را دیدم که مردار می خوردند گفتم: ای جبرئیل ایشان کیستند؟ گفت: کسانی هستند که گوشت مردگان خورند».

و «معاذ» را گفتند: زبان خود را از حمله به قرآن و طالبان علم بریده‌دار، و مردمان را به زبان خود مدر که سگان دوزخ تو را بدرند.

«ابوقلابه» می گوید:

«در غیبت کردن خرابی دل است از هدی، تا فرا راه راست نبیند این سخن است که حرام است».

آثار سخنان مباح

اول: مشغول کردن کرام الکاتبین به چیزی که در آن فایده و خیری نباشد. حق مردم عاقل آن است که از ایشان شرم دارد و ایشان را نرنجاند:

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» «1».

دوم: فرستادن نامه نزد خدای تعالی، پر از لغو و هرز و بیهوده. پس بنده باید از این حذر کند و از خدای تعالی بترسد.

گفته‌اند: یکی به دیگری نگریست، و سخنی ناسزا گفت، او را گفت: ای مرد! نوشته‌ای به نزد خدای تعالی می‌فرستی، بدان که چه می‌نویسی در آن.

سوم: خواندن آن در روز قیامت نزد خدای عزوجل در برابر مردمان با رنج،

(1) - ق (50): 18. «هیچ سخنی را به زبان نمی‌گویند جز اینکه نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است».

برپال اندیشه، ص: 111

ترس، برهنگی، گرسنگی، تشنگی، از بهشت منقطع، از نعمت محبوس.

چهارم: ملامت و توبیخ بی حد، که: چرا گفتی؟ و به چه سبب گفتی؟ و حجت منقطع شد. گفته‌اند:

إِيَّاكَ وَالْفُضُولَ فَإِنَّ حِسَابَهُ يَطُولُ.

«سخن اضافه از حق مگو که حساب آن طولانی است».

آفات خطرناک زبان

کتاب‌های مهم اخلاقی آفات زبان را در بیست مورد شمرده‌اند، و در محور هر يك از آفات به شرح و بسط مسئله اقدام کرده‌اند. در این مقال به ذکر عناوین بیست گانه اکتفاء کرده و تفصیل آن را به مطالعه و تحقیق خوانندگان واگذار می‌کنیم:

1- سخن گفتن، در چیزی که سود و منفعت برای شنونده ندارد.

2- اضافه و زیادی گفتن در حدی که، باعث رنج و زحمت دیگران شود.

3- باطل گفتن.

4- مراء و مجادله کردن.

5- پیچیده و مغلق گفتن، در حدی که مستمع نتواند از گفتار استفاده کند. به تعبیر دیگر: هنرنمایی کردن برای نشان دادن شخصیت علمی خویش.

6- فحش و ناسزا و بدگویی.

7- بی جا لعنت کردن مردم.

8- غنا.

9- شوخی.

10- مسخره و استهزاء کردن مردم.

11- سخن گفتن به صورتی که در مردم ایجاد دشمنی کند.

برپال اندیشه، ص: 112

12- فاش کردن اسرار مردم.

13- وعده دروغ.

14- دروغ.

15- غیبت.

16- سخن چینی و نمامی.

17- دو زبانه بودن.

18- تعریف و تمجید و مدح بی جا یا تملق گویی.

19- سؤال بی مورد.

20- تهمت.

روایاتی در باب زبان

پس از ذکر فهرست موارد بیست گانه فوق اینک به چند روایت توجه کنید:

از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«در انسان ده خصلت است که زبان آن را آشکار می کند:

- 1- شاهدی است که از درون خبر می دهد. 2- حاکمی است که به دعوای فیصله می دهد. 3- ناطقی است که به وسیله آن پاسخ داده می شود. 4-
- واسطه ای است که با آن مشکلی برطرف می شود. 5- توصیف کننده ای است که با آن اشیاء شناخته می شوند. 6-
- فرماندهی است که به نیکی فرمان می دهد. 7-
- اندرزگویی است که از زشتی باز می دارد. 8- تسلیت دهنده ای است که غمها را تسکین می دهد. 9- حاضری است که به وسیله آن کینه ها برطرف می شود.
- 10- دلربایی است که گوش ها به وسیله آن لذت می برد» 1.

(1)- کافی: 20/8، خطبة لأمرالمؤمنین علیه السلام، حدیث 4؛ تحف العقول: 92؛ بحار الانوار: 282/74، باب 14 حدیث 1.

برپال اندیشه، ص: 113

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لَا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ «1».

«ایمان هیچ بنده‌ای درست نشود تا آنکه دلش درست شود، و دلش درست نشود تا آنکه زبانش درست شود».

حق زبان

قال السجاد عليه السلام:

حَقُّ اللِّسَانِ أَكْرَمُهُ عَنِ الْحَنَاءِ وَتَعْوِيدُهُ الْخَيْرَ وَتَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَافَائِدَةٌ لَهَا وَالْبِرُّ بِالنَّاسِ وَحُسْنُ الْقَوْلِ فِيهِمْ «2».

«حق زبان، منزه داشتن آن از زشتگویی و عادت دادنش به خوبی و هر فرو گذاشتن زیاده‌گویی‌های بیهوده و نیکی به مردم و خوب گفتن درباره آنان است».

حبس زبان

قال علي عليه السلام:

اَحْسَنُ لِسَانِكَ قَبْلُ اَنْ يُطِيلَ حَبْسَكَ وَيُرْدِيَ نَفْسَكَ، فَلَا شَيْءَ اَوْلى بِطُولِ سِجْنِ

(1) - مستدرک الوسائل: 31/9، باب 103، حدیث 10121-13؛ بحار الانوار: 299/68، باب 78، حدیث 71.

(2) - من لا يحضره الفقيه: 618/2 باب الحقوق، حدیث 3214؛ بحار الانوار: 286/68، باب 78، حدیث 41.

«پیش از آن که زیانت تو را به زندان طولانی و هلاکت درافکند، او را زندانی کن؛ زیرا هیچ چیز به اندزه زبانی که از جاده صواب منحرف می شود و به جواب دادن می شتابد، سزاوار زندان طولانی نیست».

(1) - غرر الحکم: 2437، حدیث 4180.

برپال اندیشه، ص: 115

کیفر گناهان

برپال اندیشه، ص: 116

کیفر گناهان «1»

(1) - اول: گناهان جنسی قبل از آنکه به کیفر گناهان سه گانه «زنا» و «لواط» و «مساحقه» اشاره شود توجه شما را به مقدمه ای جلب می نمایم:

وجود مبارك حضرت حق در وجود انسان غرایزی قرار داده است که در چرخش چرخ زندگی شخصی و اجتماعی او نقش مهمی را ایفا می کند. از آنجا که انسان يك موجود اجتماعی است و زندگی روزمره اش بدون ارتباط با هم نوعان امکان پذیر نیست، این غرایز مورد نظر به طور معجزه آسایي او را در زندگی بهتر، یاری می کند. بدون تردید انسان بدون غریزه و تمایلات درونی در مسیر زندگی خود به مشکلات و معضلات سختی دچار می شود و هرگز به بهره‌وری صحیح از زندگی موفق نمی شود.

یکی از نیرومندترین غرایز درونی انسان «غریزه جنسی» است که در نوع زندگی بشر و چگونگی آن دخالت مستقیمی دارد. از آنجا که انسان يك موجود لذت گراست و به طور کلی نمی‌تواند از امور لذت‌انگیز متنفر باشد، خدای متعال این غریزه را در وجود او به امانت گذاشت. از ثمرات مهم این غریزه بقای نسل بشر، آرامش و آسایش و بهره‌برداری از لذایذ صحیح انسانی است.

با توجه به آنچه ذکر شد اگر این غریزه و غرایز دیگری که در وجود انسان نهفته شده است به تعدیل در نیاید؛ به طور قطع او را دچار خسارت‌های جبران‌ناپذیری می‌نماید. تحريك یا تعطیل این غریزه و سایر غرایز درونی بشر، مایه رکود و سقوط حتمی او را فراهم می‌آورد و زندگی شخصی و اجتماعی را به جهنمی از اضطراب و وحشت تبدیل می‌نماید. در روایات رسیده تصریح شده است که پیروی بی‌چون و چرای از غرایز درونی و نفس اماره، ارزش و قیمت انسان را از بین می‌برد. از وجود مبارك امیر عارفان حضرت علی علیه السلام پرسیدند که: آیا انسان بهتر است یا ملائکه؟ حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلاً بِلا شَهْوَةٍ وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةً بِلا عَقْلِ وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلْتَيْهِمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ [بحار الانوار: 299/57، باب 39، حدیث 5].

«خدای متعال در فرشتگان فقط عقل را نهاده است بدون شهوت و در حیوانات شهوات را بدون عقل و در فرزندان آدم هر دو را (عقل و شهوت) نهاده است. پس کسی که عقلش بر شهوتش غالب شود از فرشتگان بهتر است، و کسی که شهوتش بر عقلش چیره شود از حیوانات بدتر است».

سرکوب کردن غرایز

نکته مهم دیگری که لازم به ذکر است این است که اسلام هرگز با سرکوب کردن غریزه جنسی موافق نیست و در راه استفاده صحیح از آن تأکید کرده است. آنچه در مورد برخورد با این غریزه نیرومند مطرح است و اسلام با آن مخالفت شدید خود را اعلام کرده است بهره‌برداری غیر مجاز از این نعمت الهی است. اگر اسلام زنا، استمناء و لواط و... را حرام کرده است در مقابل، تمام دختران و پسران جوان را به ازدواج (دائم یا موقت) دعوت کرده است. این همه تأکید و پافشاری بر تشکیل خانواده و ازدواج نشانه اهمیتی است که اسلام برای این غریزه ارزشمند قایل شده است.

اسلام جوانی که عذب است و تن به ازدواج نداده را از نظر دینی شخص ناقصی معرفی کرده و در مقابل، کسی را که به امور مقدس ازدواج پرداخته از نظر دینی کامل دانسته است. اسلام نماز جوان مجرد را با نماز جوان متأهل برابر نمی‌داند و

خلاصه اسلام احترامی را که برای جوان متأهل قایل است هرگز برای شخص مجرد قایل نیست. این همه، نشانه اهمیت و ارزش غریزه جنسی در نگاه اسلام می باشد.

علل و عوامل تحریم مفاسد جنسی

مهمترین علت تحریم مفاسد جنسی، تلاشی شدن نقطه لذت انسان است. توضیح اینکه برای هر انسانی در خور خواسته های درونی، نقطه اوجی برای لذت درونش قرار داده شده است، به عنوان مثال اگر کسی با يك منزل كوچك به اوج لذت می رسد و دیگری با ساختمانی مرتفع، هر دو از نظر لذت در يك سطح قرار دارند و نقطه اوج لذتشان یکی است. با توجه به این مثال در مورد غریزه جنسی اگر قرار باشد حد و مرزی در کار نباشد، شخصی که با ازدواج با يك دختر متوسط از نظر زیبایی به اوج لذت می رسد، با آزادی بی قید و شرط نقطه لذتش به هم می خورد و دیگر از چنین همسری به اوج لذت نمی رسد. این نکته دارای ریشه های عقلی و فلسفی است که در این مقال فرصت بررسی تمام جوانب آن نیست، بنابراین خوانندگان محترم را به فکر و مراجعه به تفاسیر قرآن کریم ارجاع می دهیم. تنها در این قسمت به این نکته اشاره می کنیم که به هم پاشیدن نقطه اوج لذت انسان، دارای خسارات جبران ناپذیری است که می توان مهمترین آن را با هرج و مرج و تبدیل زندگی انسان به جنگل حیوانات برشمرد. شاهد نکته فوق زندگی غریبان و غرب گرایان است که بر هیچ انسان با انصافی پوشیده نیست. با توجه به آنچه ذکر شد اینک توجه شما را به کیفر گناهان سه گانه مورد بحث جلب می کنیم.

برپال اندیشه، ص: 117

1- زنا

در روایات آمده است، که هر گناهی که در قرآن به آن وعده عذاب داده شده «کبیره» است، و چون در کتاب خدا به گناه زنا صریحاً وعده عذاب داده شده، در کبیره بودن آن هیچ تردیدی نیست.

درباره این عمل خطرناك در قرآن می خوانیم:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُخْلَدُ فِيهِ مُهَانًا» «1».

«و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی‌پرستند، و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند؛ و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.* روز قیامت عذابش دو چندان شود، و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند».

در تفسیر «منهج الصادقین» و برخی از تفاسیر دیگر آمده است که: «اثاماً» در

(1) - فرقان (25): 68 - 69.

برپال اندیشه، ص: 119

آیه شریفه، نام محلی در جهنم است که زناکاران را در آن کیفر می‌دهند و گفته‌اند:

چیزی است مانند چرك و خون که از بدن دوزخیان جاری شود. اما «اثم» و «اثام» در اصل به معنای اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می‌نماید و در اینجا منظور جزای گناه است «1».

(1) - نکته مهمی که در این آیه شریفه مطرح است این است که خدای متعال می‌فرماید: کسانی که مرتکب این گناهان من جمله «زنا» شوند، در قیامت عذاب و مجازاتشان مضاعف است. در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه افراد مضاعف است؟ و چرا به اندازه گناهشان مجازات نمی‌شوند؟ و آیا این با عدالت سازگار است؟ دوم اینکه در اینجا سخن از خلود و جاویدان ماندن در عذاب است، در حالی که می‌دانیم خلود تنها به کفار مربوط است و از سه گناهی که در آیه شریفه مطرح است تنها گناه اول کفر است؛ اما درباره قتل نفس و زنا چرا خلود مطرح شده است؟.

مفسران در پاسخ سؤال اول می‌فرمایند: گاه يك گناه سرچشمه گناهان دیگر است، مانند کفر که سبب ترك واجبات و انجام محرمات می‌گردد؛ اما در مورد زنا مضاعف بودن مجازات و عذاب فردی که مرتکب آن شده است را می‌توان به آثار اجتماعی آن سوق داد. گرچه شخص زناکار يك گناه مرتکب شده است؛ اما از آنجا که این گناه اثر مستقیمی در بروز

آثار شوم و خطرناك اجتماعى دارد و زمینه بروز گناهان دیگر می شود، مجازاتش دو برابر است. شاهد نکته فوق آیه 31 سوره اسراء است که می فرماید:

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّيْنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا».

«نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد بدراهی است».

خدای متعال در این آیه نمی فرماید «زنا نکنید» بلکه می فرماید: «نزدیک زنا نشوید» این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود عمل نهفته شده است اشاره لطیفی دارد که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را به طور تدریجی به آن نزدیک می کند، به عنوان مثال: چشم چرانی یکی از مقدمات آن است و یا بدحجابی و برهنگی نیز مقدمه دیگر آن می باشد.

نکته مورد نظر در آیه فوق این است که در جمله «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا».

سه تأکید نهفته شده است که همه دلیل بر عظمت گناه است (اِنَّ)، و استفاده از فعل ماضی، و تعبیر به فاحشه موارد تأکید است.) و جمله «سَاءَ سَبِيلًا» بیانگر این واقعیت است که عمل زنا راهی به مفسد دیگر در جامعه می باشد.

اما در پاسخ از سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود. در مورد زنا مخصوصاً اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه مربوط به هر سه گناه (شُرک، قتل و زنا) باشد.

فلسفه تحریم زنا:

1- پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران.

امیر مؤمنان علیه السلام در مورد فلسفه تحریم زنا فرموده است: «خدای متعال زنا را برای حفظ اصل و نسب و لواط را برای زیاد شدن نسل حرام کرده است».

همچنین از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: «علت تحریم زنا مفسدی مانند: قتل نفس، از بین رفتن اصل و نسب، ترک تربیت کودکان، تباه شدن موضوع ارث و میراث، که در آن وجود دارد می باشد».

2- این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است.

3- علم و تجربه نشان داده است که این عمل زشت سبب بیماری‌های فراوانی است.

4- شیوع عمل منافی با عفت مهمترین عامل و از موانع بزرگ ازدواج و تشکیل خانواده به شمار می‌رود. نباید فراموش کرد که تنها فلسفه ازدواج اشباع غریزه جنسی نیست؛ بلکه اشتراك در تشکیل زندگی، انس روحی و آرامش روانی و تربیت فرزندان و همکاری در تمام زمینه‌های زندگی از آثار ازدواج است که در صورت عدم تحریم زنا، انسان از این مواهب الهی محروم می‌ماند.

برپال اندیشه، ص: 120

آثار زنا در روایات

1- در روایتی امام باقر علیه السلام برای زنا شش اثر ذکر کرده‌اند: سه در دنیا و سه در آخرت، اما آثار دنیایی: از بین رفتن آبرو، کم شدن رزق، نزدیک کردن مرگ. اما آثار آخرتی: غضب حق، سختی در حساب، دخول در جهنم و خلود در آن «1».

2- و نیز فرمود:

(1)- کافی: 5/ 541، باب الزانی، حدیث 3؛ وسائل الشیعه 20/ 309، باب تحریم الزنا، حدیث 25692.

برپال اندیشه، ص: 121

«کسی که با زن مسلمان، یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی، آزاد یا کنیز زنا کند و توبه نکرده، با اصرار بر این عمل از دنیا برود، خدای متعال در قبرش سیصد در از عذاب باز می‌کند که از هر در مارها و عقرب‌ها و افعی‌هایی از آتش بیرون می‌آید و تا روز قیامت می‌سوزد» «1».

3- از قول امیر مؤمنان علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود:

«در قیامت به دستور خدا بوی متعفن وزیده می شود که تمام اهل محشر ناراحت می شوند، در حدی که تنفس بر آنها سخت می گردد، منادی ندا می دهد: می دانید این بوی متعفن از چیست؟ می گویند: نه، ولی سخت ناراحتیم؟ می گوید: این بوی زناکاران است که بدون توبه از دنیا رفته اند، پس آنها را لعنت کنید که خدا لعنتشان کرده است، نمی ماند در محشر کسی، مگر اینکه آنان را نفرین کرده و از خدا می خواهند زناکاران را لعنت کند» 2».

4- رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«ای علی! زنا شش پیامد دارد: سه در دنیا و سه در آخرت. پیامدهای دنیایش این است که: 1- آبرو را می برد. 2- مرگ را شتاب می بخشد. 3- روزی را قطع می کند. و پیامدهای آن در آخرت عبارت است از: 1- سختی در حساب رسی 2- خشم خدای رحمان 3- جاودانگی در آتش» 3».

(1) - وسائل الشیعه: 321 / 20، باب 9، حدیث 25725؛ بحار الانوار: 389 / 72، باب 85، حدیث 6.

(2) - ثواب الاعمال: 262؛ وسائل الشیعه: 322 / 20، باب 10، حدیث 25725.

(3) - من لا یحضره الفقیه: 365 / 4، باب النوادر وهو آخر ابواب الكتاب؛ وسائل الشیعه: 311 / 20، باب 1، حدیث 25700.

بريال اندیشه، ص: 122

5- قال الصادق علیه السلام:

الدُّنُوبُ الَّتِي تَحْبِسُ الرِّزْقَ الرَّأْسَ «1».

«از گناهانی که جلوی روزی را می گیرد زناست».

6- قال علی علیه السلام:

الرَّأْسُ يُورِثُ الْفَقْرَ «2».

«زنا فقر را به بار می آورد».

7- قال الصادق عليه السلام:

مَنْ وَطِئَ فُرْشَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَطِئَ فِرَاشَهُ، كَمَا تَدِينُ ثُدَانُ «3».

«کسی که به همسر مرد مسلمانی خیانت کند به همسرش خیانت کنند، به هر دستی بدهی از همان دست پس می گیری».

2- لواط

همجنس گرایی (لواط و مساحقه) از گناهان بزرگ است و در اسلام برای هر دو حد شرعی قرار داده شده است. حد همجنس گرایی در مردان، خواه فاعل باشد یا مفعول رجم (سنگسار) است، البته اثبات این گناه باید از راههای معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات معصومان علیهم السلام ذکر شده است صورت پذیرد. اما حدّ همجنس گرایی در زنان که در فقه اسلامی و روایات از آن به

(1) - کاف: 447 / 2، باب تفسیر الذنوب، حدیث 1؛ بحار الانوار: 374 / 70، باب 138، حدیث 11.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 20 / 4، باب ما جاء فی الزنا، حدیث 4978؛ الخصال: 504 / 2، حدیث 2.

(3) - کاف: 553 / 5، باب من عفا عن حرم الناس، حدیث 1؛ روضة الواعظین: 463 / 2.

برپال اندیشه، ص: 123

«مساحقه» یاد شده است، پس از اثبات، صد تازیانه است.

روایاتی که در مذمت و زشتی همجنس گرایی از پیشوایان اسلام نقل شده آنقدر زیاد و تکان دهنده است که با مطالعه آن هر کس احساس می کند گناهی در قباحت و زشتی، به پای آن نمی رسد. به يك روايت توجه كنيد:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

لَمَّا عَمِلَ قَوْمٌ لُوطٍ مَا عَمِلُوا بَكَتِ الْأَرْضُ إِلَى رَبِّهَا حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا إِلَى السَّمَاءِ وَبَكَتِ السَّمَاءُ حَتَّى بَلَغَتْ دُمُوعُهَا الْعَرْشَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى السَّمَاءِ أَنْ اخْصِيهِمْ وَأَوْحَى إِلَى الْأَرْضِ أَنْ اخْصِفِي بِهِمْ «1».

«هنگامی که قوم لوط آن اعمال ننگین را انجام دادند، زمین آنچنان گریست که اشک هایش به آسمان رسید و آسمان آنچنان گریست که اشک هایش به عرش رسید، در این هنگام خدای متعال به آسمان وحی کرد که آنها را سنگباران کن و به زمین وحی کرد که آنها را فرو بر» «2».

(1) - ثواب الاعمال: 264؛ وسائل الشیعه: 332 / 20، باب 17، حدیث 25753.

(2) - علت تحریم همجنس گرایی

مهمترین علت تحریم این عمل ننگین این است که: انسان به صورت طبیعی و سالم تمایل جنسی به جنس مخالف دارد و این میل از ریشه دارترین غرایز انسان است که ضامن بقای نسل اوست؛ بنابراین هر گونه کاری که این میل را از مسیر خود منحرف نماید، یک نوع بیماری و انحراف روانی در انسان ایجاد می کند.

مردی که تمایل به جنس موافق دارد و یا مردی که تن به چنین عملی می زند هرگز مرد کاملی نیست. در کتابهای امور جنسی این میل زشت به عنوان یکی از مهمترین انحرافات انسانی شمرده شده است و ضمن آن به این نکته نیز توجه شده است که ادامه همجنس بازی، تمایلات جنسی را نسبت به جنس مخالف در انسان به صورت تدریجی از بین می برد و در مورد کسی که تن به این کار می دهد احساسات زنانه ای پیدا می شود و کم کم هر دو گرفتار بیماریهای جنسی می شوند. اسلام یکی از مجازاتی را که برای چنین افرادی بر شمرده آنست که ازدواج خواهر، مادر و دختر شخص مفعول را بر فاعل حرام نموده است.

برپال اندیشه، ص: 124

از قرآن مجید و روایت حضرت صادق علیه السلام و امام هشتم علیه السلام کبیره بودن آن استفاده می شود؛ بلکه از آثار اسلامی برمی آید که عقوبت لواط از زنا سخت تر است.

چند روایت

1- امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«بدی گناه لواط از زنا بیشتر است، خداوند قومی را به خاطر این عمل، هلاک کرد؛ ولی کسی را به زنا هلاک ننمود»
«1».

2- پیامبر بزرگ می‌فرماید:

«لواطکار، در حال جنابت وارد محشر می‌شود، و آب دنیا او را پاک نمی‌کند، خدا بر او خشمگین و لعنتش کرده و دوزخ برایش آماده است و بد جایگاهی است» «2».

3- و نیز پیامبر عزیز اسلام فرمود:

«هرگاه کسی مرتکب لواط شود، عرش خدا به لرزه افتد، و خداوند او را لعنت کرده، بر او غضب نماید، و جهنم برایش آماده است، و شخصی که تن به این عمل داده و خودفروشی کرده، در کنار جهنم نگاهش می‌دارند تا حساب خلائق

(1) - کافی: 5/ 543، باب اللواط، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 20/ 329، باب 17، حدیث 25745.

(2) - کافی: 5/ 544، باب اللواط، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 20/ 329، باب 17، حدیث 25744.

برپال اندیشه، ص: 125

تمام شود، آنگاه او را در عذاب انداخته و در طبقات دوزخ برای همیشه معذب خواهد بود» «1».

4- امام ششم علیه السلام فرمود:

«حلال داننده لواط یا مقتر بر او نمی‌میرد مگر آن که به وقت مرگ، سنگی از همان سنگ‌هایی که بر قوم لوط، به عنوان عذاب، بارید بر او بخورد، مرگ وی با همان سنگ است و برای اینکه رسوا نشود، خدا آن سنگ را پنهان می‌دارد» «2».

5- حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«بترس و زنا و لواط را ترك كن، لواط بدتر از زناست، این دو گناه موجب هفتاد و دو گونه درد در دنیا و آخرت است»
«3».

3 مساحقه «4»

زنی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد، زنی که با يك ديگر مساحقه می کنند حدّشان چیست؟ امام فرمود: حدّ زنا، به راستی چون قیامت شود آنان را می آورند، و لباس هایی از آتش بریده شده بر آنها می پوشانند، و مقنعه های آتشین به سرشان می بندند، و زیرجامه های آتشین به بدنشان قرار می دهند و عمودهای آتش در جوفشان فرو کرده، و آنان را به جهنم می اندازند. اولین

(1) - کافی: 5/ 544، باب اللواط، حدیث 2.

(2) - کافی: 5/ 548، باب اللواط، حدیث 9؛ وسائل الشیعه: 20/ 331، باب 17، حدیث 25750.

(3) - فقه الرضا علیه السلام: 277، باب 44؛ بحار الانوار: 76/ 70، باب 71، حدیث 21.

(4) - همجنس بازی زنان.

برپال اندیشه، ص: 126

ملتی که مساحقه در آنان رواج یافت، قوم لوط بود، که مردان به مردان سرگرم شدند و زنان بی شوهر به یکدیگر اکتفا کردند، و به وقت نزول عذاب مرد و زن يك جا هلاك شدند «1».

امام صادق علیه السلام در جواب زنی درباره زنان مساحقه گر فرمود:

«در جهنم اند، چون قیامت شود چادرهایی از آتش بر آنان پوشیده شود، و عمودهای آتشین در باطن و عورتشان داخل کنند، و آنها را در جهنم اندازند.

عرض کرد: در قرآن از این مسئله یاد شده؟ فرمود: آری، عرض کرد: کجا؟

فرمود اصحاب الرس «2».

4 قیادت

قیادت، رساندن مرد و زن به یکدیگر برای زنا، یا مرد و مرد برای لواط است و در حرام بودن آن و به گفته بعضی کبیره بودنش شکی نیست.

دو روایت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس برای زنا بین مرد و زنی واسطه شود، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایش در دوزخ است، که دوزخ بدجایی است، و دائم مورد خشم خداست تا بمیرد» «3».

(1) - کافی: 91/3، باب معرفة دم الحیض، حدیث؛ وسائل الشیعه 344/20، باب 24، حدیث 25786.

(2) - تفسیر قمی: 113/2؛ وسائل الشیعه: 347/20، باب 24، حدیث 25794.

(3) - ثواب الاعمال: 286؛ وسائل الشیعه: 351/20، باب 27، حدیث 25803.

بريال اندیشه، ص: 127

امام ششم علیه السلام می‌فرماید:

«در قیامت خداوند با سه کس سخن نمی‌گوید، و به آنان نظر رحمت نمی‌کند، و ایشان را پاکیزه نمی‌نماید، و برای آنان عذاب دردناکی است: پیر زناکار، دیوث، زن شوهرداری که زنا دهد» «1».

5 قذف «2»

قذف از بدترین گناهان، و قاذف فردی فاسق و پلید و تبه‌کار است؛ زیرا کسی که در يك جامعه، یا يك محل و منطقه به يك مرد و زن نسبت زنا یا لواط بدهد، و بدون سبب آبروی يك مسلمان را در بین مردم ببرد، انسان نیست.

ریختن آبروی مردم با زبان قابل مقایسه با شکم پاره کردن و زخم زدن با اسلحه نیست! مردم در حریم حرمت آبرو، دارای يك زندگي آرام و با امنیت‌اند، کسی که حافظ زبان خود نیست و با آبروی مردم بازی می‌کند، از حیوان درنده بدتر است، و اینکه در بسیاری از روایات آمده، عده کثیری از مردم در قیامت به خاطر زبان معذب به بدترین عذابند جداً يك مسئله حقّی است!

(1) - کافی: 537 / 5، باب الغیره، حدیث 7؛ وسائل الشیعه: 236 / 20، باب 133، حدیث 25522.

(2) - در کتاب «حدود» بابی تحت عنوان «حد قذف» مطرح شده است. «قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنای پرتاب کردن به سوی نقطه دور دستی است؛ ولی در این گونه موارد، مانند کلمه زُفّی، کنایه از متهم کردن کسی به يك اتهام ناموسی است.

هدف از قراردادن حدود قذف اولاً: حفظ آبروی انسان است و ثانیاً: جلوگیری از مفساد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که در این راستا دامن جامعه را لکه‌دار می‌کند؛ چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند و هر نسبت ناروایی را به هر کس که بخواهند بدهند، آبرو و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می‌گیرد. و کانون گرم خانواده به جهنمی سوزان تبدیل می‌شود.

برپال اندیشه، ص: 128

رسول اکرم و امام صادق و موسی بن جعفر و حضرت رضا و امام جواد علیهم السلام قذف را از گناهان کبیره دانسته و قرآن مجید به این گناه وعده عذاب حتمی داده است، آنجا که می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ أَئْيِدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1».

«بی‌تردید کسانی که زنان عفیفه پاکدامن باایمان را [که از شدت ایمان از بی‌عفتی و گناه بی‌خبرند] متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است.* [در] روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنان به گناهایی که همواره انجام می‌دادند، شهادت دهند».

نظر دیگران

یکی از دانشمندان اسلامی در یکی از مقالاتش می‌نویسد:

«منظور از تشریع حدّ قذف، و فاسق شمردن قاذف، و اینکه پس از ارتکاب این عمل خائنانه که بازی با آبروی مردم است نباید به هیچ وجه گواهی او را قبول کرد، حفظ عفت و عزت جامعه اسلامی و پرورش روح غیرت و بزرگواری در افراد مسلمان است؛ زیرا در اجتماعی که چنین دشنام‌های زننده و تهمت‌های گزنده شایع و رایج و بدون کیفر بماند، روح عزت و غیرت خواهد مرد، و پرده عِزّ و آبرو دریده خواهد شد، و محتاج به توضیح نیست که چون قومی در چنین ورطه انحطاط سقوط کرد هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن نخواهد بود».

(1) - نور (24): 23 - 24.

برپال اندیشه، ص: 129

و دیگری می‌گوید:

«برای جلوگیری از تهمت‌های ناروا و شیوع افترا، اسلام کسی که زنان پاکدامن را متهم سازد و نتواند چهار شاهد بیاورد را با حکم خوردن هشتاد تازیانه، محروم شدن از اطمینان مردم مسلمان به او، و عدم قبول شهادت او کیفر می‌دهد، و این برای این است که بازار تهمت و شایعه و دروغ گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه‌ها شایع نگردد و به جای اطمینان و اعتماد، شك و ترس در اجتماع رونق نیابد».

نباید فراموش شود که قذف به طور مطلق حرام و از گناهان کبیره است، خواه قذف کننده راستگو باشد، خواه دروغگو؛ یعنی اگر با چشم خود زنا و لواط را ببیند حق گفتن ندارد مگر چهار شاهد عادل بیاورد، بنابراین بر فرض دیدن وقوع زنا یا لواط حق گفتن ندارد و اگر بگوید قذف کرده و به قول قرآن ملعون و مستحق کیفر دنیایی و عذاب آخرتی است!!

امام پنجم علیه السلام می‌فرماید:

«کسی که به زن پاکدامنی نسبت زنا بدهد، خدای متعال کردار نیکش را نابود می‌کند و در قیامت هفتاد هزار ملک مأمور می‌شوند او را از پس و پیش تازیانه بزنند، آنگاه او را به آتش دوزخ دراندازند» «1».

(1) - وسائل الشیعه: 431 / 18.

بريال اندیشه، ص: 130

6 شراب خواری «1»

مضرات انسانی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، مادی و معنوی مسکرات احتیاج به توضیح ندارد.

کدام انسان در کره زمین، ضربه‌ها و خطرات هولناک مسکرات را انکار

(1) - شراب خواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام بسیار رواج داشت و به صورت يك بلای عمومی در آمده بود. آنقدر گرایش مردم عرب به شراب زیاد بود که برخی از مورخان می‌گویند: عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می‌شد: شعر، شراب و جنگ.

هم چنین از روایات استفاده می‌شود که حتی بعد از تحریم شراب مسئله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان بسیار گران و مشکل بود، تا آنجا که می‌گفتند:

ما حَرَمَ عَلَيْنَا شَيْءٌ أَشَدُّ مِنَ الْحُمْرِ

«ما هیچ حکمی بر ما سنگین‌تر از تحریم شراب نبود».

به هر تقدیر خدای متعال با این بلای عمومی به مبارزه برخاست و نخست با ذکر زشتی و قباحات و پلیدی شراب و سپس بایک حرکت قاطع حرمت آن را از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام و عمومی نمود.

آثار شوم شراب خواری

1- به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکی انتشار یافته است چنین به دست آمده که از 2249 دیوانه‌ای الکی تنها 53 نفر از آنها بر اثر حوادث دیگر به این درد مبتلا شده‌اند. (سمپوزیوم الکل: 65)

2- به موجب آمار دیگری که از تیمارستان‌های آمریکا به دست آمده است 85% از بیماران روانی آنها را معتادان به الکل و شراب تشکیل می‌دهند. (سمپوزیوم الکل: 65)

3- در فرانسه هر روز 440 نفر جان خود را بر اثر مصرف الکل از دست می‌دهند. (بلای اجتماعی قرن ما: 205)

4- به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام «هوگر» به مناسبت بیستمین سالگرد جمله علوم ابراز شد 60% از قتل‌های عمدی، 75% ضرب و جرح، 30% جرائم ضد اخلاقی مانند زنا، 20% از جرایمی مانند سرقت مربوط به کسانی بوده که شراب خواری می‌کردند. بنابر آمار همین مشخص 40% از کودکان مجرم، دارای سابقه شراب خواری بوده‌اند. (سمپوزیوم الکل: 66)

برپال اندیشه، ص: 131

می‌کند؟ آیا مشروب خوار واقعاً نمی‌داند پس از مستی و تعطیل عقل و تخدیر اعصاب، منشأ چه جنایاتی است؟!

نکته‌ای از میزان

صاحب «تفسیر میزان»، رضوان الله علیه می‌فرماید:

«رجس و شیطانی بودن شراب و سایر محرمات در آیه قرآن، از این جهت است که این کارها، آدمی را به ارتکاب عملیات زشتی که مخصوص شیطان است می‌کشانند، و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه‌های خود را در دل‌ها راه دهد و دل‌ها را گمراه کند، چنانچه در آیه 91 سوره مائده می‌فرماید:

«مسلماً شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه [سخت] اندازد، و از یاد خدا و نماز بازتان دارد؛ آیا شما [از این امور با همه زیان‌ها و خطراتی که دارد] خودداری خواهید کرد» 1».

و این که در این آیه دشمنی و خشم را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که: این اثر در آن دو ظاهرتر است، چه معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسله اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را به

هیجان می آورد، به طوری که این هیجان اعصاب، اگر در راه خشم و غضب به کار رود معلوم است چه ثمرات تلخی به بار می آورد».

مفاسد شراب خواری

شراب زمینه بزرگترین جنایت، حتی جنایتی که درندگان هم مرتکب آن

(1) - «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ فِي الْحَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يُصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» [مائده (5): 91].

برپال اندیشه، ص: 132

نمی شوند را برای آدم مست فراهم می کند، و اگر در مسیر شهوت و بهیمیت قرار گیرد معلوم است که به رسوایی کشیده می شود، هر فسق و فجوری را، چه دربار مال و عرض خود، و چه دربار دیگران باشد در نظرش زینت داده و او را به هتک جمیع مقدسات دینی و اجتماعی وا می دارد.

دزدی، خیانت، دریدن پرده محارم خود، فاش کردن اسرار، ورود به خطرناکترین ورطه های هلاکت و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه می دهد.

چنان که آمار ممالك به ظاهر متمدن، که نوشیدن هر نوع مشروب در میان شان رواج دارد نشان می دهد که بزرگترین ارقام جنایت، حوادث ناگوار، فسق، فجور و اعمال ننگین و شرم آور محصول نوشیدن شراب است!!

روایاتی در باب شراب خواری

کافی است برای درك عظمت این گناه، که در کبیره بودنش شکی نیست، به روایاتی که از طریق پیامبر و اهل بیت علیهم السلام عذاب سخت مشروب خوار را در قیامت بازگو کرده اند دقت کنید:

1- عذاب شراب خوار در قیامت

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«فردای قیامت شراب خوار وارد محشر می شود، در حالی که رویش سیاه و دهانش کج، و زبانش بیرون آمده و فریاد تشنگی اش بلند است و به او از چاهی که در آن چرک زناکاران ریخته شده می آشامانند» «1».

و نیز فرمود:

(1) - وسائل الشیعه: 297 / 25، باب 9، حدیث 31948.

برپال اندیشه، ص: 133

«به خدا قسم کسی که نماز را سبک بشمارد، و مست کننده ای بیاشامد به شفاعت من نمی رسد».

2- لعنت شدگان

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«در مسئله شراب، خداوند ده نفر را لعنت کرده: کارنده درخت، نگهبان باغ انگور جهت شراب، فشار دهنده انگور، نوش کننده، ریزنده در جام، حمل کننده، تحویل گیرنده، خریدار، فروشنده و دریافت کننده پول» «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«شراب خوار با بت پرست مساوی است و در قیامت کافر محشر می شود، شراب ریشه هر گناهی است» «2».

عقوبت شراب خواری

امام صادق علیه السلام فرمود:

«کسی که يك جرعه شراب بخورد خدا و پیامبران و مؤمنان او را لعنت می کنند، اگر به مقداری بخورد که مست شود، روح ایمان از او دور و به جایش روح پلید شیطانی جایگزین می گردد، پس نماز را ترك می کند و ملائکه او را

(1) - کافی: 429 / 6، باب النوادر، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 224 / 17، باب 55، حدیث 32163.

(2) - کافی: 403 / 6، باب ان الخمر رأس كل اثم، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 315 / 25، باب 12، حدیث 31993.

برپال اندیشه، ص: 134

سرزنش می کنند و خداوند به او خطاب می کند: ای بنده! کافر شدی، بدا به حال تو، سپس امام فرمود: بدا به حالش، بدا به حالش، به خدا سوگند! يك سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت تر است. لعنت کرده خدا هستند، هر جا بروند از پناه خدا بیرونند و هلاک می شوند، پس فرمود: ملعون است کسی که امر الهی را ترك می کند، اگر به صحرا رود صحرا هلاکش می کند، اگر به دریا رود، دریا غرقش می کند، پس او مغضوب به خشم خداوند بزرگ است» 1.

7 سرقت

فضل بن شاذان که از بزرگان اصحاب ائمه و از دانشمندان مشهور شیعه است، نقل می کند که حضرت رضا علیه السلام سرقت را از گناهان کبیره شمرده است «2».

و در روایت اعمش آمده که حضرت صادق علیه السلام از قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است: زنا نمی کند کسی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و هم چنین دزدی نمی کند شخص دزد، در حالی که ایمان داشته باشد «3».

آری! بنابراین روایت، زناکار و سارق، از ایمان به خدا و روز قیامت بهره ای ندارند.

روایات و حرام خواری

مسئله عذاب خوردن مال دزدی را باید در باب حرام خواری جستجو کرد،

(1) - کافی: 399 / 6، باب شارب الخمر، حدیث 16؛ تهذیب الاحکام: 105 / 9، باب 2، حدیث 191.

(2) - عیون اخبار الرضا علیه السلام: 126 / 2، باب 35 (باب ما کتبه الرضا للمامون...).

(3) - کافی: 281 / 2، باب الکبائر، حدیث 16؛ من لا یحضره الفقیه 4 / 23، باب ما جاء فی الزنا، حدیث 4978.

برپال اندیشه، ص: 135

اتفاقاً در این زمینه روایاتی وارد شده که انسان از خواندن آنها بر خود می‌لرزد!!

1- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«خداوند را در بیت المقدس ملکی است که هر شب ندا می‌کند: هر کس حرام بخورد از او واجب و مستحی پذیرفته نیست» «1».

2- و نیز فرمود:

«کسی که جامه‌ای را به ده درهم بخرد و در آن ده درهم، دره‌می از حرام باشد، مادامی که بر تن اوست، نمازش قبول نیست» «2».

3- و نیز فرمود:

«هر کس از به دست آوردن مال از هر کجا و هر راهی پروا نداشته باشد، خداوند از درافکندن او در جهنم از هر راهی باشد پروا ندارد» «3».

4- همچنین فرمود:

«هر گوشتی که بر بدن انسان از حرام بروید، آتش به آن سزاوارتر است» «4».

5- و نیز حضرت فرمود:

«کسی که از راه گناه مال به دست آورد و با آن کمک به خویشاوند کند، یا صدقه داده و انفاق کند، خداوند همه را جمع کرده و با او به آتش جهنم

(1) - بحار الانوار: 16/100، باب 1، حدیث 72؛ عدة الداعی: 153.

(2) - محجة البيضاء: 204/3، کتاب الحلال والحرام.

(3) - مستدرک الوسائل: 22/13، باب 7، حدیث 14623 - 6؛ اختصاص: 249.

(4) - مستدرک الوسائل: 332/13، باب 1، حدیث 15509 - 14؛ مجموعه ورام: 61/1، باب العتاب.

برپال اندیشه، ص: 136

افکنند» «1».

6- امام باقر علیه السلام می گوید:

«پیامبر فرمود: ترسناک ترین برنامه ای که بعد از خود بر اتم می ترسم سه چیز است: به دست آوردن مال از راه حرام، شهوت رانی و ربا» «2».

7- امام باقر علیه السلام فرمود:

«کسی که غیر از حلال مالی کسب کند، سپس حج برود وقتی تلبیه می گوید خطاب می رسد: لَا بُيْتِكَ وَلَا سَعْدَيْكَ، اما اگر از حلال باشد خداوند به او خوش آمد می گوید» «3».

8- امام پنجم می فرماید:

«آثار مال حرام در نسل انسان آشکار می گردد» «4».

در روایاتی که آمده است:

«هیچ عبادتی از حرام خور قبول نمی شود، باز دقت کنید، آنگاه به روایاتی که عذاب بی نماز، روزه خوار، بی حج، و... مراجعه کنید ببینید وقتی عبادات حرام خور قبول نشود، مثل کسی است که اصلاً عبادت نکرده، و چنین کسی در

(1) - محجة البيضاء: 3/ 205، کتاب الحلال والحرام.

(2) - کافی: 5/ 124، باب المكاسب الحرام، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 17/ 81، باب 1، حدیث 22041.

(3) - کافی: 5/ 124، باب المكاسب الحرام، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 17/ 89، باب 4، حدیث 28597.

(4) - کافی: 5/ 124، باب المكاسب الحرام، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 17/ 18، باب 1، حدیث 22043.

برپال اندیشه، ص: 137

قیامت به چه عذاب‌هایی دچار خواهد شد!!».

8 محارب و مفسد

قرآن مجید شخص محارب و مفسد را علاوه بر وعده کیفر دنیایی، وعده کیفر سختی در قیامت داده است، بنابراین محاربه و افساد از گناهان کبیره است.

محارب کسی است که اسلحه بردارد، برای اینکه با ترساندن مسلمانان به مال و ناموس آنان دست‌درازی کند، و فرقی نمی‌کند که این اسلحه چه باشد:

شمشیر، نیزه، تفنگ، کارد، چوب، سنگ.

در این برنامه خواه تنها باشد یا دارای همدست و خواه بتواند مالی را ببرد یا به کسی لطمه وارد کند یا نه، در دریا باشد یا خشکی، شهر باشد یا ده، صحرا باشد یا سرگردنه، شب باشد یا روز، مسلمان باشد یا غیر مسلمان، مرد باشد یا زن، در بلاد اسلامی باشد یا کفر، و بالاخره محارب کسی است که با به کار بردن اسلحه و قصد حمله به مسلمانان از آنان سلب آسایش کرده و امنیت جانی یا مالی یا عرضی آنان را به خطر اندازد.

در سوره مائده درباره محارب چنین می خوانیم:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ» «1».

«کیفر آنان که با خدا و پیامبرش می جنگند، و در زمین به فساد و تباهی می کوشند، فقط این است که کشته شوند، یا به دارشان آویزند، یا دست راست و پای چپشان بریده شود، یا از وطن خود تبعیدشان کنند. این برای آنان

(1) - مائده (5): 33 - 34.

برپال اندیشه، ص: 138

رسوایی و خواری در دنیا است، و برای آنان در آخرت عذابی بزرگ است.*

مگر کسانی که پیش از دست یافتن بر آنان توبه کنند؛ پس بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

جهت اینکه در آیه شریفه از محارب با مسلمانان، تعبیر به محارب با خدا و پیامبر کرده، برای تعظیم و تشریف شأن مسلمین است، به نحوی که هرگونه معامله با مردم مسلمان، در حقیقت معامله با خدا و پیامبر است؛ زیرا مؤمن وابسته به خدا و پیامبر است و خدا و رسول هر نوع دست درازی به مسلمان را مخالفت با خود دانسته است.

امام ششم علیه السلام می فرماید:

«خداوند فرمود: باید به من اعلام جنگ کند هر که بنده مؤمن مرا آزار دهد، و باید از غضبم ایمن باشد هر کس مؤمن را گرامی بدارد».

و فرمود:

«هر کس دوست مرا اهانت کند، آشکارا به جنگ با من برخاسته است» «1».

کلامی از يك دانشمند مصری

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی «مصر» در این زمینه می نویسد:

«هدف کلیّه شرایع آسمانی در اجتماع بشری این است که پنج اصل مقدس و موضوع مهم یعنی: جان، عقل، مال، نسل، و عرض مردم را از تجاوز و تباهی محفوظ بدارند؛ زیرا تفریط و تعدی درباره هر يك از این پنج موضوع مهم، موجب پدید آمدن تنازع و خونریزی و انتشار مفاسد و شرور است، و حکمت

(1) - کافی: 2/ 352، باب من آذى المسلمین، حدیث 7؛ وسائل الشیعه 2/ 428، باب 19، حدیث 2549.

برپال اندیشه، ص: 139

تشریع کیفر در برابر جرائم، جلوگیری افراد متجری و جسور از این گونه افراط و تعدی است، و جای تردید نیست که صرف امر به معروف و نهی از منکر نمی تواند این منظور را تأمین کند؛ بلکه تنها بیم از کیفر امروز و فرداست که می تواند ضامن اجرای اوامر و نواهی الهی باشد».

تزلزل پیوندها

با توجه به این حقایق معلوم می شود که چرا شریعت اسلام کیفر چند گناه از قبیل: قتل عمد، قذف، زنا، محاربه افساد، شرب خمر، ارتداد از دین، لواط و سرقت را به نص صریح تعیین کرده و در سایر موارد کیفر خاصی مقرر نداشته و نوع و مقدار کیفر را به نظر حاکم شرع گذاشته است.

این همه به خاطر این است که به اقتضای اوضاع زمان و مکان جرم و احوال مجرم او را تعزیر کند؛ زیرا ارتکاب و انتشار این گونه گناهان، موجب تزلزل پیوندهای اجتماعی و علت بدبختی و پریشانی امت هاست.

9 ارتداد

اسلام، منبع تمام خیرات و برکات، در دنیا و آخرت است.

تقوا، ورع، بیداری، علم، فضیلت، درستی، صلاح و سداد، جود و سخا، تواضع و خشیت و تمام اوصاف حمیده، در سایه ارتباط اسلام به دست آمده و کسی که در حدّ خودش از اسلام شناخت دارد و به آن عمل می کند، مؤمن است، و مؤمن تنها کسی است که از رضایت و خشنودی حق برخوردار است و در آخرت از بهترین نعمت های الهی بهره مند است.

قرآن مجید بهشت را حق مؤمن دانسته و احترامی که برای مؤمن قائل است برای کسی قائل نیست.

کسی که روی به اسلام کند، در حقیقت روی به خیر دنیا و آخرت کرده، و در

برپال اندیشه، ص: 140

نتیجه، درهای رحمت الهی را به روی خود گشوده است.

با توجه به منافع دنیوی و آخرتی که در اسلام هست، حساب کنید اگر کسی روی از این دین جاوید برگرداند، که در حقیقت روی از خدا و انبیاء و کتب آسمانی و درهای رحمت الهی برگرداند، چه گناه بزرگی مرتکب شده است و علاوه بر کیفر در دنیا، در آخرت به چه عذابی مبتلا خواهد شد.

از آنجایی که مرتد، از نظر قرآن کافر است، بهتر این است که خوانندگان محترم برای آگاهی از وضع کافر به قرآن مجید مراجعه کنند، تا بر آنان معلوم شود که مرتد در قیامت دچار چه بلاهای خطرناک ابدی است:

«اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» «1».

«خدایی که آنچه در آسمان ها و زمین است، در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ و وای بر کافران از عذابی سخت».

«وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» «2».

«و برای آنان که به قیامت ایمان نمی آورند، عذابی دردناک آماده کرده ایم».

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» «3».

«و کسانی که کافر شده و آیات ما را تکذیب کرده اند، پس عذابی خوارکننده برای آنان است».

کمتر سوره‌ای در قرآن مجید می‌بینیم که به عذاب روگردانندگان از خدا اشاره نکرده باشد، همچنین در روایات مهم، به عذاب مرتدین اشاره شده که خوانندگان محترم می‌توانند برای تفصیل بیشتر، به قرآن و کتب روایی مراجعه کنند.

(1) - ابراهیم (14): 2.

(2) - اسراء (17): 10.

(3) - حج (22): 57.

برپال اندیشه، ص: 141

7

اوصاف قرآن

برپال اندیشه، ص: 142

کتاب زندگی

در آن زمانی که میدان حیات انسان از همه طرف، دستخوش حملات ویرانگر امیال و غرایز حیوانی و شیطانی شده بود، و بر اثر آن حملات و طوفان‌ها ساختمان کرامت و فضیلت از ریشه رو به ویرانی می‌نهاد؛ در آن زمان که در تمام جهان عده‌ای زورگو و مفت‌خور و گروهی شکم‌پرست و شهوت‌ران، انسان و انسانیت را به بردگی و بندگی برده بودند، و به دست و پای مرکز اندیشه و قلب و روح بشر زنجیر اسارت نهاده بودند؛ در آن زمان که تمام محصولات مادی و معنوی جامعه انسانی در خدمت طاغیان، یاغیان، قلدران، استعمار و استثمارگران بود و انسان روی زمین از انسانیت و حقوق خود بی‌بهره بود؛ در آن زمان که ستون‌های درستی شکسته شده بود، و جز هواپرستی، مکتبی بر انسان حاکم نبود، و

بشریت گرفتار خواب سنگین غفلت بود، و عوارض جهل و بی خبری در تمام شئون زندگی انسانی بیداد می کرد، و عمق فاجعه در حدی بود که تصورش برای کسی امکان ندارد؛ وجود مقدس حضرت حق از باب لطف، رأفت، عنایت و رحمت، برای نجات انسانیت شخصیتی بزرگ و وجودی سترگ و انسانی فرزانه، که جامع تمام کمالات انسانی بود و بال و پر دانشش به عالم ملک و ملکوت سایه داشت به نام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث به رسالت کرد تا آلودگی تمام بدبختی ها را از دامن حیات انسان بشوید و آدمی را به کمالاتی که لایق اوست برساند.

خداوند عزیز برای پیشبرد رسالت و تداوم آن خط معنوی تا صبح قیامت

برپال اندیشه، ص: 143

کتابی به نام قرآن به همراه رسول بزرگوارش فرستاد، تا به وسیله آن تمام انسان ها را، در تمام ادوار تاریخ، به سعادت ابدی و خیر دنیا و

آخرت برساند.

الفاظ و معانی قرآن

کتاب خدا از نظر فصاحت، بلاغت، استعمال الفاظ، کلمات، ترکیب جملات، آیات، تعداد سوره ها و نظام بندی، يك معجزه واقعی است.

این شکل و ترتیب قرآن نشان دهنده این معناست که معمار و بنای این ساختمان فقط و فقط خداست، و در این بنای محکم حتی يك نقطه کم و زیاد نیست، و آنچه امروز در دست جهانیان است، همان است که در طول بیست و سه سال، به رسول بزرگوار اسلام، برای آزادی انسان، از اسارت هوا و هواپرستان و فرهنگ های تحمیلی نازل شده است و به همین صورتی که امروز در دست ماست، در زمان حیات پیامبر به دستور مستقیم حق تدوین شده و تنها کاری که پس از رسول خدا انجام گرفته است اعراب گذاری آن بوده و بس.

این همه از آیات قرآن و روایت بسیار محکم و متین استفاده می شود، که عقیده و اعتقاد تمام شیعیان دوازده امامی در همه ادوار از عالم و عامی و مرد و زن و شهری و دهاتی بر این بوده و بر این خواهد بود و شیعه غیر از این حقیقت چیز دیگری را نسبت به کتاب خدا قبول ندارد.

قوی‌ترین سخنی که شیعه در این زمینه دارد این است که اگر يك نقطه از این کتاب کم شده و یا يك نقطه به آن اضافه شده بود، بدون شك حجت الهی برندگان تمام نبود، که تمام بودن آن، حجت خداست بر همه انسان‌ها تا به پا شدن محشر در گرو همین اعتقاد و عقیده است.

بربال اندیشه، ص: 144

دریابی عمیق

قرآن گرچه از نظر تعداد حروف، کلمات، نقطه‌ها، زیر و زبرها، آیات و سوره‌ها دارای حد معینی است و به شماره تمام برنامه‌های صوری کتاب در بعضی از تفاسیر اشاره رفته؛ ولی از نظر معنا، دریابی است که ساحل ندارد و جهانی است که برای آن حدی متصور نیست.

آری! قرآن مجید آئینه تجلی حق بر عباد است و حق، حقیقتی است که مفهوم و کمالات و اوصافش بی حد است.

برای معانی و مفاهیم قرآن مرزی نیست، به همین خاطر است که تاکنون دست توانا و پر قدرت علم، نتوانسته تفسیری جامع و کامل برای این کتاب بیاورد، که هر تفسیری محدود به حدود علمی مفسر و تمام تفسیرهایی که تاکنون نوشته شده و شاید از چند هزار متجاوز باشد، به طور مجموعی نتوانسته‌اند معانی بلند و ملکوتی قرآن را به نحو جامع بیان کنند.

هر روز تفسیر زنده و جدیدی به وسیله فرد یا با شرکت افراد، که در حد و شأن خودشان از علوم اسلامی بهره دارند، با مطالبی جالب‌تر، گویاتر و جامع‌تر از تفاسیر گذشته، به دنیای علم و معرفت عرضه می‌شود؛ ولی به اقرار مفسرین از صد معنای قرآن، به يك معنا آن هم به طور کامل اشاره نشده است، چرا که مفسر حقیقی قرآن، خدا، پیامبر و ائمه طاهرين عليهم السلام هستند و آنان هم مطالبی را پیرامون بعضی از آیات، آن هم به قدر لیاقت و استعداد انسان، از خود به جای گذاشته‌اند.

تفسیر بی انتها

در کتب شیعه و سنی آمده: «ابن عباس» که درس قرآن و فهم مفاهیم کتاب الهی را در حد خودش از وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام که شاهد نبوت و دارنده

برپال اندیشه، ص: 145

همه کتاب بود فرا گرفته می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام به من فرمود:

«اگر معانی بلند و مفاهیم ملکوتی سوره حمد که هفت آیه بیش نیست را برای شما بگویم و شما گفته‌های مرا بنویسید، برای انتقال آن نوشته‌ها هفتاد شتر لازم است!!!».

در آثار اسلامی و معارف آسمانی آمده است که: هر آیه قرآن دارای هفتاد معنا و هر معنایی دارای هفتاد مفهوم است که برای هر آیه چهار هزار و نصد معنا و ضرب این عدد در همه آیات، منتهی به نوشتن کتابی به پهنای آفرینش می‌گردد! راستی اگر جن و انس تمام همت خود را برای کشف گوهرهای این دریا به کار گیرند، به عمر همه آنان خاتمه داده می‌شود؛ ولی این دریا همچنان پر از گوهرهای کشف نشده باقی می‌ماند.

رسول حق صلی الله علیه و آله دربارہ آن فرمود:

ظَاهِرُهُ اَنِيْقٌ وَباطِنُهُ عَمِيْقٌ لَهُ بُحُوْمٌ وَعَلَى بُحُوْمِهِ بُحُوْمٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى عَرَائِبُهُ «1».

«ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف عمیق است، ستارگانی دارد و ستارگانش هم ستارگانی دارد، شگفتی‌هایش به شمار نیاید و عجائبش کهنه نگردد».

رعایت حق قرآن

از آیات و روایات استفاده می‌شود که مسلمانان نسبت به کتاب الهی، دارای سه وظیفه مهم هستند:

(1) - کافی: 2 / 598، کتاب فضل القرآن، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 6 / 176، باب 3، حدیث 7657.

برپال اندیشه، ص: 146

1- قرائت قرآن 2- فهم قرآن 3- عمل به قرآن.

و این سه وظیفه از آیه 121 سوره بقره و آیاتی مشابه آن به طور صریح استفاده می شود:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»¹.

«کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده ایم، آن را به طوری که شایسته آن است [با تدبّر و به قصد عمل کردن] می خوانند؛ آنانند که به آن ایمان می آورند و کسانی که به آن کفر می ورزند آنانند که زیانکارند».

راغب اصفهانی، که مورد توجه تمام علمای اسلام از تمام فرقه ها است، در کتاب پرقیمت «مفردات» در لغت «تلو» آیاتی را ذکر می کند که از آن آیات لزوم قرائت و وجوب فهم استفاده می شود.

تلاوت عامل ایمان، تحقق اعتقاد پاک در قلب، اخلاق حسنه در نفس و عمل صالح در اعضای آدمی است.

تلاوت کننده قرآن به چهار بهره فوق العاده خواهد رسید:

1- عزّت بی ذلّت 2- غنای بی فقر 3- علم بی جهل 4- حیات بی موت که شرح هر يك جزوهای جدا می طلبد و این همه در کلمه «فلاح» و مشتقات آن نهفته است.

از هنگام نزول اولین آیه که در لحظه اول بعثت بود، تا ولادت حضرت حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف دویست و شصت و هشت سال می شود، در این دوران رسول خدا و ائمه بزرگوار علیهم السلام در بین مردم بودند و همت آنان مصروف زمینه سازی برای قرائت، فهم و عمل به کتاب خدا شد، که اگر این

(1) - بقره (2): 121.

برپال اندیشه، ص: 147

سه واقعیت در زندگی تمام مسلمانان تحقق یابد، دست هر شرّ ظاهر و باطنی از حیات آنان کوتاه و درهای خیر و برکتی به روی آنان باز خواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَنُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ «1».

بنا بر نقل «ملا محمد باقر مجلسی» این مرد کم نظیر و آگاه به قرآن و روایات و خدمتگذار به نبوت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمُوعِظَةِ وَتَقَعُّهُوَ فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ فِي الصُّدُورِ وَأَحْسَنُ تِلَاوَتِهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقِصَصِ «2».

«بر شما لازم است کتاب خدا را بیاموزید که آن نیکوترین سخن و رساترین موعظه است. در تمام آیات تدبر و اندیشه کنید که قرآن بهار دل‌ها و شکوفا کننده تمام استعدادهای نهانی و معنویست. از نورش شفا بجوئید که شفای دردهای سینه‌ها و آن را نیکو تلاوت کنید که حاوی بهترین سرگذشت‌هاست».

این مطلب برای همه از روز روشن‌تر است که علاج تمام دردهای مسلمین، در گرو رجوع به قرآن با کمک اهل بیت رسول خداست، که بنابر نقل اکثر کتب حدیث، ساعتی چند به پایان عمرش، در حضور مردم در حالی که به پله اول منبر به خاطر سختی درد و رنج بدنش تکیه کرده بود فرمود:

(1) - بحار الانوار: 198/89، باب 23، حدیث 7؛ مستدرک الوسائل: 294/5، باب 5، حدیث 5900-16.

(2) - تحف العقول: 149؛ بحار الانوار: 291/74، باب 14، حدیث 2.

برپال اندیشه، ص: 148

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ مَا إِنَّ تَمَسُّكُكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي أَبَدًا «1».

«دو چیز گرانبها را میان شما باقی می گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیتم را، این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، اگر به آن دو تمسک جوئید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد».

همه لغزش‌ها، گمراهی‌ها، در افتادن در ظلمات جهل، مادیگری و گرفتار آمدن به بند استعمار و استثمارگران و دچار آمدن به شهوات و امیال شیطانی، محصول جدایی از قرآن، این برنامه جامع الهی است.

دورنمایی از حقایق قرآن

آن مدرسه‌ای که سفرای بزرگ الهی، یعنی پیامبران عظیم الشان آسمانی، قبل از پیامبر اسلام برای تربیت انسان، به مقتضای فطرت و عقل و وجدان که جزء مایه‌های ذاتی او است بنا کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله با ارائه قرآن از جانب حق، تکمیل کرد.

رهبر اسلام به وسیله آیات قرآن، مردم را به بهترین زندگی و برترین تمدن، و آراسته شدن به حقایق و معارف دعوت کرد، و علاج افسردگی عقل آنان را در رجوع به قرآن مجید دانست، که آیات قرآن مقوی‌ترین و پاک‌ترین غذا برای عقل است.

قرآن مجید به انسان حریت و آزادی فکر بخشید، و بشر را از قید خرافات

(1) - بحار الانوار: 2/ 225، باب 29، حدیث 2؛ مستدرک الوسائل: 7/ 254، باب 47، حدیث 8181-1.

بريال اندیشه، ص: 149

و اوهام که همچون زنجیر گران، آنان را از همه جهت بسته بود، و از رشد باز می‌داشت نجات داد، و ایشان را از این بند مهلك خلاص نمود؛ تا روز به روز به رشد، ترقی، تعالی و تکامل خود بیفزایند و در مسیر قانون طبیعی سیری به سوی کمال قرار گیرند.

قرآن آنچه به خیر انسان است تعلیم می‌دهد و او را به آنچه برای او ضرر دارد آگاه می‌نماید و اعلام می‌دارد: اعمال خیر مایه شادکامی و بهبود و اصلاح جامعه و علت رسیدن به حق و فضیلت، و اعمال بد و ناپسند موجب بدبختی و تباهی و گرفتاری در دنیا و آخرت و هلاک ابدی است.

قرآن کریم مردم را در همه امور، از مادی و معنوی، به تفکر و تعقل دعوت کرد و راه تقلید کور کورانه را، راه ضلالت و جاده شیاطین دانست، و در این زمینه مردم را به سیر در حقایق تشویق نمود، و رشد دادن عقل و اندیشه را بر آنان واجب کرد.

قرآن دروازه‌های دانش را به روی همگان گشود، و جهل و بی‌خبری را مایه ذلت و بدبختی معرفی کرد، و تعلیم و تعلم را در رأس فرائض و واجبات قرار داد و فاصله بین فهمیده و نفهم را فاصله بین حق و باطل، نور و ظلمت و حیات و مرگ دانست!!

قرآن مجید درس استقلال و آزادی به انسان آموخت، و بر وی واجب دانست که طوق بندگی دیگران را از گردن خود باز کند و جز در برابر حضرت رب و مالک حقیقی و وجود مستجمع جمیع صفات کمال سر فرود نیاورد.

قرآن مجید مجموعه اصول، حقایق و واقعیاتی است که از جانب حضرت حق به بندگان ابلاغ شده و رعایت و دقت در آن اصول، به خصوص در مرحله عمل، به تمام مردم واجب گشته است.

سلسله مسائلی که انسان، به دستور قرآن برای تقرب به حق، و جلب رحمت

برپال اندیشه، ص: 150

و رأفت حضرت مولا انجام می‌دهد، عبادات و اعمالی که مربوط به روابط انسان با هموعانش، اعم از پدر و مادر و زن و فرزند و جامعه و ملت می‌شود، معاملات و سیاست خوانده و از انسان می‌خواهد که جانب تمام مسائل الهیه را، در تمام زمینه‌ها مراعات کند، که مراعات مسائل الهی در امور زندگی مورث صلح و صفا و به پا شدن عدل و عدالت و کرامت و شرافت است.

قرآن تکیه بر شرافت نژادی، و حسب و نسب را، که عامل ظلم و ستم و زور و قلدری بود، الغا کرد و سپید را بر سیاه، عرب را بر عجم و عجم را بر عرب جز به تقوا امتیاز نداد.

قرآن در بین تمام افراد از هر نژاد و رنگ، به شرط ایمان، طرح برادری و دوستی انداخت و همگی را دعوت به اتحاد و اتفاق کرد، و شریف را با وضع و فقیر را با غنی یکی ساخت، و از آنان خواست که در تمام زمینه‌های فردی، خانوادگی، اجتماعی، اقتصادی و پیشتیان و یار یکدیگر باشند.

قرآن کریم دلایل متین و برهان‌های استواری بر نزولش از جانب خداوند اقامه می‌کند، و زمینه قبول آن را به عنوان وحی الهی، برای هر اندیشمندی آماده می‌نماید.

قرآن؛ در یکی از دلایل دندان شکن بر اثبات نزولش از پیشگاه ذوالجلال می‌گوید:

«و اگر در آنچه ما بر بنده خود [محمد صلی الله علیه و آله] نازل کرده‌ایم، شک دارید [که وحی الهی است یا ساخته بشر] پس سوره‌ای مانند آن رایب‌آورید، و [برای این کار] غیر از خدا، شاهدان و گواهان خود را [از فصحا و بلغای بزرگ عرب به یاری] فرا خوانید، اگر [در گفتار خود که این قرآن ساخته بشر است نه وحی

برپال اندیشه، ص: 151

لهی] راست‌گویید.* و اگر این کار را انجام ندادید - که هرگز نمی‌توانید انجام دهید - بنابراین از [آتشی] که هیزمش مردم و سنگ‌هایند، بهره‌یزید؛ آتشی که برای کافران آماده شده است» «1».

و در جای دیگر می‌گوید:

«بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند» «2».

قرآن؛ رابطه بین انسان و خداست، و بدون این کتاب اتصال به غیب عالم امکان ندارد.

قرآن؛ پر برکت‌ترین کتابی است که تا کنون در زندگی بشر پدیدار شده، و تا دمیدن صبح قیامت، همچنان پر برکت‌ترین کتاب خواهد بود.

قرآن؛ وسیله هدایت، نور راه، چراغ پر فروغ حیات، و عامل نجات انسان از هلاکت و بدبختی است.

قرآن؛ راهگشای انسان به سوی رشد و کمال، و علاج دردهای فردی خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مادی و معنوی است.

قرآن؛ بهترین درس تربیت، برترین کتاب اخلاق، زنده‌ترین کتاب دانش و پربارترین کتاب قانون است.

قرآن؛ نشان دهنده هدف حق از خلقت عالم و آدم، نمایشگر اهداف عالیه انبیا، نزدیک کننده انسان به بهشت برین و دور کننده آدمی از رنج امروز و عذاب فردا است.

(1) - «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَأْزَنُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» [بقره (1): 23 - 24].

(2) - «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» [اسراء (17): 88].

برپال اندیشه، ص: 152

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قرآن رها بخش از ضلالت، درمان کوری دل، و وسیله نجات از هر لغزش، و نور در تاریکی، و پرتو دستگیر در هر پیش آمد، و حافظ انسان از هلاکت، و نشان دهنده رشد از غوایت و گمراهی، و بیان حق برای بازشناساندن هر فتنه و اشتباه، و وسیله رسیدن از دنیا به سعادت آخرت و کمال دین شماس، منحرف از قرآن راهی جز آتش جهنم ندارد» «1».

در یکی از سخنرانی‌های مهم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

«هرگاه آشوب‌ها و فتنه‌ها ضلالت و گمراهی‌ها چون شب تاریک به شما حمله‌ور شد، و زندگی شما را فراگرفت، بر شما باد به قرآن؛ زیرا شفیع است که شفاعتش را می‌پذیرند، و گزارشگر بدکرداری‌هاست که گفته او تصدیق می‌شود، آن کس که قرآن را رهبر خویش سازد، او را به بهشت می‌برد، و هر که آن را پشت سر انداخته از عمل به آن سرباز زند، او را به دوزخ خواهد راند، همانا قرآن، آن رهنمایی است که به بهترین راه ره نماید، و آن کتابی است که در آن تفصیل هر چیز و بیان هر واقعیت و تحویل مقاصد قرار دارد؛ قرآن جداکننده حق از باطل و برطرف کننده هر گونه اختلاف است، این کتاب شوخی و سرسری نیست؛ ظاهری دارد و باطنی، ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش خرم و زیاست و باطنش ژرف و دور از دسترس، اختیاری دارد و اختراش هم اختیاری، شگفتی‌هایش شماره نشوند، و تازه‌هایش هرگز کهنه نگردند، و در آن است چراغ‌های هدایت، و فروزانگاه حکمت و دلیل بر معرفت برای کسی که راه آن را بداند.

باید هر پیگردی دیده‌های خود را به همه سوی آن بچرخاند، و نظر تأمل را تا

(1) - کافی: 2/ 600، کتاب فضل القرآن، حدیث 8، بحار الانوار: 99/ 106، باب 7.

برپال اندیشه، ص: 153

درک صفت آن برساند، هر که را در معرض هلاک است نجات بخشد و آزاد کند» (1).

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده:

«من اوّل کسی هستم که در قیامت بر عزیز جبار وارد می شوم و قرآن در حالی که اهل بیتم با من هستند، و آنگاه اتمم، سپس از امت سؤال می کنم با قرآن و اهل بیت من چه کردید؟!» (2) امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه درباره قرآن می فرماید:

«... سپس قرآن را بر پیامبر فرو فرستاد، قرآن نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند، و دریایی است که عمق آن پیدا نیست، و راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد، و شعاعی است فروزنده که روشنی آن خاموش نمی گردد، و فاروق بین حق و باطل است که دلیل آن از قوت نمی افتد، بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود، بهبود دهنده ای است که بر هیچ بیماری در برابر آن خوف و بیمی نیست، ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی خورند، و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند، قرآن معدن ایمان و سرچشمه آن، و چشمه های علم و دریا های آن، و بستان های دادگستری و حوض های آن و سنگ های اسلام و پایه آن، و بیابان های حق و دشت های هموار آن است، و دریایی است که آب برندگان آن را خالی نمی کنند، و چشمه هایی است که هر چه از آن آب بکشند کم نمی شود، آبشخورهایی است که واردین از آن

(1) - کافی: 2/ 598، باب فضل القرآن، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 6/ 171، باب 3، حدیث 7657.

(2) - کافی: 2/ 600، کتاب فضل القرآن، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 6/ 170، حدیث 7653.

برپال اندیشه، ص: 154

نمی کاهند، و منزل هایی است که مسافرین راه آنها را گم نمی نمایند، و نشانه هایی است که رونندگان از آنها کور نیستند، و تپه هایی است که رو آورندگان از آنها گذر نمی توانند کرد.

خداوند آن را باعث سیرابی دانایان قرار داد، و بهار دلهای کوشندگان، و مقصد راههای خوبان و دارویی که پس از آن دردی نمی ماند، و روشنایی که تاریکی با آن نیست، و ریسمانی که جای چنگ زدن آن محکم است، و پناهگاهی که دژ بلند آن استوار است، و ارجمندی و سرفرازی آن کس که او را دوست دارد، و صلح و ایمنی کسی که داخل آن گردد، و هدایت و رستگاری کسی که پیرو آن باشد، و عذر خواه کسی که آن را به خود نسبت دهد، و دلیل آن کس که با آن سخن گوید، و گواه کسی که به وسیله آن با دشمن جدال نماید، و پیروزی کسی که آن را حجت آورد، و نگهدارنده کسی که به آن عمل کند، و مرکب تندرو کسی که آن را به کار بندد، و نشانه کسی که نشانه جوید، و سیر کسی که آن را به برگیرد، و دانایی کسی که در گوش دارد، و خبر کسی که نقل کند، و حکم کسی که حکومت کند» «1».

بررسی موقف قرآن، با کمک گیری از آیات و روایاتی که نمایشگر چهره با عظمت آن است، و نقل گفتار بیداران، حکیمان، عارفان، اندیشمندان، درباره قرآن کتابهای متعددی خواهد شد، چه نیکوست که برای شناخت و نقش قرآن در حیات بشری، به بررسی صفاتی که قرآن مجید خود را متصف به آن می داند، و ارزیابی ویژه گی هایی که مخصوص این کتاب بزرگ الهی است پرداخته شود که از این راه بتوان به تماشای دورنمایی از نقش قرآن و اهداف عالی آن در حیات انسانی موفق شویم.

(1) - نهج البلاغة: خطبه 196.

برپال اندیشه، ص: 155

اوصاف قرآن

قرآن مجید در آیات متعددی، خود را با ویژه گی هایی ستوده، و از این راه، انسان را برای شناخت چهره پر قدرش کمک کرده است، برخی از آن ویژه گی ها عبارتند از:

1- ذکر

4- شفا

7- بُشری

10- تبیان

2- فرقان

5- رحمت

8- هُدی

3- نور

6- حکیم

9- حق

ذکر! «1»

(1) - «راغب» در مفردات می گوید: «ذکر دو معنا دارد: گاهی به معنای حفظ و گاهی به معنای یادآوری است».

ذکر به هر معنایی که باشد ممکن است زبانی یا قلبی باشد. اگر قرآن را «ذکر» گفته اند به این خاطر است که حقایقی را بازگو می کند که مایه یادآوری، بیداری و آگاهی است.

در پاسخ به این سؤال که چرا قرآن «ذکر» است می توان گفت: از آنجا که انسان موجودی است فراموش کار و ممکن است بر اثر تمایلات و غرایز درونی دچار فراموشی شود؛ قرآن به عنوان مهمترین عامل یادآوری، او را به ذکر و یاد سوق می دهد.

توضیح این که: «انسان» اشرف موجودات عالم است و در شرافت و برتری، موجودی به پای او نمی رسد. بی تردید هدف از خلقت این موجود ناشناخته و برتری دادن او بر تمام موجودات عالم، هدف و غرض مقدسی است، این غرض مقدس که در روایات از رسیدن به «کمال» یاد شده است آدمی را بسوی مقصد کشانده و یکه تاز میدان حکومت حضرت

حق می‌کند. خدای متعال انسان را برای جانشینی خویش آفرید و ندای اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً را بر تارک کارنامه خلقتش نقش بست.

این انسان با تمام امتیازاتی که دارد، دارای غرایز و تمایلاتی است که تعطیل یا تحریک آن، او را از رسیدن به مقصد باز می‌دارد. آنچه مهم است «تعدیل» آن غرایز است که می‌تواند ارزش‌های درونی و شخصیت بالقوه‌اش را به فعلیت برساند.

بی‌تردید ظواهر دنیا و مادیات توجه انسان را از آن مقام شاخنی که برایش در نظر گرفته شده است، جلب موقعیت‌های کاذب و باطل می‌نماید. اینجاست که «قرآن» به عنوان مهمترین فاعل ایجاد انگیزه و تحریک او، انسان را از فراموشی به «ذکر» و یاد می‌کشانند.

به بیان دیگر: این طبیعت دنیاست که انسان را در ورطه محبت خود غرق می‌نماید، دنیا مقام و موقعیت انسان را به فراموشی سپرده و غفلت از خود را به او می‌بخشد، خودفراموشی مساوی با خدافراموشی و برابر با سقوط از قلّه غرور انگیز انسانیت است، با توجه به بیان فوق، قرآن به عنوان مهمترین ذکر و یاد، انسان را از خودفراموشی و عدم توجه به مقام و موقعیت والای خود باز می‌دارد و مدام او را به یادآوری مقام والای کرامت و شرافت تشویق کرده و آثار خسارت بار غفلت را گوش زد می‌نماید.

به هر روی، اطلاق «ذکر» بر قرآن به خاطر این است که قبل از هر چیز انسان را متذکر و بیدار می‌نماید و حقایقی را که انسان به طور اجمال و فطرتاً دریافته است با وضوح و تفصیل شرح می‌دهد.

برپال اندیشه، ص: 156

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» «1».

این ذکر فرو فرستاده مردم و ملائکه نیست، تا دشمن در محور این ذکر بتواند مردم یا ملائکه را عاجز کند، و زمینه بطلان آن را فراهم نماید، و مردم و ملائکه در برابر حفظ سلامت این ذکر دچار زحمت شده، و قدرت نگهداری آن را نداشته باشند.

آری! اگر قرآن ساخت تو، یا دیگران، یا ملائکه بود، بشر از آوردن مثل آن، یا باطل کردن آن و یا تحریف و تغییر آن عاجز نبود!

این ذکر فرو فرستاده ماست، و ماییم که او را از هر حادثه حفظ می‌کنیم. این ذکر ابدی و جاوید است، و از فراموش شدن، و از بین رفتن در امان قدرت

(1) - حجر (15): 9. «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم».

برپال اندیشه، ص: 157

ماست، کم و زیادی در آن راه ندارد، نقص و تغییر نمی‌تواند بر آن حاکم شود؛ این ذکری که بیانگر حقایق و معارف الهی است، صورت و سیاقش تا قیامت به شکل خود باقی خواهد ماند.

حفظ در برابر تحریف

درباره پا برجا ماندن قرآن مجید، به همین صورتی که هست، صورتی که در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله به دستور خداوند تنظیم شده، و هم اکنون در دسترس جهانیان است، در سوره فصلت می‌فرماید:

«إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» «1».

«بی‌تردید قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر،* که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویی نمی‌آید، نازل شده از سوی حکیم و ستوده است».

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» «2».

«و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سويشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند».

«وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» «3».

«و این [قرآنی] که آن را نازل کرده‌ایم، ذکر و پندی پرمفعت است؛ آیا باز هم شما منکر آن هستید؟»

(1) - فصلت (41): 41 - 42.

(2) - نحل (16): 44.

(3) - انبیاء (21): 50.

برپال اندیشه، ص: 158

«إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ» «1».

«بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نھان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و بارزش مژده ده».

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» «2».

«ص، سوگند به قرآن که مشتمل بر ذکر [حقایق، معارف، مطالب اخلاقی و اجتماعی و احکام حلال و حرام] است».

«وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ» «3».

«و مسلماً [این] قرآن برای تو و قوم تو مایه تذکر [و شرف و عزت] است، و به زودی [دربارہ آن] بازخواست خواهید شد».

«وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» «4».

«در حالی که قرآن جز مایه تذکر و پند برای جهانیان نیست».

قرآن به اعتبار این که پند و حکمت، اندرز و نصیحت، حلال و حرام، و مسائل فردی، اجتماعی، و خانوادگی را یاد می‌دهد ذکر است.

قرآن از آنجا که یادآور تمام برنامه‌های انبیا، و اوصاف عاشقان، و صفات عارفان، و نوع برخورد نیک و بد با مرگ و برزخ و قیامت، و حساب و کتاب و بهشت و جهنم و رضایت و خوشنودی، و سخط و غضب حق است ذکر است،

(1) - یس (36): 11.

(2) - ص (38): 1.

(3) - زحرف (43): 44.

(4) - قلم (68): 52.

برپال اندیشه، ص: 159

و اگر این کتاب نبود، یا با بودن این کتاب اگر به آن مراجعه نشود، از کجا می‌توان به حقایق عالی و به خواسته‌های الهی رسید؟!

فرقان «1»

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ * مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأُنزِلَ الْفُرْقَانُ» «2».

«این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد، که تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود است؛ و تورات و انجیل را. * پیش از این برای هدایت مردم فرستاد، و فرقان را [که مایه جدایی حق از باطل است] نازل کرد».

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» «3».

«همیشه سودمند و با برکت است آنکه فرقان را [که قرآن جدا کننده حق از باطل است] به تدریج بر بنده‌اش نازل کرد، تا برای جهانیان بیم دهنده باشد».

استعمال لفظ فرقان به عنوان یکی از اسامی یا اوصاف قرآن، برای چیست؟

پاسخ این پرسش در ضمن يك مقدمه کوتاه میسر است:

همان طوری که آفرینش اعضای جسمی انسان، در چهارچوب بسیار محدودی قرار گرفته، و اراده خالق انسان به خاطر موزون بودن جسم آدمی، بر این بود که دستگاه‌های تشکیل دهنده ساختمان انسان محدود باشد، همان اراده و علت بر این قرار گرفت که دستگاه مشاعر، ادراک، قوه عقل و اندیشه او نیز محدود باشد، و این محدودیت از عجایب نعمت‌های الهی است که همین

(1) - «فرقان» به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا می‌کند و وسیله شناسایی است.

(2) - آل عمران (3): 3-4.

(3) - فرقان (25): 1.

برپال اندیشه، ص: 160

محدودیت باعث تحرك انسان به سوی فهم حقایق، و درك مسائل عالی است!

اگر نورافکن خرد از ابتدا بینای همه چیز بود، برای انسان نسبت به دستگاه فهم و شعور و عقل و خرد، حرکتی وجود نداشت، و این محدودیت عقل مقتضای آفرینش انسان است، آن هم از طرف آفریدگاری که عالم و عادل و حکیم است. از آنجا که دنیا مرکز نور و ظلمت، حق و باطل، سلامت و مرض و شکر و کفر است، و از طرفی هر انسانی خواه ناخواه با امور بسیاری، چه در زمینه‌های فکری و چه در مراحل فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، مادی، معنوی، معاشرتی، خانوادگی، دنیایی و آخرتی روبه‌روست و در تمام این امور، حق و باطل جریان دارد، و با تکیه بر عقل تنها، که از نظر خلقت سخت محدود است، تمیز حق از باطل، و تشخیص نور از ظلمت، در همه جا و در همه برنامه‌ها کاری غیر ممکن است؛ خداوند مهربان از باب کمک به انسان‌ها معیارهایی برای جدا کردن حق از باطل، در همه امور قرار داد، که قرآن مجید در رأس تمام این معیارهاست.

انسان در برخورد با هر برنامه‌ای وقتی از تشخیص حق از باطل عاجز ماند، باید این عجز را با توسل و مراجعه به کتاب خدا، که فرقان حق و باطل و نور و ظلمت است، از این کتاب پر برکت الهی کمک گرفته، و این معیار و کمک‌گیری از آن را عین لطف دوست به خویش بداند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» «1».

(1) - نساء (4): 174.

بربال اندیشه، ص: 161

«ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما برهان [و دلیلی چون پیامبر و معجزاتش] آمد؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم».

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَعْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1».

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت باز می‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [ی جهل، بی‌خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، اینان همان رستگارانند».

«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورَ الَّذِي أُنْزِلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» «2».

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم، ایمان آورید و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است».

انتخاب نام نور برای قرآن به چه ملاک است؟

مگر نه این است که رذایل اخلاقی، صفات ناپسند، فساد، ظلم، و هر گناهی

(1) - اعراف (7): 157.

(2) - تغابن (64): 8.

برپال اندیشه، ص: 162

که فکر می کنید، و نیز کلیه مکتب‌های ضد خدا و ضلالت و گمراهی و حاکمیت هوای نفس و .. همه و همه تاریکی است، و انسان برای حرکت به سوی کمال، و مبارزه با هر نوع تاریکی اگر چراغی فرا راه حیات نداشته نباشد، چگونه می تواند بدون ضربه خوردن از تاریکی ها به مقصد رسیده و نجات یابد؟

این است که در قرآن مجید در اول سوره ابراهیم به این نکته اشاره می کند، که: من آمده‌ام تا بشر را از ظلمت‌ها نجات داده و به وادی نور که عبارت از تمام حقایق الهی است رهنمون شوم:

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» «1».

«الر - [این] کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را به اجازه پروردگارشان از تاریکی‌ها [ی جهل، گمراهی و طغیان] به سوی روشنایی [معرفت، عدالت و ایمان و در حقیقت] به سوی راه [خدای] توانای شکست‌ناپذیر و ستوده بیرون آوری».

در تفسیر «انوار درخشان» در ترجمه «نور» که اسم و یا وصف قرآن است آمده: قرآن نور مبین است، یعنی معرفت و بصیرتی در قلوب اهل ایمان و پیروانش پدید می‌آورد، و شعاعی است که از ساحت پروردگار بر دل‌های آنان می‌تابد، که همواره در مقام کسب فضیلت برآیند، و در مسیر زندگی فردی و اجتماعی که با حوادث جهان آمیخته است از هر خطر ایمن بمانند.

قرآن طریق زندگی سعادتمندانه را آشکار می‌سازد، و پیروانش در اثر بصیرتی که دارند، اعمالی که به نفع آنهاست را برگزینند، و آنچه به ضرر و زیان آنهاست را ترك کنند؛ زیرا چنانچه روح تعلیمات در دل‌های آنها رسوخ کند

(1) - ابراهیم (14): 1.

برپال اندیشه، ص: 163

و استقرار یابد، در عقیده و افکار و رفتار آنان نیز ظهور خواهد نمود.

در مقابل، گروهی در ضلالت و گمراهی زندگی می نمایند، و از سعادت و غرض از خلقت خود غافلند، و در آتش آرزوها و حرص می سوزند، و به خداوند اعتماد نداشته، نور فطرت را در وجود خود خاموش نموده، فاقد بصیرت در دین هستند. اینان به خاطر دور بودن از نور، هرگز راهی به سعادت نخواهند برد.

در هر صورت قرآن نوری است که از جانب حق بر بشر تابیده، و چراغی است که فروغ فروزان آن، همیشگی است، و بدون این نور یافتن راه مستقیم و حق برای هیچ کس امکان ندارد.

شفاء

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» «1».

«ای مردم! یقیناً از سوی پروردگارتان برای شما پند و موعظه‌ای آمده، و شفا است برای آنچه [از بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی] در سینه‌هاست، و سراسر هدایت و رحمتی است برای مؤمنان».

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» «2».

«و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می کنیم و ستمکاران را جز خسارت نمی افزاید».

(1) - یونس (10): 57.

(2) - اسراء (17): 82.

برپال اندیشه، ص: 164

«قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ»
 «1».

«بگو: این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند، سراسر هدایت و درمان است، و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوششان سنگینی است، و آن [با همه روشنی و آشکاری‌اش] بر آنان پوشیده و نامفهوم است؛ اینانند که [گوی] از جایی دور ندایشان می‌دهند».

ممکن است کسی بگوید من دارای سلامت و نیازی به نسخه و درمان کننده ندارم، باید گفت این سخن از کمال بی‌خبری است؛ زیرا هر کس خود را با قرآن معیارگیری کند می‌یابد که دارای بیماری یا بیماری‌هایی است. و تنها راه معالجه قرآن است و بس.

انسان مرکب از سه قوه است: جسم، روح، عقل، هر يك دارای امراضی است مخصوص به خود. قرآن گرچه درباره امراض جسمی آن چنان سخن ندارد؛ ولی با عمل به آیاتی از قبیل آیاتی که خبائث را حرام کرده، و نیز دستوری که در خوردن و آشامیدن و پرهیز از اسراف دارد، می‌توان سلامت جسم را تضمین کرد؛ اما نسبت به روح و عقل، کسی نمی‌تواند ادعای سلامت کند، و اتفاقاً علت بعثت انبیا و امامت امامان و نزول کتب آسمانی، بیماری‌های روحی و عقلی مردم بوده است.

روایتی در این باره

روایتی در این زمینه از حضرت عیسی علیه السلام نقل شده است، می‌نویسند:

(1) - فصلت (41): 44.

مسیح در شهری آگهی داد که فردا من عازم حرکتیم، بیمارها را بامدادان حاضر کنید تا شفا دهم و بروم، فردا بامدادان به سرکشی بیمارها آمد، آنها را ده نفر دید، فرمود: بیماران این شهر همین ده تند؟ گفتند: آری. فرمود: ای کاش تندرست‌های این شهر به این شماره بودند «1»!!

از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

يَا عِبَادَ اللَّهِ اَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّبِيبِ فَصَلِّحِ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْلَمُهُ الطَّبِيبُ وَيُدَبِّرُهُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَيَقْتَرِحُهُ «2».

«ای مردم شما همچون مریضان هستید، و خدای عالمیان طبیب شماست، صلاح مریض در عمل طبیب و تدبیر اوست، نه در آنچه مریض می‌خواهد، و برای خود مصلحت می‌داند».

اگر در آیه 57 سوره یونس «3» دقت کنید می‌بینید که خداوند متعال، قرآن را شفای صدور دانسته، و همین صدر است که منبع بسیاری از بیماری‌هاست، و همان بیماری‌هاست که علّت ضیق صدر و تنگی سینه در برابر معارف الهی است، و اگر امراض قلب و سینه، عقل و خرد و نفس و روان با قرآن معالجه نشود، انسان به ذلّت دنیا و عذاب آخرت دچار خواهد شد.

کفر، نفاق، شک، شرک، قساوت، ریا، کبر، سوء ظن، کینه، حقد، حسد، حبّ خارج از حد به دنیا و امثال این گناهان، در حقیقت بیماری‌هایی هستند که اکثر قریب به اتفاق مردم به برخی از آنها، و بعضی به همه آنها دچارند، و جز با داروی قرآن قابل علاج نیستند. البته برای اطلاع از چگونگی علاج این امراض با قرآن، که تنها شفا دهنده انسان است، باید به کتب اخلاقی مراجعه کنید.

(1) - قائم آل محمد: 22.

(2) - مستدرک الوسائل: 3/ 175، باب 2، حدیث 93297؛ مجموعه ورام: 2/ 117.

(3) - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ».

رحمت

«.. فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ» «1».

«اینک برهانی آشکار و هدایت و رحمتی از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس ستمکارتر از کسی که آیات خدا را تکذیب کند و از آن‌ها روی بگرداند کیست؟ به زودی کسانی [را] که از آیات ما روی می‌گردانند، به خاطر روی گرداندنشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

«وَ لَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» «2».

«و برای آنان کتابی [عظیم و با ارزش] آوردیم که آن را از روی دانشی [گسترده و دقیق] بیان کردیم، در حالی که برای گروهی که ایمان آوردند، سراسر هدایت و رحمت است».

«وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْ لَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» «3».

«و هرگاه برای مخالفان [به سبب تأخیر وحی] آیه‌ای نیاوردی [بر پایه گمان پوچ و باطلشان که قرآن را از پیش خود می‌آوری] می‌گویند: چرا آیه‌ای از نزد خود انتخاب نکردی [تا برای ما بیاوری]؟ بگو: من فقط از آنچه که از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم. این قرآن دلایلی روشن از سوی

(1) - انعام (6): 157.

(2) - اعراف (7): 52.

(3) - اعراف (7): 203.

برپال اندیشه، ص: 167

پروردگار شماس و برای گروهی که ایمان می آورند، سراسر هدایت و رحمت است».

«وَ إِنَّهُ لَهْدِي وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ» «1».

«و یقیناً قرآن برای مؤمنان، سراسر هدایت و رحمت است».

رحمت در انسان صفت نفسانی است، و ریشه آن عبارت است از: تأثیر خاطر به علت نقصی که در غیر مشاهده می کند؛ و این تأثیر، باعث می گردد حس نوع دوستی و عاطفه تحریک شده و انسان برای کمک به انسان دیگر از هیچ فعالیتی دریغ نکند.

ولی نسبت به پروردگار که منزّه از هر نقصی است عبارت است از: افاضه وجود به موجودات، و قرار دادن آنها در چهارچوب نظامات و مقرراتی که متناسب با آنهاست. از این گونه عنایت حضرت او به موجودات تعبیر به رحمت عامه شده است.

تجلی رحمت حضرت حق

اما آموزش معارف و ارائه حسنات اخلاقی، و بر شمردن و روشن نمودن آنچه به زیان انسان است، و نشان دادن راه زندگی سالم و اعلام نیکی ها و راه آراسته شدن به آن، رحمت خاصه است و رحمت خاصه حضرت حق تجلی در قرآن دارد.

می دانید که انسان، در هر دوره ای با مشکلات گوناگون فردی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، مادی و معنوی روبروست، اگر در برخورد با مشکلات از قرآن مجید راه حل بخواهد، قرآن برای هر مشکلی راه حل نشان می دهد، و در صورت به کارگیری رهنمود قرآن، انسان از مشکل رها شده و به عافیت و راحتی

(1) - نمل (27): 77.

برپال اندیشه، ص: 168

خواهد رسید؛ این است آن رحمتی که خداوند کتابش را به آن ستوده است.

بدون شك قرآن نشان‌دهنده يك زندگي سالم و راحت در دنيا و آخرت است، و همین کتاب است که انسان را مستحق بهشت، و دور از عذاب جحیم می‌کند، و هیچ رحمتی برای بشر برتر و بالاتر از این رحمت نیست!!

حکیم «1»

«ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ» «2».

«این داستان‌هایی که بر تو می‌خوانیم از آیات [الهی] و پندهای حکیمانه است».

«الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» «3».

«الر - این است آیات کتاب استوار و خلل‌ناپذیر».

«وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» «4».

«سوگند به قرآن کریم».

(1) - توصیف قرآن به «حکیم» یا اشاره به این است که آیات قرآن دارای چنان استحکام و نظم است که هرگونه باطل و خرافه‌گویی و هزل را از خود دور می‌کند، جز حق نمی‌گوید و جز به راه حق دعوت نمی‌کند، و یا اشاره به این است که قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می‌گوید، تعلیم می‌دهد و اندرز می‌گوید، تشویق می‌کند، انذار می‌نماید و خلاصه به تمام معنا دارای حکمت است.

نکته دیگر این است که «حکمت» معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است، گویی قرآن خود را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می‌کند که می‌تواند درهای حکمت را به روی انسان گشوده و به صراط مستقیم راهنمایی کند. (اقتباس از تفسیر نمونه).

(2) - آل عمران (3): 58.

(3) - یونس (10): 1.

(4) - یس (36): 2.

برپال اندیشه، ص: 169

معنای آیات این است: قرآنی که آیاتش به وسیله خداوند به محکم‌ترین مرحله فرو فرستاده شده، و همین محکم بودنش، بهترین دلیل بر نبوت رسول ماست.

قرآنی که به حکمت تربیت می‌کند، و به عقل و نفس، راه مستقیم حق را نشان می‌دهد.

قرآنی که حقایق و معارف، قوانین و شرایع و پندها و موعظه‌ها را برای هدایت مردم بازگو کرده است.

قرآن به انسان حیات حکیمانه می‌بخشد و حیات حکیمانه بر دو پایه اساسی استوار است: علم و عمل.

شناخت حقوق، مسئولیت‌ها، وظایف، تکالیف، و کیفیت ارتباط صحیح با مردم، حکمت نظری، و عمل بر وفق آن شناخت، حکمت عملی است، و انسانی که این چنین شناخت و عملی داشته باشد حکیم است و به قول قرآن هر کس آراسته به حکمت باشد، به او خیر کثیر عنایت شده است:

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» «1».

«حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و آنکه به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند».

بُشْرَى (بشارت دهنده)

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» «2».

(1) - بقره (2): 269.

(2) - بقره (2): 97.

برپال اندیشه، ص: 170

« [آنان می گویند: چون جبرئیل، وحی را برای تو می آورد ما با او دشمنیم؛ بنابراین به تو ایمان نمی آوریم] بگو: هر که دشمن جبرئیل است [دشمن خداست] زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است».

«.. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» «1».

«و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] است».

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» «2».

«بگو: آن [آیات] را روح القدس از سوی پروردگارت به درستی و راستی نازل کرده تا کسانی را که ایمان آورده اند، ثابت قدم بدارد و برای تسلیم شدگان [به فرمان های حق] هدایت و مژده باشد».

اما بشارتی که قرآن می دهد:

قرآن مجید مردم را به ایمان به خدا، روز جزا، ملائکه، انبیاء، کتب آسمانی، و عمل صالح دعوت می کند، و به اهل ایمان، آن مردمی که در پرتو ایمان خود دارای عمل صالحند، خیر دنیا و بهشت را در آخرت بشارت می دهد. چنانچه می فرماید:

(1) - نحل (16): 89.

(2) - نحل (16): 102.

برپال اندیشه، ص: 171

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ* هُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1».

«همانان که ایمان آورده‌اند و همواره پرهیزکاری دارند.* آنان را در زندگی دنیا و آخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده‌ها و بشارت‌های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ».

در این زمینه لازم بود درباره حیات طیبیه در دنیا، و بهشت در آخرت توضیح داده شود، تا مسئله بشارت روشن گردد، ولی این مختصر گنجایش این دو مسئله اساسی را ندارد.

هُدًی (هدایت کننده)

«الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» «2».

«الم * در [وحی بودن و حَقَانِیت] این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است».

«فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» «3».

«زیرا او قرآن را به فرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است، در حالی که تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است».

(1) - یونس (10): 63- 64.

(2) - بقره (2): 1- 2.

(3) - بقره (2): 97.

برپال اندیشه، ص: 172

«شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ..» «1».

«ماه رمضان که قرآن در آن نازل شده، راهنمای مردم است..».

«هَذَا يَبَيِّنُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» «2».

«این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیات] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است».

«تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَ كِتَابٍ مُّبِينٍ * هُدًى وَ بُشْرَى لِّلْمُؤْمِنِينَ» «3».

«این آیات [باعظمت] قرآن و کتابی روشنگر است،* [که سراسر] هدایت کننده [انسان‌ها] و برای مؤمنان مژده‌دهنده است»..

خلقت و هدایت

در هر موجودی دو مسئله اساسی وجود دارد: یکی خلقت و دیگر هدایت.

هیچ موجودی پس از خلقت واگذار به خود نمی‌شود؛ زیرا در وا گذاشته شدن به خود، علاوه بر این که ادامه حیات برایش ممکن نخواهد بود، وجودش منبع فساد و افساد خواهد گشت، و در نتیجه به نظام هستی ضربه وارد خواهد آمد.

این اراده مسلم اوست که به دنبال آفرینش هر موجودی، او را به مسیری که متناسب با اوست هدایت کند:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» «4».

«گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را

(1) - بقره (2): 185.

(2) - آل عمران (3): 138.

(3) - نمل (27): 1 - 2.

(4) - طه (20): 50.

برپال اندیشه، ص: 173

[آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود».

اگر به گردش کرات عظیم آسمانی و هدایت ستارگان، ماهها و خورشیدها اندک توجهی کنیم، می یابیم که با نظم دقیق، هر يك در مداری مخصوص، و با حرکتی متناسب، سریع یا کند، و با فاصله معینی بر گرد خورشید یا ستاره دیگری می گردند.

نویسنده کتاب «قانون بزرگ» می گوید:

«قانون جاذبه، قوه ثقل ما در تمام قوانین است، و وجود آن معرفت يك اراده مافوق سایر اراده های حاکم بر جهان می باشد».

در همان کتاب می گوید:

«ما زندگی، شکل، حرکات و تمام داشته های حقیر خود را مدیون اجرام سماوی شگرفی هستیم که با تنظیم و تعادل حرکات و نیروهای خود، و انطباق آنها با حرکات زمین، اسباب بقای ما در سطح این کره شده اند».

کاشف نیروی جاذبه می گوید:

«محققاً نمی توانیم جمیع حرکات کواکب را صرفاً ناشی از قوه جاذبه ندانیم؟

پس واجب است که در گردش آنها، خدا و قدرت الهی در کار باشد، تا آنها را بر مدارشان بچرخاند».

بعد از جهان جمادات، به عالم نباتات می رسیم، مطالعه کیفیت زندگانی، تغذیه، تطابق با محیط، لقاح، حفظ، تکثیر نسل رویدادهای، انسان را مات و مبهوت می کند.

گیاهان نه تنها برای تغذیه و ادامه حیات، از ابر، باد، مه، خورشید و زمین استفاده می کنند؛ بلکه برای لقاح و تکثیر نسل، و پخش بذر و تخم از حشرات، انسان، حیوان، طوفان، سیل و حتی از هم نوعان خود کمک می گیرند.

آثار هدایت و فعالیت روحی فقط منحصر به گل و تخم گیاه نیست، بلکه در تمام اجزاء و اعضای آن، مثل ساقه، ریشه و برگ عیان و مشهود است.

برپال اندیشه، ص: 174

داستان حیرت‌انگیز ریشه‌ها

از دکتر «براندی» نقل شده است که:

«یکی از ریشه‌های يك درخت، ضمن پیشروی در خاک به مقداری تخم و گیاه فاسد برخورد نمود، برای عبور از این مانع، به صورت ریشه‌های نازك مویی درآمد و رد شده سپس در مسافت چند سانتی متر آنطرف‌تر، ریشه‌ها دوباره به هم پیوسته به صورت يك ریشه ضخیم به پیشرفت خود ادامه داده است» «1».

هم چنان که آثار هدایت پروردگار در گیاه، برای عموم بشر، مخصوصاً برای علمای متخصص بهت آور و شگفت‌انگیز است؛ در دنیای جانوران این آثار روشن‌تر و شگفت‌انگیزتر است. مسئله زندگی مورچگان، موریانه، زنبور عسل، انواع ماهی‌ها، پرندگان، چرندگان، خزندگان، و نظامی که از هدایت الهی بر آنان حکم‌فرماست، راستی بهت آور و حیرت‌انگیز است.

هدایت انسان و انواعش

انسان نیز در نیاز به هدایت، از موجودات جهان مستثنی نیست، انسان از دو نوع هدایت برخوردار است: هدایت تکوینی، که مربوط به تکوین نطفه او در صلب پدر، و قرار گرفتن او در رحم مادر، و کلیه اموری است که با جسم و حیات جسمی او سر و کار دارد، و خود انسان دخالتی در آن ندارد.

هدایت دیگر، عبارت از مجموعه مقرراتی است که خداوند متعال برای تزکیه او، و یافتن راه صحیح زندگی به وسیله پیامبران، امامان و کتب آسمانی به او ارائه

(1) - تفسیر نوین: 147.

برپال اندیشه، ص: 175

کرده است. این نوع از هدایت به طور کلی در قرآن مجید تجلی دارد، و از این جهت قرآن، کتاب هدایت و پیرو این کتاب را هدایت شده می گویند.

دانشمندان از این چند نوع هدایت، که در قرآن مجید هم به آن اشاره شده به ترتیب تعبیر به: هدایت تکوین، هدایت غریزه، هدایت عقل و هدایت شرع یا هدایت تشریعی نام می برند.

اوصاف هدایت شدگان

هدایت شدگان به وسیله قرآن دارای اوصافی هستند که شما می توانید در آیاتی که در آنها لفظ: متقون، مؤمنون، مفلحون، مسلمون، صادقون، شاکرین، عابدین به کار رفته، آن اوصاف و ویژگی ها را که معلول هدایت است ببینید.

می توان گفت: جهاد با مال و نفس، انفاق علم و مال، صبر و استقامت در راه خدا، شکر نعمت، خضوع و خشوع در نماز، ادای امانت، وفای به عهد، برپاداشتن نماز، روزه، حج، امر به معروف، نهی از منکر، ایمان به خدا و قیامت، رعایت حق یتیم، عدالت در عمل، رعایت حق مردم، تربیت اولاد، تلاوت قرآن با دقت، پیروی از سنت پیامبر، ادای زکات، پرداخت خمس، راستگویی، پرهیز از محرمات فکری و عملی و اخلاقی و.. همه از اوصاف کسانی است که از هدایت قرآن بهره مند شده اند.

حق و تبیان

کلمه حق و تبیان نیز با روشن شدن معانی آن اوصاف، خود به خود برای شما روشن شده و احتیاج به تفصیل بیشتر ندارد. ما در این قسمت به چند نکته اشاره می کنیم:

1- دانشمندان در ترجمه حق گفته‌اند: حق یعنی: درست، درستی، سزاوار،

برپال اندیشه، ص: 176

ملك، ثابت و مستقر، و آنچه مقابل باطل است.

2- حق یکی از نام‌های خداست؛ چون وجود او ثابت و مستقر و فناپذیر و سزاوار اطلاق هستی است.

3- از آنجا که آیات و قوانین قرآن، و مواعظ و اندرزها و احکامش ابدی، ثابت، مستقر و غیر قابل تغییر است، از آن تعبیر به حق شده است.

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» «1».

«این کتاب را تدریجاً به حق و راستی بر تو نازل کرد، که تصدیق کننده کتاب‌های پیش از خود است؛ و تورات و انجیل را».

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» «2».

«این [داستان‌ها و حادثه‌های واقعی] نشانه‌های [توحید، ربوبیت و قدرت] خداست که به حق و راستی بر تو می‌خوانیم».

و نیز از آنجا که قرآن بیان کننده تمام خواسته‌های الهی، و روشن کننده وضع خلقت، و بیان حیات امم قبل، و نشان دهنده زندگی پاک انبیاست، و نیز مبین حلال و حرام خدا، و مسائل عالی اخلاقی است، از او تعبیر به «تبیان» شده است. آیاتی که لفظ تبیان در آن به کار رفته در قسمت‌های قبل به آن اشاره شده است.

(1) - آل عمران (3): 3.

(2) - بقره (2): 252.

برپال اندیشه، ص: 177

آیین پسندیده

برپال اندیشه، ص: 178

آیین پسندیده

اصالت مقررات پاک و عالی اسلام، در سایه قرآن مجید، سنت پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله، اخبار و روایات معتبر صحیح و مستند رسیده از ائمه طاهرین علیهم السلام بر ارباب خرد و اندیشه پوشیده نیست.

پس از تفکر و تعقل در تعلیمات اسلام، تردید و شک در برتری آن، بر سایر مکتب‌های دینی هم چون تردید در فروغ آفتاب جهانتاب است.

دین مقدس اسلام از امتیازاتی برخوردار است که دیگر مذاهب و مکتب‌ها از آن بی‌بهره‌اند.

تعالیم برتر و ریشه‌دار قرآن، و حقایق عمیق و بلند پایه اسلام، زنده کننده نفوس مرده آدمیان و چراغ فروزان راه زندگی انسان‌هاست؛ چراغی که فروغش ابدی و حیاتش جاوید است.

پیدایش این مکتب بی‌نیاز و ارزنده، در زمانی بود که اثری از حیات معنوی، اخلاقی و انسانی، در عرصه روزگار نبود، و به فرموده مولای متقیان علیه السلام هنگامی بود که بشر در خواب گران و سنگینی غنوده بود «1».

حقایقی گران، ارزنده و پر بها، آنچنان از افق تابناک این آیین درخشیدن گرفت که تمام نگاه‌ها را به خود متوجه و خواستاران حقوق انسانی را مبهور ساخت.

(1) - نهج البلاغه: خطبه 88.

برپال اندیشه، ص: 179

سرچشمه مقررات عالی اسلام، خدای متعال است، که مطابق استعداد فطری بشر، با رعایت مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی مربوط به انسان، قانون عرضه کرده است. از این جهت آدمیان در قوانین اسلامی، برنامه‌ای بر خلاف طبیعت و فطرت خود نمی‌یابند.

مقررات پاك و ریشه‌دار اسلام، محدود به زمان و مکان نیست، قانون در اسلام برای همه و برای همیشه است و قوانین پر بهای دین اسلام، فراتر از آن است که در قید زمان یا مکانی قرار گیرد؛ به همین علت بر اسلام، مکتب و آیینی برتری ندارد.

سرچشمه زلال قوانین اسلام

از آنجا که سرچشمه قوانین اسلامی خدای جهان آفرین است، تمام قوانین و مقررات آن، از پرتو علم، عدل و حکمت الهی برخوردار است، و این مرحله خود باعث برتری اسلام بر سایر روش‌های موجود و غیر موجود، در جهان است. همانگونه که کتاب تکوین و آفرینش از هرگونه عیب و نقصی مبرا است و نظم دقیقی بر تمام برنامه‌های عالم طبیعت حاکم است، کتاب تشریع؛ یعنی قرآن کریم و تفسیر آن از طرف پیامبر و ائمه علیهم السلام نیز از هرگونه عیبی منزّه است. اسلام ضامن خوشبختی فرد و اجتماع در تمام زمینه‌های دنیا و آخرت و امور مادی، معنوی، جسمی و دینی است که با روشی متین و استوار، بشر را از همه خرافات و اوهام و بدبختی‌ها نجات می‌دهد.

تخریفات ناپاك

ادیان و مذاهب دیگر که به وسیله انبیای الهی پاك و بی‌عیب به بشر عرضه

برپال اندیشه، ص: 180

شد، همه دستخوش تغییر شده و بر اثر ناپاکی‌های عده‌ای سودجو رنگ اصلی خود را از دست دادند؛ از این جهت قابلیت اصلاح و جوابگویی به مسائلی که پیش روی انسان بوده و خواهد بود را ندارند.

قواعد و قوانین ناقص و ساختگی مکتب‌های بشری، که همه آن تابع هوی و هوس عده‌ای معدود و معلوم الحال است نیز جوابگوی مشکلات و معضلات انسان نیست، و دردهای مادی و معنوی را نمی‌تواند درمان کند.

مهمترین دلیل نقص و کاستی قوانین مکتب‌های تحریف شده، این است که با این همه نظامات گوناگون، در گذشته و حال، و قانون و قدرت، بشریت به سرعت به سوی سقوط اخلاقی و روحی در حرکت است، و روز به روز بلکه لحظه به لحظه آمار جنایات و مفاسد رو به فزونی است.

اگر قوانین ساختگی بشری، اصلاح‌کننده برنامه‌ها بود، باید اوضاع فعلی بشریت، درست در نقطه مقابل وضع موجود؛ یعنی صعود جهانیان بر مرتفع‌ترین قله حالات روحی و اخلاقی، با حفظ شؤون مادی، قرار داشت.

نارسایی مکتب‌های بشری

امروز کدام مهد علمی است که بتواند در سایه قوانین خود، ارزش‌های انسانی را پاس بدارد؟ و کدام پرورشگاه تربیتی است که بتواند، تمام دردهای فردی و اجتماعی انسان را درمان نماید؟

انسان (بدون این مکتب‌های بی‌پایه) در عالم طبیعت، خوشبخت بوده و چیزی که او را به این صورت درآورده، تمدن امروزی است که به شکل يك ديو مهيب، همه چیز انسانی را تغییر داده است «1».

(1) - قرارداد اجتماعی: 113.

برپال اندیشه، ص: 181

با توجه به این که در جهان امروز، تحولات حیرت‌انگیزی در برنامه‌های زندگی روی داده، و از چند قرن قبل تاکنون، دانش بشری وسعت عجیبی پیدا کرده و به وسیله علوم طبیعی، مشکلات زیادی از زندگی مادی حل شده و در کنار این تحول همگانی، از اصول تعلیم و تربیت در این عصر به شدت غفلت شده و در خیال دانشمندان علوم انسانی، صورت نوینی به خود گرفته است؛ اما با این حال کدام مرکز علمی و تربیتی ضامن سعادت انسان در همه زمینه‌های زندگی است؟ و کدام مرکز آموزشی عهده‌دار به وجود آوردن جامعه‌ای پاک و انسانی است؟!

گر چه در دنیای متری و متمدن کنونی، دردهایی از زندگی مادی انسان دوا شده است؛ اما در مقابل آن، هزاران درد اخلاقی، روانی، اجتماعی و سیاسی در زندگی شخصی و اجتماعی انسان ریشه دوانده است.

نابسامانی اوضاع حاکم بر جهان

آمار وحشتناک انواع جنایات و گناهان، از هم گسیختن روز افزون کانون گرم خانواده‌ها، فرار دختران و پسران از آغوش گرم پدران و مادران، جنگ‌های طولانی و ویرانگر زورگویان با ملل ضعیف و ناتوان به خاطر تصاحب سرمایه‌های مادی و انسانی آنان، نوین شدن وضع استعمار؛ یعنی استعمار عقلی و فرهنگی، سلب آزادی و حقوق از جوامع بشری به دست گروهی اندک از فرمانروایان مستبد، خودکشی‌های فراوان، به هم خوردن نظام اقتصادی و تناقض در روش‌های مادی بین شرق و غرب، اعطای حق «وتو» در جامعه ملل به نظام‌های طاغوت، اعتصابات دسته جمعی کارگران، خستگی‌های انسان از اوضاع زندگی ماشینی، هرج و مرج عمومی در همه زمینه‌ها در تمام جهان، بدبینی همگانی، نبود اطمینان و اعتبار، سرشکستگی بشر از حیات، عدم هدف

برپال اندیشه، ص: 182

در نسل جوان، هیپی‌گری و لا ابالیگری پسران و دختران، انحطاط ظاهری و باطنی، دزدی‌های رسمی و غیر رسمی در ادارات دولتی و مؤسسات ملی، گانگستری‌ها، آدم کشی‌ها، فرو رفتن بشر در منجلاب فساد با شیوع فیلم‌ها و برنامه‌های مستهجن در سینماها و کاباره‌ها، نشر مجلات مبتذل، شب‌نشینی‌ها، اوضاع وخیم ناموسی، علنی بودن مراکز فحشا، تبلیغات غلط و خیره‌کننده بنگاه‌های تبلیغاتی، حکومت‌های فاسد، همه و همه نشان دهنده اوضاع وخیم فرهنگی

اجتماعی عالم، در سایه مکتب‌های بی‌اصل و پایه و بدون ریشه ساخته دست بشر، و بی‌خبری انسان از قانون خدای متعال عالم است.

فرهنگ امروز، سازنده یا مخرب

فرهنگی که امروز بر جهان حاکم است و مورد ستایش تمام جهانیان است، با این همه غرور و تکبر و با این همه ادعاهای عجیب و غریب، حتی قدرتی به اندازه يك فرد دلسوز به حال جامعه را ندارد.

شما می‌توانید در اوضاع روحی و عاطفی سران ملت‌ها و پایه‌گذاران دولت‌ها، در قرون اخیر به ویژه پس از جنگ جهانی اول و آنچه از آنان به عنوان راه کارهای علاج مشکلات و معضلات بشری صادر شده و می‌شود، مطالعه دقیق کنید تا به بی‌پایه بودن فرهنگ حاکم بر جهان، اقرار و تصدیق نمایید «1».

بدون تردید باید اقرار کرد که دنیا با همه پیشرفت‌هایی که در امور مادی نصیبش شده است، حقیقت تعلیم و تربیت واقعی را درك نکرده و توجهی به اصول معنوی و روحی ندارد.

آنچه مایه تأسف است این است که بشریت با این همه به اصطلاح پیشرفت

(1) - برای مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب ارزشمند «انسان کامل» اثر استاد شهید مرتضی مطهری مراجعه کنید.

برپال اندیشه، ص: 183

و ترقی در امور صنعتی و علمی، پس از این همه شکست و اشتباه، به معنویت نگراییده است.

بنیانگذاران مکاتب گوناگون حاکم بر دنیا، خود می‌دانند آن اصولی را که فرهنگ امروز عالم، در تربیت و تعلیم پیش گرفته، فقط با همان ترقیات مادی سازش دارد، و آن اصول هم بدون شك در پیشبرد هدف‌های عالی انسانی هیچ گونه تأثیری ندارد؛ اما اینان هرگز به مبانی اسلامی برگشت نمی‌کنند و به منطق دین رجوع نمی‌نمایند.

امروز قسمت بزرگی از تربیت شدگان فرهنگ جدید در غرب و شرق، چنان به خود گرفتارند و به خورد و خوراک و خواب و شهوت مشغول، که وقتی برای فکر کردن در مسائل عالی انسانی را برای خود باقی نگذاشته‌اند، و اگر کسی از حظوظ و فواید روحی صحبت کند، و یا از فیض روحانی تفکر در مناظر طبیعت در تنهایی دم بزند، او را گرفتار دام خیال، و گم گشته راه خرافات و اوهام می‌شمارند و به حال او دلسوزی می‌کنند!!

این همه فریاد و غوغای زندگی؛ یعنی خورد، خواب، شهوت، به گونه‌ای مردم عالم بویژه غربی‌ها و غرب‌زده‌گان را اسیر چنگال خود ساخته، که شب و روز مانند مورچه‌ها قرار و آرام ندارند و تنها می‌کوشند تا شکم خود را پر سازند و غریزه جنسی خود را از هر راهی که ممکن است ارضا نمایند؛ تو گویی مانند حیوانات غیر از این رفتار وظیفه و تکلیفی نداشته و ندارند.

نه وقت آن را دارند که نگاهی به سوی آسمان کبود و چرخ نیلگون انداخته و دقیقه‌ای روح خود را با تماشای این عوالم بی‌کران درخشان، که در فضای پهن‌اور مکان در جولانند صفا دهند، و از زنجیر حس‌ها و هوس‌های جسمی آزاد سازند، و نه حال و ذوقی دارند که ساعتی چند، خود را در آغوش مادر طبیعت انداخته، نقش زندگی بخش او را در درون دل و جان خود نقاشی کنند و شیر

برپال اندیشه، ص: 184

حیرت و استغراق و اشتیاق از پستان فیض ریزان این مادر مهربان را با لب‌های تشنه روح خود بمکند و خود را حیات تازه‌ای بخشیده و زنده دل و توانا سازند.

آری! افراط و تفریط، یگانه سبب خرابی و فساد تمدن شرق و غرب و مایه بدبختی، بیچارگی، اسیری و بندگی پیروان این دو تمدن گردیده است «1».

نتیجه این همه پیشرفت در سایه فرهنگ نوین در جهان، جز ایجاد فساد و بدبختی، بروز جنگ‌های خانمان سوز و پایمال کردن حقوق ناتوانان، چیز دیگری نیست.

هر روز می‌بینیم و می‌شنویم که هرج و مرج روحی و اخلاقی، در سراسر گیتی شیوع پیدا کرده و بشر به تجاوز خود، در همه زمینه‌ها افزوده است.

پاسخ به ندای حق

امروز تا حقیقت تربیت و تعلیم صحیح و معنوی، آن تعلیم و تربیتی که متکی به مبدأ جهان است، مورد توجه مصلحین جهان قرار نگیرد، دامنه فساد و شیوع اعمال ننگین و قبیح، روز به روز در تمام کشورها توسعه پیدا کرده و همه جوامع بشری دیر یا زود، با تمام محصولات علمی و صنعتی که در اختیار دارند، خود به سوی نابودی کشیده خواهند شد.

به خاطر این که این مسئله از نظر جامعه‌شناسی بسیار پر ارزش و مفید است، باید جوامع و ملل را متوجه آن مکتبی نمود که سزاوار است انسان را در مسیر کمال قرار داده و بسوی مقصود سوق دهد، مکتبی که بنای آن بر فطرت، حقیقت و انسانیت، و محورش بر ایجاد سیادت و عظمت انسان است.

به طور قطع آیینی که خدای جهان آفرین به نام اسلام توسط آخرین فرستاده

(1) - اصول اساسی روانشناسی: 36.

برپال اندیشه، ص: 185

خود محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به انسان عرضه کرده، و برای اثبات برتریش بر سایر مکتب‌ها، بشر را به تأمل و تعمق در آن دعوت کرده است، همان مکتبی است که انسان سزاوار آن است.

از هنگامی که قوانین عالی اسلام از طرف خدای متعال نازل شده است چهارده قرن می‌گذرد؛ در این زمان طولانی انسان در تمام گیتی تجربیات مختلفی کسب کرده است، فلسفه فراگرفته، در علوم سیاسی درس‌ها خوانده، و دانش‌های زیادی اندوخته، آنچه از تمام این علوم و معارف کسب کرده است، در این جمله خلاصه می‌شود که: هر آیین و نظام زمینی، در میان يك اجتماع، نشانه‌ای از افکار طبقه‌ای است که بر آن اجتماع مالک و حاکمند، و این دسته، حاکم و مالک منافع و مصالح خود را به حساب بقیه مردم می‌گذارند.

گاهی ممکن است در اجتماعی «فئودالیزم» حکومت کند، روی این حساب سیستم سازی این حکومت فقط به نفع فئودال‌ها خواهد بود، و مصالح آنها به حساب بقیه ملت بیچاره گذارده خواهد شد.

همچنین ممکن است روش «سرمایه‌داری» بر ملتی حاکم باشد، باز هم نظام آن‌ها فقط به نفع سرمایه‌دارها است، و مصالح آن‌ها به حساب مصلحت کارگران گذارده خواهد شد!

گاهی حکومت «دیکتاتوری» بر مردم فرمانرواست، به طور قطع سیستم سازی این جمعیت نیز به خاطر نفع طبقه کارگر (حد اقل از نظر تئوری) گذارده خواهد شد و جز در سایه همین برنامه کلی در تاریخ، سیستم دیگری به وجود نیامده است، و این همان است که خدای متعال در قرآن کریم فرموده: هر دین و شریعتی (جز شریعت الهی) تابع «هوی» است که پیروان آن به هر طرف متمایل گردند، آن شرع هم به همان طرف خواهد گرایید.

آن وقت چهارده قرن است که از نزول اسلام می گذرد، و مردم در سراسر

برپال اندیشه، ص: 186

جهان تجربیات مختلفی به دست آورده اند، مطالعه و تحقیق نشان می دهد هر چیزی که سبب انحراف مردم از دین الهی بوده است، خود سبب دل سنگی، پستی و شقاوتی گردیده است که طاقت فرسا بوده و امنیت و آسایش آنان را مورد تهدید قرار داده، و پیوند ایشان را از هم بریده، و وُزُر و وبال یکی را گریبان گیر دیگری نموده است. چنان که سیستم های زمینی همیشه این طور بوده اند.

قطع نظر از شقاوت همه جانبه جهانی، که در تاریخ معاصر سبب دو جنگ جهانی بی در پی در ربع قرن شده است، و سومی هم در مرز جهان در کمین است و کره زمین را به وحشیانه ترین جنگی که تاریخ آن را می شناسد تهدید می کند، و نیز قطع نظر از به هم پاشیدن نظام خانواده ها و تحلیل رفتن اخلاق عمومی و لحام گسیختگی بیشتر غیر مسلمانان و درد اعصاب آدمی، درگیرودار هدف های متفاوت که سبب امراضی چون دیوانگی و نگرانی های روحی و عصبی و خودکشی می گردد، که به آن اندازه که آدمیت در این نسل با این امراض روبروست، خلاصه قطع نظر از تمام این ها، انسان در تاریخ عصر خود با این همه نگرانی مواجه نبوده است «1»، و جز با پاسخ گفتن به ندای حق و حقیقت که همان اسلام است، از بدبختی و بردگی آزاد نمی گردد.

درمان دینی

بشریت برای درمان این همه مصیبت و بدبختی و این که خود را از سقوط و انحطاط برهاند، چاره ای جز رجوع به اسلام ندارد.

آیین مقدس اسلام چون جهانی و ابدی است و مقرراتش منحصر در جماعت و طایفه خاص یا زمان و مکان مشخصی نیست، در روش قانونی خود مصالح

(1) - آیا ما مسلمان هستیم: 53.

برپال اندیشه، ص: 187

و مفسد واقعی انسان را در نظر گرفته و قانون خود را متوجه کسی می‌داند که مصداق انسان است، مرد یا زن، سیاه یا سپید، غنی یا فقیر، عرب یا عجم، قوی یا ضعیف، عالم یا جاهل.

اسلام آیینی است که مقررات عالی خود را به دو بخش ثابت و متغیر «1» تقسیم کرده است، بخش اول که روی اساس آفرینش انسان و مشخصات ویژه او استوار است را، به نام دین و شریعت اسلامی نامیده و در پرتو آن انسان را به سوی سعادت همه جانبه رهبری می‌نماید. خدای متعال در قرآن می‌فرماید:

«روی خود را به سوی دین نموده و استوار و ثابت قدم باش، در حالی که میانه روی را روش خود قرار دهی، دین همان مقتضای آفرینش خدایی است که مردم را روی همان نوع خلقت آفریده و خلقت خدایی تغییرپذیر نیست، دینی که بتواند انسان را اداره کند همانست» «2».

(1) - تغییر مورد نظر به اعتبار تغییر موضوع است، چرا که احکام الهی به اعتبار در نظر گرفتن مصالح و مفسد واقعی است و به صورت قضیّه حقیقیّه (نه قضیّه خارجیّه) صادر شده است، بنابراین هرگز تغییر نمی‌کند و همیشه ثابت است، شاهد این نکته روایت وارده است که فرمودند: **حَلَالٌ مُحَرَّمٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامٌ مُحَرَّمٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ**. (کافی: 58/1، حدیث 19).

کوتاه سخن این که تعبیر متغیر بودن احکام مسامحه‌ای است و هرگز نمی‌توان حتی تصور کرد که حکمی از احکام الهی متغیر باشد، اگر در مواردی نیز حکم متغیر شود این تغییر حکم نیست؛ بلکه تغییر موضوع است به عنوان مثال: حکم شراب در قرآن کریم «حرمت» است، حال اگر در موردی مثلاً هنگام اضطراب و قرار گرفتن در محذوری چون مرگ بر اثر نبود آب، استفاده از آن جایز می‌شود؛ به طور قطع حکم شراب تغییر نکرده است؛ بلکه موضوع آن غیر از موضوع

حرمت است؛ یعنی مکلف در این مورد غیر از مکلفی است که جمیع شرایط در او جمع است. بنابراین چون موضوع حکم عوض شده است حکم دیگری بر او بار شده است نه آنکه آن حرمت تبدیل به حلیت شده باشد. (دقت کنید).

(2) - روم (30): 30.

برپال اندیشه، ص: 188

بخش دوم: مقرراتی است که قابل تغییر است و بر حسب مصالح مختلف زمان و مکان اختلاف پیدا می کند، البته به عنوان آثار ولایت عامه مشروط به نظر رهبر اسلام و جانشینان و منصوبین از طرف اوست «1»، که در شعاع مقررات ثابته دینی و برحسب مصلحت زمان و مکان آن را تشخیص داده و اجرا نماید؛ «2» چنین آیینی همیشه پاسخ گوی احتیاجات بشر است.

اعتراف

دادستان دیوان «ایالات متحده» در یکی از مقالات خود می گوید:

«اساسی ترین اختلافات، میان قانون و مذهب قرار دارد. در غرب حتی در آن کشورهایی که عقیده محکمی به جدایی مذهب از سیاست ندارند، سیستم قانونی را يك موضوع دنیوی می دانند، که در آن مقتضیات وقت زُل بزرگی بازی می کند، البته نفوذهای مذهبی در تشکیل قوانین خیلی مؤثر و قوی بوده اند.

قانون عبرانی «پنتاتوک» که پنج کتاب اول تورات است، تعلیمات مسیح و قوانین کلیسایی، هر کدام کمکی به فکر قانونی ما کرده اند، در ازمنه پیش غیر معمول و غیر عادی نبود که سیاستمداران با نفوذ؛ قضات و قانون گذاران را از میان مشایخ کلیسا انتخاب کنند؛ ولی با همه اینها، قانون باز به صورت يك امر دنیوی باقی مانده است.

مجالس مقننه برای وضع قانون، و دادگاهها برای اجرای آن به وجود آمده است، و اینها تأسیسات این جهان به شمار می آیند که با دولت سروکار دارند و مسئول آن می باشند، نه با کلیسا و مذهب، از این رو قانون ما در آمریکا تکالیف

(1) - منظور از جانشینان که دارای ولایت تشریعی می باشند از امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز و به وجود مبارك امام عصر ختم می گردد.

(2) - قسمتی از يك مقاله از استاد علامه طباطبائی.

برپال اندیشه، ص: 189

مذهبی معین نمی کند؛ بلکه در حقیقت هشیارانه آن را حذف می کند، (ملت های اسلامی و زمامدارانشان که دچار تقلید کورکورانه اند عبرت بگیرند).

قانون در آمریکا فقط يك تماس محدودی با اجرای وظایف اخلاقی دارد، در حقیقت يك شخص آمریکایی در همان حال که ممکن است يك فرد مطیع قانون باشد، ممکن است يك فرد پست و فاسدی هم از حیث اخلاق باشد؛ ولی بر عکس آن در قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون، اراده خداست.

این قانون و این اراده الهی تمام مؤمنین را جامعه واحدی می شناسد، گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل های دور و مجزای از يك دیگر واقع شده باشند. در اینجا مذهب نیروی صحیح و سالم، سوق دهنده جماعت می باشد، نه ملیت و حدود جغرافیایی. در اینجا خود دولت هم مطیع و فرمان بردار قرآن است، و بحالی برای قانون گذاری دیگری باقی نمی گذارد، چه رسد به آنکه اجازه انتقاد و شقاق و نفاق بدهد.

به نظر مؤمن به اسلام، این جهان مانند دهلیزی است به جهان دیگر، که جهان بهتر باشد، و قرآن قواعد و قوانین و طرز سلوک افراد را نسبت به يك دیگر و نسبت به اجتماع آنها معین می کند، تا آن تحوّل سالم را از این عالم به عالم دیگر تأمین نماید» «1».

خطر جدایی از دین

از اعتراف بالا موقعیت عالی اسلام را در مسئله تربیت دریافتید و اکنون به ضررهای جدایی ملت ها از آیین خدایی توجه کنید:

خطای بزرگ اجتماع امروزی این است که از پیروی قانون تعالی بخش روانی

(1) - حقوق در اسلام، اعتراف دادستان دیوان عالی آمریکا: 30.

برپال اندیشه، ص: 190

سرپیچی کرده، و مستبدانه روان را به قوای عقلانی منحصر نموده است، و در تربیت قوای فکری می کوشد؛ زیرا فکر به كمك علم تسلط بر همه چیز را تأمین می کند؛ ولی فعالیت های دیگر روانی را از یاد برده است، فعالیت هایی که به زبان عام، جز تصاویر ناقصی از آنان نمی توان کشید و جز با عمل و هنر و نمایش قابل بیان نیست، مثل: حس اخلاقی، ایثار، شجاعت، حس جمال و حس مذهبی، در مدارس به شاگردان نظم شخصی و انضباط و ادب و دلیری نمی آموزند. از یاد برده اند که تمام تمدن های قدیم، هنگام حاکمیت خود، حس مذهبی داشته اند.

مردم امروزی هنوز توجه نکرده اند که سرپیچی از قانون تعالی روانی، تا چه اندازه خطرناک است، و گمان می برند که پرورش فکری، معادل با تربیت روانی است؛ در حالی که در کنار عقل، فعالیت های معنوی قرار دارند که برای زندگی صحیح، لازمند.

استیلاي تدریجی، زشتی و پلیدی، بی ادبی و الکلیسم، راحت و امنیت طلبی، حسد و بدگویی، کینه متقابل و معایبی که به نظر «دانته» پست تر از همه می آید (به نظر خدا و انبیا تمام این عیوب پست می آید) یعنی تزویر، دروغگویی و خیانت از آثار این مشی غلط است.

وقتی که قانون تعالی روانی پایمال شود، زندگی خود به خود با سوق به سوی سقوط و انحطاط واکنش نشان می دهد. بدیهی است که تقاضاهای زندگی از آدمی خیلی بیشتر از امکاناتی است که در اختیار دارد. روان، يك مجموعه غیر قابل تقسیم است و نمی توان به دلخواه خود، از این مجموعه چیزی را انتخاب کرد «1».

این همان راهی است که اسلام به انسان نشان می دهد؛ یعنی توجه به

(1) - راه و رسم زندگی: 67.

برپال اندیشه، ص: 191

مجموعه غیر قابل تقسیم، یعنی جوابگویی به تمام تقاضاهای وجودی در سایه قانون الهی؛ زیرا همانطوری که بشر نمی تواند بدون عوامل حیات زنده بماند، نمی تواند بدون مذهب نیز حیات اجتماعی داشته باشد.

روح اجتماع

دین به منزله روح اجتماع است، هرگاه این روح از کالبد اجتماع رخت بپوشد، شیرازه زندگی معنوی و مادی از هم می پاشد، و در آن هنگام جامعه مرده است. به عنوان مثال: کالبد اجتماع غرب، پس از عصر رنسانس، به خاطر علل و عواملی از معنویات دوری جست، و امروز به خاطر کمبود ایمان و نداشتن قواعد و قوانین الهی، سخت دچار بدبختی های فراوان و مفاسد خائمان برانداز شده است.

زد و خوردی که میان علم و دین صورت گرفت، شکاف بزرگی در روح بشر قرن بیستم به جا گذاشت. توسعه مادی، انقباض روحی و امکان شقاق و اختلاف، خطری به اندازه خطر بمب اتم به وجود آورد «1».

لا ابالیگری و درندگی در غرب به اوج شدت رسیده است. جنایت در سرزمین های اروپایی و آمریکایی سرعت روز افزون دارد، که این همه محصول دین گریزی و عدم گرایش به مذهب آسمانی می باشد.

آمارهای حیرت انگیز

تنها در ماه ژوئیه سال 1972 در شهر «نیویورک» در آمریکا 126 قتل عمد، 215 تجاوز به زور، 7120 فقره سرقت مسلحانه، 3280 دزدی، 15951

(1) - جهان در قرن بیستم: 206.

برپال اندیشه، ص: 192

جیب‌بری، 8675 بار اتومبیل دزدی روی داد. این آمار منهای باقی مفاسدی است که پلیس به آن دسترسی پیدا نکرده است.

مجله «سکسولوزی» در سر مقاله دسامبر 1960 خود نوشت: مسئله افزایش تولد اطفال نامشروع نسبت به سال‌های پیش، موجب گرفتاری بزرگی برای دولت آمریکا شده است.

کورتاژهای یکساله در ایالات متحده آمریکا بالغ بر يك میلیون فقره است که 65 درصد آن مربوط به مناسبات نامشروع و روابط آزاد و 50 درصد آن مربوط به دختران شوهر نکرده می‌باشد.

در کشور به اصطلاح متمدن «سوئد» مسئله سقط جنین قانونی شده و در آن کشور 8 میلیون نفری، در سال، بیش از 4000 فقره کورتاژ قانونی صورت می‌گیرد.

دکتر «مولنز» که در ناحیه جنوبی لندن طبابت می‌کند در مقاله‌ای می‌نویسد:

«هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنایی انجام می‌گیرد و از هر بیست کودکی که متولد می‌شود یکی از آنها نامشروع است».

در «پاریس» مرکز تمدن و مهد علم میان 43515 کودک 4145 کودک غیر قانونی هستند.

در سوئد که يك کشور 8 میلیون نفری است هر سال 17000 کودک نامشروع متولد می‌شود. از تمام بیمارستان‌های آمریکا 650 بیمارستان فقط به امراض مقایقی اختصاص داده شده است؛ در حالی که معادل يك و نیم برابر افرادی که در این بیمارستان‌ها معالجه می‌شوند، به پزشک‌های خانوادگی مراجعه می‌کنند «1».

(1) - بلاهای اجتماعی قرن ما: 116 - 114.

بريال اندیشه، ص: 193

خطراتی که از گناهان دیگر مانند: قمار، شراب، دزدی، سینما، مجلات، رادیو، تلویزیون، اجتماعات غریبی را تهدید می‌کند از حیث نتایج سوء و آمار، آنقدر عجیب است که انسان از خواندن آن به وحشتی غیر قابل توصیف دچار می‌گردد.

غرب از کلیه برنامه‌های زندگی به طور نامشروع استفاده می‌کند و بدبختانه جوامع شرقی نیز به تقلید از آنان، آلوده به انواع گناهان شده، به حدی که از نظر نسبی آمار جنایات و مفسدات شرق و جوامع دور افتاده و در حال توسعه و رشد نیز کمتر از آنان نیست!!

به عنوان نمونه در «ترکیه» ای که مردم آن به ظاهر مسلمانند در سال 1956 مصرف آب جو به 7134000 گالون رسید، و از آن سال تاکنون بدون تردید چند درصد مصرف آن اضافه شده است «1».

در ایران در سال 7923000 بطری عرق تولید شده که از نظر مصرف به بازار سیاه برخورده است، از آن سال تاکنون که سال 1351 می‌باشد بدون تردید میزان تولید اضافه شده است؛ چون بی‌دینی و لامذهبی رواج بیشتری پیدا کرده و بازار گرمی داشته است.

این آمار گوشه بسیار کوچکی از آمارهای عجیب و غریب مفسدات غرب و شرق است، و اگر کسی بخواهد فقط آمار آن را بنویسد ساعت‌ها وقت و هزاران صفحه را به خود اختصاص می‌دهد. پس باید اعتراف کرد که جوامع جدای از دین الهی، خطاکارند و به بلاهای خاتمان سوزی گرفتار.

(1) 1- بلاهای اجتماعی قرن ما: 153-143.

برپال اندیشه، ص: 194

همانگی دین و علم

برپال اندیشه، ص: 196

دین و علم

علم به معنای دانستن است و یکی از مراتب آن عبارت است از: درك واقعیات و حقایق.

آن کسی که از معلومات و حقایق استفاده کند، و آن را در راه به ثمر رساندن انسانیت به کار اندازد، هم خود به سعادت نزدیک شده و هم دیگران را به خوشبختی سوق داده است.

انسان از ابتدا دانشی ندارد؛ ولی چون قوه درك علم و دانش در او هست در جستجوی حقایق و کسب معلومات می‌کوشد.

انسان برای به دست آوردن و هماهنگ شدن با محیط، محتاج به علم و دانش است، علمی که با استمداد آن، انسان را به مسائل خلقت و نوع زندگی با برکت آشنا کند، علمی که ضامن سلامت جسم و روح او گردد، و وی را بسوی هدف عالی خلقت رهنمون شود، دانشی که بر محور فضایل اخلاقی استوار باشد و در تمام برتری‌ها مانند نوع دوستی یاری نماید؛ نه دانشی که راه بهتر کوبیدن و غارت کردن را به او بیاموزد!

شما نیز قبول دارید که تعلیم یافتگان فرهنگ امروز و مهدهای علمی، دچار بلاها و خطاهای خائمان سوزی هستند؛ زیرا علم در جهان امروز، از مهمترین عامل بهتر زیستن غافل است و در صورت توجه، راه درستی را نمی‌تواند پیشنهاد کند تا در پرتو آن به گوهر ارزشمند حیات حقیقی دست یابد.

برپال اندیشه، ص: 197

بنابراین در میان تمام مکتب‌های عالم، تنها مکتبی که بشر را به وسیله دانش در راه بهتر زیستن تربیت می‌کند اسلام است.

در قرآن مجید کتاب آسمانی اسلام و اخبار و روایات رسیده از رهبران عالی مقام اسلام، تأکید فراوانی بر فراگیری و کسب علم و دانش شده است، آن هم نه دانش محدود و محصور؛ بلکه مطلق علمی که خدمتگذار راه انسانیت است.

اسلام آیین دانش، عقل، فطرت، وجدان و فضیلت است. قرآن برای علم و عالم مقامی بس ارجمند قائل است، تا جایی که «دین» در کتاب آسمانی اسلام به محور عقل و دانش استوار است.

قرآن مجید و روایات، جهود بر عقاید و اندیشه‌های غلط گذشتگان را، جنایت بر فطرت بشر و سلب مزیت عقلانی از انسان دانسته و می‌گوید:

«متابعت از گمان و آراء و افکار و معلومات بسیاری از گذشتگان منحرف، تمسك به چیزی است که نزد خدا ارزش ندارد» **«1»**.

هماهنگی دین و علم

کسانی که میان دین و دانش جدایی فرض می کنند، از نوع استدلالاتشان پیداست که، دین را درك نکرده و از مفهوم عالی آن بی خبرند.

مراجعه به آثار مهم اسلامی، یعنی قرآن و کتب معتبر روایی از قبیل اصول کافی، من لایحضره الفقیه، الشافی، الوافی، محجة البیضاء، بحارالانوار و... که هر کدام ابواب مفصلی درباره علم و دانش، از دیدگاه آیات و روایات دارند

(1) - «وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» [انعام (6): 116].

بريال اندیشه، ص: 198

و همچنین مراجعه به تألیفات گرانبهای دانشمندان اسلامی در طول 14 قرن گذشته، اجازه چنین قضاوت غیر منصفانه‌ای را به انسان نمی دهد.

قضاوت بیگانگان

اگر بی خبران در دامن استعمار نبودند، و اگر تقلید کورکورانه کوتاه نظران از مفاسد و شهوات غرب به ویژه اروپا و آمریکا در میان نبود، و اگر صنایع چشم گیر آنان عده‌ای را از خود بی خود نمی کرد، در حق اسلام نسبت به علم و دانش آنگونه رأی و نظر نمی دادند.

آنان در عالم مستی و بی‌خبری و در دامن آلودگی‌ها بدون این که به اسلام مراجعه کرده باشند و از سرچشمه پاك آن جرعه‌ای نوشیده باشند، با يك دنیا غرور و تكبر، به نام تمدن و تجدد و به نام فیلسوف و دانشمند، احمقانه در حق آیین پاك اسلام قضاوت می‌کنند!

ای کاش این از خود بی‌خبران و هرزه‌های ناتوان و هرزه علف‌های سبز شده در لجن‌زار تقلید از غرب، و قضاوت کننده‌گان و فرزندان بی‌سواد تقلید از حیوانات آدم‌نمای اروپا و آمریکا، آراء و نظرات خود مخالفان غربی و غرب‌زدگان مخالف را درباره رابطه اسلام با علم جویا می‌شدند.

ای کاش می‌فهمیدند که منبع تمام علوم امروزی و تمدن جهانی، اسلام است.

ای کاش پیشرو بودن اسلام را در نهضت‌های حیاتی و علمی از زبان آنان بشنوند؛ باشد که از این خواب خرگوشی که منشأش کپسول خواب‌آور هوای نفس و شهوت آنان است، بیدار شده و به خود بیایند و بیش از این در راه سقوط جوامع و ممالك اسلامی نکوشند.

بريال اندیشه، ص: 199

او چه می‌گوید؟

«گوستاوبون» فرانسوی می‌گوید:

«تمام جهان باید رهین منت اسلام باشد؛ زیرا ملت اسلام خدمات ارزنده و شایان تقدیری به معارف دنیا نمودند. مراکز علمی اروپایی‌ها عبارت بود از جایی که در آنجا پاپ‌ها و سردمداران کلیساها به حالت نیمه وحشی زندگی کرده و به بی‌خطی و بی‌سوادی خود افتخار می‌کردند. مدار علوم ما فقط مسلمانان بودند».

و خلاصه در کتاب پربهای «تمدن اسلام و عرب» می‌نویسد:

«از نظر خصایص اخلاقی نیز همین اندازه بس که آنها اروپا را تربیت کرده به شاهراه تمدن و ترقی راهنمایی نمودند. حالت بربریت اروپاییان تا مدت طولانی، در واقع بیش از اینها بود که خود بتوانند آن را حس کنند. البته در قرن یازدهم و بیشتر

در قرن دوازدهم احساسات مختصری در مردم پیدا شده؛ ولی از همان وقت فقط چند نفر از اشخاص حساس و روشن فکر، ضرورت این را حس کردند که باید کفن جهالت را درید و بدون فاصله به طرف مسلمین که از هر جهت برتر و استادترند متوجه شد و به آنها مراجعه نمود.

ترجمه متون اسلامی

پس از این می نویسد:

«همانطور که بارها در کتاب تذکر داده شده است علوم مسلمانان در اروپا به وسیله جنگ صلیبی نبوده؛ بلکه از «اندلس» و جزیره «صقلیه» و ایتالیا بوده است، چنان که در سال 1130 میلادی دارالترجمه‌ای در طلیطله تحت ریاست اسقف اعظم «رامون» تأسیس شده و تمام کتب مشهور مسلمانان را به لاتینی ترجمه نمود».

برپال اندیشه، ص: 200

از این ترجمه‌ها، موفقیت کاملی حاصل گردید؛ یعنی چشم‌های اروپاییان از این کتب باز شده و دنیای تازه‌ای به روی خود گشودند.

سلسله این ترجمه‌ها تا قرن چهاردهم در جریان بود، در اینجا نه فقط کتب رازی، ابن سینا، ابن رشد را به لاتینی ترجمه نمودند؛ بلکه نوشته‌های جالینوس، ذیمقراطیس، افلاطون، ارسطو، ارشمیدس، بطلمیوس را که مسلمانان از یونانی ترجمه کرده بودند را به زبان لاتین نقل نمودند.

دکتر «لکلرک» در تاریخ طب خود زیاده از 300 کتاب مشهور عربی را ذکر می کند که تمام آنها به لاتینی ترجمه شده‌اند. گوستاولبون می گوید:

«در قرون وسطی اطلاعاتی که از علوم یونان برای ما حاصل شد، به وسیله همین ترجمه‌های عرب بود که از برکت همین تراجم توانستیم تصنیفات قدیمه یونان را به دست بیاوریم، نه از راه‌هایی که نام زبان یونانی را هم نمی دانستند، بدین جهت می گویم که؛ تمام جهان باید رهین منت مسلمین باشند که این ذخایر گرانبها را از دستبرد حوادث زمانه حفظ کردند» «1».

متأسفانه بی خبری ملت فعلی اسلام از اسلام، راه قضاوت های جاهلانه را در حق اسلام برای آنان باز کرده است.

دین پایه گذار علوم گوناگون

نویسنده کتاب «تمدن اسلام و عرب»، که خود از بیگانگان است، در کتاب خود فصول مختلفی را به معرفی علوم و برنامه هایی اختصاص داده، که پایه گذار

(1) - تمدن اسلام و عرب: 732.

برپال اندیشه، ص: 201

تمام آنها مسلمین بودند و اروپاییان و آمریکاییان پس از زحمات هزار ساله مسلمین، در مهدهای علمی بر سر سفره حاضر شده، قرار گرفتند و از برکت آن سفره به چنین ترقیات شگفت انگیزی دست یافتند.

اگر بی خبری و غرور زمامداران اسلامی از چند قرن قبل نبود، ملت اسلام از سفره آماده شده به دست پدران شان، در علم و دانش آنچنان بهره می بردند که امروز تمام عالم در سیطره آنان بود؛ ولی دنیا پرستی عده ای مغرور و متکبر، باعث عقب رفتن مسلمین از کنار سفره علم و جای گرفتن بیگانگان بر سر آن سفره شد.

مسلمانان پایه گذاران علوم مختلف

«گوستاولبون» ضمن تحقیقات بسیار ارزنده ای به تفصیل می نویسد:

«مسلمین، پایه گذاران نظامات عالی اجتماعی، سیاسی، حقوقی، قضایی، جزایی، تعلیم و تحقیق، فلسفه، ادب، تاریخ، علم رجال، ریاضی، هیئت، جغرافی، دائرة المعارف نویسی در فنون مختلف، فیزیک، شیمی، فن اکتشاف، اسلحه های آتشین، اختراع کاغذ، قطب نما، طب، نقاشی، صنایع مستظرفه، معماری، نویسندگی، فنون مختلف پزشکی و پایه گذاران دانشگاه های مختلف در تمام نواحی اسلام، به سبکی بسیار عالی و ارزنده، بودند. امروز تمام علوم و فنون، مرهون فداکاری

و ایشار گذشته مسلمین است. برای این که به آثار و اختراعات و پایه گذاری علوم به وسیله مسلمین آگاهی حاصل کنید، باید به دائرة المعارف های علمی و کتاب هایی که بیگانگان در این باره نوشته اند مراجعه نمایید.

مسلمین جدّیتی که در فراگرفتن علوم از خود بروز دادند، حیرت انگیز به نظر

برپال اندیشه، ص: 202

می آید. البته اقوامی در دنیا یافت می شوند که می توانند در این خصوص با مسلمانان هم دوشی نموده و در ردیف آنان قرار گیرند؛ ولی نمی توان قومی را در این میانه پیدا کرد که در این امر بر آنها تقدم حاصل کرده باشند.

آنها هرگاه شهری را فتح می کردند، اولین اقدامی که از خود نشان می دادند ساخت «مسجد» و «آموزشگاه» بود.

در شهرهای بزرگ، آموزشگاه های زیادی وجود داشته چنان که «بنجامن تودل» که در سال 1173 میلادی وفات کرده می نویسد: من فقط در اسکندریه 20 آموزشگاه را دیدم که دایر بوده است.

علاوه بر آموزشگاه های عمومی در بغداد، قاهره، طلیطله و قرطبه، دانشگاه هایی تأسیس کرده بودند که در آنها لابراتوار، رصدخانه، کتابخانه، و سایر آلات و ادوات تحقیق وجود داشت، چنان که در اندلس هفتاد کتابخانه عمومی موجود بوده است.

به موجب اقوال مورخین اسلام در «قرطبه» کتابخانه «الحاکم دوم» 600 هزار جلد کتاب وجود داشت که 44 جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بوده است، در این مورد چه زیبا گفته اند که: «شارل عاقل» در 400 سال بعد از تأسیس آن کتابخانه، وقتی کتابخانه دولتی پاریس را تأسیس کرد، بعد از زحمات زیادی، فقط توانست 900 جلد کتاب جمع آوری کند، که يك ثلث آن کتاب های مذهبی بوده است»¹.

آن روزها که هنوز صنعت چاپ اختراع نشده بود و کاغذ به این ارزانی و فراوانی در دسترس نبود، بزرگان اسلام کتابخانه های معتبر و معظمی از نظر معارف خواهی و فرهنگ دوستی تأسیس کرده بودند، که شمار کتابخانه ها

(1) - تمدن اسلام و عرب: 557.

و کتاب‌هایشان از حد حساب خارج است، فقط به چند نمونه از آن توجه کنید:

کتابخانه بیت الحکمه بغداد 4 میلیون

کتابخانه شاپور 10 هزار

کتابخانه الحکمه قرطبه 400 هزار

کتابخانه سلطنتی قاهره 1 میلیون

کتابخانه دارالحکمه قاهره 100 هزار

کتابخانه طرابلس شام 4 میلیون

کتابخانه مراغه پس از خرابی مغول چهارصد هزار کتاب را در خود جای داده است «1»

آنان مدیون اسلام هستند

«دیونپورت» در کتاب خود که به نام «محمد و قرآن» منتشر شده است می‌نویسد:

«علوم ریاضی، طبیعی، هیئت و فلسفه، که در اروپا لانه گرفته است در قرن دهم از اسلام سرچشمه گرفته، و از آنجاست که اروپا باید برای همیشه رهین منت اسلام باشد».

«رودویل» انگلیسی نویسنده بزرگ در مقدمه ترجمه‌ای که بر قرآن نگاشته است می‌نویسد:

«اروپا نباید فراموش کند که مدیون قرآن محمدی است؛ زیرا قرآن بود که آفتاب علم و دانش را در اروپا طلوع داد».

«گوته» فیلسوف بزرگ و مشهور آلمانی، پس از بیان مفصلی درباره اسلام

برپال اندیشه، ص: 204

و قرآن می گوید:

«اگر مکتب اسلام این است پس ما خود مسلمانیم».

«ولیز» نویسنده مشهور انگلیسی می گوید:

«هر دینی که با تمدن سیر نکند باید او را به دیوار زد؛ زیرا آن سهو و شر و اباطیل است، دین نیست، تنها دینی که امروز با تمدن سیر می کند اسلام است، هر کس می خواهد بداند به قرآن مراجعه کند. قرآن کتابی است دینی، علمی، اخلاقی، تاریخی، و بسیاری از قوانین و احکامش در دنیای امروزی معمول و عملی است. اگر به من بگویند اسلام را تعریف کن می گویم: تمدن» 1».

این بود نمونه ای از اعترافات و قضاوت های گروهی از فلاسفه و نویسندگان و استادان و دانشمندان بزرگ بیگانه که در حق اسلام داشته اند، و این آیین را در میان تمام مکاتب به زنده بودن و برازنده رهبری انسان ها و جوامع ستوده اند.

آری! علم و دانش در آیین اسلام، قدر و منزلتی بس رفیع دارد و با کمربند ایمان به خدای متعال و روز جزا محصور است تا به انسان و جامعه خدمت کند، نه این که مانند تربیت شدگان فرهنگ های جدای از دین، همه حالات انسانی را دستخوش تمایلات و شهوات قرار دهند.

قضاوت های ناجوانمردانه

قضاوت های ناجوانمردانه درباره اسلام معلول علل زیر است:

- 1- عدم اطلاع و آگاهی بر احکام و قوانین اصیل اسلام.
- 2- به خطر افتادن منافع شخصی و مادی عده ای قلدر و مستبد.
- 3- نقص اندیشه و کم خردی در اثر حکومت شهوت بر عقل.
- 4- تیره بودن آسمان زندگی دینی بر اثر تراکم ابرهای استعمار، بویژه استعمار

(1) - اسلام در پرتو تشیع: 301.

بريال اندیشه، ص: 205

فکری و فرهنگی.

5- گسترش افکار صهیونیستی.

6- پذیرفتن جدایی بین علم و دین در پرتو تقلید از مسیحیت.

7- تبلیغات سوء و اشاعه برنامه‌های ضد دینی از قبیل فیلم‌ها و مجلات مبتذل.

8- حکومت‌های جابر و حفظ منافع آنان در سایه بی‌دینی و بی‌فکری ملت‌ها.

9- بی‌میلی به معنویات و سستی ایمان پس از انقلاب صنعتی.

10- عدم تبلیغات صحیح برای شناساندن اسلام.

جهان قبل از اسلام

البته برای این که بتوان به جنبه سازندگی اسلام پی برد، و دریافت که اسلام عزیز چه منابع و منافع سرشاری، از برنامه‌های مادی و معنوی، عاید انسان می‌کند، باید به طور اختصار دورنمای جهان قبل از بعثت نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را ترسیم کرد، و سپس در تعلیماتی که آن بزرگ مرد آسمانی برای نجات بشر، در آن دنیای تاریک آورد، تعمق و اندیشه نمود. اسلام در زمان ظهور و پیدایش، با بدترین برنامه‌ها روبرو بود و در حقیقت با آدمیانی مرده و پست در همه عالم مواجه گشت؛ ولی به وسیله تعلیمات آسمانی و ثمربخش خود از آن دنیای خراب و آلوده، بهترین جهان و برترین ملت‌ها را ساخت.

آری! تاریخ، عصری در آفرینش، روشن تر و نورانی تر از عصر اسلام به یاد ندارد، ظهور اسلام در تاریکترین نقطه جهان یعنی عربستان بود. اینک به توضیح و ترسیم اوضاع فیزیکی و سیاسی اجتماعی «عربستان» که اولین جایگاه نزول این تحفه الهی (اسلام) بود توجه کنید:

برپال اندیشه، ص: 206

عربستان

کشور عربستان شبه جزیره بزرگی است که قسمتی از آن ریگستان و سه طرف دیگرش دریاست، از طرف مغرب به دریای احمر و از مشرق به دریای عمان و خلیج فارس و از سمت جنوب به دریای هند منتهی می شود.

گذشتگان، عربستان را به سه ناحیه تقسیم کرده اند: قسمت شمالی را «حجاز»، جنوبی را «یمن» و بخش مرکزی را «صحرای عربستان» می نامند.

حجاز سرزمینی است مشتمل بر ریگستان و اراضی کوهستانی که «مکه» و «مدینه طیبه» جزو آن می باشد که قبل از طلوع خورشید اسلام فاقد هرگونه تمدن و اخلاق بود.

«یمن» که در جنوب حجاز واقع است از حاصل خیزترین نقاط آن سرزمین محسوب می گردد. قسمت مرکزی که دارای صحراهای بزرگ و شنزارهای گرم است، تقریباً غیر قابل سکونت می باشد. مردمان شمال و جنوب، به خاطر حاصل خیزی سرزمینشان، از خود تمدنی داشته اند و از سایر نواحی عربستان ممتاز بودند. سد «مأرب» که هنوز نام آن بر سر زبان هاست، از آثار تمدن آن قوم است که آن را در قرن دوم پیش از میلاد ساخته اند، و مسلم است که سازندگان آن سد بزرگ از علم هندسه اطلاع داشته اند و دارای همتی ممتاز بوده اند که توانستند اثر بزرگی چون آن سد را به وجود بیاورند.

قرآن مجید در سوره «سبأ» درباره این سد می گوید:

«مردم سبا در اثر نعمت زیاد و آسایش، به زندگی تجملی و عیاشی و شهوترانی روی آورده بودند، آنگاه به علت کبر و غرور و ناسپاسی و طغیان، مستوجب عذاب الهی شدند. خدای مقتدر سیل «عرم» را بر «سد» ایشان مسلط کرد تا آن را ویران ساخت و مزارع و بوستان‌های حرم

برپال اندیشه، ص: 207

و سرسبزیشان را به صحرایی سوزان تبدیل کرد و از باغ‌های انبوهشان جز چند درخت سدر و شوره‌گر چیزی باقی نگذاشت» «1».

علت آن که مردم ناسپاس، خطاکار و زیان‌کار «سبا» از عهده بازسازی سد بزرگ مآرب بر نیامدند آن بود که خدای توانا آنان را در برابر کردار ناپسندشان به فتنه‌های داخلی و اختلافات ملوک الطوائفی دچار کرد، تا از فکر ترمیم سد منصرف شدند.

مردمی که در ناحیه یمن زندگی می‌کردند، مشهور به «بنی‌قحطان» بودند که پس از واقعه تخریب سد، به عراق، شام و حجاز کوچ کردند.

روش زندگی مردم حجاز

نسلی که از یمن رهسپار حجاز شدند از نظر زندگی به دو طایفه «شهرنشین» و «بدوی» تقسیم شدند. شهرنشینان همان مردم مکه و مدینه و طایف بودند و بقیه پراکنده شدند و در صحراها سکونت گزیدند. این مردم به خاطر دوری از یمن، بویژه نسل‌های بعدی، چه شهری و چه بدوی، از آثار تمدن و اخلاق کلی جدا گشتند.

مردم حجاز که در وسط عربستان زندگی می‌کردند، به حال بدویت و وحشی‌گری باقی ماندند؛ زیرا سرزمین آنان خشک و بد آب و هوا بود و به خاطر سختی راه با مردمان متمدن آن روزگار مربوط نبودند؛ به طوری که جهانگشایان بزرگ دنیا مانند: «رامسیسر دوم» در قرن 14 قبل از میلاد و «اسکندر مقدونی» در قرن 4 پیش از میلاد و «ایلیوس گالوس» در زمان

(1) - «فَأَعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِحَبْلِهِمْ جَنْتَيْنِ ذَوَاتَيْنِ أُكُلِ خِمَاطٍ وَ أَثَلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ» [سبأ (34): 16].

برپال اندیشه، ص: 208

«اوگوست» امپراتور دوم در قرن اول میلاد از تسخیر حجاز عاجز ماندند.

پادشاهان قلدر، مستبد و پر قدرت ایران آن روز، نیز موفق نشدند بر حجاز دست یابند؛ از این جهت مردم حجاز با خاطری آسوده، به زندگانی بدوی خویش ادامه می دادند و این يك مسئله طبیعی است که تا انسان خود را در خطر نبیند به فکر چاره نمی افتد، و از طرف دیگر چون انسان از نظر طبیعی خودخواه و طالب نام و جاه است، و ناچار برای به دست آوردن این برنامه به مبارزه برمی خیزد، از این رو عرب های حجاز، چون با مردم دیگر مرتبت نبودند به جان يك دیگر می افتادند و کاری جز قتل و غارت و خونریزی داخلی نداشتند «1».

تعصب های جاهلی

این جنگ های داخلی و تضادها و نزاع های قبیله ای، در نحو کردن اصول انسانی کمک به سزایی نمود؛ به طوری که در همان زمان که عرب های حجاز، در چنان حالاتی بسر می بردند «دمتریوس» سردار بزرگ یونانی، برای تصرف عربستان وارد «پترا» که یکی از شهرهای قدیمی حجاز بود شد، ساکنین آن ناحیه به او گفتند:

ای سردار بزرگ! چرا با ما جنگ می کنی؟ ما در جایی زندگی می کنیم و در سرزمینی سکونت گرفته ایم که فاقد هر نوع وسائل زندگی است، و این برنامه در زندگی ما برای این است که سر به فرمان کسی ننهیم، هدایای ما را بپذیر و از تصرف این سرزمین که نفعی برای تو ندارد چشم پوش، و اگر بخواهی قصد خود را اجرا کنی ما به تو اعلام می کنیم که بعد از تصرف اینجا دچار مشکلات فراوانی خواهی شد، علاوه بر این که ما از صورت زندگی فعلی دست بردار

(1) - تاریخ تمدن اسلام: 12.

برپال اندیشه، ص: 209

نیستیم، اگر پس از جنگ هم عده‌ای را به اسارت بگیری و با خود همراه ببری نفعی از آنان عاید تو نخواهد شد؛ زیرا آنان بعد از اسارت، غلامانی بداندیش و بدکردار هستند و هرگز حاضر به تغییر دادن صورت معیشت خود نیستند.

«دمتریوس» پیام آنان را قبول کرد و از تصرف عربستان منصرف شد «1».

امیرمؤمنان علیه السلام درباره وضع اعراب قبل از اسلام می‌فرماید:

«خدای مهربان رهبر بزرگ اسلام را فرستاد تا مردم جهان را از روش‌های غلطی که در پیش گرفته بودند بر حذر بدارد، و او را امین فرامین آسمانی خود قرار داد. در آن زمان شما ای مردم عرب! بدترین دین را داشتید و در ناهنجارترین سرزمین زندگی می‌کردید، در بین سنگ‌های سخت و مارهای گزنده می‌خوابیدید و از آب تیره‌رنگ می‌نوشیدید، غذای خوب نداشتید و خون یک‌دیگر را می‌ریختید، رابطه خود را با نزدیکان می‌بریدید و با آنان جنگ می‌کردید، بت‌پرستی در میان شما برپا بود و گناهان و آلودگی‌ها دست و پای شما را بسته بود» «2».

عادات و رسوم جاهلی

«هردر» درباره اعراب می‌نویسد:

«اعراب عادات و رسوم قدیمه گذشتگان را محفوظ نگاه داشته و صفات متضاده را با هم جمع کرده بودند، آنها بی‌نهایت سرکش و خونخوار و بی‌نهایت هم فرمان‌بردار، متکبر و مغرور، به اساطیر و افسانه‌های پوچ شوق وافر داشتند و گویی مقهور احساسات بودند، هرگاه خیال تازه‌ای در دماغ آنان جای

(1) - تمدن اسلام و عرب: 93.

(2) - نهج البلاغه بحرانی: 2، 23، خطبه 25.

برپال اندیشه، ص: 210

می‌گرفت، مستعد کارهای خیلی بزرگ می‌شدند، از طرفی آزاد، بخشنده و جسور و از طرف دیگر اسیر غضب و سرشار از بی‌باکی، و در حقیقت تمام محاسن و قبايح خاندان «سامی» در عرب جمع بود».

مهم‌ترین شهر حجاز

پیشتر اشاره کردیم که اعراب عربستان، به مرور زمان به دو قسمت بادیه‌نشین و شهرنشین، تقسیم شدند که شهرنشینان همان مردم مکه و مدینه بودند. این تقسیم در عادات و رسوم و اخلاق و کردار مردم عرب تأثیری نداشت.

«مکه» از مهم‌ترین شهرهای حجاز بود؛ زیرا از دورترین نقاط عربستان و از مناطق اطراف برای زیارت می‌آمدند. شهر مکه در عین این که زیارتگاه بود، خود به خود مرکز بازرگانی هم شده بود و به همین دلیل قبایل بزرگ و نیرومند آن سرزمین برای تصرف و تسلط بر آن شهر به تکاپو افتادند.

ابتدا فرزندان «اسماعیل» یعنی خود حجازی‌ها پرده‌دار کعبه و فرمانروای آن سامان بودند؛ اما دیری نپایید که طایفه «خزاعه» از یمن به مکه آمدند و در قرن دوم میلادی فرمانروایی آن ناحیه را از فرزندان اسماعیل گرفتند، پس از مدت کوتاهی طایفه «عدنان» که حجازی بودند، آنها را از پا درآورده و در نتیجه قبیله «کنانه» و «قریش» از طایفه عدنان به وجود آمدند و ریاست مکه در دست قریش باقی ماند، تا این که حکومت حجاز به دست مرد مقتدری به نام «قصی بن کلاب» افتاد.

«قصی بن کلاب» اقوام خود را از اطراف به مکه آورد و زمین‌های بسیاری را به آنان واگذار کرد تا برای خود منزل و مأوی بسازند.

پس از قصی بن کلاب «عبد مناف» جانشین او شد، وی فرزندی داشت که «عبد شمس» و «هاشم» از پسران او بودند، عبد مناف هنگام مرگ، هاشم را

برپال اندیشه، ص: 211

جانشین خود قرار داد. «امیه» پسر عبد شمس بر عموی خود هاشم حسد ورزید و این نخستین دشمنی و اختلافی بود که میان خاندان هاشم و امیه رخ داد و تا مدت‌ها ادامه داشت.

پس از مرگ هاشم پسرش «عبدالمطلب» جانشین وی شد. در آن زمان طایفه قریش نسبت به سایر قبیله‌های حجاز مزیت و برتری ویژه‌ای داشت، این بود صورتی از وضع شهرنشینی مردم عرب قبل از اسلام.

دشمنی‌های عجیب و غریب مردم مکه و آزارهای خطرناکی که از آنان نسبت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله صادر شد، نشان می‌دهد که شهرنشینی در آداب و اخلاق آنان کمترین تأثیری نکرده بود؛ یعنی از شهرنشینی جز نام، چیز دیگری برای آنان نبود، به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت: ظهور اسلام از شهری بود که شهروندان آن از هیچ کدام از برنامه‌های انسانیت و آدمیت بهره‌ای نداشتند.

دین

در آن زمان که قهرمان توحید؛ یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خدای متعال فرزند عزیزش اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر علیها السلام را در نقطه‌ای بی‌آب و علف منزل داد، آب زمزم از برکت وجود اسماعیل جوشید و همین امر سبب شد تا جمعی از بادیه‌نشینان به آن مرکز کوچ کنند.

مدتی بعد حضرت ابراهیم علیه السلام مأموریت یافت تا با کمک فرزندش خانه کعبه را بنا کند. با ساخته شدن خانه حق، شالوده شهر مکه ریخته شد، آنگاه از نسل اسماعیل فرزندی به وجود آمد به نام «عدنان» که جد اعلای عرب‌های عدنانی است.

برپال اندیشه، ص: 212

بت‌پرستی و پایه‌گذاران آن

طایفه عدنانی ابتدا پیرو آیین حنیف ابراهیم علیه السلام بودند؛ ولی کم‌کم با پیش آمدن حوادث ناگوار، وضع آنان تغییر کرد و زمینه بت‌پرستی برای آنان فراهم آمد. پس از پیش آمدن آن حوادث، بت‌پرستی، مذهب رسمی عربستان شد.

عده‌ای از تاریخ‌نویسان، پایه‌گذار بت‌پرستی را در حجاز «عمر و بن لحي» دانسته و می‌نویسند: وی سفری به «شام» رفت و از آنجا به «مآب» و از آنجا به «لقاء» آمد. در آنجا جمعی از طایفه «عمالقه» را دید که بت می‌پرستیدند، وقتی از آنان در اطراف خاصیت بت سؤال کرد گفتند: این بت‌ها ما را یاری می‌کنند و برای ما باران می‌آورند، او نیز از آنان تقاضای بتی کرد و آنان «هبل» را به وی دادند، آن را به مکه آورد و مردم را به پرستش آن تشویق کرد «1».

کم کم دامنه بت پرستی توسعه یافت، تا حدی که بُت‌هایی به شکل حیوانات، گیاهان، انسان، فرشته، جن و ستارگان ساخته شد و حتی بعضی از جمادات هم مورد پرستش قرار گرفتند.

رواج بت پرستی در عربستان به جایی رسید که هر خانواده‌ای برای خود بت جداگانه‌ای انتخاب کرد، و هنگام سفر با آخرین کسی که وداع می‌کرد بت بود و در بازگشت از سفر قبل از ملاقات با اهل خانه به دیدن و زیارت بت خود می‌شتافت «2».

شرح مذاهب ساختگی عربستان احتیاج به تألیف جداگانه‌ای دارد؛ زیرا در آن سرزمین پس از رواج بت پرستی، هر خانواده‌ای دارای مرام جداگانه‌ای بود.

تعدد خدایان در عربستان عجیب و غریب بود، به همین سبب افکار و آراء

(1) - سیره ابن هشام: 1، 79.

(2) - همان: 85.

برپال اندیشه، ص: 213

مردم عرب نسبت به مفاهیم عالی معنوی، در سطح بسیار پائینی قرار داشت.

در بهترین و پاک‌ترین مرکز عالم یعنی «کعبه» هر قبیله‌ای به نام خود بت اختصاصی داشت که جمعاً 360 بتی که مورد پرستش قبائل بود قرار داشت.

مذاهبی نیز که در عربستان رنگ خدایی داشتند، مانند آیین یهود و مسیح، در آن سرزمین به رسواترین وضع و آمیخته با خرافات و اوهام تغییر شکل داده بودند.

در عربستان از خانه گرفته تا بیابان و از کعبه تا سایر اماکن، انباشته از خدایان ساختگی بود. بر اثر این وضع ناهنجار معلوم است که مردم آن سرزمین از نظر آراء، عقاید، افکار و رسوم دچار چه بدبختی‌هایی بودند.

در ممالك ديگر، غير از عربستان قبل از اسلام، اگر چه وضع حكومت‌ها بر پايه قدرت و استبداد و قلدری يك شخص قرار داشت؛ اما تا اندازه‌ای «حكومت» با روش مخصوصی به دست افراد زیر نظر حاكم مستبد اداره می‌شد و بالاخره حكومت، حكومت واحدی بود و روابط سیاسی و اقتصادی بین حكومت‌ها به صورتی معین برقرار بود.

اما در عربستان حكومت واحدی وجود نداشت، در قسمت بادیه‌نشینان در هر قبیله يك نفر به نام امیر انتخاب می‌شد و او در آن قبیله در تمام زمینه‌ها دارای اختیار تام بود، و اگر چند قبیله می‌خواستند حكومت واحدی تشکیل دهند، در صورتی بود که بخواهند به عنوان تجاوز و قتل و غارت به گروه‌های دیگر حمله کنند که از میان چند طایفه به حكم قرعه يك نفر به امارت آن چند طایفه منصوب می‌شد.

اما شهر مکه و مراکز ديگر، تابع يك امیر بودند، مثلاً در شهر مکه مردی به نام

بريال اندیشه، ص: 214

«تابع» فرماندار و پرده‌دار خانه كعبه بود و هر قبیله‌ای که به منصب پرده‌داری می‌رسید قهراً حكومت مکه از آن او بود.

بازرگانی و تجارت

مرکز بازرگانی و تجارت اعراب شهر مکه بود، از آن رو برای پیشرفت تجارت، راه‌ها را برای توسعه کار از هر جهت هموار می‌کردند، تا مسافران بیشتری به سوی مکه جلب شوند و سود زیادی عاید آنان گردد، از این گذشته چون معبودهای ساختگی آنان در مکه قرار داشتند، بهترین وسیله جلب مسافران زیارت خدایان قلابی بود.

در نزدیکی شهر «طایف» نیز بازاری بنام «عكاظ» قرار داشت که قبایل حجاز در ماه‌های حرام به آنجا می‌آمدند و در نخلستان‌های عكاظ چادر می‌زدند و مشغول داد و ستد می‌شدند و طایفه قریش برای این که مشتریان بیشتری جلب کنند، آنجا را نمایشگاه شعر و ادب و خطابه‌سرایی قرار داده بودند؛ در نتیجه هر سال گروه زیادی برای اظهار فضل و کسب شهرت و تجارت به آنجا می‌آمدند.

گروه زیادی از مردم عربستان هم از راه قمار، ربا، دزدی، غارت، ستمگری و از راه‌های نامشروع امرار معاش می‌کردند.

«دورژه» می‌نویسد:

«اعراب قبل از اسلام، موقع دستبرد به هر قافله، چنین تصور می کردند که اموالی را که به غارت می برند يك قسمت از همان اموالی است که هنگام تقسیم نعمت های دنیا از طرف طبیعت باید به آنها تعلق می گرفت. آنان کمین کردن و قافله زدن را با جنگ یکسان می دانستند و اموالی را که به زور شمشیر غارت می کردند در نظرشان غنیمت شمرده می شد، لخت کردن مسافران، نزد اعراب بدوی همان قدر مردانگی و افتخار محسوب می شد که ما يك شهر را فتح و یا

برپال اندیشه، ص: 215

يك ايالت را به تصرف خود درآوریم» 1.

اخلاق و رسوم

به طور کلی مردم هر جامعه ای اخلاق و مبانی اخلاقی را طبق آنچه خود می اندیشند و رسوم و عرف و محیطشان آن را تأیید می کند تفسیر می نمایند.

در نظر مردم جزیره العرب نیز اخلاق و مبانی آن به نوعی خاص تفسیر می شد، به عنوان مثال: غیرت، شجاعت و مروت را بسیار تمجید می کردند و آن را می ستودند؛ ولی مفهوم شجاعت در نظر آنها عبارت بود از سفاکی و زیادی کشته شدگان و غارت بیشتر!! و غیرت در نظر آنها طوری تفسیر می شد که دخترکشی از مراتب عالی و نهایی غیرتمندی بود! وفا و یگانگی را در این می دیدند که هم پیمان یا فرد قبیله خود را در بروز هر حادثه ای جانبداری کنند خواه حق باشد یا نباشد.

«اولیری» در کتاب «عرب قبل از پیغمبر اسلام» درباره روحیه مردم عرب می نویسد:

«آنها نمونه طمع و مادیات بودند، به هر چه می نگریستند از لحاظ مادیات و منافع، آن را بررسی می کردند. همیشه برای خود يك نوع شرف و برتری نسبت به سایرین تصور می نمودند. آزادی را بی نهایت دوست داشتند؛ لذا از هر چیزی که آنها را محدود می کرد متنفر بودند».

«ابن خلدون» درباره آنان می نویسد:

«بالفطره وحشی و یغماگر و مفسد بودند، از تمدن و علم به دور و به خرافات و موهومات معتقد و متمسك بودند. عقل اعراب جاهلی آنقدر جمود داشت که

(1) - تمدن اسلام و عرب: 68.

برپال اندیشه، ص: 216

روابط بسیاری از اشیاء را درك نمی کردند! به همین جهت خرافات بسیاری بین آنها رایج بود، به عنوان مثال: برای رفع سردرد، استخوان مرده به گردن می‌آویختند، تنها به همین دلیل که از دیر زمان معمول شده بود. رسم قبیلگی، منطق متبع آنها بود؛ اما در صحت و سقم این رسم اندیشه نمی کردند» «1».

اعراب جاهلی از نظر فردی و اجتماعی، بویژه در تربیت خانوادگی، فاقد کلیه اصول و مبانی عالی انسانیت بودند و در قساوت و بی‌رحمی و خونریزی سرآمد مردم آن روزگار محسوب می شدند.

وقتی یکی از افراد قبیله به قتل می‌رسید، برای انتقام گرفتن، خونریزی، کشت و کشتارهای زیادی در میان آنان واقع می‌شد. این وضع ادامه داشت تا پس از این که طرفین، قوای خود را از دست می‌دادند، به تنگ آمده و با هم آشتی می‌کردند و به جای قصاص به دیه دادن تن می‌دادند.

زننده بگور کردن دختران

اولین قاتل دختران

دنیای عرب آن چنان فاقد اخلاق بود که حتی ریشه محبت و عاطفه پدران نسبت به فرزندان در دل آنان خشك شده بود، تا جایی که دختران بی گناه خود را زنده به گور می‌کردند! اولین قبیله‌ای که در زنده به گور کردن دختران اقدام کرد طایفه «بنی تمیم» بود.

هنگامی که آن طایفه با حکمران خود «نعمان بن منذر» بنای مخالفت گذاشتند، نعمان با لشکری انبوه بر سر آنان تاخت و شکست سختی بر آن قبیله وارد آورد، اموالشان را مصادره و دخترانشان را به اسیری گرفت.

(1) - اسلام و عقاید و آراء بشری: 244.

برپال اندیشه، ص: 217

بعد از مدتی نمایندگان قبیله بنی تمیم به حضور او شتافتند و تقاضای بازگرداندن دختران خود را نمودند؛ ولی از آنجا که برخی از آنان در زندان نعمان ازدواج کرده بودند، حکومت نعمان بن منذر، آنان را مخیر کرد که یا با شوهران خود بسر ببرند و روابط خود را با پدران قطع کنند و یا طلاق گرفته به وطن بازگردند.

دختر «قیس بن عاصم» محیط زندگی با همسرش را اختیار کرد، قیس که یکی از نمایندگان بنی تمیم بود، از این پیش آمد آزرده خاطر شد و با خود پیمان بست که پس از آن دختران خود را در آغاز زندگی نابود کند.

این رسم به تدریج به قبایل دیگر سرایت کرد و در میان آنان به شکل عقیده‌ای ریشه دار مرسوم شد.

پس از بعثت نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله روزی قیس به محضر آن حضرت آمد، یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از دختران وی سؤال کرد وی در پاسخ گفت: تمام دختران خود را زنده به گور کردم و از این عمل خود، کوچکترین ناراحتی احساس نکردم! مگر يك بار و آن وقتی بود که آماده سفر شدم، ایام وضع حمل همسرم نزدیک شده بود، قبل از تولد فرزندم به سفر رفتم مسافرم طول کشید پس از بازگشت از سفر جویای نوزاد جدید شدم همسرم گفت: بنا به عللی فرزندمان مرده به دنیا آمد؛ ولی چون دختر زائیده بود از ترس این که مبادا او را نیز زنده به گور کنم او را به خواهرانش سپرده بود تا در دامن آنان بزرگ شود.

سال‌ها گذشت تا دخترم به سن نوجوانی رسید من هنوز کوچکترین اطلاعی نداشتم.

روزی در خانه بودم ناگهان دختری وارد خانه شد و جویای مادر خود شد، پرسیدم این دختر زیبا از کیست؟ مادر در حالی که اشک در دیدگانش حلقه زده بود گفت: این دختر توست، همان دختری که هنگام سفر طولانی تو به دنیا آمده

برپال اندیشه، ص: 218

بود و من او را از ترس، پنهان کرده بودم. همسرم تصور کرد من از وضع فعلی دخترم خوشنودم؛ ولی مطابق پیمان و عهدی که داشتم، دست دختر را گرفته به محل دوردستی بردم و در صدد حفر گودالی برآمدم! هنگام کندن زمین، دختر از من

پرسید: پدر! منظورت از کندن زمین چیست؟ جوابی ندادم و پس از اتمام کار دست او را گرفته کشان کشان میان گودال قرار دادم و خاک به سر و صورت او ریختم و به ناله دلخراش وی توجهی نکردم!! او همچنان ناله و فریاد می زد و می گفت:

پدر جان! مرا زیر این همه خاک پنهان می کنی و در این گوشه تنها می گذاری و بسوی مادرم برمی گردی؟ اما من به ناله های جگر سوزش گوش نکردم، آن مقدار خاک برویش ریختم تا اطمینان حاصل کردم که از دنیا رفت، این تنها موردی بود که دلم سوخت!!

چون سخن قیس بدین جا رسید، در حالی که دیده گان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پر از اشک شده بود فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ لَقَسْوَةٌ مَنْ لَا يُرْحَمُ لَا يُرْحَمُ»¹.

«این عمل از سنگدلی است کسی که رحم و عاطفه نداشته باشد مشمول رحمت قرار نمی گیرد».

برخی از نویسندگان در ذیل این داستان نوشته اند: قیس بن عاصم حدود 9 دختر خود را در جاهلیت زنده بگور کرد.
«2».

(1) - من لا یحضره الفقیه: 4 / 380، حدیث 5810.

(2) - کشف الاسرار و عدة الابرار: 10 / 395. رسول گرامی اسلام توانست انسان هایی مانند «قیس بن عاصم» را منقلب و متحول نماید، بگونه ای که می نویسند: روزی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از ایشان درخواست موعظه کرد. رسول خدا فرمود: «إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا» با هر عزتی ذلتی است. «وَأَنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا» با هر زندگی و حیاتی مرگی است. «وَأَنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً» با زندگی دنیا آخرت و جهان دیگری است. «وَأَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسَبًا وَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا» بر هر چیزی حسیب و محاسبی و مراقبی است. «وَأَنَّ لِكُلِّ حَسَنَةٍ ثَوَابًا وَأَنَّ لِكُلِّ سَيِّئَةٍ عِقَابًا» هر کار نیکی نزد خدای متعال پاداش و ثوابی دارد و هر کار زشتی کیفر و مجازاتی دارد. «وَأَنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا» هر زمانی محدودیتی دارد هر اجلی مکتوبی. «وَأَنَّهُ بِأَقْبَسِ لَا بُدَّ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتُدْفِنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ» ای قیس! ناچار برای تو قرین، صاحب و رفیقی است که با تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و تو مرده ای. «فَأَنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ» اگر

آن قرین و رفیق تو، کریم باشد تو را اکرام می کند. «وَإِنْ كَانَ لَفَيْمًا اسْلَمَكَ» و اگر رفیق تو، پست باشد تو را تسلیم می کند؛ یعنی به فریادت نمی رسد و تو را تسلیم می کند تا عذاب شوی.

سپس قیس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: این موعظه شما بسیار ارزنده است و اینکه ما مخاطب کلام شما شدیم، مایه افتخار ماست، ای کاش کلام شما به صورت شعری در می آمد تا مایه فخر و مباهات ما باشد. ابتدا قرار بود «حسان» شاعر بیاید و به نظم درآورد ولی او نبود؛ اما شاعر دیگری که حاضر بود عرض کرد: ای رسول خدا! آیا اجازه می فرمایید که من این مطالب را به صورت شعر درآورم، رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه دادند و او این مطالب را به صورت شعر درآورد. برای اطلاع بیشتر به کتاب ارشاد القلوب دیلمی مراجعه کنید.

برپال اندیشه، ص: 219

آشفته گی در زندگی

وضع اخلاقی عرب به جایی رسیده بود که دارای يك زندگی آشفته بودند، خونریزی و جنگ های پی درپی که بیشتر بر سر عقاید خرافی و رسومات جاهلی صورت می گرفت، در میان آنان ریشه دوانده بود و به خاطر سفارش پدران به فرزندان برای مقابله با قبایل، زندگی آنان به صورت رسواکننده ای درآمد بود.

آیین صحرانشینی که بر اثر عدم وسایل زندگی و طمع و حرص به جمع آوری مال و کینه ها و بی اعتنائی به برنامه های اصیل، تشکیل می شد، آن ملت را به قتل و غارت وادار می کرد، تا جایی که سرزمین جزیره العرب سرزمین صید و جنگ و قتل و غارت بود و هیچ کس خود را از شبیخون و تهاجم ناگهانی در امان نمی دید.

برپال اندیشه، ص: 220

ازدواج

قبل از هر چیز باید دانست که عمل نامشروع زنا در نظر اعراب زمان جاهلیت زشت نبود، بسیاری از مردان برای خود چند رفیقۀ داشتند و زنان نیز دارای چند دوست بودند.

اعراب در زمان جاهلیت گاهی زنان خود را مجبور به زنا می کردند تا از آن طریق سودی عایدشان گردد.

ابن عباس می گوید:

«اعراب کنیزان خود را مجبور به این عمل می کردند و درآمد آن را می گرفتند» «1».

مردم زمان جاهلی دارای نکاح های مختلفی بودند که اقسامی از آن، از نظر خوانندگان عزیز می گذرد:

1- ازدواج معمولی:

در آن عصر مانند سایر دوران، مردی دختری را برای همسری انتخاب می کرد، پدر دختر برای فرزندش مهریه قرار می داد و او را به آن مرد تزویج می کرد.

2- ازدواج پرچی:

زن هایی بودند که برای استفاده عموم، خود را در معرض قرار می دادند و برای راهنمایی و جلب توجه مردم بالای منازل خود پرچم هایی نصب می کردند تا هر کس بخواهد، بدون مزاحمت به منزل آنان برود.

3- ازدواج استبضاع:

هنگامی که زن از قاعده زنانگی پاك می شد، شوهرش او را نزد هر کس که می خواست می فرستاد و دستور می داد با او همبستر شود، پس از آن، شوهر با زن همبستر نمی شد تا آثار حمل زن از مرد بیگانه روشن شود،

(1) - تفسیر طبری: 104 / 18.

برپال اندیشه، ص: 221

سپس به خود اجازه همبستر شدن می داد، این تأخیر در میان قوم برای آن شوهر دلیل نجابت بود.

4- ازدواج بدل:

هر کس از اعراب جاهلی که زن دیگری را می‌پسندید حق داشت به آن مرد پیشنهاد معاوضه کند؛ یعنی زن خود را به او بدهد و زن طرف مقابل را برای خود بردارد، مدت معاوضه هم طبق تمایل طرفین بوده و زنان سیه‌بخت در این میان يك وظیفه بیشتر نداشتند و آن تسلیم بدون قید و شرط بود.

داستانی از جاهلیت

«ابو مالك فزاری» که یکی از بزرگان و رهبران قبایل عرب بود، با شنیدن اوصاف پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله مشتاق زیارت آن حضرت شد، به همین منظور بسوی مدینه حرکت کرد، چون به در خانه پیامبر اسلام رسید بدون اجازه و در کوفتن وارد خانه شد، عایشه که یکی از همسران پیغمبر بود نزدیک حضرت نشسته بود، حضرت با لحنی متغیر به ابومالك فرمود: چرا بدون اجازه وارد شدی؟ ابو مالك گفت: برای بزرگان قوم اجازه گرفتن ننگ است و من برای ورود به هیچ خانه‌ای اجازه نگرفته و نمی‌گیرم! حضرت فرمود: این اخلاق ناپسند از رسوم جاهلیت است، حکم اسلام غیر از این حکم است؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»
«1».

«ای اهل ایمان! به خانه‌هایی غیر از خانه‌های خودتان وارد نشوید تا آنکه

(1) - نور (24): 27.

برپال اندیشه، ص: 222

اجازه بگیرید، و بر اهل آنها سلام کنید، [رعایت] این [امور اخلاقی] برای شما بهتر است، باشد که متذکر شوید».

ابو مالك که این ناراحتی را برای پیغمبر بزرگ تصور نمی‌کرد، برای تسکین آن حضرت عرض کرد: چرا ناراحت شدید؟ آیا به خاطر آن بانویی بود که نزدیک شما نشسته بود؟ اگر می‌خواهید به نفع شما از زیباترین زنان (کنایه از زن خودش بود) پیاده شده تو نیز پیاده شوی (یعنی همسران خود را با يك دیگر عوض کنیم) حضرت فرمود: این روش زشتِ ایام جاهلیت

است و در اسلام ممنوع و حرام می باشد، هنگامی که ابومالك بیرون رفت عایشه پرسید: این مرد که بود؟ فرمود: این مرد با همه حماقتش فرمانروای بزرگ قومش بود «1».

5- ازدواج اشتراکی:

عده ای از جوانان عرب، که گاهی تعدادشان به ده نفر می رسید، زنی را مشترکاً گرفته و با او همبستر می شدند. پس از وضع حمل آنان را احضار می کرد و می گفت: می دانید چه کرده اید؟ از میان آنان يك نفر را انتخاب می کرد و فرزند را به او منتسب می نمود و می گفت: این فرزند دوست نام او را هر چه می خواهی بگذار.

6- ازدواج شغار «2»:

اعراب جاهلی زنان و دختران خود را، گاهی به عنوان مهریه زن دیگر قرار می دادند؛ به این صورت که شخصی دختر یا خواهرش را به دیگری می داد که متقابلاً شخص دیگر خواهر یا عیالش را به ازدواج او درآورد مهریه در این ازدواج زنان و دختران بودند.

ازدواج های دیگری نیز در عربستان مرسوم بود که در کتاب های تاریخی مفصل ذکر شده است «3».

(1) - اسلام و عقائد و آراء بشری: 606.

(2) - کافی: 361 / 5، باب نکاح الشغار، حدیث 2.

(3) - اسلام و عقائد و آراء بشری: 606.

در زمان ظهور اسلام نه تنها عربستان در همه زمینه‌ها گرفتار مفسد و بدبختی بود؛ بلکه تمام کشورهای جهان، دچار تیره‌بختی و سیه روزی بودند.

در آن زمان دو کشور پهن‌آور «ایران» و «روم» که از نظر قدرت سرآمد همه کشورهای جهان بودند، از نظر اوضاع روحی و اخلاقی، مردم هر دو کشور، کمتر از ملت عربستان نبودند، البته در يك بخش مختصر نمی‌توان برنامه‌های آنان را منعکس کرد؛ ولی برای آگاهی شما خواننده عزیز به طور اختصار به برنامه‌های آنان اشاره می‌شود:

لذت‌گرایی حاکمان

در آن زمان خوشگذرانی، خودخواهی، استعمار کردن و به استثمار درآوردن ملت‌های ضعیف، دو دولت ایران و روم را فراگرفته بود.

دریای تمدن ساختگی، ایرانیان و رومیان را فریب داده و آنان را در تمام خود فرو برده بود. پادشاهان ایران، قیصرهای روم و فرماندهان ارتش هر دو کشور در غفلت بودند، و مانند گرم‌زدگان در حال تخیل بسر می‌بردند و همتی غیر از رسیدن به لذت و خوشگذرانی و خودخواهی نداشتند.

روم و ایران از هر جهت غرق در لذت و خوشگذرانی بودند، به عنوان نمونه:

«پرویز» شاه ایران دوازده هزار زن، برای انواع برنامه‌های شهوانی، و پنجاه هزار اسب داشت، و وسایل خوشگذرانی وی، از کاخ‌های آسمان خراش و سایر وسایل، هر بیننده‌ای را مبهوت و متحیر می‌نمود.

کتاب ارزشمند «اسلام و عقاید و آراء بشری» می‌نویسد:

«اختلاف طبقاتی بی‌رویه و بی‌حساب، که سبب تشکیل جمعی کاخ‌نشین

برپال اندیشه، ص: 224

و گروهی بی‌شمار کوخ‌نشین شده بوده، می‌تواند معرف اخلاق و عواطف کشور روم باشد. ضعفا و بیچارگان، اضافه بر زجر و تنگدستی و سربازی اجباری، ناگزیر بودند خراج و مالیات‌های گزاف بپردازند، خرج کلان سرداران لشکر، نجبا،

اشراف و امپراطوری وسیع را بر دوش ناتوان خود به هر صورت و هر زحمت بگیرند، چرا که طبق فرمان مستبدانه امپراطوری، اندک سرپیچی و تمرد از دستورات، مساوی با مرگ و نیستی بود»¹.

«مکاریوس» که یکی از نویسندگان مشهور است درباره ایران قدیم می نویسد:

«تاریخ، نمونه خوشگذرانی شاهان ایران را که از هدیه‌ها و مالیات‌های سرزمین‌های مابین خاور نزدیک و خاور دور استفاده می‌کردند، و در ناز و نعمت فرو رفته بودند، به یاد ندارد».

در کتاب «عقاید و آراء بشر» درباره اختلافات طبقاتی مردم ایران قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«جامعه در ایران، مانند سایر ممالك گذشته، فقط از طبقات ممتاز تشکیل می‌شد و بیشتر مردم که از طبقه غیر ممتاز بودند، در شمار جامعه و ملت به حساب نمی‌آمدند. جامعه دوران ساسانی را نجبا، مغان و امیران لشکر تشکیل می‌داد، و وزیران و دبیران همیشه از میان نجبا انتخاب می‌شدند. بقیه ملت، یعنی صنعتگران و کشاورزان و توده مردم، تنها در مواقع پرداخت مالیات و سربازی و بیگاری به کار می‌آمدند. کارگزاران حکومت، نسبت به مردم اختیار تام داشتند و به ویژه بر طبقات زارعین و توده مردم تعدی روا می‌داشتند، اما آنان مردمی متحمل بودند و بر این شیوه خو گرفته و هر نوع تعدی را از ترس جان و مال

(1) - اسلام و عقاید و آراء بشری: 14.

برپال اندیشه، ص: 225

خود تحمل می‌کردند! مالیات دیوانی و تحمیلات نظامی و بیگاری و خدمات اجباری در مؤسسات دولتی بیش از همه به دهقانان متوجه بود»¹.

منصب‌ها و مالیات‌ها

در ایران منصب‌های دولتی در اختیار صاحبان ثروت و قدرت بود.

مالیات‌های جدیدی که وضع می‌شد ملت ستم‌دیده را ناتوان می‌کرد، به دنبال این تعدی و تجاوز طبقه کشاورز از زراعت خود دست برمی‌داشت و به دیرها پناه می‌برد تا از بار مالیات سنگین و خدمت به ارتشی که فایده‌ای برای ملت نداشت راحت شود.

در آن دوران خوشگذرانی، جنایت و کسب‌های نامشروع رواج داشت.

نویسنده «ایران در عهد ساسانیان» در کتابش می‌نویسد:

«کشاورزان ایران به مصیبت بزرگی گرفتار شده بودند و همیشه در زمین‌های کشاورزان خود بسر می‌بردند و بدون مزد استخدام می‌شدند و به هر عملی وادار می‌گردیدند».

کشورهای دیگر

کشورهای دیگر عالم مانند یونان، چین، هندوستان و تمام مراکز دیگر نیز در جهالت و تاریکی پستی بسر می‌بردند و قبل از ظهور اسلام، از نظر اوضاع کلی، همانند جزیره العرب و ایران و روم بودند.

یهودیان در عراق و شام دست به کشتار وحشیانه‌ای می‌زدند، و یعقوبی‌ها در مصر بساط خونریزی به پا می‌کردند.

(1) - اسلام و عقاید و آراء بشری: 29.

برپال اندیشه، ص: 226

حکومت‌های جهان در حکمرانی خود، روش استبدادی عجیبی داشتند؛ به دنبال این گونه حکومت‌ها، مردم شهرها در حفظ جان، عرض، ناموس و خون خود سرگردان بودند!

دستگاه قضاوت در همه دنیا، در برابر مردم و شکایت آنان، کر شده بود و این ناشنوایی بر حیرانی و سرگردانی مردم می‌افزود.

کشاورزان فکر می کردند که استبداد حکام، و ناشنوایی دستگاه دادرسی را نمی توان تغییر داد، بنابراین باید خودکشی کرد؛ از این جهت مرگ را بر زندگی ترجیح می دادند!!

کشور شام

«شام» نیز همانند دیگر مستعمرات ایران و روم، به دنبال رهبران خود بسوی خوشگذرانی و خودخواهی سرعت می گرفت. برنامه رهبران خوشگذران شام و معاونین آنان و مجالس درباریان، با تمام وسایل عیش و نوش مجهز بود.

خلاصه جهان قبل از اسلام، جهانی پر از اضطراب و جنایت، محیطی غرق در گناه و فساد، جامعه ای افتاده در ورطه هلاکت بود که راهی به سوی شقاوت و جهنم داشت.

وضع عمومی جهان قبل از اسلام

هنگامی که رسول گرامی اسلام مبعوث به رسالت شد؛ عالم گرفتار زلزله اقتصادی بود، که ارکان آن را به سختی می لرزاند، و به طوری که اگر در دنیای آن روز سرمایه ای بود قابل بهره برداری نبود.

آن مرد الهی از همان دریچه نگاه انبیا؛ یعنی بدون توجه به مال و حب جاه و شهوت به جهان نگریست، و انسانیت را در بستر مرگ دید. آن رادمرد آسمانی

برپال اندیشه، ص: 227

می دید آدمیزاد بر اثر ضعف فرهنگ عقلی بر سنگ، آب، درخت، چوب، ماه و ستاره، خورشید، و چیزهای دیگری که نمی تواند نفع و ضرر خود را کنترل کند سجده می نماید.

آن بیدارکننده یگانه دید انسان اندیشه خود را از دست داده و بدیهیات را درک نمی کند و مسائلی را که احتیاج به اندیشه و تفکر دارد، در اثر تغییر برنامه های فکری، محتاج به تفکر نمی داند، جایی که باید یقین کند شك و جایی که باید شك کند یقین می نماید.

ذائقه روح بشر عوض شده بود؛ به طوری که تلخ را شیرین و بد را خوب و غذای غیر قابل هضم را قابل هضم می دانست، و چون حس معنوی خود را از دست داده بود نسبت به دشمن ستمگر بدبین نبود و دوست اندرزگو را دوست نمی انگاشت.

در آن دنیای عجیب گرگان، چوپان گوسپندان، و دشمن های خونخوار قاضی و مجرمان و خیانتکاران آبرومند و اهل ثروت؛ اما افراد شایسته اجتماع از دنیا محروم و به ستمگری معرفی شده بودند.

در جهان قبل از اسلام، منکرات، معروف جلوه می کرد و عادت های زشت گریبان بشر را گرفته و نزدیک بود انسانیت سقوط کند.

آن حضرت می دید شراب خواری سرتاسر جامعه های آن روز را فرا گرفته، تجاوز به ناموس و قماربازی علنی شده، رباخواری و غصب اموال دیگران و طمع به مال و ناموس مردم از قباح و زشتی افتاده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله دید شاهان و امیرانی بر ملت ها حکومت می کنند که زمین و طبیعت را ملك خود دانسته، و مردم ستمدیده را بنده گان خود می دانند، و به جای خدای جهان آفرین، دیرنشین ها پرستش می شوند.

آن حضرت می دید اربابان کلیسا اموال مردم را بی جهت تصاحب می کنند

برپال اندیشه، ص: 228

و انسان ها را از صراط مستقیم باز می دارند.

در آن دوران شجاعت به خونریزی و کشته شدن، سخاوت به اسراف و تبذیر، و مناعت طبع جای خود را به غرور و تکبر داده بود. قدرت فکری بشر که باید معطوف مسائل معنوی می شد صرف تردستی و خدعه شده و عقل وسیله ابتکار و اختراع جنایات و ایجاد وسایل شهوت رانی شده بود «1».

در چنین دنیای عجیبی، رسول بزرگ اسلام مأموریت یافت تا برای نجات نوع بشر به پا خیزد، و يك تنه کشتی طوفان زده بشریت را به ساحل نجات باز گرداند.

او مأموریت یافت تا روح آدمیان را از آن همه آلودگی برهاند، و عقول انسان ها را از پس پرده اوهام ظاهر کند، و آدمیان را از خواب سنگین غفلت بیدار کرده و با دمیدن نسیم وحی، همه را از مستی به هشیاری بازگرداند.

نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله به فرمان خدای متعال به وسیله مقررات عالی اسلامی، سازنده زندگی برتر و بهتر انسان بود، روح انسانیت را از آلودگی‌ها نجات داد، و تمام دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها و قتل و غارتگری‌ها را مبدل به دوستی، صلح و صفا نمود.

بنیان اسلام بر پایه برنامه‌هایی استوار بود که توانست، عالم تاریک را به جهانی نورانی مبدل کند و بشر مرده را زنده نماید. بدیهی است که این سازندگی مخصوص به زمان معین و مکان مشخصی نیست؛ بلکه در تمام ادوار و اعصار، اسلام روشنگر محیط و سازنده انسان‌هاست.

(1) - دنیا در خطر سقوط: 72- 64 با کمی تغییر.

برپال اندیشه، ص: 229

غفلت، خسارت و مرگ معنوی

محیط اسلامی و مردم مسلمان، همیشه هم‌آغوش نیک بختی و سعادتند و دور افتادگان از اسلام، همیشه دچار انحرافات روحی، اخلاقی و قرین بدبختی و مفاسدند.

با این حساب، اگر خوانندگان عزیز با دقت به دنیای کنونی نظری بیندازند، وضع موجود را، از نظر روحی، اخلاقی، اقتصادی، حکومتی، تربیتی، نظامی و مفاسدهی مانند حکومت، تربیت، خونریزی، دوری از حقایق اصیل معنوی، اوضاع تأسف بار ناموسی و آلودگی به گناه و فساد، کمتر از روزگار قبل از بعثت نمی‌یابند.

توجه به تمدن ماشینی، و غفلت از تربیت الهی و انسانی، مایه نجات و سعادت نیست. انسانی که فاقد دین و تربیت صحیح دینی است، همیشه سازنده دنیایی مشابه دنیای جاهلیت است، جاهلیتی که تمام حقوق بشر را پایمال و اساس انسانیت را ویران می‌نمود.

در اینجا باید گفت: برای نجات از این برگشت به جاهلیت، که در قرون اخیر در تمام برنامه‌های زندگی سایه انداخته و گسترش روزافزون دارد، باید به اجرای فرامین اسلام روی آورد، و به وسیله نورانیت آن به زندگی بشریت نور بخشید.

ممکن است عده‌ای با انگیزه تقلید از برخی مغروران جهان بگویند: جهان امروز، جهان علم و دانش است و دیگر دوران دین سپری شده و نمی‌توان به وسیله آیین الهی به شاهراه ترقی و تعالی رسید، و چون راه دین راهی است جدای از علم؛ چگونه می‌توان در جهان دانش و علم، زیر سایه دین قرار گرفت؟!.

برپال اندیشه، ص: 230

در جواب اینان که خوشبختانه قضاوتشان محصول بی‌خبری و معلول نفهمی و یا کج فهمی است، باید گفت: چند قرن است علم با پیشرفت حیرت‌انگیزش بر سر ملت‌ها سایه انداخته و فرهنگ جدید و موجود جهان وسایل دانش‌اندوزی مردمان را، از هر طریق، آماده کرده است؛ حال پرسش ما این است که: علم امروز با تمام گستردگی و پیشرفتی که دارد، در راه تربیت و درمان دردهای لاعلاج روحی انسان‌ها، کدام موفقیت را کسب کرده است؟ آیا چند قرن بس نبود که علم مردم را تربیت کرده و به سوی خوشبختی رهنمون نماید؟

پس چرا خوشبخت نکرده و روز به روز بر بدبختی و اضطراب، ناامنی و فساد در جهان افزوده می‌گردد؟

دیگر این که تمام بزرگان و دانشمندان غرب و شرق به نقص علمی خود معترفند و همه يك صدا می‌گویند: مجهولات ما در برابر شگفتی‌های عالم و دانش کلی، مانند عدد بی‌نهایتی است در مقابل صفر؛ یعنی پدیده‌های علمی، معلومات بشری و دانستی‌های انسانی را، از روزگار پیدایش بشر تا به امروز معادل صفر؛ یعنی هیچ می‌دانند، و مجهولات و دست‌نیافته‌های خود را عدد بی‌نهایت؛ پس چگونه با کمی اطلاعات و معلومات و وجود این همه مجهولات، می‌توان ادعا کرد که راز و رمز سعادت در دنیا، به طور کامل علم است و احتیاج به دین نیست، آن هم دینی که از هر جهت کامل و در هر عصری از اعصار و قرون، جواب‌گوی تمام احتیاجات بشری، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی است، چنانچه در سطور قبل ملاحظه کردید.

باید به این بی‌خبران گفت: این گفتار شما، حاصلی است از محصولات مبارزات بی‌گیر کلیسا با علم و دانش، در قرون وسطی تا اوایل قرن هفدهم، که ضررش دامنگیر آیین اسلام نیز شده است.

برپال اندیشه، ص: 231

آن زمان که کلیسا با تمام قدرت، با پیشرفت علم و دانش و عالمان و دانشمندان، در محاکم تفتیش عقاید، مبارزه می کرد؛ تا جایی که نزدیک به پنج میلیون نفر را به جرم فهم و علم محکوم به اعدام، سوختن، تبعید، زجرهای غیر انسانی، زندانی شدن در سیاه چال های نمناک کرد و خرافات نگفتنی تورات و انجیل تحریف شده را به پشتیبانی این محاکم به خورد مردم داد، جمعیت های بزرگ مسیحی آن روزگار، حق داشتند به پیروی از دانشمندان ستمدیده و زجر کشیده بگویند: دوران دین سپری شده و زمان، زمان علم است؟ حق داشتند بگویند: دین دیگر نجات دهنده نیست؛ بلکه توجه به دین انسان را از ترقی باز می دارد و باید در سایه دانش حرکت کرد و همای سعادت را در آغوش گرفت؟

آثار عقاید باطل

متأسفانه آیین مقدس اسلام نیز، از مفاصد ننگین آن مبارزات، مانند سایر ادیان، در امان نماند.

انسان عجول، قضاوت خود را درباره دین به طور فراگیر و وسیع پیاده کرد، تا جایی که اصولاً به انکار دین برخاست و راه آن را با علم جدا دانست؛ ولی پس از چند قرن، به اشتباه عظیم خود پی برد، در شرق، کتاب های زیادی در رفع این تهمت از دامن اسلام نوشته شد، در غرب اعترافات و اقرارهای عجیبی در حق اسلام کردند (چنانچه در صفحات قبل ملاحظه کردید) ولی دیر شده بود و از این توبه و برگشت کمتر توانستند نتیجه بگیرند؛ زیرا مردم جهان به سوی بی دینی و لامذهبی گرائیده و اصولاً دین را مخالف زندگی و مانع ترقی

برپال اندیشه، ص: 232

و خوشبختی خود می دانستند؛ به طوری که گویی اراده برگشت به حق را برای ابد ندارند!!

آری! آنان که می گویند: دین مانع ترقی است، گفتارشان محصول مبارزات کلیسا علیه علم و دانش در قرون وسطی است.

این عقیده نسبت به ادیان تحریف شده ای چون «یهودیت» و «مسیحیت» کاملاً به جا و صحیح است؛ اما چه ربطی به آیین اسلام، که ترقی دهنده بشر به روی تمام کمالات است، دارد.

معرفی شخصیت پیغمبر اسلام

امروزه برای شناخت هر مکتبی، ابتدا می‌توان شخص و شخصیت بنیانگذارش را از هر جهت مورد مطالعه و با دقت کامل او را در تمام زمینه‌های زندگیش مورد بررسی قرار داد و شخصیت‌شناسی کرد؛ یعنی شخص و شخصیتش را از نظر آراء، افکار، اخلاق و عقاید بررسی کرده، تا به وسیله این شناخت، مکتبش را بهتر و کاملتر معرفی نمود.

از این جهت بخشی به معرفی رهبر عزیز اسلام اختصاص داده شده، تا با شناخت او بهتر بتوان آیین پاک و مکتب عالیش را شناخت؛ زیرا آن رادمرد بزرگ انسانی، کاملترین و عالیترین مظهر اسلام است که می‌توان تمام برنامه‌های قرآن را در اعمال، رفتار، آراء، عقاید، روحیات پاک و صفات پسندیده‌اش مشاهده کرد.

در حقیقت وجود پیامبر در تمام برنامه‌هایش، آینه تمام نمای اسلام و قرآن است که با شناخت او به طور صحیح و کامل، می‌توان اسلام و جنبه سازندگیش را شناخت، و دریافت که اسلام در تمام زمینه‌ها و مسائل زندگی، حیات بخش انسان است.

سیمای محمد صلی الله علیه و آله در نگاه علی علیه السلام

علی علیه السلام در معرفی رسول گرامی اسلام می‌فرماید:

«قامتش متوسط، محاسن انبوه، چهره برجسته و ارغوانی و آثار قدرت از ظاهرش آشکار بود. چیزی که بیش از همه قابل توجه است، صفات روحی و مزایای اخلاقی آن رادمرد بزرگ بود که وی را از همه عالم، برتر و بالاتر قرار داده است.

بر اثر کثرت عبادت، از زیادی کلام متنفر و غالباً خاموش می‌نشست. نشانه بالاترین درجه نیکوکاری و احسان از چهره‌اش پیدا بود و انصاف‌گویی جزء طبیعت او قرار داشت. بی‌حد خلیق و منصف بود و دوست و بیگانه، قوی و ضعیف در نظرش یکسان بودند؛ ولی نسبت به فقرا محبتی خاص داشت، همانطور که فقرا را به خاطر فقر، حقیر نمی‌دید؛ اغنیا را نیز به خاطر ثروت تنها احترام نمی‌کرد. نسبت به واردین و اصحاب اظهار محبت می‌کرد و هیچ‌وقت جواب خشن و سختی به آنها نمی‌داد.

آن چنان در سیاست و کیاست برتری داشت، که از افرادی ضعیف و پراکنده، ملتی قوی بنا نهاد که با هیچ حادثه تاریخی از بین نخواهد رفت؛ زیرا از جسم و جان خویش در راه به ثمر نشستن نهای نوپای اسلام مایه گذاشته بود.

کسانی که به ملاقات وی شرفیاب می شدند، از آنها با چهره باز پذیرایی می کرد و مطالب آنان را با کمال صبر و تحمل گوش می داد، و تا بر نمی خاستند حرکت نمی کرد. هر کس با وی مصافحه می کرد، تا دستش را رها نمی نمود، دست خود را نمی کشید اگر با وی در موضوعی سخن می گفتند، تا او سخنش را قطع نمی کرد، آن حضرت سخن خود را قطع نمی فرمود. بیشتر اوقات به دیدار اصحاب خود می رفت، و آنچنان بی تکلف زندگی می کرد که گوسفندان را خود می دوشید.

برپال اندیشه، ص: 234

از طرف دیگر چنان قدرت در حل مشکلات داشت که از متخصصین فن نیز داناتر و آگاه تر بود. چنان راه می رفت که گویی، در سراسیمه حرکت می کند و با این که وقار و آرامش زیادی داشت؛ هنگام قدم زدن گویی از زمین کنده می شد، هنگام کار به گونه ای به کار می پرداخت که هر کس می دید فکر می کرد همه حواس و فکرش، در اطراف آن دور می زند.

در هنگام جنگ آن چنان به فرمان خدای متعال حرکت می کرد، که هیچ چیز نمی توانست جلوی او را بگیرد.»

در نقل دیگری آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«شجاع ترین و جنگاورترین ما، کسی بود که در جنگ به او نزدیک تر باشد».

آن حضرت مرد جنگ بود، خطوط و نقشه جبهه را دقیق ترسیم می کرد و سپاه و لشکر را فرماندهی می نمود و می جنگید؛ آنچنان که گویی فرمانده جنگی است، که تنها تخصصش آن فن است. نه تنها در جنگ بلکه در تمام رشته هایی که وارد می شد همینطور بود؛ یعنی تصور می کردی متخصص آن کار است.

هم پدر بزرگوار بود و هم شوهری نیک، خانواده بزرگی را با نفقه بسیار سرپرستی می کرد، هم نفقه نفسانی، روحی و نفقه مالی، گویی والاترین و دلسوزترین پدری است که چشم روزگار به خود دیده است.

آن حضرت لباس و کفش خود را با دست خویش وصله می کرد، و همیشه فقرا را نزد خود جمع می نمود و آنها را محترم می داشت.

تا زمانی که از دنیا رفت، حتی برای يك مرتبه از نان جو غذای سیر تناول نکرد! بیشتر اتفاق می افتاد که در منزل وی، به منظور پخت غذا آتشی روشن نمی شد، و در آن مدت غذای وی و اهل خانه اش خرما و آب بود.

برپال اندیشه، ص: 235

نبی بزرگ اسلام بر نفس خویش مسلط بود، سخن کم می گفت، زیاد فکر می کرد و اراده اش در نهایت درجه قوت بود. اگر چه وارستگی و سادگی وی حیرت انگیز بود؛ ولی مقید بود که همیشه خود را تمیز و پاکیزه نگاه دارد. در تمام مدت عمر، کارهای شخصی خود را به دیگری محول نکرد، و خود عهده دار کارهای شخصی خویش بود. او سرمشق مردم در زندگی عملی بود.

در تحمل مشقت توانایی زیادی داشت، چنان که یکی از غلامان وی نقل می کند: مدت هیجده سال در خدمتش بودم، در تمام این مدت يك حرکت یا سخن ملال آور مشاهده نکردم. در جنگ شجاعت و دلیری از خود نشان می داد و از هیچ خطری فرار نمی کرد، با این وصف هیچ وقت هم بدون جهت خود را در خطر نمی انداخت.

آن بزرگ مرد آسمانی، قبل از این که با گفتار خود راهنمای خلق باشد، با رفتار شخصی خود، بهترین تربیت کننده و رهبر بود، نخست از خویش نمونه عملی دستورات قرآن را نشان می داد، آنگاه مردم را بدان دستورات دعوت می نمود. گاهی از شدت گرسنگی، بر شکم مبارك سنگ می بست و اگر بر سفره ای می نشست، آنچه از غذا حاضر بود تناول می فرمود و ایراد نمی گرفت، از غذاهای حلال دوری نمی جست و از لباس آنچه فراهم بود می پوشید.

آن انسان کامل و جامع، در دورترین محل مدینه، از بیمار عیادت می کرد، با محتاجان می نشست و با فقرا هم غذا می شد. مرکب معینی برای سواری نداشت، اسب، شتر یا الاغ سوار می شد و گاهی نیز پیاده به مقصد می رفت، بوی خوش را دوست داشت و از بوی بد بیزاری می جست. دانشمندان و آگاهان را گرمای می داشت و بزرگان را با مهر، محبت، احسان به طرف خود جلب می نمود. از خویشاوندان دیدن می کرد، بدون این که یکی را بر دیگری برتری دهد. بر احدی جفا و ستم روا نمی داشت و عذر عذرخواهان را می پذیرفت. شوخی

برپال اندیشه، ص: 236

می کرد؛ اما حق می گفت، می خندید ولی صدای خود را به خنده بلند نمی کرد. با او به درشتی سخن می گفتند اما او حوصله می کرد. بدی ها را به رخ اشخاص نمی آورد و بدی را به بدی تلاقی نمی نمود و از بدکاران گذشت می کرد.

کسی در سلام بر او پیشی نداشت. بیشتر اوقات دو زانو می نشست و دست بر زانو می گرفت. تازه واردین، او را در میان جمع نمی شناختند؛ زیرا در هنگام نشستن جای معینی نداشت. بیشتر به طرف قبله می نشست و هر کس به دیدنش

می‌رفت، عباى مبارك خود را زیر پایش قرار می‌داد، در حالی که با آن هیچ آشنایی نداشت. برای مهمان تکیه‌گاه قرار می‌داد و اگر مهمان نمی‌پذیرفت، با اصرار به او می‌قبولاند. دیر غضب و زودگذر بود. با محبت و سودمندترین فرد برای مردم بود.

شیرین‌تر و گویاتر از همه سخن می‌گفت؛ ولی کم می‌گفت، در عین کم گفتن تمام کلام و خواسته‌اش را بازگو می‌کرد. سکوتش طولانی و بدون احتیاج سخن نمی‌گفت. هرگز از او سخن بد شنیده نشد. در حال خشم و رضا جز حق و حقیقت نمی‌فرمود.

بهترین غذای او آن بود که برای تمام مردم فراهم بود، غذای خیلی گرم نمی‌خورد، از غذایی که نزدش بود تناول می‌کرد و برای خوردن طعام با سه یا چهار انگشت مقدسش غذا میل می‌کرد، نانش از آرد جو سبوس نگرفته بود و پیاز، سیر و پیازچه نمی‌خورد و از هیچ طعامی بدگویی نمی‌کرد، غذای مانده بر انگشت را با دهان پاک می‌کرد و مانده غذا را میل می‌فرمود و می‌گفت: برکت غذا در آخر آن است.

لباسش تا روی پای او را می‌گرفت، در هنگام قدرت، می‌بخشید، همیشه خوش‌رو و ظاهر و باطنش یکی بود، خوشنودی و خشم از چهره‌اش آشکار بود، کریم‌ترین و راستگوترین انسان‌ها بود، بدهکاری مالی خود را ادا می‌کرد

برپال اندیشه، ص: 237

و کسی که ناگهان او را می‌دید، بزرگیش را درک و مجذوب آن حضرت می‌شد.

چیزی از او نمی‌خواستند مگر آن که عنایت می‌فرمود، بر کودکان می‌گذشت و به آنان سلام می‌کرد. در مرتبه اول هر کس با او ملاقات می‌نمود، ابجت آن حضرت او را می‌گرفت و از هیبت آن حضرت مضطرب می‌شد، به او می‌فرمود:

آرام و آسان باش، من نیز مانند شمایم. هرگز او را صدا نکردند مگر این که جواب داد. هرگاه با اصحاب خود می‌نشست، اگر درباره آخرت سخن می‌گفتند توجه می‌کرد و اگر درباره غذا و آشامیدنی صحبت می‌کردند، با آنان همگام می‌شد و اگر در اطراف دنیا حرف می‌زدند، برای آنکه از آنان دلجویی کند در اطراف همان مطلب گفتگو می‌کرد.

«1».

چگونگی سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله

«جاحظ» که یکی از بزرگترین نویسندگان عرب است، درباره کلام آن حضرت می گوید:

«سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی است که شماره حروفش اندک و شماره معانیش بسیار، از تصنع بری و از تکلف برکنار است، آنجا که تفصیل لازم، مفصل و آنجا که اختصار، مختصر است. از کلمات نامأنوس فراری و از سخنان یاوه و بیهوده می‌رست، کلماتش با حکمت هم دوش، با عصمت هم آغوش، با تأیید قرین و با توفیق هم‌نشین بود.

خدای متعال گفتارش را با محبت و قبول توأم ساخته بود، بی‌نهایت عالی می‌گفت و مهابت، حلاوت، افهام و اختصار را با هم داشت. از تکرار سخن بی‌نیاز بود و شنونده را بدینکار نیاز نمی‌افتاد، با وجود این هیچ وقت کلمه‌ای از

(1) - مکارم الاخلاق: 1، 9؛ بحارالانوار: 16، 194؛ سفینه البحار: 1، 420 - 411.

برپال اندیشه، ص: 238

سخنش نمی‌افتاد، خطایی بر او رخ نمی‌داد و دلیلش سستی نمی‌گرفت.

کسی بر او فایق نمی‌شد و سخندانی، او را محاب نمی‌کرد، سخنان مفصل را با کلمه‌ای مختصر رد می‌کرد و برای اسکات حریف، در حدود معلوماتش سخن می‌گفت. جز سخن راست دلیلی نمی‌آورد و غلبه را جز به وسیله حقیقت نمی‌خواست. سخنان فریبده و خدعه‌آمیز نمی‌گفت و هرگز عیب‌جویی نمی‌کرد و گوشه نمی‌زد. در سخن نه کند بود نه تند، گفتارش نه طولانی بود نه مبهم.

مردم سخنی سودمندتر و شیواتر و مؤثرتر از سخن وی نشنیده و نمی‌شنیدند».

فصاحت حضرت

در مقدمه کتاب سودمند و پرقیمت «نهج الفصاحه» درباره کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده است:

«فصاحت نبی اکرم صلی الله علیه و آله موهوب بود نه مصنوع، آن جان نیرومند که نورافکن تاریخ بود، با آن اقتدار عجیب بر احاطه معانی که خدایش داده بود، با آن تسلط شگفت‌انگیز که بر لهجات عرب، خاصه لهجه مذهب و کامل قریش، داشت، با آن قوت عزیمت و استقامت طبع، که با حوادث سهمگین تحدی می‌کرد، با آن صفای خاطر که چون

آسمان، بلند برتر از حوادث بود و غبار کدورت آسان نمی گرفت، به حق در سایه قرآن به مرحله مادون آن بی منازع به او رنگ فصاحت تکیه زده بود. به راستی که خداوندش برای ابلاغ رسالت نیکو پرورنده بود، و برای وصول بدان اوج کمال که خلوتگاه راز است، همه رنج‌های گوناگون حیات را از مرارت یتیمی، گزش فقر، داغ فرزندی، هول دائم از خطرات، حیرت نابسامانی، محنت غربت و برتر از همه، انزوای توان فرسای کشنده؛ یعنی بلای تنهایی در جمع بی خبران پر مدعا، چشیده بود».

چنین شخصیت بی نظیری از طرف خدای بزرگ، مأموریت ابلاغ دین را

برپال اندیشه، ص: 239

داشت، دینی که منبع فیض آفرینش به او وحی می کند، تا او در سایه شخصیت والایش به جهانیان برساند، آیینی که سرچشمه وجود، عالم، عادل، حکیم و آفرینش، به وی ابلاغ می نماید و او را مأمور تبلیغ آن می کند، دینی که سرچشمه آن حق و رساننده به نبی اسلام، امین وحی و قانون اساسیش قرآن و مأمور تبلیغش چنین رادمدی باشد، باز هم می توان گفت در دنیای علم آنهم دنیای ناقص و ناتوان از اخلاق و معنویات، و دنیایی که علم در او چون نقطه صفر و مجهولات بی نهایت است، مانع از ترقی، پیشرفت، تعالی و تمدن است؟

آیا رد چنین شخصیتی دلیل بر کمال بی انصافی، جهالت و حماقت نیست؟

آیا شخصیتی چون پیغمبر صلی الله علیه و آله که تمام کمالات و اوصاف انسانی، در حد اعلا، در او جمع بوده و جزئیات زندگی کسی چون او، در تاریخ منعکس نشده و تاریخ مانند او را در فضایل بیاد ندارد، ممکن است پایه گذار دینی باشد که مانع از ترقی و تعالی بشر گردد؟!!!

ما قبول داریم دنیای امروز دنیای علم است؛ ولی بشر افسار گسیخته، تمام معنویات را از دانش جدا کرده و جز معلومات خشک طبی، نجومی، ریاضی، فیزیکی، اسلحه سازی، روانشناسی بی روح و تاریخ و جغرافیا و.. چیزی برای بشر نگذاشته، علم، امروز جز این که وسایل راحتی برای جسم بشر، از تمام برنامه ها ساخته، آن هم عده ای قلدر و زورگو و ثروتمند از آن کمال بهره را می برند، آیا کار دیگری کرده و معجز دیگری از او سرزده است؟

امروزه ممالك متحده، از بهترین برنامه های علمی، سیاسی و مالی در جهان بهره مندند و کشوری در جهان همدوش او نیست، در حالی که چراغ علم و دانش، در آمریکا به طور چشمگیری روشن است، آنچنان که پایش به کره ماه رسید؛

ولی از نظر معنوی و اخلاقی در رأس فقیرترین کشورهای جهان است، به طوری که آن کشور بیشتر به جنگلی پر از حیوانات درنده و وحشی شبیه است،

برپال اندیشه، ص: 240

تا به کشوری انسان‌نشین.

چه خوب است آنها که می‌گویند: دنیا، دنیای علم است؛ یعنی سعادت، نجات و خوشبختی در سایه این دنیا است، برنامه زیر را که یکی از صدها برنامه ننگین در آمریکا است، بخوانند و از این رجز خوانی آمیخته با غرور تو خالی و شبیه «من آنم که رستم بود پهلوان» دست بردارند؛ زیرا جهان غرب، در تمام علوم پیش‌رفته است؛ ولی رجز خودنمایش را اینان می‌خوانند، و عجیب‌تر آن که عده‌ای پس از بیرون آمدن از سینما و کاباره و برخی پس از تعلیم گرفتن از شب‌نشینی‌های نامشروع و گروهی پس از بیرون کردن سراز تریای طویله «1» و مست شدن از برنامه‌های ننگین و رسوای مراکزی چون کاخ جوانان و دیگر مراکز فساد، به جای بیدار شدن و بیرون آمدن از منجلا ب فساد و حفظ قداست عمر عزیز و گرانبها، از مصرف شدن در این برنامه‌های جهنمی، تمام حملات ناجوانمردانه خود را، متوجه دین و اهل دین کرده و مکتبی را که خدای عالم برای سعادت انسان، به وسیله پیغمبر بزرگ، به بشر عرضه کرده است مانع از ترقی می‌دانند!

اینك توجه شما را به گوشه‌ای از اوضاع جهان علم جلب می‌نمایم:

دین اسلام یا فرهنگ جهان مادی

کدام مانع ترقی واقعی انسانند؟

همانطور که گفته شد، آمریکا در رأس تمام کشورهای بزرگ علمی در جهان است؛ ولی علم نه تنها در آنجا مایه سعادت و نجات نشده است؛ بلکه آنجا با آن همه پیشرفت علمی، آنچنان غرق در مفا سدهستند که خبر زیر نمونه کوچکی از

(1) - ابتکار دانشجویان دانش و علم در قرن تسخیر فضا در کوی دانشگاه در تهران.

برپال اندیشه، ص: 241

رسوایی‌های بزرگ آن کشور است، نمونه کوچکی که روزه‌ای برای ورود در تمام رذایل و شمشیری بران برای کشتن انسانیت است، نمونه کوچکی که کانون مقدس خانواده را ویران کرده و آن را به فاحشه‌خانه‌ای تبدیل نموده است و آن این است:

«بازی با جنس مخالف یکی از تفریح‌های شایعی است که در بین دانشجویان دبیرستانی و طبقات بالاتر رواج دارد؛ زیرا 92% از دانشجویان در بازی با جنس مخالف، به روش قبل از ازدواج یا تفریح قبل از تشکیل خانواده ادامه می‌دهند، در صورتی که 88% دانشجویان کلاس‌های پایین هستند و هر قدر سن کمتر باشد، توجه به هم‌خوانی با دوستان کوچک بیشتر از همنشینی با زنان ولگرد است و هر قدر سن افزایش یابد، افراد بی‌زنی که تعلیمات ناقص دارند به زنان فاسد می‌گرایند.

موقعی که انسان رقم بزرگی را می‌بیند که از ارتباط دانشگاهیان، که قبل از ازدواج داشته‌اند خبر می‌دهد، وحشت می‌کند؛ ولی این وحشت وقتی برطرف می‌شود که تعداد عمل دانشجوی دانشگاه بررسی گردد و ببیند، چگونه از این تفریح استفاده کرده است؛ زیرا نسبت بین دانشگاهیان کمتر از طبقات دیگر است.

در بین افرادی که تا سن 25 سالگی ازدواج نکرده‌اند، می‌بینیم عمل زناشویی با زنان ولگرد به حساب زیر است:

در 74% از دانشجویانی که هنوز به مرحله دبیرستان نرسیده‌اند 54% از کسانی که مرحله دبیرستان را گذرانده‌اند و 28% از کسانی که تحصیل را به پایان رسانیده‌اند، این برنامه رواج دارد، در میان دهکده‌هایی که افرادشان به دبستان می‌روند 14% و افرادی که دبیرستان را تمام کرده‌اند 20% و آنان که به دانشگاه می‌روند 26% می‌باشند.

برپال اندیشه، ص: 242

85% از مردم که تعلیمات عالی ندیده‌اند، معتقدند عمل زناشویی قبل از ازدواج، يك امر طبیعی و عادی است و ارتباطی با جرم ندارد.

این روش در میان توده مردم که تعلیماتشان از مرحله ابتدایی تجاوز نمی‌کند فراوان است، تا جایی که از دو یا سه اجتماعی که در آمریکا بررسی شده، به يك فردی که 16 یا 17 سال داشته باشد و با جنس مخالف هم‌خواب نشده باشد پیدا نکرده‌اند.

مردان آمریکایی پس از ازدواج ارتباط غیر همسر خویش را همدوش با ارتباط با همسر خود حفظ می‌کنند «1».

این است وضع مردمی که به اصطلاح در بهترین و برترین منطقه علمی زندگی می کنند. وضع مردم آن مملکت از نظر گناهان دیگر، چون قمار، دزدی، گانگستری، آدم کشی، استعمار کردن ملت ضعیف و پایمال کردن حقوق انسانها، و.. حیرت انگیز است، اسلام با تمام این مفاسد به مبارزه برخاست و بشر را در سایه یکتاپرستی، به آراسته شدن جمیع فضایل و کمالات اخلاقی دعوت کرد. چنان که پیغمبر بزرگ بهترین نمونه عملی برای مردم جهان است، با این حال آیا باز هم بی خبران باید رجز بخوانند و اسلام و دین را مانع از ترقی، و دنیای علم که ممالك متحده در رأس آن است را باعث ترقی و تعالی بدانند؟!!

خوانندگان عزیز! با مطالعه و دقت بیشتر در روحيات و اخلاقیات رسول الهی می توان گفت: آن رادمرد آسمانی آیین، مکتب و دینش مانع از ترقی و تعالی است؟

نه تنها قرآن مجید در سوره های گوناگون، اخلاق و شخصیت بی نظیرش را ستوده، و نه تنها روایات و اخبار عالی و صحیح اسلامی آن حضرت را معرفی

(1) - نقشه های استعماری: 164.

برپال اندیشه، ص: 243

کرده، و نه تنها جامعه دانشمندان و عقلای اسلامی در کتب با اعتبارشان به نحو کامل و جامع از آن حضرت یاد کرده اند؛ بلکه منصفین از دانشمندان و فلاسفه بیگانه نیز، آن حضرت را در تمام زمینه های وجودیش، ستایش کرده اند و مکتب او را تنها راه نجات بشر دانسته اند.

در این قسمت برای این که مغروران و متکبران رجزخوان، از فریاد ناهنجار و استعماری خود دست بردارند، نظریات برخی از دانشمندان بزرگ غیر اسلامی درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می شود، تا بدانند که اسلام مانع از ترقی نیست، آنچه مانع ترقی است افکار پوسیده و غرب زده استعماری بی خبرانی است که از خود بی خود شده و در برابر مشتی بی خبرتر از خود، همه چیز خود را باخته اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از نگاه بیگانگان

1- دکتر «ریتین» که از مورخین بزرگ است می گوید:

«دین محمد صلی الله علیه و آله از نخستین ساعت ظهور خود، و در زمان صاحب دعوت یعنی رسول گرامی صلی الله علیه و آله ثابت کرد که يك دين همگانی است. این آیین مقدس، که برای هر نژادی مناسب است، با هر عقلی نیز موافقت دارد و عقول بشری، در هر پایه از مدنیت باشد، از آن بی نیاز نیست».

2- «جون اورکس» که از دانشمندان به نام انگلیسی است می گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله در تمام عمر خود، ذاتش به هیچ پلیدی آلوده نشد».

3- «مستر جون دی فنیزات» انگلیسی می گوید:

«محمد از بزرگترین خیرخواهان نوع بشر است. ظهور او نشانه یکی از عالیتین عقول در تمام عالم می باشد، و اگر آسیا بخواهد به فرزندان خود افتخار کند، سزاوار است که به این رادمرد بزرگ و بی مانند افتخار نماید. البته ظلم بزرگی است اگر بخواهیم حق بزرگواری این مرد را ادا نکنیم؛ زیرا این همان

برپال اندیشه، ص: 244

شخصی است که در هنگام ظهورش، عرب در درجه انحطاط و توحش بود که بر ما مخفی نیست، و باز می بینیم پس از بعثت او بر اثر انواری که دیانت اسلام در دل های آتھایی که با میل آن را پذیرفتند، چگونه اوضاع آن سامان منقلب شد، به همین جهت است که شك در بعثت محمد صلی الله علیه و آله را شك در قدرت خداوندی که شامل تمام جهان و جهانیان است باید دانست».

4- «خیر الله» مسیحی می گوید:

«محمد کسی است که تمدنی به وجود آورد، که چشم عالم را خیره ساخت و هنوز هم مورد احترام، پسند و تعظیم فلاسفه جهان است. مقدس ترین قوانین را برای زناشویی و جنگ وضع نمود به طوری که هماره قانون گذاران جهان و مصلحین عالم، از تعالیم او استفاده کرده و برای وضع قوانین و نظامات از این دین سهل و ساده استمداد می جویند، با این بیان، فلاسفه و حکمای یونان و غیر یونان کجا می توانند با این حکیم بزرگوار و عظیم الشأن عرب، برابری کنند؟».

5- دکتر «سموئیل زویمو» می گوید:

«پیغمبر مسلمین، بدون تردید از بزرگترین پیشوایان دینی، مصلحین بی‌مانند، دانشمندان فصیح و بلیغ عالم بوده و با وجود این، يك فرمانده شجاع و فداکاری است».

6- «مسیو گروسه» در کتاب «تمدن‌های شرقی» می‌گوید:

«محمد وقتی شروع به دعوت نمود، جوان بلند همت و پاکدامنی بود که برای مشروعاتی مقدس، سراسر عزم و اراده بود، او خیلی بزرگتر و عالیت‌تر از محیطی بود که در آن زندگی می‌کرد. عرب در آن روز که آن مرد بزرگ، آنها را به سوی خداپرستی دعوت کرد، در منجلا ب‌ت‌پرستی غوطه‌ور بود، در چنین هنگامی عزم کرد که آنها را به سوی خداپرستی دعوت کند. حالت اجتماعی و روحی قوم عرب نیز بی‌اندازه بود، هرج و مرج عجیبی در میان آنها وجود داشت، همدیگر

برپال اندیشه، ص: 245

را می‌کشتند و غارت را امری جایز می‌دانستند، اخلاق و عادتشان فاسد بود و به تمام معنی وحشی؛ بنابراین تصمیم گرفت بر طبق دعوت خود، يك حکومت دموکراسی که ضامن وحدتشان باشد ایجاد نماید و اخلاق و عادتشان را اصلاح کند، او از همان ملت وحشی، جامعه تربیت یافته‌ای به وجود آورد».

7- «لوئی توماس» نویسنده آمریکایی می‌گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر عرب، اول کسی بود که وحدت ملی عرب را عملی نمود، آن قبایل را زیر يك پرچم گرد آورد و عجیب این است که در هنگامی که ظهور نمود، نه تنها عربستان؛ بلکه سراسر جهان محتاج به ظهورش بود».

8- «جرجیس سال» انگلیسی می‌گوید:

«محمد صلی الله علیه و آله بهترین و نیکوترین اخلاق را داشت و کاملاً بر عکس کسی بود که دشمنان او را معرفی می‌کنند، او منزّه از هر بدی و پلیدی بود، او کسی بود که برای اصلاح اخلاق بشر قیام نمود».

9- «سرمادک سایکس» می‌گوید:

«شکی نیست که محمد، در اثر نبوغ بی‌مانند خود، و تعلیمات پر دامنه‌اش موفق شد که فکر و عمل را دارا باشد، و در اثر همین استعداد، کشور بی‌همتایی تشکیل دهد و این موضوع مسلم است که او پیامبری روشنفکر، قانونگذاری بی‌نظیر و داوری عادل بوده است».

10- «ث. ل» که از دانشمندان بزرگ سرزمین عجائب و غرائب هند است می گوید:

«وقتی در امر محمد صلی الله علیه و آله تأمل می کنیم، از عزم و اراده این مرد بزرگ، که میان يك ملت زمام گسیخته و بداخلاق و بت پرستی، پرورش یافته، در شگفت می مانیم؛ زیرا همه می دانیم که او تنها و بدون هیچ مساعدی، با کمال مردانگی، بدون ترس و واهمه، برای تغییر اوضاع آن محیط فاسد قیام کرده و از کشته شدن

برپال اندیشه، ص: 246

نهراسید، و به وعده هایی که به او داده می شد اهمیت نمی داد. ما می خواهیم بدانیم این نیروی عجیب را چه کسی به این رادمرد عربی داد، و آن قوه بیان و نفوذ کلمه را از کجا آورد، و با چه وسیله ای توانست بردگان را از قید غلامی آزاد کند و آن اتحاد بی مانند را میان طبقات بزرگان و اشراف، و توده مردم برقرار سازد و آنها را دوست و برادر نماید؟

در صورتی که ما هنوز در هندوستان برای دست مالیدن به بدن، خونریزی می کنیم و هنوز نتوانسته ایم ورود به بتخانه ها را برای هندوهای از دین برگشته جایز، بدانیم! ما می خواهیم بفهمیم که محمد این نیروی شگرف را از کجا به دست آورد؟ و آن زندگانی سراسر افتخار، سرچشمه اش در کجاست. کشور هندوستان هنوز دچار شرابخواری است و این پندهای حکیمانه که از بزرگان هندو به ما داده شده است، کوچک ترین اثری در جلوگیری از استعمال الکحل ندارد، در صورتی که مطابق گفته کتاب های قدیم، محمد همین که شراب را حرام کرد، پیروان و یارانش خم شراب را شکستند و الکحل را دور ریختند.

می خواهیم بگوییم: در محمد قوه مرموزی بود که مانند «مانیستیم» تأثیر داشت.

آیا این قوه و نیرو کجا بود؟ ما نمی دانیم؛ ولی همینقدر آثار آن را مشاهده می کنیم؛ زیرا با همین قوه بود که محمد توانست آن ملت زمام گسیخته را با هم متحد کند، و ملت واحدی از آنها به وجود آورد، و از توحش و نادانی آنها را نجات دهد، و به آنها عظمت و اقتدار بخشد، و تا به تمام ملل جهان سروری و حکم فرمائی کند. آن روز بود که ملت او توانست حاکم بر مدنیت جهان شود، و ابواب دانش و علم را بر جهانیان باز کند، و با همت او بود که زبان عربی زبان علم و ادب و راهنما، و مری بشر گردید، و همان تربیت مری اسلامی بود که در آسیا و اروپا، يك اجتماع تازه و يك مدنیت بی مانندی ایجاد کرده و خدمت های شایانی به انسانیت نمود. ای محمد! ای پیامبر بر حق که نیروی بی مانند تو از

برپال اندیشه، ص: 247

مصدر جلال خداوندی، و عالم غیب و ابدیت سرچشمه گرفته است، من با کمال فروتنی در برابر عظمت تو سر فرود می آوریم».

11- «برنارد شاو» فیلسوف بزرگ انگلیسی می گوید:

«من همواره برای دین محمد صلی الله علیه و آله بلندترین جایگاه را قائل هستم؛ زیرا زندگانی حیرت آور این مرد، تأثیر عجیبی در من داشته است، بنابراین معتقدم دین او یگانه دینی است که با تمام ادوار زندگی بشری مناسب می باشد، و قابلیت آن را دارد که هر نسلی را به خود جلب کند، اما من پیش بینی می کنم که اروپا در آینده، دین محمد را قبول خواهد کرد، آثار آن از الآن نمایان است؛ زیرا اروپاییان به آن اقبال کرده اند. در قرون وسطی روحانیون دین مسیح، یا بر اثر تعصب و یا به واسطه نادانی، که هر دو بسیار زشت است، اسلام را به رنگ های بدی درآورده و آن را به بدترین شکلی که می توانستند معرفی کرده بودند، در واقع روحانیون آن روز، دشمن محمد و دین او بودند و تا پای مرگ بر این دشمنی باقی ماندند. من تاریخ زندگی و شخصیت او را از این لحاظ که مرد بزرگ و نابغه ای است مورد مطالعه قرار دادم، آن چه بر من محقق شد این است که او از دشمنی با مسیح منزّه است.

ما باید محمد را نجات دهنده بشریت بدانیم، و من معتقد هستم که اگر شخصی مانند او متصدی حکومت عالم امروز شود، به طور قطع مشکلات آن را حل خواهد کرد و صلح و آرامش و سعادت را که جهان کمال احتیاج به آنها را دارد، فراهم خواهد آورد.

خوشبختانه در قرن نوزدهم عده ای از دانشمندان اروپا، مانند: «کارلایل»، «گوته» و «گیبون» به ارزش حقیقی دین محمد پی بردند و بر اثر آن، تحول عجیبی در اروپا نسبت به دین اسلام به وجود آمد و موفقیت زیبایی یافت؛ ولی در این قرن، اروپا در راه توجه به اسلام پیشرفت زیادی کرده و علاقه شدیدی

برپال اندیشه، ص: 248

نسبت به دین محمد از خود نشان می دهد و شاید در قرون آینده، از این جلوتر برود و معتقد به آن شود و به فایده عقیده محمدی اعتراف نماید، و تصدیق کند که برای حل مشکلاتش بهترین وسیله باشد. از همین جا می توانید تصدیق کنید که پیش گویی من بجا بوده و در همین وقت عده زیادی از افراد ملت من و سایر اروپاییان دین محمد را قبول کرده اند، در هر صورت به طوری که می توان گفت:

تحول اروپا و توجهش به اسلام شروع شده است».

12- «کارایل» فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیسی می گوید:

«امروز یکی از بزرگترین ننگ‌هاست که کسی از مردم این دوره به مطالبی گوش دهد که از آن مطالب گمان رود، دین اسلام دروغ بوده و محمد مزور و دروغ‌گوست، و بر ماست که بر علیه این اقوال بی‌معنی و خجالت‌آور قیام و با این آراء در جنگ باشیم؛ زیرا رسالتی را که آن پیامبر آورد و تاکنون 12 قرن از آن می‌گذرد، هنوز نور هدایتی است که دویست میلیون (این آمار مربوط به زمان کارایل است) انسان، که خدای متعال آنها را مانند ما آفریده است، در پرتو آن زندگی می‌کنند، و اگر کسی از شما تصور کند این دینی که میلیون‌ها مردم، که از حساب خارج هستند، قرن‌ها در پرتو آن زیسته و بر آن درگذشته‌اند دروغ و باطل است، باید بداند که نظر من بر خلاف اوست و هرگز نمی‌توانم نظر او را تأیید کنم.

کسی که این رأی را دارد چه رأی بدی است و چه ادعای باطلی و چقدر صاحبان این رأی ضعیف و احمق هستند و براسستی سزاوار دلسوزی و ترحم می‌باشند.

بنابراین هر کسی بخواهد در علوم کائنات منزلت و مقامی به دست آورد، لازم است که هیچ‌یک از گفته‌های این بی‌خردان را تصدیق نکند؛ زیرا این آراء، نتیجه نادانی، کفر و زائیده دوره انکار و الحاد است.

برپال اندیشه، ص: 249

بزرگترین دلیل، بر سیه دلی و فساد اندرون و مرده بودن روح حقیقت، در زندگی اینان است و شاید جهان کافرتر و ناسپاس‌تر و پلیدتر از این گروه، به خود ندیده باشد.

آیا براسستی شما ای برادران! دیده یا شنیده‌اید که يك مرد دروغگو بتواند يك دین عجیب و بی‌مانندی ایجاد کند؟ به خدا که مرد دروغگو قادر نیست خانه‌ای از خشت خام بر پا کند؛ زیرا اگر آگاه از وضع و طبع و خواص گچ و سنگ و آجر و خاک و سایر مصالح ساختمانی نباشد، آنچه را که می‌سازد خانه نیست؛ بلکه تلی است از مصالح رویهم ریخته و توده‌ای است از موادی که بهم دیگر مخلوط شده‌اند و بدیهی است که چنین بنایی غیر ممکن است مدت 12 قرن بر پا باشد و 200 میلیون در آن ساکن شوند؛ زیرا قواعد حکم می‌کنند که چنین ساختمانی، باید فرو ریزد و آثارش به طوری محو شود که اثری از آن باقی نماند» 1.

خوانندگان ارجمند با این اعترافات و هزاران اعتراف دیگر، از دانشمندان بیگانه و غیر مسلمان درباره شخص پیامبر و آیین کامل و جامعش، باز می‌توان گفت دین اسلام مانع از ترقی و تعالی است؟ مسلم این قضاوت در حق آیین یهودیت و مسیحیت و سایر ادیان صحیح است؛ اما این گونه بر آیین مقدس و پاک اسلام قضاوت کردن از کمال بی‌انصافی و بی‌خردی است.

فرازهایی از تعالیم پاک و جاوید اسلام

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله ابتدا پرچم دعوت همگانی خود را در «حجاز» پایتخت جزیره العرب برافراشت و دعوت خود را از خویشاوندان نزدیک خود شروع و کم‌کم آن را در میان عرب، سپس در میان تمام جوامع آن روز، توسعه

(1) - آیین اسلام شماره 30 - 1 - چاپ 1323 شمسی مقالات آقای خلیلی.

برپال اندیشه، ص: 250

داد و به دورترین نقاط عالم رسانید.

آن مدرسه‌ای که سفیران بزرگ الهی؛ یعنی پیامبران خدا، قبل از وی برای تربیت انسان، به مقتضای فطرت، عقل و وجدان که از عوامل ذاتی است، بنا کردند او تکمیل نمود.

کسانی که از نظر عقلی دچار انحرافات و گمراهی هستند، تصور می‌کنند دین مانع ترقی و پیشرفت است، در حالی که اگر به اساس دعوت انبیا توجه کنند، و به ویژه در قوانین مقدس اسلام دقت نمایند، می‌یابند که رهبران بزرگ الهی، مردم را به بهترین برنامه زندگی و تمدن حقیقی دعوت کرده‌اند.

پیغمبر بزرگ اسلام آخرین و بهترین نقشه تعلیم و تربیت انسانی را طرح و به شاگردان مکتب فضیلت آموخت.

آنان را آزادی بخشید و از قید خرافات و اوهام، که همچون زنجیر گران آنان را بسته بود، و از رشد باز می‌داشت نجات داد و از این بند مهلك آنان را خلاص نمود، تا روز به روز به رشد و ترقی و تعالی خود بیفزایند و قانون طبیعی سیر به سوی تکامل را فراگیرند. با این برنامه صحیح و ریشه‌دار و ثابت آیا دین مانع از ترقی است؟

خدای متعال در قرآن مجید و رهبران عالیقدر اسلام در روایات و اخبار می گویند:

خلقت انسان به گونه ای است که از روی فطرت و از روی اختیار، به سوی خیر یا شر گرایش دارد، اعمال خیر مایه شادکامی او می گردد و بهبود و اصلاح جامعه را در بردارد، و آدمی را به سوی رسیدن به حق و فضیلت سوق می دهد، و اعمال بد و ناپسند بر ضد آن وادار می کند.

اضافه بر آن، انسان فطرتاً از بدی که موجب بدبختی و تباهی است و در دنیا و آخرت گرفتاری به بار می آورد، گریزان است، در نتیجه باید در سایه مقررات

برپال اندیشه، ص: 251

الهی و اسلامی، به تمام نیکی های دستور داده شده عمل کند و از تباهی و فساد و بدی بگریزد، با این نوع دعوت آیا دین مانع از ترقی است؟!

نبی گرامی اسلام چراغ عمل مردم را پیش رویشان قرار دارد، و آنان را به تفکر و تعقل، در تمام برنامه های عالم دعوت کرد، و راه تقلید کورکورانه را برای همیشه به روی انسان بست و يك ساعت اندیشه در زمینه امور معنوی و مسائل عالی انسانی را برابر با شصت سال عبادت قرار داد، با این اهمیتی که دین به اندیشه و تفکر داده است آیا دین مانع از ترقی است؟!

اصول دین مقدس اسلام عبارت است از اعتقاد به مبدی که از هر نظر نامحدود است، عبارت است از اعتقاد به ذات پاك خداوندی که خالق انسان و موجودات و ناظر بر همه اعمال و احوال است و در سایه ایمان به او (خدای متعال) از هر کار زشتی خود را برکنار می دارد، عبارت است از اعتقاد به وجود فرشتگان و پیامبران و کتب آسمانی و روز قیامت و عبارت است از انجام برنامه هایی که به خیر دنیا و آخرت و مادیت و معنویت انسان است، با این جهات عالی اعتقادی، روحی و عملی آیا دین مانع از ترقی است؟!

دین می گوید:

خدای متعال کسانی را که به او نسبت شرك دهند، یا فرشتگان، کتب آسمانی، انبیا و روز جزا را که مطابق با عدل اوست انکار کنند، مشرك می شمارد و از رحمت خود دور می داند. خدای بزرگ همه افراد بشر را دعوت می کند که حقیقت اسلام را پذیرفته و جملگی از روی شعور، فکر و دلیل به دین حنیف اسلام روی آورند. چنانچه فرموده:

«اندیشه نمی کنند مگر آنها که آگاهند» «1».

(1) - «وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» [عنکبوت (29): 43].

برپال اندیشه، ص: 252

از مخالفین نیز دعوت می کند که در برابر عرضه متاعشان دلایل عقلی و علمی اقامه کنند و برتر بودن راه و مکتبشان را با اصول عقلی و عملی ثابت نمایند، با این وصف آیا دین مانع از ترقی است؟!

پیامبر بزرگ اسلام راه دانش را برای همیشه به روی بشر و تمام افرادی که تابع مذهب اویند بازگذاشت، و پرده جهل و نادانی را به کلی از میان برداشت، و آنچه به او وحی می شد را بلافاصله به دیگران تعلیم داد، تا هر يك بتوانند به تنهایی امتی را راهنما باشند «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای همیشه مردم را به مطالعه اسرار آفرینش ترغیب کرد، تا به نیروی عقل و خرد، اسرار عالم را دریابند.

پیغمبر مهربان، درس و استقلال و آزادی را به انسان آموخت تا طوق بندگی دیگران را از گردن خود برداشته و روح تملق و چاپلوسی را از بین ببرد و جز در مقابل حق و حقیقت خدای متعال سر تعظیم فرود نیاورند. با این روش اصیل و ریشه دار آیا دین مانع از ترقی است؟!

شریعت مقدس اسلام، مجموعه اصول و قوانینی است که خدای متعال به وسیله پیامبر بزرگش، آنها را به بندگان ابلاغ فرمود و به مسلمانان رعایت و دقت در انجام آن را توصیه و سفارش کرد، تا با عمل کردن به آن قوانین، روابط خود

(1) - منظور از بازگذاشتن راه دانش و کسب علم، تشویق و ترغیب به آن است، و اما پاسخ این سؤال که آیا مگر راه کسب دانش بسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گشود؟ این است که آری! در آن روز جامعه مانند بسیاری از ممالک شاهنشاهی مثل ایران در زمان منحوس 2500 ساله شاهنشاهی، همه مردم در کسب علم و دانش آزاد نبودند و فقط گروه اندکی با شرایط خاصی گزینش می شدند و یا اجازه ورود در کلاس درس را داشتند. اما با ظهور نبی گرامی اسلام این تبعیض برداشته شد و ایشان به عنوان بنیانگذار مکتب اسلام، کسب دانش و علم را حق مسلم هر

انسانی معرفی کرد. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب‌های: مروج الذهب، کامل فی التاریخ معروف به تاریخ ابن اثیر و... مراجعه کنید.

برپال اندیشه، ص: 253

را با خدا و مردم نزدیک‌تر و محکم‌تر سازند.

سلسله اعمالی که انسان، با توجه به قوانین الهی، به منظور نزدیکی به خدای متعال و جلب رحمت او، انجام می‌دهد، عبادات و اعمالی که مربوط به روابط انسان با هم نوعان است، و در اثر رعایت آنها جلب نفع و دفع زیان از خود و افراد می‌کند و می‌کوشد تا با توجه به آنها، از بدی دوری جسته و حقوق ملت و قوم را محترم شمارد و صلح و صفا را برقرار سازد، اغلب قوانین پاک و جادوان اسلام تحت عناوینی تدوین شده است که خیر همه جانبه انسان در آنهاست؛ با این جهات عالی و برنامه‌های واقعی آیا دین مانع از ترقی است؟!

پیامبر بزرگ اسلام، شرافت نژادی و حسَب و نَسَب را که غالباً باعث ظلم و ستم به يك دیگر می‌شد، و افراد را به سوی بدبختی می‌کشاند، از میان برداشت تا همگی همچون برادر با يك دیگر زندگی کنند.

سپید را بر سیاه، عرب را بر عجم، غنی را بر فقیر جز به تقوی و درستی اسلام امتیازی نیست «1».

نبی بزرگوار در میان تمام امت طرح برادری و دوستی انداخت «2» و همگی را با يك دیگر متحد و شریف را با وضع و غنی را با فقیر برادر ساخت تا پشتیبان هم باشند و به یکدیگر در تمام زمینه‌های زندگی کمک رسانند و همه مردم مسلمان در راه حق و برای نگاهداری و پیشرفت اسلام از دادن مال و جان مضایقه نکنند؛ با این نوع تربیت آیا دین مانع از ترقی است؟!

نبی با عظمت اسلام، دستورات زندگی را همان دستورات اخلاقی اصیل

(1) - «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ». [حجرات (49): 13].

(2) - «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [حجرات (49): 10].

برپال اندیشه، ص: 254

و قوانین خلقت، که با ذات بشریت هماهنگ است قرار داد و شالوده آن را روی فطرت بنا کرد تا همیشه استوار و تازه باشد و در اثر مرور زمان، همچون قوانین ساخته شده بشری و قوانین تحریف شده عهد عتیق و جدید، کهنه نشود، یکی از دانشمندان بزرگ مادی می گوید:

«در تمام شرایع دینی یگانه آیینی که جنبه اجتماعی عملی آن تام و تمام است، شریعت پیامبر اسلام است».

با این حیثیت نورانی و عقلی و علمی آیا دین مانع از ترقی است؟!

اسلام انسان را به عقاید و اعمال صحیح دعوت کرده است؛ زیرا در قرآن مجید که کتاب آسمانی اسلام است، خدای متعال انسان را بر موجودات عالم برتری داده و او را سرور روی زمین و خلیفه خود خوانده است. **«1»** این امر می‌رساند که خدای متعال نهایت جود و رحمت را در حق انسان مبذول داشته تا آدمی به فراخور این شایستگی، از خوان بیکران الهی بهره‌مند شود.

به طور قطع این فضیلت؛ یعنی سروری و برتری بر موجودات عالم، این چنین تقاضا می‌کند که انسان دایم در حال حرکت به سوی فضایل و خوبی‌ها باشد.

خدای متعال در قرآن مجید انسان را به مطالعه در عجائب جهان دعوت کرده تا در اثر پی بردن به شگفتی‌های آفرینش ایمانش تقویت شود و از این رهگذر برای پیشرفت مادی و معنوی آماده گردد. این راه و روش اسلام برای زنده کردن روح انسان‌ها از افسردگی و مردگی است؛ آیا دین مانع از ترقی است؟

هدف اساسی اسلام بیدار کردن عقل و خرد انسان است، تا بتواند روابط چند

(1) - «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». [اسراء (17): 70].

برپال اندیشه، ص: 255

جانبه خود را با خدا و جهان بفهمد، نظر به همین سیمای اساسی تعلیمات قرآن است که «گفته» در آن هنگام که نظری کلی به اسلام انداخت به «اکرمان» چنین گفت:

«این تعلیم هرگز دچار شکست نمی شود، اساس کلیه تمدن‌های با ارزش و کامل جهان، اسلام است.»

بهره بردن ملت‌های بیگانه از مسلمین، بویژه در «اسپانیا» و «اندلس» و کتابخانه‌های بزرگ و مراکز علمی قابل تردید نیست، چنان که در کتاب‌های اروپاییان می‌خوانیم:

«تمدن ما نتیجه زحمات مسلمین در مراکز علمی، و لابراتوارهای بزرگ در کشورهای اسلامی بود».

پس اسلام زیربنای زندگی سالم، و تمدنی درخشان و عالی انسانی است، آیا بازهم بی‌خبران به خود مغرور و مشغول، حتی از بیگانگان هم این جمله را که می‌گویند: «اسلام یعنی: تمدن» قبول نمی‌کنند؟ باید از آنان پرسید: آیا دین مانع از ترقی است؟!

در شریعت مقدس اسلام برای هر نوع از احتیاجات بشر در سیر زندگی، قانونی وضع شده است؛ که قانون بین‌المللی، با کمی تغییر به مذاق حقوق دانان، از آن گرفته شد، ولی غرور و پروپی ملل متحد اجازه نداد که به این احتیاج و نیاز به اسلام اعتراف کند.

البته برای این که بدانید این مدعا صحیح است، باید به قوانین بین‌المللی مراجعه کنید، سپس قوانین اصیل آن را به عینه در کتب حقوقی اسلام ملاحظه نمایید.

پیامبر بزرگ اسلام به مردم خاطر نشان ساخت که: تمام انبیا به نوبه خود در تحکیم بنای خانه دین، که اساسش با وحی استوار شده، کوشیده و بر شکوه

برپال اندیشه، ص: 256

و جلالت آن افزوده‌اند و تمام آنها برای يك منظور که سوق بشر به سوی کمال است برانگیخته شده‌اند.

قرآن مجید همه انسان‌ها را دعوت می‌کند که به تمام انبیای گذشته و تعلیمات واقعی آنان، ایمان آورده و آنان را تصدیق کنند و سایر پیروان ادیان الهی دیگر را امان داده، تا از سعادت بهره‌مند و از عذاب الهی ایمن گردند و جامعه‌ای بر اساس

حق و حقیقت بنا نهند و هر يك از افراد به وظیفه خود عمل نمایند، در نتیجه آرامش دل و خاطر برای همگان ایجاد شود. با این برنامه‌های عالی و متین آیا دین مانع از ترقی است؟!

علت این قضاوت ناجوانمردانه و غیر انسانی درباره نقش دین در ترقی، رشد و شکوفایی جامعه را، باید در نوع تربیت این قاضیان شهوت پرست جستجو کرد، و تأثیر همنشینی آنان را با غرب و غرب‌زدگان قبول کرد و دانست که محصول اندیشه‌های خرافی آنان، هیچ منشأی جز هضم شدن در امواج خطرناک جهل و بی‌خردی و غرب‌زدگی و استعمار فکری ندارد.

استاد محترم آقای «محمد تقی جعفری» در تفسیر، نقد و تحلیل مثنوی می‌گوید:

«بدون تردید تأثیر همنشین در افراد انسان بسیار با اهمیت است، بعضی از اشخاص در این باره تعبیری دارند و می‌گویند: نفس انسانی دزد عجیبی است، بدون این که خود انسان مطلع بوده باشد از انگیزه‌ها و پدیده‌هایی که می‌بیند تدریجاً می‌دزد و در شخصیت خود جا می‌دهد. متأسفانه دوران معاصر، برای این مسئله حیاتی هیچگونه اهمیتی قایل نمی‌شود، زیرا اصلاً مسئله تعلیم و تربیت يك حالت مسخ شده‌ای پیدا کرده است که نه نتیجه منطقی در بردارد و نه روش اساسی و ریشه‌دار، که از منطق اصالت برخوردار باشد. محصول تربیت دوران معاصر ما با صدها بلکه هزاران کتاب‌هایی که در امور تربیتی نوشته

برپال اندیشه، ص: 257

است این است که مزاحم دیگران نباشید، بایستی بکوشید تا با همه افراد جامعه‌تان همزیستی کنید. اما این که آیا روح انسانی قابل تکامل اخلاقی و معنوی است؟ و این که آیا روح انسانی به غذای دیگری احتیاج دارد؟ و این که آیا در مقابل حقوق زندگانی مادی حقوق دیگری هم برای جان‌ها وجود دارد یا نه؟ چیزی است که برای فلاسفه و متفکرین معاصر ما اصلاً مطرح نیست؛ بلکه متأسفانه بایستی بگوییم که بعضی از اینان بزرگترین هنر خود را در این می‌بینند که هرگونه اصل انسانی را با مغلطه‌بازی‌ها و سفسطه‌گویی‌ها از هم متلاشی سازند و از این راه حس شهرت‌پرستی خود را اشباع کنند» «1».

منظورتان از ترقی چیست؟

نتیجه این تعلیم و تربیت در روح نسل معاصر، این شده است که فقط به جنبه مادی زندگی اندیشه کند و تا بتواند به معنویات و روحیات و آیین و دین و مقررات الهی بتازد و بخندد!! و گاهی که صحبت از دین به میان آید چهره درهم بکشد و با قیافه غلطاندازی بگوید: دوران علم است و نمی توان در سایه دین به ترقی و تعالی رسید. باید از آنان که دم از ترقی و ترقی خواهی می زنند، سؤال کرد: که منظورتان از ترقی چیست؟

ممکن است ترقی به نظر آنان فرو رفتن در منجلاب فساد، در سایه کثیف فیلم های سینمایی، کاباره ها، شب نشینی ها، مجلات فاسد، رواج تصویرهای محرک شهوت، آزادی بی بند و بار زنان و دختران چشم بسته در اختیار اطوار ناهنجار گنهکاران غرب، قرار گرفتن و از کاخ انسانیت خارج گشتن، و به هر جنایت سر سپردن و فرار از قانون الهی، در برنامه ها و دسیسه های شیطان

(1) - تفسیر و شرح مثنوی: 1/ 335.

برپال اندیشه، ص: 258

غوطه خوردن؛ به حدی که در سایه آن مال و ناموس و عرض و اخلاق، مفهومش را از دست بدهد باشد، اگر منظورتان از ترقی این است که دین الهی مانع از چنین ترقی است اندیشه و عقل، هر لحظه بر چنین تمدن و تجددی لعنت می فرستد، و اگر منظورتان از مفهوم و مصداق واقعی ترقی عبارت است از حریت و آزادی، اندیشه و تفکر در کائنات، پیشرفت علمی در برنامه ها، تسخیر کرات و موجودات عالم، فضیلت و اخلاق، شرافت و غیرت، عفت و عصمت خانوادگی، احسان و عدل، مروت و جوانمردی، تعاون و کمک به هم نوع، تربیت و تعلیم، شجاعت و سخاوت.. که اسلام عین این مفاهیم و مصادیق است و می توان گفت: اسلام یعنی ترقی و ترقی یعنی اسلام، پس باید به اسلام برگردند و در سایه پاک و بلند او شاهد مقصود را دریابند؛ چون این آیین انسان را به اعلا مرتبه می رساند و تمام موانع ترقی را که تمرد از حدود الهی است ممنوع و حرام می داند.

امروزه در ممالك و جوامع اسلامی، این عقیده که دین مانع از ترقی است، راهی است برای پیشبرد منافع استعمارگران و مزدورانشان، و آوازی است برای خواب کردن ملت های اسلامی، جهت تسلط ستمگران و قلدران و بیگانه پرستان.

اگر قوانین اسلام و دین که سرچشمه آن عدل، علم و حکمت خدای متعال است، مانع از ترقی بشر باشد؛ پس در جهان علت ترقی چیست؟ و راه ترقی کدام است؟

آیا شرم‌آور نیست که انسان عقل سلیم خود را تعطیل کند و بنده و نوکر بیگانگان و بیگانه‌پرستان باشد؟

آیا شرم‌آور نیست که ملت اسلام، با در اختیار داشتن مکتب بی‌نیازی چون اسلام، از آن دست شسته و در منجلاب غرب فرو رفته باشند؟

بی‌تردید علل این انحرافات و خودکامگی را باید در قرن‌های قبل جستجو

برپال اندیشه، ص: 259

کرد؛ چون این عقیده ننگین مدت مدیدی است که شکل گرفته و به تدریج پیشرفت کرده است؛ به طوری که متأسفانه امروز اکثر ملت‌های اسلامی بویژه نسل جدید آنان، با کمک عواملی چند، چنان به سرعت رو به جاهلیت و پستی در حرکت آمده که گویی اسلام ریشه‌دارترین دشمن خانگی آنان بوده و می‌خواهند خود را از چنگال این دشمن برهانند!!

این همان قویترین نوع استعمار است که امروز از آن به استعمار فکری و فرهنگی تعبیر می‌کنند و بدبختانه زنجیر آن به دست و پای تمام کشورهای اسلامی بسته شده است و نجاتی برای آنان نیست، مگر از طریق بازگشت به اسلام، که کم و بیش در برخی از جوامع اسلامی طلیعه آن با خواست الهی پدیدار گشته.

به امید روزی که ملت اسلام، پرچم عزت و سرپلندی خود را بر بام زمین برافرازند و خود را از دشمن خطرناک همه جانبه؛ یعنی استعمار، رهایی بخشند.

برای این که بتوان به جامعه اسلامی رشد بیشتری داد و آنان را به عواقب خطرناک این زندگی آلوده آگاه کرد و راه آنان را از چاه باز شناساند، باید علل انحرافات مسلمین را بررسی کرد، شاید از این رهگذر مسلمانان عزیز بیش از پیش بیدار شده و این علل خطرناک را از زندگی دور کنند، تا با از بین رفتن این علل و عوامل، عزت دیرین و شخصیت عالی خود را دریابند و برتری دین و جامعه اسلامی را در جهان بشری ثابت نمایند، و دین خود را به خدا و نبی اکرم و اسلام و پیشوایان گرامی مذهب ادا نمایند، تا در دنیا عزیز و در آخرت و مقابل پیشگاه عدل الهی سرپلند باشند و بدانند که با دارا بودن چنین مکتب بی‌نیاز و سرشار از فرامین مادی و معنوی، می‌توانند امور جهان را به دست گرفته و آن را به زیباترین صورت اداره کنند. چنانچه خدای متعال در قرآن به این حقیقت خبر داده است:

برپال اندیشه، ص: 260

«وَلَا تَحْزَنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «1».

«و [در انجام فرمان‌های حق و در جهاد با دشمن] سستی نکنید و [از پیش آمدها و حوادث و سختی‌هایی که به شما می‌رسد] اندوهگین مشوید که شما اگر مؤمن باشید، برترید».

(1) - آل عمران (3): 139.

برپال اندیشه، ص: 261

10

علل و عوامل انحطاط مسلمین

برپال اندیشه، ص: 262

1- دوری از قرآن اولین عامل انحطاط

شروع انحطاط ملت اسلام پس از برتری، فاصله گرفتن از «قرآن مجید» بود.

کتابی که جامع‌ترین و بهترین دستورات را برای زندگی مردم آورد و مهم‌ترین سنگر، برای محفوظ ماندن آنان از گناه، و مفاسد و عقب افتادگی‌ها بود.

کتابی که از مرده‌ترین ملت‌ها، بهترین جامعه را به وجود آورد و سیادت و آقایی آنان را بر تمام جهانیان تضمین کرد «1».

قرآن مجید به عنوان چراغ روشن‌گر زندگی، از طرف خدای متعال به انسان عرضه شد و وعده داد: در سایه عمل به آن، انسان به تمام معارف و حقایق عالی دست یابد.

جدایی از این معدن گرانها و سرشار و پر سرمایه، اولین عامل عقب افتادگی ملت اسلام از زمان های گذشته شد، و این عقب ماندگی به تدریج از قرون قبل شروع شد و متأسفانه تا امروز که توسعه همه جانبه یافته است.

مدت ها می گذشت که جامعه اسلامی از قرآن فاصله گرفته بود، ولی هنوز مسلمین از برکت معنویت اسلام بر سر پا بودند؛ اما به تدریج از درون آنها حال خمودگی، رکود مادی و معنوی شروع شد و تا امروز که با دیدگان خود ضررهای غیر قابل جبران را می نگرند، ادامه یافته است.

(1) - «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ» [آل عمران (3): 110].

برپال اندیشه، ص: 263

البته قبل از ورود برنامه های اسلامی و علوم الهی (که نتیجه زحمات دانشمندان اسلام بود) به اروپا و مغرب زمین، مسلمین این چنین گرفتار ناراحتی نبودند؛ ولی پس از بیداری آنان، و رشد زندگی مادی در اروپا، غفلت و غرور و عیاشی و شهوت پرستی جامعه اسلامی، رشته سیادت در آنجا قرار گرفت و ملت اسلام توسط برنامه های استعماری آنان، در معرض چپاول و یغماگری، دزدی، بردگی غرب و دیورگی از جهان اروپا قرار گرفتند.

اندوه دل

با کمال تأسف به همان نسبت که اروپا و مغرب زمین در سایه علم و دانش با سرعتی شگفت انگیز، به سوی تعالی و ترقی مادی در حرکت بود، مسلمانان هم بر اثر غفلت و دوری از منبعی چون قرآن، به انحطاط و پستی رهسپار شدند.

قرآن سرمایه پروردگار عالم در میان توده بشری است. قرآن کریم معجزه جاوید بزرگ ترین شخصیت انسانی است. حق کتاب الهی از هر حقی بزرگ تر و برتر است و ادای حق این کتاب، از طرف انسان از هر فریضه ای واجب تر است.

قرآن راهنمای بشر به سوی سعادت، و بازدارنده انسان از ذلت، شقاوت، بدبختی و هلاکت است.

در سراسر جهان، قرآن نه فقط به عنوان کتابی که دارای احکام فقهی است شناخته شده؛ بلکه به عنوان کتابی شناخته شده که حاوی قوانین سیاسی، قضایی، جزایی، مدنی، اجتماعی، جسمی، روحی، مادی، معنوی و اخلاقی است.

کتابی که با توانایی کامل، بشر را از هر جهت اداره می‌کند؛ ولی با کمال تأسف در اداره امور ملت اسلام، جایش خالی است؛ زیرا تنها بهره‌ای که از او برده

برپال اندیشه، ص: 264

می‌شود، به عنوان تبرک در پاره‌ای از مراسم‌های زندگی است، مانند: بستن به بازوی طفل برای رد چشم زخم، و قرار دادن کنار سفره عقد برای صمیمیت و شگون، و به همراه داشتن برای محفوظ ماندن از حادثه. اگر هم عده‌ای از دانشمندان بر آن شرح و تفسیر بنویسند، فقط در خور استفاده علمی محض آنهم برای استفاده عده‌ای محدود است، نه عملی. این است اولین عامل انحطاط مسلمین.

این کتاب مجموعه قوانین از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی، از ترکیه نفس تا حفظ بدن و بهداشت عمومی در زندگی و از حقوق اجتماعی تا فردی و از اخلاقیات تا بیان رذایل و از مکافات عمل در این جهان و آن جهان را در بر دارد، ولی امروز کدام ملت اسلامی است که عمل به این کتاب، در مجموع مقرراتش قرار گرفته باشد؟

قرآن در کلام علی علیه السلام

«این قرآن کریم است که به نام نبی بزرگ و آیین او در پیش روی ما قرار دارد.

چراغ فروزانی است که در تاریکی جهل، نور راه گم‌گشتگان و هادی گمراهان است. در این نظام متین و استوار و ناموس شریف الهی کژی و کاستی نیست.

حلال را بیان می‌کند و حرام را توضیح می‌دهد، از واجبات سخن می‌گوید و از حقایق برنامه‌ها پرده برمی‌دارد. ناسخ را از منسوخ، ویژه را از ناویژه نشان می‌دهد، گاهی به داستان‌های گذشته می‌پردازد و گاهی از گم‌شدگان قرون قبل حکایت می‌آورد. حدیث فرسوده ملوک ظالم و فرمانروایان قلدری، که چندی بر جهان حاکم بوده‌اند و در عین کامیابی به ناکامی از جهان رخت برپستند را تازه می‌سازد، و جملات نیکویش را با شهادت تاریخ و پندهای عبرت‌انگیز همراه

برپال اندیشه، ص: 265

کرده و غفلت زدگان را از مستی لذت‌ها و رؤیاهای نادانی به هوش می‌آورد.

قرآن عظیم، به دردهای زمان زندگی درمان می‌بخشد و بر جراحات‌های مهلك قلب مرهم شفا می‌گذارد. قرآن مجید از هر دری سخن گفته تا آنجا که کلمه‌ای ناگفته نگذاشت، گذشته‌ها را به یاد آورد چندان که حادثه‌ای را فراموش ننمود، آینده مرموز بشریت را به سعادت و سلامت تضمین کرد، در صورتی که فرمان وی را بپذیرند و راه خوشبختی را از وی بجویند»¹.

این بود قسمتی از سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام در اطراف سازندگی قرآن، که در کتاب ارزشمند «نهج البلاغه» نقل شده است؛ ولی عمل به این کتاب الهی و منبع فیض آسمانی، از یاد ملت‌های اسلامی رفته، چنانچه خود و زندگی را مدت‌هاست فراموش کرده‌اند.

مغرب زمین اگر متدین به دین اسلام نیست؛ ولی دقیقه‌ای از فعالیت‌های علمی و اندیشه‌ای فروگذار نمی‌کند، اگر چه عاقبت با تمدن منهای دینش نابود می‌شود؛ ولی اکنون بر اثر مجاهدت‌های علمی، بر ملت‌ها فائق آمده است.

حداقل اگر ملت اسلام به آیات علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی در قرآن عمل می‌کردند، از زیر زنجیر فرهنگ خفت‌بار آنان راحت می‌شدند.

مقاصد برتر قرآن مجید

هدفی را که قرآن دنبال می‌کند عبارت است از: تربیت فرد و جامعه، تکمیل قواعد عقلی، شکوفایی استعدادات فکری، انهدام زنجیر خرافات، ننگ‌های اجتماعی، ابطال تقلیدهای کورکورانه، نیرومند ساختن قوه روح و آماده نمودن

(1) - از امیر مؤمنان علیه السلام سخنان حکیمانه دیگری نیز در مورد فضل قرآن نقل شده است که بیشتر آن در نهج البلاغه در خطبه‌های 1، 18، 87، 91، 110، 125، 127، 138، 147، 151، 158، 175، 177، 183 آمده است.

برپال اندیشه، ص: 266

انسان به ادراك معانی حقیقی، مواعظ حسنه و تحصیل و رشد در مدرسه خداپرستی؛ ولی شاگردان این مدرسه مدت‌هاست گریخته‌اند و هم اکنون مهمترین مانع بازگشت آنان، استعمار فکری است که به آنها اجازه برگشت نمی‌دهد!!

مذمت تقلید

قرآن مجید و احکام نورانی آن، دشمن تقلید کورکورانه و موانع تعقل و تفکر است، قرآن کریم مقام شامخ دانشمندان و فضیلت تحصیل علم و بیداری را با نیکوترین راه بیان فرموده است.

امثال و حکم

این کتاب با امثال و حکم، طُرُق مستقیم سعادت و نیک بختی و منازل با شکوه انبیا و پرهیزکاران را به مردم نشان داد؛ تا از او درس فضیلت گیرند و وجود خود را با عمل به آیات آن بیاراند. اگر به این کتاب عمل می شد آیا جامعه اسلامی همان عزت و سرفرازی صدر اول اسلام را نداشت؟

اوصاف شخصی و اجتماعی

قرآن مجید برای بخشیدن يك نظام عالی به انسان، دروغگویی، دزدی، کینه توزی، رباخواری، دورویی، رشوه، غیبت، تهمت، خیانت، ظلم، تجاوز، بدبینی، زنا، شرابخواری، قماربازی، ناسزاگویی، چشم چرانی و دیگر کردارهای ناپسندی که به حال فرد و جامعه مضر است را حرام کرده است.

قرآن مسلمین را به رعیت پروری و دستگیری، ایمان و دوستی، احسان و عدل، مروت و شجاعت، شرف و ترس از عذاب الهی، زهد و پرهیزکاری

برپال اندیشه، ص: 267

و کسب معارف و زیور معنوی در تحت فلسفه ناپایانی تشویق کرده است. آیا وضع جوامع اسلامی امروز مطابق با حلال و حرام قرآن است؟

آیا انحطاط جامعه، سزای این کناره گیری از قرآن مجید نیست؟!

تشویق به کسب علم

قرآن مجید مبادی علوم و فنون، مجهولات بشر و اسرار توحید، مبدأ و معاد و مقصد و مقصود را در سوره‌های گوناگون به زبان حکایات و آیات و بیان ادله و براهین، روشن و واضح نموده است و انسان باید بداند که کتاب آسمانی اسلام عالی‌ترین میزان و ترازوی شناخت حقایق است.

عزت در سایه قرآن

امام ششم علیه السلام می‌فرماید:

«قرآن مجید را نیکو فراگیرید؛ چرا که در آن نیکوترین حدیث است، در آیاتش فکر و اندیشه کنید؛ چرا که آن بهار دل‌هاست و به نور آن بهبودی جوید؛ چرا که بهبوددهنده درون سینه‌هاست. آن را نیکو تلاوت کنید؛ زیرا گوارترین و شیرین‌ترین داستان‌هاست» «1».

قرآن مجید امرکننده و بازدارنده، ساکت و گویا، حجت خدای متعال است که پیمان محکم خود را از شما درباره آن گرفته و نفوس شما را در گرو آن قرار داده است، و به وسیله آن نور خود را تمام و آیین مقدسش را تکمیل کرده است.

پروردگار متعال پیغمبر خود را از دنیا میراند؛ در حالی که خلق را از احکام هدایت‌بخش قرآن سرشار کرد.

(1) - پرتوی از قرآن: 22.

برپال اندیشه، ص: 268

در پرتو مقدس قرآن بود که اعراب جاهل، داناگشته و توفیق تشکیل مدینه فاضله را یافتند و به تمدن و ترقی رسیدند. قرآن راهنمای پرهیزکاران و مشعل فروزان نایبانیان و رهبر جویندگان و خوانندگان راستی، درستی و یکتاپرستی می‌باشد.

بی‌تردید امروز مسلمانانی که در تمام زمینه‌ها، نظم خود را از دست داده‌اند می‌توانند در سایه برگشت به این کتاب با عظمت، عزت گذشته را باز یابند و گرنه بدون عمل به برنامه‌های کتاب خدا، همچنان در همین بدبختی خواهند ماند.

عمل و پاداش

کتاب الهی که بر دو پایه محکم یکتاپرستی و پاداش عمل در روز قیامت استوار است، حق انسان‌ها را ادا کرده و در ترویج معارف و فرهنگ حقیقی و انهدام بنای شهوت‌پرستی و لذایذ ممنوع، کوشش فراوانی نموده است. این مردم مسلمانانند که باید آن را دلیل و راهنمای خود قرار دهند، تا در سایه عمل به آن برتری یافته و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند.

قرآن مجید با تعالیمش، شادمانی، نشاط و مسرت فراوانی در قلوب آدمیان، بویژه پیروان حق و پروانگان شمع هدایت، وارد می‌کند و با قوانین جالب و ریشه‌دارش، انسان را به پیمودن راه واقعیات تشویق و تحریص می‌نماید.

از کتاب الهی پیروی کنید

قرآن یعنی: اسلام و ایمان، و اسلام و ایمان یعنی: قرآن، آنان که ادعای مسلمانی می‌کنند اگر رفتار و کردارشان، و آراء و عقایدشان مطابق با قرآن نباشد، آیا این ادعا از آنان پذیرفته است؟

برپال اندیشه، ص: 269

آری! کسانی که دم از اسلام می‌زنند و مرتکب انواع و اقسام کارهای نامشروع و خلاف انسانیت می‌شوند؛ افرادی هستند که از گلستان قرآن گلی نچیده و حتی بویی نبرده‌اند. روشن است که ادعای مسلمانی و دینداری، عقلاً و شرعاً، از آنان پذیرفته نیست و اینان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد آنها فرمود: روز قیامت قرآن مجید دشمن آنان و جایگاهی جز جهنم در آن عرصه نخواهد داشت.

يك روايت

از امام ششم علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«پیروان ما کسانی هستند که مانند ما عمل و رفتار کنند، نه آن که رفتارشان مخالف با رفتار ما باشد آنگاه خود را به ما نسبت دهند ما از این گروه و طایفه بیزاریم» **«1»**.

راستی عمل آن بزرگواران چیست که امام صادق علیه السلام ما را به گزینش آن دستور داده است؟ آیا عمل آن حضرت و سایر اهل بیت علیهم السلام غیر از عمل به قرآن کریم است؟

اگر با دقت بنگریم مدنیت واقعی؛ همان دینداری و عمل به احکام قرآن است و تمدن حقیقی؛ همان پیرون آمدن از قید اسارت و خلاص شدن از زندان استعمار و ننگ گناه و خطاکاری است.

شکوفایی استعدادها

پیروی از قرآن مجید استعدادها را هر چه بیشتر شکوفا کرده، و قوای انسانی

(1) - خصال: 614/2، حدیث 10؛ بحار الانوار: 174/68، باب 64، حدیث 8.

برپال اندیشه، ص: 270

را در راه خیر و صلاح تقویت می نماید. هم آنچه در سایه آگاهی، مسخر آدمی می گردد، در راه کمال و امنیت به کار می رود و هم انسان از سلامت دنیا و آخرت برخوردار می شود. این همان راه ریشه داری است که قرآن، در سوره «اسراء» بدان اشاره کرده و می فرماید:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» «1».

قرآن مجید کتاب راهنمایی برای انسان هاست، کتابی است که آیات آن مانند امواج نور و نسیم هوا، در قرون متوالی و در میان جوامع بشری، در تمام فواصل شب و روز در حرکت است، انسان باید چشم باز کند و جهاز تنفس معنوی و روحی را در معرض نسیم پاک آن قرار دهد.

این بود شمه ای از واقعیات قرآن کریم و گوشه ای از انوار درخشان کتاب الهی، که روزگاری ملت اسلام در اثر توجه به آن، پیشرو تمام برنامه های مادی و معنوی بودند، و امروز بر اثر عدم توجه به دستورات آن افسرده و پریشان و دنباله رو مشتی

مسیحی و یهودی، در تمام زمینه‌های زندگی هستند!! و عجیب‌تر این که با داشتن قرآن، آرزوی رسیدن به احوالات آنان را دارند، آنان که جز سق و سستی و نابودی و هلاکت و سقوط در عالم نمی‌توانند ثمر دیگری داشته باشند.

تقلید کورکورانه هرگز

دوری از قرآن، و تقلید از فرهنگ ضد انسانی قرن بیستم، عین نادانی است.

تصویر انسان‌های به اصطلاح متمدن قرن بیستم، بویژه آنگاه‌ای که در غرب

(1) - «حقا که این قرآن (جامعه انسانی را) به پایدارترین و استوارترین طریقه و آیین هدایت می‌کند». [اسراء (17): 9].

برپال اندیشه، ص: 271

زندگی می‌کنند، این است که:

ابتدا باید چیزهای لازم را تحصیل نماید، بعد به نیازمندی‌های فوق‌العاده پردازد، بعد نوبت لذت‌ها و کامرانی‌ها می‌رسد، سپس ثروت‌های زیاد و به دنبال آن، اشخاص را می‌خواهد که به او خدمت کنند، چنین انسانی يك ساعت استراحت و آسایش ندارد، و عجیب‌تر از همه این که هر چه وسایل آسایش و راحتی آسانتر و فوری‌تر در اختیار قرار گیرد، تمایلات او زیادتر شده و چیزی در این جهان یافت نمی‌شود، که بتواند رضایت او را جلب نماید، به طوری که پس از مدت‌ها فعالیت و کشمکش، و پس از این که میلیون‌ها ثروت را بلعید و بسیاری از مردمان را ناراحت ساخت، فکرش به جای بالاتر رفته و برای این که خودش صاحب دنیا شود، می‌خواهد همه را قتل عام کند. این است يك تابلوی حساس و واقعی از يك انسان حقیقی که می‌خواهد جامعه‌ای متمدن را تشکیل بدهد «1».

انسان قرن بیستم

آقای «ادوارد کندی» سناتور بزرگ ممالك متحده آمریکا، در یکی از مقالات مهم خود، از تابلوی حساس مزبور، درباره انسان غربی قرن بیستم چنین پرده برمی‌دارد:

«نباید در مورد اثرات وخامت بار تحولات اخیر، بر مردم هند و چین اشتباه کنیم. همچنان که خشونت ادامه می‌یابد و بمباران تصاعد بیشتری پیدا می‌کند، بحران مردم هند و چین هم، پیوسته رو به افزایش است. مصیبت روی مصیبت پدید می‌آید، کودکان بیشتری یتیم می‌شوند و زنان و مردان و اطفال بیشتری

(1) - قرارداد اجتماعی: 148.

برپال اندیشه، ص: 272

آواره می‌گردند، و هزاران تن دیگر نیز یا مجروح یا معلول و یا کشته می‌شوند، و بار دیگر بر تعداد قربانیان آمار دیگری افزوده می‌شود که شماره آن از چند ده میلیون می‌گذرد، و آن هم به خاطر چند جمله‌ای است که در موافقتنامه (موافقتنامه صلح آمریکا، هند و چین) بر سر آن اختلاف است. درست است که طرف مقابل نیز در عملیات تعرضی خود، خشونت نشان می‌دهد؛ اما این خشونت نمی‌تواند ما را از وظیفه‌ای که در برابر کاهش سطح خشونت جنگ نسبت به غیر نظامیان داریم معاف نماید.

مردم آمریکا این انتظار را از دولت خودشان دارند، با این وجود از سال 1965 تاکنون کشور آمریکا 7/5 میلیون تن بمب بر سر مردم «هند» و «چین» فرو ریخته است که قسمت عمده آن طی چهار سال حکومت «نیکسون» بوده است.

این مقدار بمب، یازده برابر مقداری است که ما بر سر مردم «کره» فرو ریخته‌ایم و سه برابر، بیشتر از میزانی است که طی جنگ دوم جهانی به کار برده شده است.

دست کم يك میلیون تن بمب، از ماه ژانویه سال گذشته به بعد، در هند و چین به کار برده شده است.

هرگز نمی‌توان قبول کرد، آنچنان که فرماندهان نظامی ما می‌گویند، این بمباران‌ها به مردم غیر نظامی اثر چندانی نداشته باشد. مشکلاتی که برای مردم هند و چین بار آورده‌ایم، تا سال‌های سال برایشان کافی است، اما در سال 1972 مردم «هر دو پاره» و «ویتنام» صرف نظر از «لائوس» و «کامبوج» شدیدترین ضربات جنگ را تحمل کرده‌اند، در کامبوج و لائوس هم ضایعات جنگ رو به افزایش است.

در ویتنام شمالی با توپخانه و بمب‌های ما، تنها سلاح مرگ و ویرانی است که ده‌ها هزار تن از غیر نظامیان کشته یا مجروح شده‌اند.

ویتنام جنوبی هم از این بلاها برکنار نبوده است، نزدیک به دو میلیون آواره

برپال اندیشه، ص: 273

در آن سرزمین وجود دارد «1».

و همچنین تلفات غیر نظامیان به 200 هزار تن رسیده است، و بنابر آماری که در «سنای آمریکا» وجود دارد که میانگین یک چهارم قربانیان و زخمی‌ها کودکان زیر 12 ساله هستند و نیمی از قربانیان زنان و کودکانند. (اف بر این آذمخواران غری و مسیحی قرن بیستم).

میزان مصایب و شکنجه‌های مردم ویتنام، خارج از تصور و ارزیابی است و به دشواری می‌توان اثرات وخامت‌بار این جنگ را بر ویرانی کانون‌های خانوادگی، و نابودی اصول زندگی و اجتماع ویتنامی برآورد کرد.

میلیون‌ها نفر از مردم هند و چین که از قتل و کشتار جان به لب شده‌اند، برای صلح و رهایی از بمباران و قتل عام، فریاد می‌کشند و استمداد می‌طلبند و ما باید این فریادها را پاسخ دهیم. (تاکنون که سردمداران حکومت آمریکا بر احدى رحم نکرده‌اند.) جنگ هند و چین سال‌هاست که با مردم آمریکا همراه است و مردم این سرزمین، نه تنها از این جنگ خسته‌اند؛ بلکه خستگی بیشتر آنها از وعده‌ها و شعارهایی است که برای پایان آن شنیده‌اند.

آنها از این خسته‌اند که می‌بیند سربازان آمریکایی را از ویتنام بیرون می‌آوریم، ولی در تایلند و آب‌های اطراف ویتنام سر در می‌آورند و هواپیماها و کشتی‌های جنگی ما دوباره، کار کشتار و بمباران را ادامه می‌دهند «2».

(1) - به وسیله همین آمریکا و دوستانش نیز نزدیک به دو میلیون آواره مسلمان به خاطر گروهی یهودی در بیابان‌های خاورمیانه عربی وجود دارد که حتی از وسایل اولیه زندگی محرومند.

(2) - کیهان دوشنبه 11 دی 51 شماره 8844. (اکنون که قریب به نیم قرن از آن زمان می‌گذرد بار دیگر سردمداران حکومت آمریکا به سرکردگی «بوش پسر» که با فریب و حيله و رأى دادگاه بر سر کار آمد، مردم مظلوم «عراق» را مورد هجوم قرار داده و هیچ کس قدرت مقابله با این شیطان منفعت‌طلب را ندارد. امروز که این صفحات را می‌نگارم خبر

شهادت یکی از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام که عمری را در راه اعتقادات شیعه سپری کرد یافتیم. شهید آیه الله سید محمد باقر حکیم رضوان الله علیه در سالروز ولادت حضرت باقر علیه السلام در تاریخ 82/6/8 همزمان با سالروز شهادت شهیدان رجایی و باهنر به دست عمال دژخیم زمان، پس از مراسم نماز جمعه در کنار مرقد پاک و مطهر امیرمؤمنان علیه السلام به شهادت رسید. این نیز از نقشه‌های پلید قدرتمندان منفعت طلب است که برای تصاحب سرمایه‌های ملی کشور عراق، صدام که دست‌نشانده آمریکا بود را سقوط و کشور عراق را تصاحب کردند. اینان که دم از حقوق بشر می‌زنند چگونه پاسخ این حملات وحشیانه خود را می‌دهند و در برابر وجدان بیدار دنیا چه پاسخی خواهند داد...

برپال اندیشه، ص: 274

کشورهای صنعتی و منفعت طلب دیگری مانند: انگلستان، فرانسه، بلژیک و در شرق زمین مانند روسیه و سایر کشورهای مادی و صنعتی نیز، از نظر جنایت و آدمخواری، کشتار، غارت و یغماگری کمتر از ممالك متحده نیستند!! فرزندان گمراه زمین، سال‌های دراز به دنبال کیمیای سعادت دیده بر معجزات صنعت و مخلوقات فکر و اندیشه خود دوختند و تا جایی پیشرفتند که از مصنوعات علم و دانش خود، بت‌های تازه‌ای برای پرستش و عبادت به وجود آوردند و احتیاج و نیاز به مصرف را، تا سر حد اسارت درآوردند.

با این حال اکنون در اوج تمدن و فرهنگ فنی و صنعتی، سرخورده و سودا زده، به این حقیقت اعتراف می‌کنند که راه خوشبختی، صلح و رفاه، از سوی دیگری است. بشریت در حالی که به غنی‌ترین دستاوردهای علمی و فنی، برای رفع نیازمندی‌های مادی خود، مجهز شده است؛ اما همچنان در کمبود خوشبختی و سعادت واقعی بسر می‌برد، و به این واقعیت رسیده است که برای رسیدن به خوشبختی حقیقی، تنها این مقدار کمال در علم و دانش کفایت نمی‌کند «1».

آن وضع خوخنواری قلدران قرن بیستم، و این اعتراف بشر متجدد، در عدم

(1) - کیهان: شماره 8844.

برپال اندیشه، ص: 275

دستیابی به خوشبختی حقیقی، آیا برای اهل قرآن که به خاطر کناره‌گیری از قرآن به نهایت درجه انحطاط و پستی رسیده‌اند، وقت بازگشت به قرآن نرسیده است؟!

در هر صورت این همه قتل، دزدی، حق‌کشی، مسمومیت‌ها، راهزنی‌ها و مجازات‌هایی که برای ارتکاب جنایت‌ها می‌شود، برای حفظ سرمایه‌داری و مالکیت (بر جهان) است، و هرگز برای کشته شدن کسی که بی‌جهت در میان این قوانین غلط از بین رفته، کسی يك قدم جلو نگذاشته است «1».

زندگی شرافتمندانه در سایه قرآن

چنان که در سطور گذشته ملاحظه کردید، انسان غربی از اوضاع زمان، زمانی که آن را با استفاده غلط از تمدن بی‌روح و بی‌معنای خود آمیخته، زبان به اعتراض و شکایت گشوده و به شدت اظهار خستگی و دلتنگی کرده است؛ زیرا در سایه این تمدن، که رنگی از معنویت ندارد و بویی از قوانین عالی الهی نبرده است، ضعیفان را می‌کشد و ملت‌های زیادی را اسیر می‌کند و از قتل و غارت و وحشیگری هراسی به خود راه نمی‌دهد. فقط گاهی به عنوان صلح و آرامش، آتش‌بس چند ساعته‌ای را می‌پذیرد، تا قوای فرسوده خود را تجدید کرده و به تهاجم‌های خود ادامه دهد. البته این برنامه‌های غیر طبیعی و غیر انسانی، خسته‌کننده، و زجر دهنده روح و روان است؛ ولی در عین این اظهارات و دلتنگی‌ها، دست از مرام کثیف خود بر نمی‌دارد، آنچنان که انسان حس می‌کند این اعترافات هم پرده‌ای از مکاری و حيله‌گری انسان غربی است.

(1) - قرارداد اجتماعی: 149.

برپال اندیشه، ص: 276

کدام انسان غربی؟

ناگفته نماند که مراد ما از انسان غربی، کسانی هستند که از نظر تربیت و افکار و آراء، ساخته شده اوضاع مادیگری به اشکال گوناگونش می‌باشند، چه در غرب زندگی کنند یا در شرق؛ زیرا کمونیسم در شرق؛ یعنی تکامل طبیعی روح مادی غرب، فاقد خصلت‌های انسانی و معانی روحی حیات بشری است «1» و می‌داند که ملت‌های کمونیستی شرق نیز، تربیت‌یافتگان افکاری چون افکار «مارکس» یهودی، ستم‌دیده غربی هستند که از نظر برنامه کمتر از حکومت‌طلبان سرزمین غرب نیستند؛ زیرا آدمخواران قرن بیستم، در شرق و غرب، شاگردان يك مکتبند و فرزندان نامشروع يك پدر و مادرند، و از بی‌دینی و جدایی کلی و کامل از حق، احوالات و برنامه‌هایشان سرچشمه گرفته است.

این بلاهای خانمان‌سوز و جنایت‌های بی‌سابقه و تعدی و تجاوزهای ناجوانمردانه، برای آن است که در تمدن غربی از انسانیت انسان خبری نیست.

انسانیت فراموش شده

در تمدن مادی غرب، انسانیت به فراموشی سپرده شده است، نظام‌های موجود جهان، از سرمایه‌داری گرفته تا کمونیستی نیز، در این جرم بزرگ شریکند (زیرا گفتیم اینجا همه شاگردان يك مدرسه و برادران هم رأی، از يك پدرند) که قیمت انسان را شکسته و انسانیت را بی‌قدر کرده‌اند، در حالی که ارزش همه چیز، آری همه چیز، به وضع سرسام‌آوری رو به فروزی می‌رود، انسان این گل سر سبد آفرینش، به صورت موجودی بی‌ارزش درآمده است، که

(1) - عدالت اجتماعی در اسلام: 131.

برپال اندیشه، ص: 277

در مقام مقایسه از هر چیز، بی‌قیمت‌تر و سبک‌وزن‌تر است!!

این همان عاملی است که نه تنها رشد و ترقی انسان را متوقف می‌سازد؛ بلکه او را تهدید به سقوط و نیستی می‌نماید، در حالی که روز به روز بر حجم مصنوعات تولیدی جدید، افزوده شده و جهان به سوی اکتشافات جدیدی پیش می‌رود. تنها موجب پدید آمدن این وضع، آن است که در اساس تشکیلات تمدن جدید، فطرت انسان و نیازمندی‌های واقعی وی مراعات نشده و این تمدن بدون توجه به این واقعیت بنا نهاده شده است.

موشك‌های قاره‌پیما و قمرهای مصنوعی، نباید ما را سرگرم خود کرده و از دره هولناکی که انسان و انسانیت با آن روبرو است غافل نماید.

انسان، عزیزترین موجود این جهان است، اوست که هسته مرکزی این عالم و حاکم بر آن می‌باشد و اوست که شاهکار خلقت و صاحب عقل، که مهمترین ملاك كرامت و برتری او می‌باشد، و باید مقیاس ترقی و تنزل او قرار گیرد، و پیشرفتگی یا عقب ماندگی او را نشان دهد، و این سعادت و خوشبختی اوست که باید میزان سازش یا عدم سازش تمدنی که در آن زیست می‌کند با طبیعت او باشد.

جلوه‌های کاذب و سراب گونه این تمدن مادی، نباید چشم ما را خیره کند و تیره روزی و بدبختی بشریت را در سایه نامبارك آن، از نظر ما دور بدارد.

نامیدی به علم

بنابراین هرگاه دیدیم که انسانیت انسان و ارزش‌های والای او تنزل کرده و رو به سقوط است، هرگاه دیدیم این موجود عالیقدر، عبد ذلیل ماشین و وسیله‌ای برای اداره زندگی ماشین‌ساز شده، و هرگاه دیدیم بر اثر این حقارت شخصیت، در فکر و ادراك و اخلاق انحرافات یافته و ملاحظه کردیم که در روابط جنسی،

برپال اندیشه، ص: 278

مانند حیوانات و بهائم به پستی گراییده، و مشاهد کردیم که وظایف فطری و طبیعی وی معطل مانده، و دیدیم بدبخت و حیرت زده و مضطرب گشته، و به وضعی بی‌سابقه، گرفتار بیماری‌های عصبی و روانی جنون، انحرافات جنسی، گناه و جنایت و تبه‌کاری شده، و وقتی دیدیم که از خود و از محیط بیم و وحشتی که این تمدن و سیستم مختلف اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فکری در پیرامون او به وجود آورده فراری و گریزان است، و وقتی ملاحظه کردیم انسان سرگردان و بلا تکلیف است، رنج و غصه خود را با چیزهایی تسکین می‌دهد که کوبنده روح و جسم و اعصاب اوست، از درد و رنج به مواد مخدره و مشروبات الکلی یا به افکار تیره و تخیلات یأس‌آور و نومیدکننده، پناه می‌برد؛ دیگر نمی‌توانیم به علم و دانش، در این عرصه تمدن امیدوار باشیم و به اکتشافات دست بشر دلخوش کنیم.

علمی که از روان بی خبر است، هر چند در تسهیلات زندگی مادی پیشروی کند، نخواهد توانست از سقوط هولناک بشریت جلوگیری کند و تیره بختی و سیه روزی او را پایان بخشد.

دیگر علم نمی تواند این حقیقت را پوشیده بدارد، که تمدن صنعتی جدید روزهای آخر خود را می گذراند، بشریت از این پس نیازمند تمدن، و نظام و تشکیلاتی دیگر است.

تشکیلات تمدن آینده، باید از عیوب و نقص های ریشه داری که زندگی بشر را تباه می کند و اثر علم و معرفت را خنثی می سازد دوری کند.

تشکیلات آینده، باید به انسان این فرصت را بدهد، که به هدف خلقت خود نزدیک شده و خیمه سعادت خود را بر سر منزلی که خدای جهان برای او مقدر فرموده است، برافراشته و علم، عقل و تجربه را به گونه ای جز آنچه تا به حال به کار می گرفت به کار گیرد، آنگونه که با نیازمندی های واقعی و با سرشت انسانی

برپال اندیشه، ص: 279

او موافق و مناسب باشد «1».

این تشکیلات که بتواند عقل، تجربه و علم را به کار گیرد، جز از طریق توجه و عمل به قرآن میسر نیست؛ چنانچه به سازندگی آن در صفحات قبل اشاره شد، از اینرو مسلمین باید به قرآن باز گردند، و اولین عامل انحطاط خود؛ یعنی دوری از کتاب حق را از سر راه سعادت خود بردارند.

2- هوی پرستی

شهوت پرستی، غفلت، انحرافات فکری و عملی زمامداران مسلمین، دومین عامل انحطاط جامعه اسلامی است.

مردم در زندگی دنیا دارای دو مسلکند:

اول: مادیگری که فقط به ظاهر زندگی پرداخته، و ثروت، نفوذ و مقام را به هر وسیله ای که باشد کسب می کنند.

دوم: مسلك عزلت گزینی و گوشه گیری که تنها به کارهایی که در خور روح است اقدام می کنند، یعنی گوشه گیری و نیایش، روزه و ریاضت، به نحوی که مایه بریدگی رشته ارتباط آدمی با زندگی مادی می باشد.

این دو مرام، بشریت را از هدفی که برایش منظور شده منحرف می سازد.

هدفی که به اقتضای ناموس آفرینش، و تسخیر عناصر جهان مادی، برای او و برای این که باید مظهر عظمت کبریایی خدای متعال باشد، برایش معین شده است.

در مسلك مادیگری محض، چنان که می بینیم جز سرکشی و ظلم، استعمار و خواری، زورگویی و ظلم نسبت به مال، جان، ناموس زبردستان، مسأله

(1) - آینده در قلمرو اسلام: 118.

برپال اندیشه، ص: 280

دیگری نهفته نیست. در مسلك روحانیت محض و عزلت گزینی نیز، چنان که شنیده ایم جز فساد و از هم وارفتگی و ویرانی و تباهی که موجب از دست دادن ویژه گی ها و مزایای انسانیت است و فکر و اراده و کار را از آدمی سلب می کند، سودی ندارد.

از این جهت چاره ای نیست جز آن که حکمت آفریدگار، انسان را به سوی يك آراستگی همه جانبه سوق دهد؛ تا موقعیتش محفوظ مانده و هدف آفرینش را بتواند دنبال کند. وی در سایه این آراستگی می تواند از نعمت اراده، آزادی، اندیشه و از نتایج جد و جهد و فعالیت، آن هم در کادر ایمان و عدل و در امنیت و ثبات سود جوید.

رسالت رهبر عالیقدر اسلام چنین آراستگی مطلوبی را به ارمغان آورده و می آورد، چنانچه خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:

«همانا از جانب خدا برای شما نور و کتابی آشکار آمد که با آن خدا هدایت می کند کسی را که از پی خوشنودیش راه سلامت پوید، و او را از تاریکی ها به نور کشانده به راه راستش هدایت می کند» «1».

رسالت مزبور، پایه و اصلاحات خود را برای تحقق بخشیدن به خوشبختی مطلوب بشر، بر واقعیت آفرینش انسانی قرار داده است، این واقعیت عبارت از این است که انسان دارای تن و روان است که هر کدام جداگانه به دنبال بهره‌های ویژه خود می‌گردند.

خوشبختی‌ها

انسان با آفرینش معجزه آسایی که دارد، بدون تمامیت بهره‌های جسمی

(1) - قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ* يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [مائده (5): 15 - 16].

برپال اندیشه، ص: 281

و روحی، هرگز خوشبخت نمی‌گردد، اسلام همه این خوشبختی‌ها را در ضمن عقاید و آداب و قوانینش گنجانده و بر مادیت محض قلم بطلان کشیده است.

اسلام بر روحانیت محض نیز، همین خط ابطال را گذارده است، پس اسلام مکتبی است مرکب از آراستگی مادی و روحانی، و از نظر اصلاح شخصیت مستقل فرد، مطالب بسیاری آورده است و به شخصیت اجتماعی نیز کمال توجه را مبذول داشته است. بدین لحاظ نیز دستور داده که حقوق و وظایفی میان فرد و اجتماع متبادل گردد، دیگر فرق نمی‌کند که آن اجتماع يك اجتماع کوچکی چون خانواده و محیط کار باشد و یا اجتماع بزرگتر و وسیعتری چون وطن و جامعه کل بشریت. در این باره، عدل و مساوات، همکاری و رعایت حقوق همگان، و بردباری باید منظور گردد چرا که اجتماع در برابر فرد و فرد در پیشگاه اجتماع مسئولیت‌هایی دارند «1».

البته اجرای این برنامه‌ها به دست حاکمان عادل اسلامی است.

بنابراین، میزان حکومت در اسلام، بر پایه حفظ آراستگی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و روحانی انسان است. از این جهت وقتی اصول حکومت در اسلام را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم: اسلام بنیانگذار يك حکومت عادل و آگاه جهانی است تا در سایه آن تمام بشر از حقوق محفوظ خود، حداکثر بهره را ببرند.

در این حکومت، قانون اساسی، قرآن و کلمات پیغمبر و ائمه طاهرين، و ضامن اجرای قوانین، ایمان مردم مسلمان است؛ ولی پس از رحلت رسول خدا، با کمال تأسف، افرادی که به عنوان حاکم تعیین شدند، اسلام بعد از آن حضرت را در عمل کنار زدند، زمام این حکومت را به دست گرفتند و بر اثر

(1) - سیری در تعالیم اسلام: 89.

برپال اندیشه، ص: 282

هوی پرستی، غرور، حسد، تکبر و ضعف ایمان، علاوه بر این که نتوانستند از اصول عالیه حکومت اسلامی نفعی به مردم مسلمان برسانند، اسباب ذلت و نگونسازی جامعه اسلامی را فراهم، و به تدریج حکومت‌های غیر عادل دوران‌های تاریخ اسلامی، که زیربنایشان همان دیوار کج حکومت اولیه بعد از پیغمبر بود، تا امروز، روز روشن ملت اسلام را به شب تاریک مبدل کردند.

در هر صورت مسئله حکومت در اسلام، با نیزنگ‌های قبلی، بعد از رسول گرامی و عالیقدر اسلام، راه انحراف پیمود؛ به طوری که از همان اول، ملت اسلام دچار خسارات فراوانی شد؛ آنچنان که تا امروز دامنه آن، همه جوامع اسلامی را گرفته است.

غاصبان خلافت

پس از رحلت جانشوز رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه اول بر فراز منبر قرار گرفت و مردم مسلمان را مخاطب قرار داد و گفت:

«رسول خدا در روش خود از جانب خدا مؤید، و با وحی آسمانی مستظهر بود، ولی ما که دستمان از وحی کوتاه است، با اجتهاد خود در اداره مسلمین عمل خواهیم کرد، ممکن است به یاری خدا، ما در رأی خود مصیب و یا خطا کنیم».

این تصور، به خلیفه اول اجازه می‌داد، در مواردی که خودش صلاح می‌دید از اجرای پاره‌ای از احکام اسلامی، برای مصلحت زمان، صرف نظر نماید که این طرز تفکر در نزدیک‌ترین وقت، مصداق پیدا کرد، مانند فشاری که به خاندان

رسالت وارد ساخت و سکوتی که در مورد جنایت «خالد بن ولید» در ماجرای «مالک بن نویره» و عیالش پیش گرفت، و هنگام وفات هم بر خلاف اصول عالیه اسلام «عمر» را با وصیت و سفارش برای زمامداری تعیین کرد.

برپال اندیشه، ص: 283

خلیفه دوم نیز در زمان حکومت خود تقریباً همان روش را پیش گرفت، و به صواب دید خود، برخی از احکام الهی را ملغی کرد؛ مانند: حج تمتع- گفتن حی علی خیر العمل، ازدواج موقت و جایز بودن سه طلاق زن در يك مجلس «1».

(1)- یکی دیگر از مهمترین افکار پلید و خطرناکی که از طرف «عمر» و «ابوبکر» اجرا شد، جلوگیری از نقل حدیث و مبارزه با آن بود، اینان با شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» این عمل شنیع خود را رنگ و لعاب مقدسی بخشیدند و عجیب عوام بی سواد عرب را فریفتند.

«قرظة بن كعب» یکی از اصحاب و یاران رسول خدا بود که در عهد عمر بن خطاب از طرف او به ولایت یکی از ممالك اسلامی فرستاده شد. وی می گوید: «هنگامی که خواستیم از مدینه خارج شویم عمر بن خطاب ما را بدرقه کرد و هنگام خداحافظی گفت: آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتم: چون من از اصحاب پیامبر خدا بودم و شما به پاس احترام به رسول خدا ما را بدرقه کردید. عمر گفت: اینکه گفتید درست؛ اما من به خاطر چیز دیگری شما را بدرقه کردم و آن اینکه خواستم به شما سفارش کنم که مبدا مردم را در آن دیار با احادیث مشغول کنید. شما فقط برای مردم قرآن بخوانید که ما را کفایت می کند».

تمام این اقدامات از طرف غاصبان خلافت به خاطر استحکام بخشیدن به حکومت و خلافت خود بود که نشر فرهنگ و فضایل اهل بیت علیهم السلام را به عنوان بزرگترین عامل براندازی شخص و شخصیت خود به حساب می آوردند. از این رو به شدت از نقل حدیث جلوگیری می کردند و هر کسی را به جرم نقل حدیث مجازات می نمودند.

از مهمترین آثار شوم ممانعت از نقل حدیث، به فراموشی سپردن سیره و راه و روش معنوی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بود که با گذری در تاریخ حکومت خلیفه اول و دوم می توان به وضوح فهمید. چنان روح معنویت در آن دوران رخت برپست که امیرمؤمنان علیه السلام پس از روی کار آمدن بیشترین وقت خود را در بازگرداندن روح معنویت مبذول داشت؛ اما با این همه، سردمداران دنیاپرست و آنانی که دست پرورده عمر و ابی بکر بودند، تمام جواهری و آزادگی خود را در کاسه ای از شراب دنیاپرستی سرکشیدند، و اوضاع را با بروز جنگ های جمل، نهروان و صفین بر امیرمؤمنان علیه السلام تاریک کردند.

این گرایش غلط و بغض و کینه نابجا، آثار شوم و خطرناکی را پایه‌ریزی کرد و مردم را روز به روز از فرهنگ غنی اسلام و قرآن دورتر نمود، چنان آثار شوم این سنت‌های شیطانی در اعتقادات مردم ریشه دواند که در کمتر از 50 سال پس از رحلت جانشوز رسول گرامی اسلام، مسلمانان کمر به قتل جگرگوشه‌اش حسین علیه السلام بستند و در میدان خونین کربلا با «قصد قربت» سر از بدنش جدا نمودند.

از آن زمان تا به امروز مردم از حکومت اهل بیت علیهم السلام محروم شدند و «بقیه الله» بقیه عمر را تا به امروز غایبانه سپری کردند، حال چه باید کرد تا او را از پس پرده غیبت به میدان حضور کشاند و از لذت و حظ ظهورش بهره‌مند شد، خود نکته‌ای قابل تأمل است که بر عاشقان و تشنگان درك دولتش پوشیده نیست.

ماجرای ممنوعیت حدیث تا زمان «عمر بن عبدالعزیز» ادامه داشت و هر کسی را به جرم نقل حدیث دستگیر می‌کردند.

برپال اندیشه، ص: 284

خلیفه دوم طبق نظر اشتباه خود، تقسیم بیت المال را که در زمان پیغمبر و خلیفه اول به طور مساوی بود، با تفاوت عملی کرد، و این پایه اول حدوث غایله اختلافات طبقاتی در اسلام بود، که بعدها تلخترین نتایج را برای مسلمین ببار آورد «1».

در قلمرو حکومت خلیفه دوم، معاویه بر سر کار آمد که در شام سال‌ها با يك وضع ملوکانه کسرایی و قیصری حکومت کرد، حکومتی که جز يك سلطنت استبدادی، قیافه‌ای نداشت و این روش تنها به دلیل این بود که، وی مجاور با امپراطوری روم بود و به این دلیل از پیش گرفتن چنین رویه‌ای خود را معذور می‌دانست. خلیفه نیز عذر او را پذیرفته و متعرض حالش نمی‌شد.

معاویه علاوه بر این کجروی‌ها، به تزلزل جامعه اسلامی در تمام زمینه‌ها کمک می‌کرد، و ملت اسلام را با يك تردستی عجیب و ماهرانه‌ای از اسلام دور می‌کرد. در خلال این احوال، روایت‌هایی از رسول اسلام در میان محدثین نقل می‌شد که به موجب آن، صحابه رسول خدا به عنوان کسانی معرفی می‌شدند که دارای اجتهاد بودند و این گونه القا می‌شد که اگر ایشان در امور اصابت به واقع

(1) - برای اطلاع از اینکه این بدعت چه آثار شومی را در جامعه اسلامی گذاشت، تنها به تاریخ زندگانی دو تن از

بهترین یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام «طلحه» و «زبیر» مراجعه کنید و ببینید که این زاهدان دیروز چگونه به دنیاپرستان امروز مبدل شدند و اطاعت و تسلیم خود را در پیروی از هوی و هوسها به آتش کشیدند.

برپال اندیشه، ص: 285

کنند مأجور و اگر نکنند معذورند.

مفهومی که این روایات (که بنا بر علل و عوامل سیاسی، به پیغمبر خدا نسبت داده می‌شد) در اذهان ملت اسلام به وجود می‌آورد، این بود که صحابه، يك نوع مصونیت دینی دارند که هر عملی را مرتکب شدند، دیگران حق کمترین اعتراض و مؤاخذه‌ای در حق آنان نخواهند داشت.

این امتیاز ساختگی دینی، يك روح استبداد عجیبی در صحابه، که اضافه بر اصل حکومت، حکومت‌های ولایات و فرماندهی‌های لشکریان اسلام، غالباً به دست آنها بود می‌آفرید.

اینها مواد فاسدی بود که در اثر پیدایش نظریه «جواز تغییر پاره‌ای از مواد دینی به حسب مصلحت وقت» در پیکره اجتماع اسلامی پدید آمد.

البته چنین تحریفی، تا مدتی اثر ظاهری نداشت و اسلام با نیروی حقانیت و نورانیت خود، توسعه پیدا می‌کرد و هر روز فتوحات تازه‌ای نصیب مسلمین می‌شد و به واسطه ثروت‌های بی‌حد و حسابی که به عنوان غنیمت می‌بردند، از روش حکومت، خشنود و به وضع خود خوشبین بودند؛ ولی زخم‌های ریشه‌دار درونی تدریجاً به نشو و نمای خود ادامه داد، و هنوز دیری نگذشته بود که عمال حکومت، که عده‌ای از آنها نیز از یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، بنای بی‌بند و باری گذاشته و علناً روش بیدادگری پیش گرفتند و امنیت را از جان و عرض و مال مردم سلب کردند، در حقیقت در آن روزگار، هوس، جایگزین قوانین دینی گردید.

در نتیجه، این تبعیض‌ها و خودخواهی‌ها منجر به شوریدن مردم علیه حکومت و قتل عثمان شد، و سرانجام این انحراف در جامعه اسلامی منجر به جنگ‌های داخلی و خونین: جمل، صفین، نهروان و شهادت رادمرد بزرگ انسانیت حضرت علی علیه السلام شد.

برپال اندیشه، ص: 286

آنگاه معاویه به هر تدبیری بود روی کار آمد و به مسند حکومت تکیه زد و خلافت را به سلطنت مطلقه تبدیل کرد.

صحابه و یاران

در خلال این جریانات عالم اسلامی، صدها و هزارها صحنه خونین و پرده‌های فجیع، ننگین و شرم آور روی داد، که گرداننده عمده آنها جماعتی از صحابه بودند.

فضاحت و رسوایی هر يك از این فجایع، تا اندازه‌ای است که به هیچ منطقی نمی‌توان او را توجیه کرد؛ جز این که گفته شود:

اصحاب مجتهد بودند و در خطای خود معذور، و قاتل و مقتول و ظالم و مظلوم هر دو آمرزیده و بهشتی می‌باشند!

یعنی: باید روی آیات مربوطه به اجر نیکوکاران، و عذاب بدکاران يك پارچه قلم قرمز کشید و همه را باطل دانست.

به دنبال این دسته از صحابه و دستیاران آنها، دسته دیگری از قبیل یزید، و خلفای آل مروان و حکام و عمال آنها، از قبیل زیاد بن ابیه، عبیدالله بن زیاد، حجاج بن یوسف و نظایر آنها روی کار آمدند، که در حقیقت ریشه اعتقادات و مذهبشان همان نظریه سابق الذکر و سلطنت استبدادی بود.

در مدت حکومت اینها که تقریباً هفتاد سال طول کشید، جز نامی از اسلام باقی نماند، و حکومت اسلامی و دین زمان پیامبر، که پیرایه‌ای جز عدل و تقوی نداشت، تبدیل به يك امپراطوری جائزانه صد در صد عربی گردید.

پس از آن، اگر چه در اثر از حد گذشتن بیداد و ستم «بنی‌امیه» بسیاری از مردم ایران، علیه امویان قیام کردند، و پس از جنگ‌های خونین حکومت ننگین و رسوای بنی‌امیه را سرنگون نمودند؛ اما زمام اداره مسلمین به دست

برپال اندیشه، ص: 287

«بنی‌عباس» افتاد، و روی کار آمدن بنی‌عباس هم دردی را دوا نکرد و وضع عمومی اجتماع اسلامی، بر اثر حکومت آنان وضع نامطلوب‌تری پیدا کرد و تا اواسط قرن هفتم هجری، مشکلات دینی، روز بروز شدیدتر و سعادت عمومی اسلامی لحظه به لحظه از مردم دورتر شد، و پس از آن تا امروز که 14 قرن از هجرت پیامبر می‌گذرد، وضع عمومی اجتماع اسلامی، در انحطاط بیشتر و به سقوط نزدیکتر می‌شود «1».

دین‌زدایی غاصبان خلافت

زیربنای حکومت اسلامی به دست توانای نبی اکرم صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی شد، و در سایه وحی خداوندی، مقرراتش تعیین گشت.

معارف بی‌مانند اسلام می‌گوید:

برای ساختن جامعه بهتر، و تأمین سعادت و رفاه آنان، باید بهترین قوانین را با شایسته‌ترین مجریان همراه ساخت، این مبنای فلسفی و فکری شیعه است که به حکومت معصومین قائل است؛ یعنی باید رهبری امت، در پرتو بهترین قوانین که همان قوانین اسلام است، به دست بهترین اشخاص؛ که همان امامان دوازده گانه‌اند صورت پذیرد.

قرآن، قانون اساسی اسلام است، و شایسته‌ترین مجریان آن که همان امامان دوازده گانه باشند را رسول الهی با انتساب وحی معرفی فرمود.

اعتقاد شیعیان

به همین جهت شیعیان عقیده دارند که: در زمان حضور امام معصوم فقط او

(1) - مکتب تشیع، سالانه 2، مصاحبه استاد علامه طباطبائی: 34-30.

برپال اندیشه، ص: 288

صلاحیت رهبری و زمامداری جامعه را دارد، و در صورت عدم حضور امام، اشخاصی که با برنامه‌های تعیین شده در قرآن و روایات، واجد شرایط زمامداری باشند؛ یعنی: شخص‌کاردان، با سیاست و تدبیر، قوی النفس، عارف به نظامات، قوانین و هدف‌های اساسی اسلام، خوشنام، نیکوکار، عادل، با تقوی، دور از زشتی‌های اخلاقی، اهل اجتهاد و بصیر به امور، پذیرای انتقادات، انعطاف‌ناپذیر از حق و درستی و قوانین «1».

برای شناخت زمامدار و وظایف او، در زمان عدم حضور امام معصوم، به عهد نامه علی علیه السلام به «مالك اشتر» و «محمد بن ابوبکر» که در کتاب پرهیز «نهیج البلاغه» آمده است مراجعه کنید.

زمامدار اسلامی باید به کمک ایمان مردم، مجری احکام و قوانین الهی برای رفاه حال جامعه باشد، آن قوانین و برنامه‌هایی که اصولش در قرآن و توضیحش با پیغمبر و امام است.

دستور العمل علوی

علی علیه السلام روزی کاتب خود «عبیدالله بن ابو رافع» را فرا خواند و فرمود:

ده تن از ثقات و کسانی که مورد اعتمادند را نزد من بیاور!، گفت: ای امیرمؤمنان! نام آنان را بفرما، فرمود:

اصبغ بن نباته، ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی، زرین حبش اسدی، جویریة بن مسهر عبدی، حارث بن عبدالله، اعمور همدانی، مصابیح نخعی، علقمة بن قیس، کمیل بن زیاد و عمر بن زراه. عبیدالله بن ابو رافع آنان را دعوت کرد و همه شرفیاب حضور امیرمؤمنان علیه السلام شدند.

(1) - اسلام و عقاید و آراء بشری: 662.

برپال اندیشه، ص: 289

حضرت خطاب به آنها فرمود:

این نوشته را بگیرید که باید عبیدالله بن ابو رافع، آن را در حضور شما هر روز جمعه قرائت کند، اگر شخص ماجراجویی، غوغا برپا کرد شما کتاب خدا در میان بگذارید و او را به انصاف بخوانید.

در آن نوشته، علی علیه السلام برنامه‌های مفصلی قرار داده بودند که ما اصول عالی اجتماعی آن را، که پاره‌ای از برنامه‌هایش از نظر اجرا مربوط به حاکم اسلامی در سایه ایمان مردم است نقل می‌کنیم؛ تا اولاً اصول اسلام از نظر حکومت و ثانیاً آثار شوم شهوت‌پرستی و تخریب برنامه‌ها از طرف زمامداران اسلامی روشن گردد، اینک به متن نوشته امیرمؤمنان علیه السلام که خود کاملترین مجری آن در جامعه اسلامی بود توجه کنید:

«فرستاده خدا به سوی شما از خود شما و همزبان شما بود. کتاب، حکمت، فرائض و سنت را به شما تعلیم کرد، شما را امر به صله ارحامتان، به مصونیت خون‌هایتان و به اصلاح ذات البین فرا خواند و دستور داد: آن امانات را به صاحبانشان رد کنید، به عهد خود وفا کنید، سوگند خود را بعد از تأکید نقض ننمایید، عطفوت به یکدیگر نموده و سراغ هم دیگر بروید. با يك دیگر نیکی کنید، به روی هم خندان باشید، سخاوت داشته باشید، به یکدیگر رحم کنید و از چپاول، ستم و حسد بر یکدیگر بپرهیزید. حرف ناروا و تهمت ننزید، شراب نخورید که حرام است و همچنین از کسری کیل، کمی ترازو و وزن نمی فرمود، و در ضمن آنچه به گوش شما تلاوت کرد، راه پیش شما نهاد که زنا نکنید، ربا نگیرید، اموال یتیمان را نخورید، در زمین تباهی و فساد مکنید و تعدی ننمایید؛ خدا تعدی کاران را دوست ندارد. کوتاه سخن آنکه هر خیری را که شما را به بهشت نزدیک می کرد و از آتش دور می نمود امر داد و از هر

برپال اندیشه، ص: 290

شری که به آتش نزدیک می نمود و از بهشت دور می کرد نمی فرمود» «1».

خط مشی حکومت اسلامی

این مطالب عالی و ارزنده، خط مشی حکومت اسلامی در جامعه را نشان می داد، که جامعه را از محرمات و ممنوعات حفظ و به خوبی سوق می داد؛ تا رفاه جامعه در سایه این برنامه تأمین گردد. این و هزاران برنامه دیگر از اصول عالی اسلامی، که پاره‌ای از آن مربوط به اعمال فردی و پاره‌ای از آن اجتماعی و برخی از آن اجرایش به دست حاکمان عادل اسلامی است، به عنوان قانون الهی، در بین مردم قرار گرفته است؛ ولی زمامداران اسلامی نه تنها خود عامل نبودند؛ بلکه در سایه حکومت آنان اجتماع اسلامی هم از اصول عالی اسلام دور می ماند.

عدل و داد، تعاون اجتماعی و قواعد بسیاری دیگر، که ریشه و اساسش در کتاب خداست، پایه‌های حکومت اسلامی بود، که در این 14 قرن از اجرای آن به وسیله حکام و مردم خبری نبوده و نیست.

توجه کنید

در کتاب «روح‌الدین الاسلامی» از قول ابن القیم الجوزی در کتاب «الطرق الحکمیة» می گوید:

«خدای مهربان پیامبران و کتب را فرستاد تا زندگی انسان را بر مبنای عدل و داد به پا دارند، آن عدل و دادی که زمین و آسمان‌ها به آن برپاست» «2».

(1) - عنصر شجاعت: 287 / 4.

(2) - روح الدین الاسلامی: 297.

برپال اندیشه، ص: 291

آری! مسیر حکومت، همان مسیری است که نبی اسلام پایه گذار آن (از طرف خدای متعال) بود که پس از او تغییر کلی کرد و تا امروز تمام سیرت و صورتش را از دست داده است، در چنین شرایطی، مسلم است که 14 قرن انحراف روی انحراف، چنان انحطاطی ایجاد کرده و می کند که ملت گرفتار آن، امروز نتواند با جمعیتی بالغ بر يك میلیارد و دولت‌های مختلف در مقابل دشمنی پست و زورگو، مانند یهود مقاومت کند.

خدای متعال حاکم مطلق بر آفرینش است و در نظام انسانی انبیا و امامان معصوم، فرمانروایان او، و پس از ایشان مؤمنان عدالت پیشه (که به طور مفصل در باب ولایت فقیه در کتب فقهی بیان شده است) می باشند؛ ولی افسوس که تا امروز به جای مؤمنان عادل، افرادی رشته امور را در دست داشتند که هیچ گونه شایستگی نیابت و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشته اند. برای این که به ضررهای فراوانی که از حکومت‌های جور به جامعه اسلامی وارد شده آشنا شوید، لازم است به گوشه‌ای از برنامه‌های حکام جور توجه کنید؛ تا به نحو دقیقتری علت دوم انحطاط مسلمین معلوم گردد:

سیره غاصبان خلافت

تفصیل حکومت سه حاکم بعد از رحلت نبی مکرم اسلام را در کتاب جهانی «الغدیر» ملاحظه کنید و پس از آن ضربه‌های غیرقابل جبران حکومت معاویه و پسرش یزید پلید را، بر جامعه اسلامی در تمام کتب معتبره تاریخی و روایی ببینید.

«مروان بن حکم» خلیفه اموی که پس از معاویه پسر یزید «1» زمام امور ملت

(1) - پس از کشته شدن «یزید بن معاویه» مردم به سوی «معاویه» فرزند یزید هجوم بردند و از او خواستند تا خلافت بعد از پدرش را بر عهده بگیرد؛ اما معاویه فرزند یزید پس از مدتی سکوت، روزی بالای منبر قرار گرفت و ضمن سخنانی اعمال و رفتار پدر و پدرزگش معاویه بن ابی سفیان را به انتقاد گرفت.

وی شهادت امام حسین علیه السلام را به دستور پدرش یزید به شدت محکوم کرد و گفت: این خلافتی که شما امروز به من پیشنهاد می کنید حق ما نیست و باید به صاحبان اصلی خود بازگردد. در این میان از جمع زنانی که حاضر بودند کسی فریاد زد: «ای کاش مانند لخته خونی از من خارج شده بودی؛ و به اینجا نمی رسیدی که آبا و اجدادت را لعن کنی». کسی پرسید: این زن که بود که این گونه سخن گفت؟ جواب دادند: وی مادر معاویه پسر یزید بود. در تاریخ زندگانی معاویه فرزند یزید آمده است که وی پس از 40 روز سکوت از دنیا رفت. همان زمانی که آن سخنرانی عجیب را ایراد کرد و اعمال پدر و پدرزگش را محکوم کرد، مروان حکم گفت: تو اگر دوست نداری حاکم شوی، مانند عمر بن خطاب شورای تشکیل ده و حکومت را به ما واگذار کن! معاویه در جواب گفت: من هرگز خودم را به آتش نمی اندازم تا تو لذت ببری.

برخی از تاریخ نویسان بر این عقیده اند که معاویه بن یزید را به شهادت رسانده اند. پس از مرگ وی «مروان حکم» بر سر کار آمد. برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب «برگ های سیاهی از تاریخ» نوشته علی اصغر ظهیری مراجعه کنید.

برپال اندیشه، ص: 292

اسلام را به دست گرفت، آدمی پلید بود و در عداوت و کینه توزی نسبت به پیامبر اسلام و بویژه امیرمؤمنان علیه السلام شهرت بسزایی داشت. او کسی بود که با پدرش به امر رسول خدا از مدینه تبعید شد و تا زمان حکومت عثمان، او را به مدینه راه ندادند «1».

(1) - مرحوم علامه امینی در جلد 6 الغدير داستانی را نقل کرده است که اتفاق آن سبب شد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر مروان یعنی «حکم» را از مدینه تبعید کند. خلاصه داستان مزبور این است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل یکی از همسران خود شد، «حکم بن عاص» که در پستی و رذالت سرآمد مردم زمان خود بود از لای شکاف در به چشم چرانی پرداخت.

همین که رسول خدا متوجه شد تازیانه را برداشت و او را دنبال کرد، حکم بن عاص آن روز از دست پیامبر گریخت؛ اما رسول گرامی اسلام برای ریشه کن نمودن غده سرطانی خطرناکی چون او، دستور داد تا او را تبعید کرد؛ به گونه‌ای که حتی روزهای جمعه نیز مجاز به بازگشت نبود و حق حضور در شهر مدینه را نداشت.

در تاریخ آمده است که: هر طفلی که در مدینه به دنیا می‌آمد او را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آوردند و حضرت برایش دعا می‌کرد. وقتی «مروان» پسر حکم به دنیا آمد و او را به حضور رسول خدا آوردند حضرت فرمود: **الْوَرْعُ بْنُ الْوَزْعِ، الْمَلْعُونُ بْنُ الْمَلْعُونِ** یعنی: این مارمولک فرزند مارمولک و ملعون فرزند ملعون است. (اسدالغابة: 4/348).

برپال اندیشه، ص: 293

در زمان عثمان

در زمان عثمان بر خلاف روش رسول خدا، به سفارش عثمان به مدینه آمد و هنگام ورود، صد هزار درهم از بیت المال مسلمین به او داده شد، علاوه بر آن خمس استان «افریقیه» و «فدک» هم در اختیار او قرار گرفت و خراج و مالیات بازار مدینه را نیز، در سایه حکومت عثمان تصرف کرد. پاره‌ای از تواریخ نوشته‌اند: فرمان قتل «محمد بن ابی بکر» «1» به خط او، از حامل نامه به دست آمد.

وی در جنگ جمل بر علیه علی علیه السلام همراه عایشه بود؛ تا وقتی که شکست

(1) - «محمد بن ابی بکر» فرزند ابی بکر اما پرورش یافته امیرمؤمنان علیه السلام بود. مادرش «اسماء بنت عُمیس» از زنان پاک طینت روزگار بود. محمد علاوه بر فضایل و مکارم اخلاقی که داشت جدّ مادری حضرت امام صادق علیه السلام محسوب می‌شود؛ یعنی پسری به نام «قاسم» «فقیه حرمین» داشت که دختر او «ام فروه» همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت صادق علیه السلام است.

محمد از طرف امیرمؤمنان علیه السلام دو بار به استانداری «مصر» منصوب شد، یکبار قبل از «مالك اشتر» و بار دیگر پس از شهادت مالك، در مرتبه دوم معاویه بن ابی سفیان، عمروعاص و مردی به نام «معاویه بن خدیج» را مأمور شهادت محمد کرد. آنها او را به شهادت رساندند و بدن مطهرش را در شکم حمار مرده‌ای گذاشته و به آتش کشیدند. آنها سر مطهر محمد را برای معاویه فرستادند. نقل می‌کنند: «عایشه» در شهادت محمد گریست و در قنوط نماز بر معاویه و کشتندگان محمد لعن می‌فرستاد.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز از شهادت «محمد» سخت گریست و فرمود: «مُحَمَّدُ ابْنِي مِنْ ظَهْرِ ابِي بَكْرٍ» یعنی محمد پسر من بود از پشت ابی‌بکر. محمد هنگام شهادت 28 ساله بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از ولادت خبر شهادتش را داده بود. قبر مطهر او در «مصر» خیابان «حیضان» کنار «جامع الله» در پشت دانشگاه «الازهر» واقع شده است.

برپال اندیشه، ص: 294

بصریان نزدیک شد، تیری به طرف طلحه رها کرد که طلحه از زخم آن کشته شد سپس به دست لشکریان امیرمؤمنان علیه السلام اسیر گشت.

امام دوم و سوم به پدر بزرگوارشان گفتند: از مروان بیعت بگیر فرمود:

«مرا به بیعت او حاجت نیست؛ زیرا دست او دست یهودی است و او مانند سگی است که با زبان، بینی خود را می‌لیسد».

این موجود خطرناک، هنگام حکومت یزید، در حمله «مسلم بن عقبه» به مدینه، مسلم را به کشتن مردم و غارت اموال تشویق کرد.

روزگاری این جرثومه کثیف و درنده، عجیب بر ملت اسلام حکومت داشت، تنها خدای بزرگ می‌داند که در سایه شوم حکومت او چه ضررها و انحرافات به وسیله برنامه‌هایش در جامعه اسلامی پدید آمد!!

عبدالملك مروان

پس از مرگ او، زمام حکومت بر جامعه اسلامی، به دست پسرش «عبدالمملک مروان» قرار گرفت. نوشته‌اند: هنگامی که خبر حکومت و خلافت به او رسید مشغول قرآن خواندن بود، ناگهان قرآن مجید را بر هم نهاد و گفت «سَلَامٌ عَلَیْكَ، هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ» یعنی از هم اکنون روز جدایی بین من و توست.

خوانندگان عزیز! قرآن مجید که قانون اساسی حکومت در اسلام است و باید ملازم و همراه حاکم و حکومت باشد؛ خلیفه شهوت‌پرست اموی و مروانی از لحظه اول حکومت بر جامعه اسلامی، با آن خداحافظی می‌کند، وقتی رئیس دولت با قرآن وداع کند، از کارمندان دولت و ملت گرفتار آن چه انتظاری می‌توان داشت.

برپال اندیشه، ص: 295

«راغب» در کتاب «محاضرات» می‌گوید:

«عبدالمملک مروان می‌گفت: من از کشتن مورچه مضایقه داشتم؛ ولی امروز که به حکومت رسیده‌ام «حجاج» استاندار من، می‌نویسد هزاران نفر را کشتم و در من کوچک‌ترین تأثیری ندارد!!».

«زهري» به عبدالمملک گفت: شنیده‌ام شرب خمر می‌کنی؟ گفت: آری! خون هم می‌آشامم.

عبدالمملک مروان زمامدار ملت اسلام، مردی بخیل، خونریز، قاتل بود و اکثر عمال و والیان او چون «حجاج» در عراق «مهلب بن ابی صفره» در خراسان «هشام بن اسماعیل» در مدینه «عبدالله بن عبدالمملک» در مصر «موسی بن نصیر» در مغرب «محمد بن یوسف» در یمن و «محمد بن مروان» در جزیره، مانند او خون آشام، بخیل و متجاوز بودند «1».

در این صورت آیا سلامتی برای جامعه اسلامی باقی می‌ماند؟

هشام بن عبدالمملک

پس از او «هشام بن عبدالمملک» از زمامدارانی بود که به بخل، حرص، غلظت روح و کمی علم شهرت داشت. اموالی که در زمان حکومتش در خزانه جمع کرد، مانند نداشت، به طوری که در تاریخ آمده است:

در سفری که به حج می‌رفت سیصد شتر جامه‌های او را حمل می‌کردند.

اموال بیت المال و مالیات‌های استان‌ها در زمان او به وسیله عمالش، به صورت عجیبی حیف و میل می‌شد.

در ایام حکومت هشام، طارق همین که فرزند خود را ختنه کرد، خالد هزار

(1) - تامة المنتهى: 57.

برپال اندیشه، ص: 296

غلام و هزار کنیز غیر از اموال و لباس‌های الوان به وی هدیه کرد!!

یعقوبی در «تاریخ» خود می‌نویسد:

«خالد اموال بسیاری بین مردم پخش کرد که بالغ بر سی و شش میلیون درهم بود!!».

ابن خلدون نیز در «تاریخ» معروفش می‌گوید:

«محصولات کشاورزی خالد هر سال بالغ بر سیزده میلیون درهم می‌شد» «1».

اینها نمونه کوچکی است از فجایع حاکم و عمال او که به عنوان جانشینان پیغمبر بر مردم مسلمان حکومت می‌کردند. سیره و راه و روش سایر خلفای بنی امیه را نیز تاریخ ضبط کرده است؛ خوانندگان محترم تفصیل آن را باید در کتب تاریخ ملاحظه کنند.

آثار شوم حکومت بنی امیه

بدون تردید جامعه اسلامی در دوران بنی‌امیه، گرفتار انحرافی شد. گوشه‌ای از آن را «تاریخ تمدن اسلام» چنین می‌نویسد:

«بنی‌امیه جداً با استقلال و آزادی گفتار و افکار مقاومت داشتند و زبان‌ها را از هر راه می‌بستند، کسانی که آزادی دوره خلفای قبل را درک کرده بودند (با آنکه مردم در زمان خلفای قبل محدود بودند، و آزادمردانی چون علی و یارانش از تمام برنامه‌ها برکنار شده بودند و حق دخالت در امور را نداشتند) و به آزادی و حقیقت‌گویی خو گرفته بودند، طبعاً از آن

وضع تنفر داشتند و بر ضد امویان برمی خاستند؛ ولی بنی امیه آنان را برای آزادی خواهی و استقلال طلبی به سختی عذاب می دادند، و هر کس را که نمی توانستند علناً بکشند به حيله و مکر در پنهانی هلاک می کردند».

(1) - حکومت در اسلام: 367.

بريال اندیشه، ص: 297

ریشه فساد

پیش از آنکه امویان در شام حکومت یابند، این برنامه ها از زمان عثمان آغاز شد؛ چه آن که خلیفه ناتوان و ضعیف الرأی، برای خوشنودی کسان و اقوام خود، کارهای آنان را نادیده می گرفت و اگر جز این بود، معاویه قدرت نداشت «ابوذر غفاری» را به آن وضع آزار دهد و از شام تبعید کند، گناه ابوذر چیزی جز آن نبود که امویان را از تعدی و تجاوز به اموال مسلمانان ملامت می کرد.

همین که معاویه به خلافت رسید، چاره ای جز این ندید که آزادی خواهان و استقلال طلبان را سرکوب سازد، وی «حجر بن عدی» و «عمر بن حمق خزاعی» و یاران آنها را کشت؛ زیرا آنان از روی وجدان پاک، نفرین بر امام علی علیه السلام را بر سر منابر جایز نمی دانستند.

پس از این فشارها و شکنجه ها، مسلمانان خواه ناخواه، به تقلب و دروغ گویی و ریاکاری متوسل شدند و آن آزادی خواهی و استقلال طلبی صدر اسلام را از دست دادند و در قضایای خلاف واقع ساکت ماندند و یا برای استفاده خود به مجاز گویی پرداختند.

نمونه

به عنوان نمونه زمانی که معاویه بدون مجوز قانونی پسر خود یزید را ولیعهد کرد، عده‌ای از مسلمانان آزادی خواه و حقیقت‌گو، چنان متملق شده بودند که به معاویه گفتند: اگر یزید را ولیعهد نمی‌کردی اسلام از دست می‌رفت و کار مسلمانان زار می‌شد!!!

امیران و بزرگان و سایر زمامداران بنی‌امیه، از معاویه پیروی می‌کردند و به تدریج گروه تازه‌ای از اعراب پدید آمدند که آزادی‌گفتار و کردار نداشتند، و در

برپال اندیشه، ص: 298

مقابل عملیات خلاف، ساکت مانده و به ریا و تملق و چاپلوسی خو گرفتند.

وضع زنان در آن روزگار تاریک، تغییر بسیار یافت؛ زیرا عفت و غیرت به سختی رو به کاستی رفت، غلام و کنیز زیاد شد، بزم آرای و باده‌پیمایی رواج گرفت، و بعضی از خلفا در عیاشی و هرزگی افراط کردند، فحشا در شهرها فزونی یافت، غزل‌سرایی و اظهار عشق در شعر شاعران بسیار گشت و مردان بی‌غیرت، واسطه رساندن مردان به زنان و زنان به مردان از راه نامشروع شدند، طبعاً فساد شیوع پیدا کرد، غیرت مردان رفت و عفت زنان نابود شد. این بود گوشه‌ای از وضع عمومی جامعه اسلامی در زمان بنی‌امیه.

زمامداران بنی‌عباس

خوشگذرانی و صرف وقت رجال و خلفای بنی‌عباس، در مجالس رقص و خوانندگی که بیشتر با ناز و کرشمه کنیزان رفاصه و ماهر اداره می‌شد، از زمان هارون و مأمون فزونی گرفت و دامنه آن به تدریج توسعه پیدا کرد. اندوخته زمامداران و رجال و زنان بنی‌عباس از بیت المال مسلمین، آن قدر زیاد شد که از حساب خارج بود.

«ام جعفر زبیده» همسر «هارون الرشید» نخستین کسی بود که برای خود اثاث و آلات طلا، نقره و جواهر نشان فراهم کرد. جامه‌های زیبا و گلدار برای او دوختند که ارزش يك پارچه آن به پنجاه هزار اشرفی می‌رسید.

خدمتکارانی از طایفه «شاکریه» از غلام و کنیز فراهم ساخت که برای انجام کارهای او همیشه حاضر بودند. وی اول کسی بود که قبه‌هایی از نقره و آبنوس و صندل با قلاب‌های طلا و نقره ساخت و پارچه‌های گلدار و سمور و ابریشم و

انواع حریر سرخ و زرد و سبز و آبی پوشید. کفش‌های جواهر نگار به پا کرد و شمع عنبر ساخت و مردم هم عموماً در این برنامه‌ها به او اقتدا کردند.

برپال اندیشه، ص: 299

مفاسد حکومت هارون

در زمان حکومت «هارون» کنیزان خوشرو و خوش اندام به دست آورد و بر سر آنان عمامه نهاد و زلف و گیسوان مردانه برای آنها آراست و قبا و کمر بند به آنان پوشانید، تا اندام آنها برازنده شد، آنگاه آنان را نزد هارون فرستاد، آنها برابر او گردش کردند و دل او را ربودند. هارون آنها را در معرض تماشای مردم از خاص و عام قرار داد، و دیگران هم از او پیروی کرده، کنیزان زیبا روی را با جامه مردانه آراستند که آنها را غلامیات می گفتند «1».

این برنامه‌های شهوت‌انگیز و کردارهای ناپسندی که به دنبال داشت، با سایر برنامه‌های قبیح و شرم‌آور، از اواخر قرن دوم اسلامی، با آن همه رسوایی در اجتماع اسلامی آغاز شد، و روزگار تیره‌ای را برای مسلمین به تدریج به ارمغان آورد.

هارون الرشید در ایام حکومت خود «بوزینه‌ای» را مقام امارت داد آنچنان که 30 مرد از رجال دربار وی، ملازم رکاب آن بوزینه بودند. به امر خلیفه شمشیری بر کمر او بسته و هر کس که به خدمت درگاه او می‌رفت، دستور داشت دست بوزینه را ببوسد، قبیح‌تر از آن این که بوزینه هارون زمامدار اسلامی، بکارت چند دختر را نیز برداشته بود «2».

هارون در یکی از مجالس طرب و عیش، چنان بر سر کیف آمد که دستور داد تا سه میلیون درهم بر سر حضار نثار کنند و بار دیگر که به طرب آمد دستور داد آوازه خوان مجلس را فرمانروای مصر کنند «3».

(1) - مقدمه اصول کافی: 12 / 4.

(2) - تاریخ طبرستان: 92 / 1.

(3) - تاریخ تمدن اسلام: 118 / 5 به نقل از حکومت در اسلام.

برپال اندیشه، ص: 300

زمامدار واقعی اسلام یعنی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمان ایالت مصر را چندی به عهده «محمد بن ابوبکر» آن رجل بزرگ دینی، و بعد به عهده مالك اشتر که از بزرگان عالیقدر جهان بشریت بود و برای علی چون علی برای پیامبر بود قرار داد ولی زمامدار غاصب و شهوت پرست بنی عباس، آوازه خوان شهوت انگیزی را حکومت مصر می دهد. بیچاره امت اسلام که گرفتار چه نوع حکومتی بود.

«منصور عباسی» که از جنایتکاران عجیب دوران تاریخ بشر است، پس از مرگ، ششصد میلیون دینار، و «هارون الرشید» بعد از مردن، نزدیک به نصد میلیون دینار به جای گذاشت «1».

هوی پرستی زمامداران بنی عباس

خوشگذرانی های بی حساب زمامدار اسلامی، از مالیات هایی تأمین می شد که بیشتر به زور تهدید و شکنجه از مردم مسلمان می گرفتند.

«ابو یوسف» صاحب کتاب «الخراج» نحوه مالیات گرفتن را در زمان هارون شرح داده و ضمن نصیحت به هارون در آن کتاب می نویسد:

«نباید مردی را برای چند درهم خراج کتک زد و او را سراپا واداشت؛ برای این که به من خبر رسیده مأمورین مالیات، خراج گذاران را در مقابل آفتاب نگاه می دارند و آنها را به سختی می زنند و بر بدن ایشان غلها و اشیای سنگین می آویزند و آنها را در بند می کنند؛ به طوری که آن بیچارگان از نماز خواندن باز می مانند.

اشخاص موثق و مورد اطمینان به من خبر دادند که: زندانیان در زندان می میرند و مانند غریبی که کسی را نداشته باشد، جنازه او در زندان يك روز یا دو

(1) - دو قرن سکوت: 192.

برپال اندیشه، ص: 301

روز می ماند، برای این که از طرف والی، امر به دفن صادر شود؛ ولی جنازه آنقدر می ماند که زندانیان به عنوان صدقه مبلغی را جمع می کنند و کسی را اجیر کرده و مزد می دهند که جنازه آن زندانی بدبخت را به قبرستان ببرد، آنگاه بدون غسل و کفن و نماز در گورستان دفن می شود.

در همان زمان که حال مالیات دهندگان و زندانیان هارون پلید، بدین منوال بود «هارون الرشید» از درآمد مالیات کشور، کنیزی را به صد هزار درهم و کنیز دیگری را به سی و شش هزار درهم خریداری کرد؛ اما دومی را فقط يك شب نگاهداشت و روز دیگر او را به یکی از درباریان خود بخشید.

هارون و عمالش از مالیات گرفته شده، آنچنان زندگی مجللی داشتند؛ ولی مردم مسلمان در کمال ناراحتی و بدبختی بسر می بردند».

حکایت تلخ

در کتاب «مقاتل الطالبیین» آمده است:

«علت خروج محمد بن ابراهیم در زمان زمامداران پلید عباسی این بود که:

روزی در کوچه ای می رفت، پیره زنی را دید که دنبال حمل ها به راه افتاده و رطب هایی که دانه دانه از بار آنها می ریخت جمع آوری کرده و در جامه ژنده خود می ریخت! وقتی محمد علت آن را پرسید، گفت: من نان آوری ندارم و برای معیشت فرزندانم چاره ای جز این ندارم» **«1»!!**

در چنین زمانی، که در سایه حکومت بنی عباس مردم دارای حالاتی از این قبیل بودند، مسعودی مورخ بزرگ در «مروج الذهب» می نویسد:

«در ضیافتی که «ابراهیم عباسی» به افتخار برادر خود هارون ترتیب داد،

برپال اندیشه، ص: 302

قالی از خوراك ماهی نزد او آوردند که ورقه‌های ماهی پخته در آن بسیار نازك و ظریف بود، معلوم شد غذای مزبور از زبان ماهی تدارك شده و متجاوز از هزار درهم خرج برداشته بود، تا از زبان یکصد و پنجاه ماهی آن خوراك را برای هارون تهیه کنند» «1».

در مراسم عروسی «مأمون» با دختر 18 ساله وزیر خود «حسن بن سهل» چنان پولی خرج شد که خاطره آن تا چند نسل باقی بود.

از جمله در روز عروسی، داماد و عروس بر حصیری که از زرناب بافته و با جواهرات گرانبهار تزئین شده بود ایستادند و هزار دانه مروارید غلطان از میان سینی‌هایی که از طلای مرصع ساخته شده بود، بر سر آنها به عنوان شادباش ریختند.

در شب عروسی آنقدر شمع کافوری روشن کرده بودند که، سراسر شهر همچون روز روشن بود، به هنگام عرض تهنیت، هزارها گلوله مشك و عنبر که در میان هر يك قباله ملکی یا سند غلام و کنیزی بود، به پای عروس و داماد نثار کردند» «2».

همجنس بازی

«فیلیپ» در کتاب «تاریخ عرب» می‌نویسد:

«امین خلیفه عباسی، پسرانی را برای ارضاء شهوت خود نگاهداری می‌کرد و این عمل ناهنجار غیر طبیعی و غیر انسانی را در عالم عرب رواج داد!!» «3».

سیاحی که به حضور مأمون بار یافته بود می‌نویسد:

(1) - حکومت در اسلام: 371، به نقل از مروج الذهب: 2/ 279، چاپ مصر.

(2) - مروج الذهب: 3/ 443.

(3) - تاریخ عرب: 107.

برپال اندیشه، ص: 303

«بیست دختر یونانی را در حضور خلیفه دیدم، که همه لباس فاخر پوشیده و زیورهای عالی به خود بسته بودند؛ در حالی که صلیبی زرین به گردن و شاخه‌های زیتون و برگ نخل در دست داشتند و در برابر خلیفه می‌رقصیدند، چون رقص آنان پایان یافت، خلیفه سه هزار دینار میان آنان پخش کرد» «1».

پلیدی دیگر

صاحب کتاب «عقد الفرید» می‌نویسد:

«امین بر یکی از آوازه خوان‌ها که او را برای عمل نامشروع با هم جنس تحریک کرده بود سوار شد و آنقدر جایزه داد که آوازه خوان گفت: تا حال بیست میلیون درهم بمن داده‌ای!!»

امین هنوز هم قصد بخشش داشت! البته تمام این خرج‌ها را از کیسه مسلمانان می‌دادند و از مالیات‌های سرشار کشور، برای خود چنین برنامه‌های رسوایی را تهیه می‌دیدند» «2».

در کتاب «اغانی» در شرح یکی از مجالس رقص «امین» زمامدار اسلامی آمده است:

«در آن مجلس، هزار دوشیزه ماهر به آهنگ چنگ و نی می‌رقصیدند و همه حاضران نیز، که عده آنها به هزاران نفر می‌رسید، آواز دسته جمعی می‌خواندند و عمل مزبور تحت نظر خلیفه اداره می‌شد» «3».

(1) - حکومت در اسلام: 370.

(2) - عقد الفرید: 195 / 3.

(3) - الاغانی، به نقل از حکومت در اسلام: 370.

برپال اندیشه، ص: 304

آثار شوم حکومت بنی عباس

این برنامه‌های فاسد و خائنانه برانداز، نمونه‌ای از برنامه‌های خلفای مشهور عباسی بود. سایر زمامداران بنی عباس نیز، مانند گذشتگان خود بودند و گاهی در فسق و فجور، چنان افراط و زیاده روی داشتند که مردم آرزوی حکومت بنی امیه را می‌کردند.

ملت اسلام در زمان حکومت بنی عباس، بر اثر روی آوردن به علوم نظری بیگانگان، و برنامه‌های مالی و خوشگذرانی‌های دربار عباسی، و جدایی از متن اسلام و برنامه‌های قرآن، در شهوت و شهوت‌پرستی غرق شدند و آن اخلاق و عادات ساده خود را از دست دادند و به راحت طلبی و تن‌آسایی پرداختند.

دسیسه شوم

عباسیان برای تحکیم امارات خود، ناچار دست به دامن حيله و مکر و تزویر و ترور شدند و در نتیجه، کار آنها با ملت زیر دستشان از وفا، شجاعت، آزادیخواهی، استقلال، غرور، تعصب و جوانمردی که از صفات برجسته عرب (مسلمین) بود، جز آثار بسیار ضعیف، چیزی باقی نماند «1».

البته این وضع کسانی بود که پاك باخته دولت و حکومت بوده، و یا در برنامه‌های دولتی دارای شغل و حرفه بودند؛ ولی مسلمانان واقعی و ضعیفان، در کمال رنج و ناراحتی بسر می‌بردند، چنانچه اوضاع ائمه طاهرین و بزرگان از عقلائی اسلامی در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس شاهد و گویای مطلب است.

دوری ملت اسلام، در زمان امویان و عباسیان، به سرعت بر انحطاط جامعه

(1) - تاریخ تمدن اسلام: 923.

برپال اندیشه، ص: 305

اسلامی افزود.

يك قرن حكومت بنی‌امیه و نزدیک به شش قرن حكومت بنی‌عباس، ضمانتی برای اجرای برنامه‌های عالی الهی، در جامعه اسلامی نگذاشت و بر اثر برنامه‌های ننگین این دو طایفه، از اسلام و قرآن در امت اسلامی جز اسمی باقی نمانده بود.

حیله گر مکار

معاویه بنیانگذار حكومت غیر اسلامی بنی‌امیه، ابتدا با بردباری، سپس با مال و آنگاه با شمشیر، مخالفان را رام ساخت، و اگر نمی‌توانست مخالفان را آشکارا از میان بردارد به مکر و حیله آنها را از بین می‌برد.

یارانش این را می‌دانستند، از این‌رو با وی به مکر و حیله رفتار می‌کردند؛ تا هر چه بیشتر از او استفاده کنند و همین طرز رفتار بزرگان با زیردستان و زیردستان با بزرگان، سبب شد که تملق و چاپلوسی معمول گردد و اساس سیاست جامعه آن روز بر آن استوار شود.

معاویه حیله و مکر را ترویج کرد و آنها را حلم و عفو و اغماض نامید، و چون مردم نیز معمولاً از سران خود پیروی می‌کردند، در نتیجه تملق و چاپلوسی و حیله‌گری بیشتر در میان دولتیان شایع گشت؛ ولی هنوز به طور کلی عزت نفس و آزادی‌خواهی از بین نرفته بود.

جنایت ابو مسلم

پس از آنکه ایرانیان به یاری عباسیان به مخالفت با امویان برخاستند، ابومسلم سردار ایرانی، کاری کرد که آن عزت نفس و وفاداری به کلی ناپدید گشت؛ زیرا وی مردم را به مجرد اتهام می‌کشت و هر کس، اگر چه بی‌گناه بود، از

برپال اندیشه، ص: 306

جان خود امان نداشت و طبعاً با این وضع، چاپلوسی و تملق و حيله گری رواج بیشتری پیدا کرد.

پس از پیروزی «ابو مسلم» و تسلیم زمام امور به عباسیان، میان آنان و علویان اختلاف شدیدی روی داد. «منصور» خلیفه عباسی برای رهایی از این کشمکش‌ها، ابومسلم و بسیاری از علویان را کشت و طبعاً میان ایرانیان و علویان و عباسیان کینه‌های سختی پدید آمد؛ اما چون عباسیان نمی‌توانستند از ایرانیان دست بکشند، و برای اداره امور مملکت به آنها محتاج بودند، به ناچار ایرانیان را به کارهای مهمی گماشتند و در عین حال جاسوسان و خبرچینانی را در اطراف آنان تعیین کردند که آشکار و پنهان گفتار و رفتار آنها را گزارش می‌دادند.

این جاسوسان و کارآگاهان دو دسته بودند:

اول: دار و دسته خلیفه بودند که مأموران آنها را می‌شناختند و می‌دانستند آنان جاسوسی می‌کنند.

دسته دوم: جاسوسان پنهانی که از میان کنیزان، غلامان، ساقیان، ندیمان، سازندگان و آواز خوانان انتخاب می‌شدند، به این گونه که خلیفه کنیزی یا غلامی یا نوازنده‌ای را به خوبی تربیت می‌کرد و برای جاسوسی به وزیر یا سردار خود می‌داد، اتفاقاً وزیران و سرداران نیز با خلیفه همانطور رفتار می‌کردند. (آری ملتی که در سایه حکومت جاسوسی و خبرچینی باشد، مجبور است تمام صفات انسانی را کنار بگذارد) جاسوسی، کینه توزی، حسد ورزی در زمان عباسیان، طبعاً حيله گری و تملق و چاپلوسی به بارآورد و همین که عزت نفس، آزادگی و مردانگی از بین رفت، آن صفات ناپسند شایع شد «1».

(1) - تاریخ تمدن اسلام: 941.

برپال اندیشه، ص: 307

خلفای عباسی در دوران پنج قرن حکومت خود، با تمام قدرت برای ریشه کن کردن اسلام، و ویران نمودن اساس جامعه اسلامی کوشیدند، و در این راه به هدف و آرزوی خود رسیدند؛ زیرا بعد از آنان، جامعه اسلامی همچون مرده بیجان بود که زمامداران شهوت پرست دیگر، بعد از بنی عباس تا توانستند بر پیکر این مرده تاختند.

خلفای شهوت پرست بنی عباس خود را صاحب بندگان الهی، و سایه خدای متعال روی زمین می دانستند!!، و در سایه این دو عنوان هر چه می خواستند انجام می دادند.

در سال 917 میلادی «المقتدر» خلیفه عباسی رسولان «کنستانتین هفتم» را که برای مذاکره در اطراف آزادی و مبادله اسرا آمده بودند، به طور رسمی پذیرایی نمود؛ در این پذیرایی 160 هزار سرباز سواره و پیاده و هفت هزار خواجه سیاه و سفید و 700 یساول از مقابل رسولان رژه رفتند که در ضمن این رژه، صد قلاده شیر نیز در حرکت بود.

در قصر خلیفه، سی و هشت هزار پرده آویخته بود که از میان آنها دوازده هزار و پانصد عدد آن زربافت بود، اینها اضافه بر بیست و دو هزار قالیچه گرانبهائی بود که در قصر گسترده بودند.

رسولان کنستانتین، از مشاهده این همه تحمل و عظمت، چنان غرق در حیرت و وحشت و شگفتی شدند، که ابتدا اطاق حاجب و سپس غرفه و زیر را با طالار خلیفه اشتباه گرفتند.

چیزی که بیش از همه بر حیرت و تعجب آنها می افزود، غرفه ای بود که در آن درخت تناوری از طلا و نقره خالص، به ارزش پانصد هزار درهم قرار داشت،

برپال اندیشه، ص: 308

که بر شاخسارهای جواهرنشان آن مرغان مصنوعی از دُر و گوهر در حال نغمه سرایی بودند «1».

تمام این خرج های گزاف را به عنوان «مالك الرقابی» و سایه خدایی در روی زمین، از دوش ملت ستم دیده می کشیدند.

محمد امین پسر هارون، يك شب 300 هزار دینار به عموی خود ابراهیم که یکی از خوانندگان معروف زمان بود هدیه کرد؛ زیرا او بعضی از اشعار ابونواس را برایش به لحنی خوش خوانده بود «2».

امین چند قایق به صورت حیوانات ساخته بود و برای تفریح، آنها را روی آب دجله انداخته بود که یکی از آنها به شکل سگ دریایی بود، که برای تهیه کردنش سه میلیون درهم خرج کرده بودند «3».

سایر زمامداران غیر اموی و عباسی هم تا امروز، از نظر اوضاع و احوال شخصی و اجتماعی کمتر از امویان و عباسیان نبودند.

تجمل پرستی عجیب

«فیلیپ» در کتاب «تاریخ عرب»، درباره تجمل خلفای مصری، می نویسد:

«هفت قایق بسیار زیبا و بزرگ برای سواری خلیفه، همیشه در ساحل نیل آماده بود، خلیفه در پایتخت خود مالک بیست هزار خانه بود، که همه آنها با آجر و سنگ ساخته شده و هر کدام دارای پنج یا شش طبقه بوده است، از اینها گذشته معادل همین عدد، مغازه داشت که هر کدام از دو تا ده دینار در هر برج اجاره می داد.

(1) - تاریخ عرب، فیلیپ حقی، ترجمه محمد سعیدی: 91.

(2) - همان: 93.

(3) - همان.

برپال اندیشه، ص: 309

تجمل دربار خلفای اموی در «اندلس» و خلفای عثمانی در «اسلامبول» و تجمل و ثروت «امام یمن» و ثروت و جلال رهبر فرقه «اسماعیلیه» و دارایی بیرون از حساب نظام «حیدرآباد» و سایر زمامدارانی که زمام حکومت ملت اسلام را تا امروز در دست داشته اند حیرت آور و گیج کننده است.

«عثمان بن علی» ناظم حیدرآباد دکن، آنقدر ثروت داشت که اگر ثروت او را به چهار صد میلیون مسلمان در جهان تقسیم می کردند، به هر نفری معادل پانصد تومان می رسید!! ولی بدبختانه تمام آن را دولت هند تصاحب کرد.

«آقاخان محلاتی» و «امام یمن» و سایرین از فرمانروایان اسلامی هم، نزدیک به همان حدود دارای ثروت بوده و هستند»
«1».

این اسراف، عیاشی، خوشگذرانی، شهوت پرستی و دنیاداری‌های زمامداران اسلامی و عُمالشان، در طول 14 قرن، روح ایمان برای ملت و جامعه اسلامی باقی نگذاشت، و کسانی نیز که از حیات اسلام بهره‌ای داشتند تا به امروز، گرفتار پنجه آنان بوده؛ آنچنان که نتوانستند ملت اسلام را از این همه بدبختی نجات دهند.

این ملت اسلام است که باید به خود آید و از خواب غفلت بیدار شده و بیش از این اجازه انحطاط و ذلت و بدبختی، در سایه برنامه‌های ننگین و غلط را به خود ندهد.

خوانندگان عزیز! این بود شمه‌ای از برنامه‌های زمامداران اسلامی، در طول 14 قرن گذشته، که یکی از مهمترین عوامل انحطاط جامعه اسلامی بوده است؛ زیرا در سایه این نوع برنامه‌ها، ملت اسلام از حقیقت اسلام جدا شده و به سقوط در ورطه هلاکت نزدیک گشته‌اند.

(1) - تاریخ عرب، فیلیپ حئی، ترجمه محمد سعیدی: 101-115.

بريال اندیشه، ص: 310

3- استعمار

اگر چه اسلام تاکنون جوامع اسلامی را با دستورهای خود حفظ کرده است؛ ولی ضربه‌های ناجوانمردانه‌ای اوضاع و احوال زمامداری دولت‌های به ظاهر اسلامی، در طول 14 قرن، اسلامیان را برای افتادن به کام اژدهای استعمار به تدریج آماده کرد، آن چنان که ورود استعمارگران به کشورهای اسلامی، زحمت چندانی نداشت؛ بلکه گویی پس از آمدن، بر سر سفره آماده شده‌ای با تعارفات لازمه، از طرف دولت‌ها و ملت‌های خراب آلود اسلامی، قرار گرفتند!!

استعمار، این آتش خطرناک و دیو مهیب، برای ربودن تمام سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی، قدم به سرزمین‌های اسلامی گذاشت، و هر روز به صورتی درآمد.

این دشمن خانه‌زاد خارجی، علاوه بر مواد اولیه و معادن سرشار سرزمین‌های اسلامی، با ملیت، اخلاق و رفتار جوامع اسلامی نیز بازی کرده و همچون مواد مادی، آنها را چپاول و غارت نمود؛ چنانکه اوضاع اکثر افراد ملل اسلامی، از نظر احوالات روحی و اخلاقی، شاهد گویا و زنده‌ای بر این مدعا هستند.

استعمار در تمام ممالك ضعیف، بویژه ممالك اسلامی، برای پیش‌برد اهداف کثیف و پلید خود، از هیچ جنایتی فروگذار نکرد. این عامل بدبختی و حیوان وحشی و درنده، تا می‌توانست برای تضعیف قوای مادی، سیاسی و معنوی جوامع اسلامی کوشید؛ این همه به خاطر آن بود که بتواند هر گونه بهره‌برداری را به نفع خود بنماید.

استعمار از تغییر خط، ایجاد تفرقه بین جوامع اسلامی، ضربه‌زدن به اسلام، به حبس و شکنجه کشیدن بیداران و مجاهدان اسلامی، دریغی نداشته و ندارد

برپال اندیشه، ص: 311

و هم اکنون نیز در میان ملت‌های اسلامی، با قیافه جدید منحوسش، یعنی «استعمار فکری» با شدت هر چه بیشتر و با عجله و سرعت، مشغول فعالیت و کوشش است.

چهره‌های گوناگون استعمار

استعمار گاهی در لباس مذهب، وقتی به صورت سوداگر و تاجر، زمانی به صورت مستشار و مدتی به صورت وام‌بلا عوض یا دراز مدت در جوامع اسلامی، در سایه قدرت دولت‌ها، قدم می‌گذارد و هر چه می‌خواهد انجام می‌دهد.

ملت اسلام که بر اثر حکومت‌های 14 قرن حکام جور علیل شده بود، با این میکرب خطرناک‌تر از هر بلایی که مزید بر علت شده است روبه‌رو است. این قدرت مرموز از درون و برون مشغول انهدام اساس اسلام و جوامع اسلامی است.

وظیفه ملت‌های اسلامی

ملت‌های اسلامی اگر در سایه قرآن مجید و تعالیم اسلامی، و اندیشه و فکر رهبران بیدار دینی، قوای خود را بسیج کرده و تشکیل ملت واحد دهند، و اساس دولت‌های خود را بر پایه‌های قوانین الهی قرار دهند، می‌توانند در مدت کمی از دست دیو استعمار نجات یابند.

ملت‌های اسلامی اگر از منجلاب شهوت و از لانه‌های فسادی چون: کاباره‌ها، شب‌نشینی‌ها، میخانه‌ها و مراکز دیگر فحشا، و عزلت‌گزینان‌شان از گوشه انزوا و گوشه‌گیری بیرون آیند، و پرده جهل را از وجود خود به یکسو زنند، و اوضاع ناموسی خود را طبق فرهنگ اسلامی برگردانند، می‌توانند با قوه ایمان به خدای

برپال اندیشه، ص: 312

متعالم، و عمل به مسائل عالی جهاد اسلامی و امر به معروف و نهی از منکر، این طفل حرامزاده را از ممالك و جوامع خود بیرون کنند، تا بیش از این به پیکر جامعه و روحیات و اخلاق و فرهنگشان ضربه وارد نشود.

ملت‌های اسلامی اگر جوانان و نسل حاضر خود را، وادار به مطالعه در احوال استعمار و استعمارگران کنند، خانه خراب فرهنگ را روی قواعد اسلامی آباد نمایند، از گریز جوانان از مذهب و دین، جلوگیری کنند، روش‌های تبلیغ را از این صورت به صورت آبرومندتری بازگردانند، و ضربه‌های ناجوانمردانه و ضررهای استعمار را به ملت‌ها گوشزد کنند، با فاصله کمی می‌توانند این سگ درنده و منبع آلودگی و رذالت را از آشیانه خود برانند، و نسل خود را از سقوط نجات دهند.

استعمار و ممالك اسلامی

اگر چه نمی‌توان تاریخ دقیق ورود استعمار به ممالك اسلامی را تعیین کرد ولی می‌توان گفت: از چند قرن قبل، پیشاهنگان و پیشتازان غرب، به بهانه نشر تمدن، به طرف جهان اسلام سرازیر شدند.

در نخستین موج تماس، استعمارگران به عنوان بازرگانان و تبلیغ‌کنندگان معرفی شدند؛ ولی در مراحل بعد، اسلحه در دست گرفته و با عنوان سفیران تمدن برتر، سرزمین‌ها را تسخیر کردند.

مردم کشورهای اسلامی، بر اثر عللی که قبلاً ذکر شد، در غل و زنجیر بندگی و بردگی آنان گرفتار شدند، و امپریالیسم یا استعمار غربی به طور ثابت و به عنوان خانه‌زاد، در این سرزمین‌ها پایه‌گذار شد.

ملت‌های اسلامی در طول این چند قرن، زیر فشار استعمار غربی بیش از همه ملت‌ها درد کشیده و رنج بردند.

برپال اندیشه، ص: 313

استعمار کثیف، با چهره‌های گوناگون از قبیل: نشر تمدن، گرفتن امتیازات، ایجاد مدارس و آموزشگاه‌ها با اداره استادان خارجی، و تشکیل مؤسسات زبان، وارد شرق شد و تمام زمینه‌های جوامع اسلامی را زیر نظر گرفت.

جوامع اسلامی، عموماً مورد استثمار اقتصادی غرب قرار گرفت، و از هر جهت ناتوان و محروم شد، چرا که مسلمانان هدف حمله و هجوم قرار گرفته و دچار شکنجه و فشار استعمار شدند، و چون قدرت‌های سیاسی در اکثر کشورهای اسلامی از مسلمانان سلب شده بود، غرب کوشید آنها را تا حد نازلترین طبقات اجتماع تنزل دهد.

سخنی از يك غربی

«هنتز» که خود غربی است درباره مسلمان دوره گذشته «هند» می‌گوید:

«مسلمانان پایین‌تر و عقب افتاده‌تر از هندوها نبودند؛ بلکه این حکومت انگلیس بود که آنها را چنین سرکوب کرد»
1.

قدرت حاکم و سلطه نیرومند غرب می‌کوشید که حتی رابطه مردم را با سنن و نظامات، و آداب و فرهنگشان قطع کند و مردم را به اقتباس فرهنگ تازه غرب وادار نماید.

مسلمانان خود دارای ایدئولوژی؛ یعنی: طرز تفکر و تاریخ و فرهنگ اختصاصی می‌باشند، ولی کوشش و تلاش استعمار برای این که فرهنگ غرب را در مغز مردم مسلمان فرو کند، شکافی در جامعه اسلامی ایجاد کرد، این شکاف از طرف قدرت حاکمه، به صورت تصادم و اختلاف دامنه‌داری درآمد، به این ترتیب که: آلهایی که بر ضد سنت‌ها و نظامات عالی خود قیام کردند، متجدد

برپال اندیشه، ص: 314

و مترقی نامیده شدند، و کسانی که از تسلیم شدن در برابر یورش فرهنگی پلید غرب امتناع ورزیدند، محافظه کار، مرتجع، کهنه پرست و عقب افتاده لقب گرفتند «1».

آری! وقتی گهنگاران حرفه‌ای، لا ابالی‌های هرزه، قماربازان و شرابخواران، جوجه فکلی‌های خود باخته، شب‌نشین‌های مست، آنان که از هر گونه برنامه غیر انسانی نسبت به خود و ناموس خود روی گردان نیستند، و آنان که وقتی مصدر برنامه مهمی شدند، از دزدیدن میلیون‌ها تومان مال مردم ضعیف و ناتوان دریغ ندارند؛ متحد و متمدن نامیده شدند، اما کسانی از وضع پریشان و نابسامان امت اسلامی رنج می‌برند، و تا آخرین لحظه عمر دستشان به هیچ خیانتی آلوده نمی‌شود، و در پنج وقت با کمال خشوع و تواضع در پیشگاه الهی صورت به خاک می‌سایند و امانات مردم را به مردم بازمی‌گردانند، و در تمام برنامه‌های عام‌المنفعه شرکت می‌جویند، و از جانبازی و فداکاری در راه حق مضایقه نمی‌کنند، و برای عظمت و سربلندی ملت اسلام از تمام دارایی خود می‌گذرند، محافظه کار و عقب افتاده لقب بگیرند، معلوم می‌شود که استعمار تا چه اندازه در نقشه‌های خود موفق بوده که همچون خون در تمام برنامه‌های عقلی و فرهنگی بیشتر ملت‌های اسلامی جریان دارد!!

زنگ‌های خطر

استعمارگران پلید، برای جدا کردن ملت‌های اسلامی از حقیقت اسلام، از هر راهی توانستند وارد شدند و متأسفانه غفلت مسلمین هم به برنامه‌های ننگین آنان کمک‌های شایانی کرد.

(1) - اسلام و غرب: 16.

برپال اندیشه، ص: 315

آقای «شاتالیه» که یکی از کثیف‌ترین، پلیدترین و بی‌آبروترین بنیان‌گذاران استعمار است، در ضمیمه مجله تبلیغاتی خصوصی فرانسه به نام «لوموند موزولمان» یعنی عالم اسلام، مطالبی می‌نویسد که به چند مورد آن توجه کنید:

1- «اما بدون تردید مبلغان ما تاکنون به طور مستقیم موفق نشده‌اند کیش مسلمانان را تحت الشعاع قرار دهند، وصول به این هدف، از طریق نشر زبان‌های اروپایی ممکن است (تغییر خط ملی اسلامی) چه آن که ممکن است بدین وسیله، افکار اروپایی ترویج و تبلیغ شود! به وسیله نشر و ترویج این زبان‌ها، جهان اسلام با مطبوعات اروپا تماس می‌گیرد؛ آنگاه راه‌هایی برای پیشرفت مادی مسلمانان تسطیح خواهد شد! بدین ترتیب سازمان‌های تبلیغاتی (کودکستان - دبستان، دبیرستان، مؤسسات زبان. مؤسسات اقتصادی، مؤسسات پخش نشریه و...) هدفشان را برای تخریب مفاهیم دین اسلام که تاکنون شخصیت و حیثیت خود را، از لحاظ کناره‌گیری و جدایی حفظ کرده، پیدا خواهند کرد.»

2- «شکست سیاسی جهان اسلام، راه را برای نشر رسالت تمدن اروپایی خواهد گشود. انحطاط سیاسی مسلمانان امری غیر قابل اجتناب است، و طولی نخواهد کشید که جهان اسلام به صورت شهری درخواهد آمد، که به وسیله سیم‌های خاردار در محدوده‌ای محاصره شده باشد!!»

3- «پس از آنکه وضع مسلمانان درهم شکسته شد، و صفات فعلی را از دست دادند، نباید انتظار داشت که مسلمانان عموماً بتوانند، اوضاع مثبت تازه‌ای در پیش گیرند، و امتیازات اجتماعی جدیدی را کسب کنند. با سست شدن عقایدشان نسبت به اسلام، الزاماً پراکندگی و انحطاط فرا می‌رسد و همین که این ضعف و انحطاط و پراکندگی در سراسر جهان اسلام روی داد، روح مذهبی

برپال اندیشه، ص: 316

مسلمانان به کلی شکسته و ریشه‌کن خواهد شد، و دیگر به هیچ وجه نخواهند توانست به شکل تازه‌ای عرض وجود کنند» 1.

ترویج خط و زبان

خوانندگان عزیز! يك بار دیگر مقاله این استعمارگر را بخوانید و سپس به اوضاع جوامع اسلامی، نظری بیندازید و ببینید استعمارگران به وسیله سلب مذهب و بدین کردن مردم به آیین الهی و پیروانش، چگونه به تمام اهداف پلید و ناپاک خود رسیده‌اند.

آیا هنوز زمان بازگشت به اسلام فرا نرسیده است؟ آیا هنوز باید زیر سلطه افکار و برنامه‌های پلیدی چون شاتالیه و حامیان‌ش قرار گرفت؟.

یکی از نکات برجسته مقاله شاتالیه ترویج زبان و خط غربی بود، که در سایه آن موضوع عظیم، تغییر خط و زبان‌های ملت اسلامی مورد هدف است.

آری! با پذیرفتن زبان و خط اجانب و استعمارگران، دیگر جایی برای منابع غنی و سرشار برنامه‌های اسلامی نخواهد ماند. بدون شك مسئله تغییر خط، یکی از نقشه‌های نابودی ملت اسلام، و آثار عظمت آنهاست و استعمارگران جانی تا جایی که بتوانند آن را تعقیب می‌کنند، تا به هدف‌های استعماری خود برسند.

کلامی از سید جمال

نابغه شرق و قهرمان قهرمانان ضد استعمار مرحوم «سید جمال الدین اسدآبادی» می‌گوید:

(1) - اسلام و غرب: 20.

برپال اندیشه، ص: 317

«هر ملتی که زبان خود را فراموش کند، تاریخ خود را گم کرده و عظمت خویش را نیز از دست داده است، و برای همیشه در بندگی و اسارت خواهد ماند.

اشغال بازارهای مسلمین، قبضه کردن صنایع و به دست گرفتن معادن، تأثیر گذاشتن در اوضاع فرهنگی، فکری و اخلاقی، از نقشه‌های مهم و مختلفی برای نابودی جامعه‌ها و ملت‌هاست.

قرض‌های کمرشکن، با سودهای کلان و به دنبال آن فرستادن مستشار و قبضه کردن، گمرک، دارایی، تلفن و تلگراف، طرح دیگری از نقشه‌های خطرناک استعمارگران است. تصرف حمل و نقل، ایجاد فروشگاه‌های بزرگ و مختلف، و عرضه کردن اجناسی که فرآورده استعمارگران است، راه دیگری برای از بین بردن ملت‌هاست» **«1»**.

این نقشه‌ها و خطرها در مکتب استعمار، تفاوتی ندارد، استعمار چه شرقی چه غربی، زرد یا سرخ، هدف همان نابودی ملت اسلام و ملت‌های ضعیف است.

به طور قطع اگر ملل اسلامی، در سیاست و کشورداری، آراء و عقاید و اخلاق مطابق با برنامه‌های عالی اسلام رفتار می‌کردند، و قرآن مجید را دلیل و راهنمای خود قرار می‌دادند، هرگز مغلوب استعمار نمی‌شدند.

بیشتر خیره‌سری‌ها، از روی غفلت، از اوضاع و تبدلات شگرف و عمیقی است که در ملل فاتح به وجود می‌آید؛ ولی ملت‌های ضعیف، از آن بی‌خبرند.

امپراطور عثمانی

همین امپراطوری بزرگ عثمانی که در قرون اخیر یکی از دولت‌های مقتدر

(1) - طمعکاران کینه‌ور: 11.

برپال اندیشه، ص: 318

و بزرگ اسلامی بود، بر اثر از دست دادن موفقیت‌های زیادی که نصیبش شد، و از آن غفلت داشت، به وسیله استعمارگران قطعه قطعه شد و هر قطعه با قطعه دیگر، چون دشمن جانی و خانه‌زاد، با یکدیگر در تصادم شدند.

عثمانی‌ها نتوانستند از فرصت زیادی که در اختیار داشتند استفاده کنند و خود را با اوضاع و احوال تازه‌ای که در اروپا، پس از پایان قرون وسطی، هماهنگ کرده و سازش دهند.

در شهرهای صنعتی اروپا، داد و ستد و بازرگانی رشد می‌یافت و تولیدات به میزان وسیع‌تری سازمان می‌گرفت؛ اما آن ملت هیچ نوع جذبه و کششی با تمام این تحولات نشان نمی‌دادند.

امپراطوری عثمانی، سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا را به یکدیگر مربوط ساخت و به تمام راه‌های بازرگانی و باستانی، که میان شرق و غرب وجود داشت، مسلط شد، مسلمانان اگر می‌خواستند، می‌توانستند از این موقعیت ممتاز به خوبی استفاده

کنند، و از نظر بازرگانی و فعالیت‌های دیگر مولّد ثروت، آنان را در تنگنا قرار دهند؛ اما وقتی اعضای مختلفی که بدنه امپراطوری را تشکیل می‌دادند، ضعیف و فقیر شد قلب امپراطوری هم ضعیف گشت تا سرانجام به کلی از پا در آمده و چون لقمه‌ای به کام استعمار افتاد و هضم شد و به وسیله یکی از بهترین خادمان استعمار یعنی «اتاترک» ملیت و قومیت اسلامی و زبان و خط و عقاید عالی خود را از دست داد «1».

البته این ضعف و زبونی سرایت همه جانبه‌ای داشت؛ یعنی: نه تنها در مسئله تجارت و بازرگانی، غفلت اسلامیان، باعث مرگ آنها شد؛ بلکه این غفلت تمام زمینه‌های حیاتی را به نیستی کشاند.

(1) - نگاهی به تاریخ جهان: 1256.

برپال اندیشه، ص: 319

بدون تردید اگر در قرون اخیر مردان بزرگ و بیداری بر ضد گرگ استعمار قیام نمی‌کردند، امروز اثری از اسلام به جای نبود؛ ولی اندیشه آن بزرگ مردان، در جامعه اسلامی همیشه حافظ و نگهبان جامعه از متلاشی شدن حتمی بود، و در گوشه و کنار ممالك اسلامی، بیداری آنان و پیروانشان، ضربه‌های مهلك و کاری به استعمار می‌زد و می‌زند و امید است که روزی تمام جامعه‌های اسلامی از خواب غفلت بیدار شده، تا دست ناپاکان و استعمارگران ضد اسلامی را از جامعه اسلامی کوتاه نمایند.

دو روی سکه

روزگاری با بیداری ملت اسلام، و عدم سلطه استعمار پلید و قدرت‌نمایی ارتش یکتاپرستی و پیشروی آنان در علوم، صنایع، فنون نظامی و سربازی، کوچکترین حرکتی در «روم غربی» به وجود نیامده بود، آنها آنقدر از تحولات جهان اسلامی بی‌خبر بودند که، موقعی که سربازان اسلام «قسطنطنیه» را محاصره کرده بودند دانشمندان آنها در يك مسئله خرافی بحث می‌کردند و آن این بود که: «آیا بر سر يك سوزن چند فرشته می‌تواند جای بگیرد».

تاریخ تکرار می شود، همین رکورد فرهنگی و خمود عقلی، درباره مسلمانان، پس از آن همه ترقی رخ داد، رهبران کشورهای اسلامی از تحولات عمیق و ریشه داری که در تمام زندگی مردم غرب، رخ می داد به کلی غافل بودند، آنها موقعی بیدار شدند که اروپا، علوم و صنایع را تسخیر کرده بود.

شکست های پیاپی دولت عثمانی از ملل اروپا، آنی دولت عثمانی و ملت های اسلامی را بیدار نکرد، سران حکومت در حال غفلت به سر می بردند، وقتی چشم آنها به هواپیماهای دشمن که فضا را می شکافت افتاد، گروهی خیره خیره می نگریستند و گمان نمی کردند این کار بشر باشد؛ بلکه تصور می نمودند که این

برپال اندیشه، ص: 320

عملیات مربوط به فرشته و پری هاست.

غفلت های شوم

کشورهای دیگر اسلامی نیز، در چنان غفلت سنگین و خواب شیطانی به سر می بردند که دولت و ملت عثمانی از مصادیق بارز آن بود. قرن نوزده میلادی قرن طلایی صنایع و اختراعات بود؛ ولی ایران که یکی از کشورهای بزرگ مسلمان نشین بود، در آن دوران گرفتار کشمکش های داخلی و زد و خوردهای ملوک الطوائفی بود.

زمامداران چنان در خواب خرگوشی فرو رفته بودند که از حوادث اطراف خود بی خبر بودند و حتی لحظه ای به فکر ترقی و رشد جامعه اسلامی نبودند.

در همین ایران مسلمان نشین، در دوران حکومت فتحعلیشاه قاجار، ناپلئون که در صدد تسخیر «هند» بود و می خواست آن کشور زرخیز را از چنگال کمپانی انگلیس بیرون بکشد، نامه ای برای جلب قلوب دولت و ملت ایران به زمامدار قاجار نوشت، در تمام دربار شاه يك نفر پیدا نشد تا نامه ناپلئون را ترجمه کند و از دادن نامه به کنسولگری و اعضاء بیگانه، روی مصالحی خودداری کردند؛ ناچار نامه را به بغداد به کنسولگری ایران فرستادند تا برخی از اعضاء آن که به زبان فرانسه آشنایی داشتند ترجمه کنند «1».

آیا این دولت و ملتش در هنگام خواب سنگین و قانع بودن به برنامه های اولیه و شهوت پرستی، و بیداری کامل اروپا می توانست با ادامه بی خبری و سستی استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و فکری خود را حفظ کند؟!

قهرمانان بزرگ ضد استعماری

در قرن نوزدهم میلادی از میان توده بی‌خبر ایرانی، نابغه‌ای بزرگ چون

(1) - رمز پیروزی مردان بزرگ: 183.

بربال اندیشه، ص: 321

«امیرکبیر» برخاست و احساس کرد که تمام بدبختی و تیره‌روزی مردم مشرق و ملت‌های اسلامی، بر اثر تحولاتی است که در غرب به وجود آمده و شکاف عمیقی میان دو ملت شرق و غرب پدید آورده است، و تا این شکاف پر نشود سیادت ملت غرب بر ملت اسلام مسلم و ابدی خواهد بود.

تأسیس دارالفنون

او شرایط زمان را درک کرده و فهمیده بود که دیگر دوران جنگ با شمشیر و تیر و کمان، سپری شده و ماشین و صنایع و کارخانه‌های عظیم، چگونگی تولید را دگرگون ساخته، و گاز و بخار تمام ذخایر سرکش طبیعت را مهار کرده است.

امیر، با لیاقت و کاردانی مخصوصی که داشت در اوایل سال 1266 هجری اولین سنگ بنای «دارالفنون» را نهاد و ساختمان قسمت شرقی آن را بعد از یکسال به پایان رسانید.

افراد مورد اطمینان خود را به «وین» فرستاد تا معلمان و متخصصان پیاده‌نظام، توپخانه، سواره نظام، هندسه، معدن‌شناسی، طب و جراحی و داروساز را از کشور «اتریش» با حقوق سالی چهار هزار تومان، برای مدت پنج یا شش سال استخدام نمایند.

ولی زمامداران خیانتکار قاجاریه، با گرفتن امضا از شاه و با کمک استعمارگران، این مشعل فروزان را خاموش و ملت ایران و اسلام را دچار تیره‌بختی و سیه‌روزی نمودند!

امیر، با احاطه به وضع جهان و بررسی دقیق، دریافته بود که یکی از علل بدبختی ایران، و کشورهای اسلامی، کمبود برنامه‌های علمی و عملی جهان روز است.

برپال اندیشه، ص: 322

اقتصاد وابسته به غرب، ایران را به صورت بازار کالاهای غرب درآورده به طوری که اروپا تولیدکننده و ایران مصرف‌کننده کالاهای آنان بود.

این وابستگی یا روشن‌ترین بیچارگی و دریوزگی، سبب شد که صنایع و استعداد ایرانی، به کلی از بین برود و ایرانیان هوشمند به صورت تولیدکننده مواد اولیه کالاهای صنایع، خارج شوند و مانند کارگر روزمزد کار کرده و زندگی کنند.

امیر، به منظور بسط صنایع، سرمایه‌های کافی در اختیار اهل فن گذاشت و کارخانجات شکرریزی در ساری، ریسمان‌ریسی و چلواریانی در تهران، حریر بافی در کاشان و سماورسازی و کالسکه‌سازی در اصفهان و تهران تأسیس کرد؛ و کمک‌های شایانی به نساجان اصفهان و کاشان داد و درباره استادکاران، در ایجاد مصنوعات و منسوجات جدید، اختراع در زمینه‌های مختلف تشویق لازمی به عمل آورد، و نمایشگاهی جالب از محصولات صنعتی ملی ایران در اراک و تهران ترتیب داد «1».

خوشبختی ملت ایران، بلکه تمام ملل اسلامی در آسیا، آن موقع بود که شخصی مانند امیر در رأس امور ایران قرار گرفته بود.

این شخص با عزم، با يك متانت مخصوص که در نهاد او ذاتی بود، با بردباری تمام، امنیت را به طور کامل در تمام ایران برقرار نمود، سرکشان و فتنه جوین را به کلی قلع و قمع کرد، و در همان حال اوضاع اقتصادی مملکت را اصلاح و قشون را منظم و دستگاه دولت را مرتب نموده و شکل تازه‌ای به کارها داد، و تمام نواحی و اطراف دور دست مملکت را با مرکز حکومت مربوط کرد.

انسان وقتی تاریخ دوران حکومت امیرکبیر را مطالعه می‌کند، روحش شاد

(1) - همان مدرک: 118.

برپال اندیشه، ص: 323

و قلبش از خوشحالی در درون سینه می‌طپد، ولی همین‌که به آخر روزگار حکومت امیر کبیر می‌رسد، به زمین و زمان نفرین می‌کند و از درون دل آه سوزناکی می‌کشد، و به عاملان اصلی این جنایات که ملتی را به ماتم او نشانندند لعنت می‌فرستد.

بلی چنین بود سیاست جاهلانه سلسله قاجار، که به تحریک عمال اجنبی، با هر مرد با عزم ایرانی مخالف بودند و هر سیاستمدار ایران دوست و ملت خواه، که به عرصه وجود می‌آمد، او را گرفتار و معدوم می‌کردند.

نباید یاد و خاطر دو مرد بزرگوار یعنی مرحوم «قائم مقام» و «میرزا تقی خان امیر نظام» را آنی از خاطر دور کرد، چرا که این دو بزرگوار تحفه‌ای از جانب خدای متعال برای ملت ایران بودند.

افسوس و هزار افسوس که دست داخلی، به تحریک دسایس خارجی، ریشه عمر آنها را قبل از آنکه موفق شوند، قطع کرد.

به عقیده نگارنده در تاریخ ششصد ساله اخیر، کشور ایران مردی به بزرگواری میرزا تقی خان امیرنظام به خود ندیده است «1».

سیاست‌های قاجاری

آری! سیاست غلط و انحرافی قاجاریه، که منبعی جز خودپسندی و شهوت‌پرستی نداشت، لازم می‌دید در درجه اول، توده ملت ایران را از اوضاع و احوال جهان و برنامه‌های عالی علمی و عملی بی‌خبر نگاه دارد، و بعد برای بقای قدرت خود، مردان عالی‌قدری چون قائم مقام و میرزا تقی خان را از میان بردارد، در حالی که بقای دولت و ملت در سایه‌کاردانی انسان‌های جامع و کامل

(1) - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم: 594/2.

است؛ گرگان پلید که منافع خود را به دست این انسان‌ها به خطر افتاده می‌دیدند، نمی‌خواستند يك ملت روی خوشبختی و آسایش ببینند.

آری! پس از شهادت این دو سیاستمدار روشنفکر مسلمان، بر اثر مکاری‌های استعمار و نفوذ بی‌مورد درباریان کثیف، رشوه‌خوار و احمق متزلزل، ملت مسلمان ایران نیز از ملل مترقی، عقب افتادند و به سیه روزی و تیره بختی نشستند.

بدون تردید ضررهای از دست رفتن این مردان بزرگ به این زودی‌ها قابل جبران نیست، چنانچه تا امروز هم جبران نشده است.

برای این که به واقعیت دوراندیشی «امیر کبیر» و بی‌خبری و شهوت‌پرستی دولت قاجار بیشتر آگاه شوید، نمونه‌ای از برنامه‌های روزگار امیر و بعد از امیر از نظر شما می‌گذرد؛ تا بدانید مشتی هوی‌پرست چه بلایی بر سر مردم مسلمان آوردند:

میوه تلخ استعمار

جمعی در ایام عید نوروز، در باغ چهل ستون اصفهان به تفرح نشسته بودند.

در این میان مرد سائل و گدایی پیش آمده از آنها طلب کمک مادی نمود.

چون ایام عید بود هر يك از آن جمع، مقدار قابل ملاحظه‌ای به سائل مزبور کمک کردند، در این هنگام آن مرد گدا جمعیت را مخاطب قرار داده و اظهار داشت:

قصده من تکدی نیست و شخصاً هم فقیر نبوده و نیستم، این مبلغ هم کفاف چند روز مرا می‌کند، اگر حال شنیدن دارید، سرگذشت خود را که تا حدی شیرین و شگفت‌آور است برای شما نقل کنم.

چون از طرف آنان روی خوشی به او نشان داده شد، آن مرد شروع به سخن

برپال اندیشه، ص: 325

کرده و سرگذشت خود را بدین گونه بیان کرد:

اینک داستان من

«چندین سال قبل روزی حاکم اصفهان دواتگران را احضار کرد، من هم یکی از آنان بودم، آنها را مخاطب ساخت و گفت:

هر کدام از شما استادتر است به من معرفی شود!

دواتگران دو نفر، که یکی از آن دو، من بودم را از بین خود به سبب استادی انتخاب کرده و اظهار داشتند این دو از همه استادترند.

حاکم، همه را مرخص نمود، و از ما پرسید:

کدام یک از شما دو نفر استادترید؟

دوست من، مرا معرفی کرد و اضافه نمود که: این شخص در فن خود سرآمد است و یکی از صنعتگران ورزیده این شهر است.

فرماندار، رفیق مرا هم مرخص کرد، آنگاه به من روی کرد و گفت:

میرزا تقی خان امیرکبیر، صدر اعظم ایران، برای انجام کار مهمی تو را به تهران احضار کرده است.

خرج مسافتم را داد و مرا فوراً به تهران گسیل داشت. پس از ورود به پایتخت، خدمت امیر رسیدم و خود را معرفی کردم.

امیرکبیر پس از استحضار کافی از حال من و پس از آنکه تشخیص داد در فن دواتگری استادم، سمآوری را که جلوی من بود به من نشان داد و از من سؤال کرد آیا می توانی مانند این را بسازی؟

چون اولین مرتبه ای بود که در اوایل حکومت «ناصرالدین شاه» سماور به ایران آمده بود، و من تاکنون چنین چیزی ندیده بودم، قدری به آن نگاه کرده از طرز ساختمان آن آگاهی حاصل کردم، سپس پاسخ دادم: آری.

امیر گفت:

این سماور را به عنوان نمونه ببر و مانندش را بساز و بیاور، من از نزد صدر اعظم خارج شده و به بازار آمدم، مغازه دواتگری را پیدا کرده مشغول ساختن سماور شدم.

پس از اتمام کار، سماور را برداشته نزد امیر بردم، کار من مورد پسند امیر واقع شد.

پرسید: این سماور با مزد و مصالح به چه قیمتی تمام شده است؟

من در جواب گفتم: روی هم رفته پانزده ریال، امیر با چهره‌ای باز و متبسم به منشی خود دستور داد تا امتیاز نامه‌ای برایم بنویسد که صنعت سماورسازی به طور کلی برای مدت شانزده سال منحصر به من باشد، و برای فروش هر سماور بیست و پنج ریال تعیین کرد.

پس از صدور این فرمان، امیرکبیر به من گفت:

به اصفهان برگرد، دستور کار تو را به حکومت اصفهان داده‌ام تا وسایل کارت را از هر جهت فراهم کند.

من از تهران حرکت کرده و وارد اصفهان شدم، بلافاصله پس از ورود من، حکومت اصفهان مرا احضار کرد و گفت: باید فوراً مغازه و چند شاگرد فراهم کنی و آنچه مخارج آن می‌شود را نقداً از خزانه دولت دریافت نموده و مشغول سماورسازی شوی.

بنابراین دستور مهم، فوراً چند مغازه‌ای که خراب بود را از صاحبش اجاره کرده و آنها را به یکدیگر متصل کردم و بنا بر موقعیت و لزوم احتیاجات، در هر يك از دکان‌ها تعمیراتی را نموده به طوری که در یکی از مغازه‌ها کوره‌ای جهت ریخته‌گری بسته و در دیگری لوازم دواتگری و در سومی سکویی قرار داده تا شاگردان بنشینند و بدینوسیله به خوبی بتوانم سماورسازی کنم.

بريال اندیشه، ص: 327

جمعاً مبلغ دویست تومان مخارج بنا و تعمیر دکان‌ها و فراهم کردن اسباب کار شد، ولی بدبختانه هنوز مشغول کار نشده بودم که يك فراش حکومتی مانند اجل معلق حاضر شده مرا مانند دزدان، پیش حاکم برد!!

به محض این که فرمانده چشمش به من افتاد، با تغییر تمام گفت:

چون میرزا تقی خان امیرکبیر را در تهران گرفته‌اند و مبلغ دویست تومان نزد تو متعلق به دولت است، باید بدون چون و چرا، تمام آن را پس بدهی! ولی چون آن پول خرج بنایی و غیره شده بود، و من نیز از خود ثروت دیگری نداشتم که وجه مزبور را ادا کنم، بالاجبار تمام هستی مرا حراج کرده که مجموعاً صد و هفتاد تومان بیشتر نشد، برای سی تومان دیگر آن نیز مرا سر بازار برده در انتظار مردم چوب زدند تا مردم ترحم کرده و آن سی تومان به مرور پرداخته شد!!

در نتیجه آن ضرب و شتم‌ها و صدمات بدنی که به من وارد شد، امروز چشم‌هایم تقریباً نابینا شده و دیگر نمی‌توانم به کاری مشغول باشم؛ از این رو به گدایی افتادم، در صورتی که اگر امیر را نگرفته بودند و من مشغول کار می‌شدم امروز یکی از بزرگترین ثروتمندان این شهر بودم «1».

رشوه‌خواری و خیانت

خوانندگان محترم! تمام برنامه‌هایی را که امیر کبیر در اصول عالی کشورداری و صنعت و کشاورزی و روابط با کشورهای بزرگ، بر اساس عزت و عظمت ایران، پیاده کرده بود توسط عمال اجانب و غفلت حکام و شهوت‌پرستی فرمانداران و خواب سنگین ملت بی‌سواد و ضعیف، به همین صورت از بین رفت.

(1) - زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر: 97.

برپال اندیشه، ص: 328

بعد از مرگ امیر به دست دژخیمان قاجاریه، و اشاره اجانب و فتوای دو سفارتخانه انگلیس و روس، ناصرالدین شاه و سایر زورگویان و بیگانه‌پرستان، همه به گدایی و ذلت افتادند، آن هم گدایی از اجانب و ذلت در برابر بیگانگان، به نحوی که ناصرالدین شاه و بعضی از وزرایش با اندک رشوهای سرشارترین معادن و مخازن کشور را با قراردادهای طولانی در اختیار بیگانگان قرار می‌دادند و صفحات پهن‌آور و زرخیزی از خاک ایران را بدون مجوز، برای همیشه به استعمارگران بخشیدند.

آری! زمامداران گستاخ و بی‌دین، امیرها و قائم‌مقام‌ها را می‌کشتند و در سایه جاهل نگاهداشتن ملت، تمام وسیله بدبختی و سیه روزی ملت اسلام را فراهم می‌نمودند و برنامه‌های مادی و معنوی را به تاراج می‌دادند.

قهرمانی دیگر

سید جمال الدین اسدآبادی

ناصرالدین شاه، بارها در سفرهای خویش در اروپا نام «سید جمال» را شنیده بود و از آوازه شهرت و دانش او به تعجب آمده بود، او با این همه نمی‌دانست که او اهل کدام يك از کشورهای شرقی است، و زادگاه او کجاست؟

«صنیع الدوله» وزیر انطباعات ناصرالدین شاه، سرانجام با کنجکاوی فراوان کشف کرد که این نابغه بلند آوازه، متولد اسدآباد همدان است و همه خانواده‌اش نیز در همان قریه ساکنند.

او این کشفیات حیرت‌انگیز را عیناً به شاه قاجار گزارش داده، و ضمن آن افزود که تا زود است سعی کند دود پر لیب آتش افکار سید به چشمان قبله عالم نرود!!

این بود که وقتی به مرکز خبر رسید که سید جمال الدین اسدآبادی، از راه

برپال اندیشه، ص: 329

خلیج، به بوشهر آمده، بلافاصله اعتماد السلطنه که خوب از شهرت و بزرگواری‌های او اطلاع داشت، نزد ناصرالدین شاه رفت و به او خاطرنشان کرد که شخصاً از سید دعوت به عمل آورده تا چند صباحی در تهران اقامت گزیند.

پذیرفتن دعوت شاه

سید این دعوت را پذیرفت و به طرف تهران حرکت کرد. در این سفر می‌بایست تکلیف او با دربار ایران و مردم و وطنش روشن می‌شد؛ زیرا او می‌خواست از این فرصت استفاده کرده و شاه هوس‌باز و عاشق‌پیشه قاجار را به مردم‌دوستی راهنمایی نماید؛ اما او در راه شیراز و در شهر اصفهان خیلی زود فهمید که اطراف ناصرالدین شاه را، انبوهی از افراد طماع و بی‌شخصیت احاطه کرده‌اند و او خود نیز به جز عشق‌بازی و زن‌دوستی، هوایی دیگر در سر ندارد.

او در بین راه دید و دانست که دهقانان ایرانی چیزی جز بندگان عریان در بند کشیده نیستند، و در شیراز آگاه شد که شاه قاجار در چنگال پلید بعضی از خرافیان مالدار چون موم است. (بیچاره ملت اسلام با آن زمامدار و اطرافیانش).

همه این‌ها باعث حیرت او گردید و به فکر فرو رفت که چگونه خواهد توانست با ناصرالدین شاه، از در دوستی و سازش داخل شود؟!!

چهل و هفت سال حکومت

در يك سخن باید گفت: که طول حکومت شاه قاجار و ظلم و شقاوت بی‌شمارش، آن چنان مردم ایران را در خفقان فرو برده بود که مردم، دیگر نسبت به محیط و جامعه‌شان، عادت کرده بودند؛ زیرا او درست چهل و شش یا هفت سال بود که سلطنت می‌کرد و کارش به خدایی رسیده بود، و از این مهم‌تر

برپال اندیشه، ص: 330

سلاطین شرق نیز او را احترام می‌کردند و يك نوع شیخوخیت برایش قائل بودند.

پس يك ایران بود و يك مرد به نام ناصرالدین شاه! و يك ایران بود و مشتی رعیت گرسنه و جولان عده‌ای خرافاتی، و اکنون مرد بی‌نظیر شرق می‌بایست با چنین موجود مغرور و کینه‌توزی، مواجه می‌گردید و با او به مکالمه برمی‌خاست. موجودی که جز تملق و ستایش چیزی نشنیده بود و جز ترس و وحشت اطرافیانش چیزی ندیده بود.

سراج‌نام سید در بیست و دوم یا سوم ربیع الثانی 1304 با احترام فراوان به پایتخت قدم گذاشت «1».

رجال، علما، دانشمندان، مشاهیر عصر دسته دسته به استقبال او شتافتند و او دور از همه این خوش‌آمدگویی‌ها، یکسر به خانه دوست قدیمی خود حاجی «محمد حسن امین الضرب» رفت و آنجا اقامت گزید.

روز ملاقات با شاه

بالاخره روز ملاقات با شاه قاجار فرا رسید، روز ملاقات با مردی که ده‌ها زن عقدی و صیغه‌ای داشت و در کشورش هر چه بود ظلم بود و جور، و رعیت‌های فقیر و گرسنه، با پنجه‌های سیاه عده‌ای گمراه و خرافی. در هر صورت آن روز عجیب و پر دهره چنین آغاز گردید:

ناصرالدین شاه در تالار آینه نشسته بود، و عده‌ای از درباریان کنارش به صف ایستاده بودند. «اتابک» صدر اعظم شاه ظاهراً مغموم و مشوش به نظر می‌رسید، او شاه قاجار را می‌شناخت و می‌دانست مردی چنان مغرور و مستبد

(1) - سید جمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی: 140.

برپال اندیشه، ص: 331

تحمّل سخنان تند و آتشین سید را نخواهد داشت، و از همه بدتر «اعتماد السلطنه» مخفیانه به او اطلاع داده بود که مواظب ملاقات ناصرالدین شاه و سید جمال باشد؛ چون ناصرالدین شاه ندانسته خواستار ملاقات مردی شده است که از هیچ چیز پروا ندارد، راهش حقیقت است و سخنش حق، او چنان مردی است که اکثر سلاطین شرق، در مقابلش می‌ایستند و رویش را می‌بوسند.

بالاخره نزدیکی‌های ظهر بود که قراولان خبر دادند که این مسافر عجیب با عده‌ای از ملازمانش به داخل قصر آمده‌اند، شاه قاجار از جایش بلند شد و شخصاً به استقبال او شتافت، اولین ملاقات این دو شخصیت، بسیار هیجان‌انگیز بود، ناصرالدین شاه در مقابل همه درباریان و وزراء، آن چنان در برابر سید احترام کرد که باعث حیرت درباریان و شخص اتابک شد.

سپس از او درخواست کرد که در ایران بماند و به ترقی افکار ایرانیان همت گمارد، حتی پیشنهاد کرد که شغل مهمی در دربار داشته باشد و در کارها به او کمک نماید؛ اما سید نپذیرفت. آن روز فقط به او گفت: که اگر رعایای گرسنه ایران را از قید بندگی آزاد نموده و درباریان فاسد را از خود دور نماید او قلماً و لساناً از او پشتیبانی خواهد کرد.

عکس العمل درباریان

سید آن روز دو ساعت با ناصرالدین شاه گفتگو نمود و زبان به نصیحت او گشود، پس از آنکه سید سخنانش تمام شد و از تالار آینه خارج گشت، ناگهان همه درباریان فاسد و زنان حرم خانه‌اش بر سر او ریختند و او را ملامت کردند که چرا چنین شاه مقتدری در مقابل يك سید بی‌قدر و ناشناس این همه صبور و ملائم باشد، و از همه مهم‌تر شیرازه کار را به دست چنین ناشناس گستاخی بسپارد!!

برپال اندیشه، ص: 332

سید چهار ماه در تهران اقامت کرد و در این مدت چندین بار با ناصرالدین شاه ملاقات کرد؛ و هر بار گروهی از درباریان به مدح و ثنای شاه مستبد برمی‌خاستند و به نکوهش سید می‌پرداختند و همه کارهای شاه را از روی حکمت می‌شمردند و برایش هزاران فضایل عجیب و غریب می‌گفتند!

ملامت‌گری

يك روز سید که از سستی و بی‌تصمیمی ناصرالدین شاه به ستوه آمده بود، زبان به ملامت او گشود و گفت: آیا این همه رعیت ایران را فقیر و گرسنه و عریان نگاه داشتن، و آنان را با خرافات گول زدن، و بیش از هفتاد زن عقدی و صیغه‌ای در حرمسرا جمع‌آوری کردن مطابق شریعت اسلام است؟ و آیا تو خوانده یا شنیده و یا دیده‌ای که قبل از تو، شاهی این همه به فکر خویش باشد و کشورش را ویران کند؟ آیا تو از دوستی و اعتقاد به ملیجك کثیف و بیمار خجالت نمی‌کشی؟! شاه مستبد، مغرور و لا مذهب قاجار که در حضور درباریان انتظار شنیدن چنین سخنان تلخ و کوبنده‌ای را نداشت، بر آشفت و فریاد کشید: سید از جان من چه می‌خواهی؟

سید فرمود: فقط دو گوش شنوا «1».

تبلیغ شوم

سید در تهران، در میان طبقات مردم، به ویژه آزاد مردان، شهرتی بسزایی یافته بود، تا جایی که شاه احساس کرد اگر این شخص چند صباحی در تهران

(1) - مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین: 116 - 106، با کمی تفاوت.

برپال اندیشه، ص: 333

بماند، خطر متوجهش خواهد شد.

مغرضان و منافقان مقام طلب، که زمانه از وجود پلیدشان مصون نبوده است، نزد شاه سعایت کردند، از جمله کسانی که در سعایت کردن از سید سختی بیشتری نشان می دادند افراد پلیدی مانند: «معین نظام»، «کامران میرزا»، «اعتماد السلطنه» و «صدر اعظم» بودند.

این اشخاص برای این که خود را عزیز و دلسوز جلوه دهند، و منافع و موقعیتشان در خطر نیفتد، و احیاناً غرض ورزی هایی که با سید داشتند نزد شاه بی اراده، بدگویی و سخن چینی می کردند و مطالبی قریب به این مضامین می گفتند: این سیدی که وارد ایران شده است، دم از قانون و آزادی می زند و زیان این قبیل حرف ها هم که معلوم است.

او با این حرف ها علاوه بر این که مردم را به خیلی از موضوعات توجه می دهد، در نتیجه آنها را جری می کند، او هدفش این است که يك اتحاد و اتفاقی بین توده مردم به وجود بیاورد، ترس آن داریم که اگر این عنصر خطرناك تا چندی در ایران بماند، لطمه ها و صدمه های زیادی برای وجود مبارك و دستگاه سلطنت ببار آورد «1».

(فریاد! از دست متملقان و چاپلوسان، که خود را دلسوز و مردان آزاده، و نجات دهنده امت اسلامی را خطرناك و عنصر مضر معرفی می کنند.)

قریب چهار ماه از اقامت سید در تهران گذشت، شاه کم کم راه و روش خود را نسبت به وی تغییر داده و دیگر روی خوشی نشان نمی داد، و چون از اقامتش در تهران خرسند نبود محرمانه به «حاجی امین الضرب» دستور داد که بودن سید در تهران صلاح نیست «2».

(1) - سید جمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی: 145.

(2) - همان مدرک: 141.

برپال اندیشه، ص: 334

مار و عقرب‌ها

سید از تهران خارج می‌شود و پس از چند سال دیگر، در تاریخ ششم ربیع الثانی سال 1307 وارد تهران می‌شود. سید از مدت سه ماهی که به تهران وارد شده بود، به قول خودش جایی نمی‌رود، فقط يك بار آن هم در تاریخ سه شنبه 15 جمادی الاولی به حضور ناصرالدین شاه می‌رسد، شاه هم بعد از تعارفات، ظاهراً طرح نقشه اصلاحات را می‌خواهد؛ اما وی در جواب می‌گوید: هر وقت این مار و عقرب‌هایی که اطراف شما را گرفته‌اند دور شوند، در آن موقع داعی هم شروع به کار و مشغول خدمت خواهم شد.

در این مدتی که سید در تهران بود، مردم از طبقات مختلف به ملاقاتش می‌رفتند و او آنان را به حریت و آزادی دعوت می‌کرد؛ ولی در این سفر هم ناصرالدین شاه مغرور و متکبر، بیدار نشد و نخواست ملت عزیز مسلمان را، در سایه افکار اسلامی آن مرد، از ذلت نجات دهد.

باز به امین‌الضرب از طرف شاه، نامه می‌دهند، در آن نامه شاه قاجار خطاب به وزیرش نوشته بود: «جناب امین السلطان! به آقا جمال بگویند برود، ماندنش در تهران صحیح نیست». حاجی امین‌الضرب نیز آن نامه را به سید نشان می‌دهد، سید در جواب می‌گوید: نمی‌روم «1».

خیانت و جنایت

بالاخره پس از کشمکش‌های زیادی که بین سید و دستگاه خائنانه شاه قاجار روی می‌دهد، فرمان اخراج او صادر می‌شود، در آن زمان سید در حضرت

(1) - همان: 167.

برپال اندیشه، ص: 335

عبدالعظیم مسکن‌گزیده بود؛ پس از صدور فرمان شاه، مختارخان بیست فراش را مأمور می‌کند که سید را از بست بیرون کنند و دستور می‌دهد که اگر در حرم عبدالعظیم بود و به میل خود نیامد بیرونش بکشید.

فراشان به سمت عبدالعظیم حرکت می‌کنند، وقتی که وارد آن محوطه می‌شوند، ابتدا درب‌های صحن را می‌بندند و سپس به محل اقامتش رفته و در حضور «معین‌التجار» به سید که بیمار بوده می‌گویند: بیرون بیا باید بیرون بروی، وی اعتنا نمی‌کند؛ ولی در مقابل عدم توجه به گفته‌های آنان، به سرش می‌ریزند و عمامه‌اش را از سرش برمی‌دارند، آنگاه گریبان و دست و پایش را گرفته با سرعت تمام، لگدزنان در میان برف و گل با پای برهنه، کشان‌کشان بیرونش می‌برند، وی از شدت صدمات وارده، با حالت بیماری بیهوش می‌شود، با آن حال او را تا دارالاماره مختارخان می‌رسانند که در آنجا به هوش می‌آید؛ پس از آن یابویی آورده او را بر روی آن سوار کرده پاهایش را زیر شکم یابو می‌بندند و با سی سوار در حدود 27 یا 28 جماد الاولی 1308 حرکتش می‌دهند.

برای این که خوانندگان از این جریان عجیب بهتر مطلع شوند، بهتر است مطلب را از زبان خودش که به وسیله نامه برای حاجی امین‌الضرب گزارش داده نقل کنیم:

يك نامه حیرت‌انگیز

کرمانشاه 23 جمادی‌الثانی جناب نیر الفؤاد حاجی محمد حسن امین! روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم که از بیماری، قدرت بر حرکت نداشتم، بیست نفر جلاد (فراش) عمر سعد (مختارخان) ریختند به منزل (معین‌التجار هم بودند) مرا با نهایت غضب و جدّت که نمونه‌ای از حقد و کینه عساکر ابن زیاد

برپال اندیشه، ص: 336

بود کشیدند، چون خوف آن داشتند که مبدا اندك اسلامي در قلوب اهل شهزاده عبدالعظيم مانده به سبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال باطل و فکر محال بود چون که اسلام و دین و غیرت و حمیت و مدنیت که از آن دیار هجرت نموده چنانچه همیشه می گفتم.) آنقدر مرا به سرعت می بردند و به شتاب می کشیدند که دکمه های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده، به زمین افتادم، پس از آن به هیچ گونه ندانستم که مرا به چه نوع به دارالاماره عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم که در کجا هستم؛ چون به خود آمدم عمر سعد و شمر را (حسن خان قزوینی سرتیپ کشیک خانه) در حضور خود دیدم، و مدت سه ساعت بی عمامه و بی ردا نشسته علی الاتصال آب می نوشیدم، چون به سبب حبس نفس، حرارت شدیده ای در جگر حاصل شده بود (حتی تا کرمانشاه این باقی بود و می بایست روزی چهل بار آب بنوشم) پس از آن، شمر گفت: دو ساعت بیش به غروب نمانده باید سوار شد، در این بین به مختارخان گفتم: بگوئید کیف مرا که در آن اندکی پول است بیاورند، ایشان برخاسته رفتند و کیف را هم که در آن بعضی مبلغ و پارهای اوراق و کتب بود ندادند، هر چه گفتم بدیشان خبر دهید کسی هم بدیشان خبر نداد، آخر الامر شمر گفت: وقت می گذرد، ما کیف را برای شما به قم خواهیم فرستاد، پس يك بقچه لباس مرا آورده با قلمدان و اسباب چپق، ولكن قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق را و سیمی چوبدست را، و الحاصل در محضر خودم آن چیزهای حقیر را هم نهب کردند، همان عبا و لباده و دو قبا در جوالی گذاشته مرا به يك یابوی لکنتی سوار نموده تا يك نیمساعت سی سوار با من آمدند، پس از آن مرا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت کبد، به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن انس که «حمیدخان» سرهنگ باشد سپردند، دیگر در بین راه بی بالاپوش بی شلوار با همه آن برف ها و آن سرماهای شدید و آن

برپال اندیشه، ص: 337

خشونت اخلاق و عدم ایمان حارسین، و در منزلگاهها به طویله ها فرود آمدن، آن عفونت ها آن دودها، دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است و از همه شگفت تر این که چند قرآن که در جیب بود لشگر ابن سعد بردند «1».

بی خبری و نفاق

خوانندگان عزیز! این است نتیجه بی خبری، غفلت توده ملت مسلمان، پستی و مستی هیئت حاکمه، که با دست خود تیشه به ریشه خود زدند و مردان بی مانندی چون قائم مقام و امیرکبیر و سید جمال الدین را که از قهرمانان بزرگ ضد استعمار در جهان بشریت بودند، و ملت اسلام می توانست در سایه آنان عزت دیرین و عظمت گذشته خود را به دست آورد، به چنان بلاهایی گرفتار کردند.

امیدواریم خدای بزرگ مسبب بیچارگی و بدبختی ملت اسلام را لعنت کند و در هر لحظه به عذابشان بیفزاید.

آری! اگر بی خبری مردم مسلمان، در کشور بزرگ عثمانی و ایران و سایر ممالك اسلامی نبود، افراد معدودی چون ناصرالدین شاه مغرور و بی خبر، در ایران، و سلطان عبدالحمید پلید و پست در عثمانی، و سایرین بر مقدرات آنان حکومت نمی کردند، و سند رسوایی و ذلت و بردگی مردم مسلمان را امضا نمی نمودند؛ ولی چه باید کرد؟ استعمار عالیترین راهی که برای بردگی توده مردم انتخاب کرده، جاهل نگاه داشتن آنان از اوضاع زمان و برنامه های مختلف است و همیشه توسط هیئت های حاکمه شهوت پرست، این بند کثیف را بر دست و پای ملت نگاه داشته و می دارد؛ تا خود بهترین بهره را ببرد و مردم بنده

(1) - سید جمال الدین حسینی: 175.

برپال اندیشه، ص: 338

و اسیر هم بهترین منافع خود را از دست بدهند.

سید جمال الدین اسدآبادی آن مرد بزرگ و نابغه عالیقدر می گفت:

مقصود ما از خائن تنها کسی نیست که کشورش را به نقد یا بهای کم و زیاد به دشمن تسلیم کند؛ زیرا هر قیمتی که برای فروش دریافت شود، نجس است و همچنین خائن تنها کسی نیست که پای دشمنان را در زمین وطن باز کند؛ بلکه کسی که بتواند از نفوذ بیگانگان در کشور جلوگیری کند، و یا به هر وسیله ای که شده ضربتی بر پیکر اجنبی وارد آورد و از این کار امتناع ورزد، در هر لباس که باشد و به هر صورتی جلوه کند او نیز خائن است «1».

آری! فرمانروایان، که می توانستند به وسیله این رجال نامدار، ملت های اسلامی را از خواب غفلت بیدار کنند و دشمنانشان را به آنها معرفی نمایند، از هر خائنی خائن تر بودند؛ زیرا نه تنها توده مردم را در بی خبری نگاه داشتند؛ بلکه خبرداران و خبرکنندگان را نیز به فجیع ترین وضع از پای درآوردند.

در هر صورت بیداران جامعه، وظیفه دارند از هر راهی که بتوانند به بیداری ملت‌های اسلامی کمک کنند، تا در سایه توجه به برنامه‌های عالی انسانی، از خطر و بلای بزرگ استعمار بربهند، و به تدریج علل انحطاط را از بیخ و بن بکنند. آن زمان است که مسئله حکومت از هر جهت اصلاح شده و ملت‌ها و دولت‌ها خواهند توانست در برابر دنیای اول و دوم، دنیای سومی بر اساس عظمت و عزت آدمیت و انسانیت تشکیل دهند، و از رواج هر گونه شر و تعدی جلوگیری نمایند.

البته محور تمام اصلاحات واقعی، توجه عملی به فرامین خدا و رسول و ائمه طاهرین و عقلای عالیقدر تربیت شده در مکتب اسلام، چون آن رجال نامدار

(1) - پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی: 2.

برپال اندیشه، ص: 339

است و جز از این طریق، توده مسلمانان نخواهد توانست به شاهد مقصود برسد.

محمود محمود چه می‌گوید؟

آقای «محمود محمود» در ضمن حالات امیرکبیر که همیشه چون او در اجتماعات اسلامی هستند و خواهند بود، درباره نجات ملت اسلام در سایه آیین مقدس اسلام می‌گوید:

خدای متعال نبخشد کسانی را که باعث قتل امیر نظام شدند، و گرنه با بودن او نفوذ روس و انگلیس برای همیشه در آسیای مرکزی از بین می‌رفت.

در آن زمان ممالك آسیای مرکزی، محتاج يك مرد مقتدر بود که تمام آنها را تحت کلمه اسلام متحد نموده وطنشان را از دستبرد اجانب حفظ کند، آن مرد مقتدر هم میرزا تقی خان امیرکبیر بود که ایادی غدار خودی و بیگانه با دسایس و حیل‌های ظالمانه، رشته حیات پاك و بی‌آلایش این نابغه شرقی را بی‌رحمانه قطع نمود، اگر صدارت امیرکبیر ده سال طول کشیده بود، نفوذ سیاسی دولت انگلیس در این ممالك برای همیشه از بین می‌رفت «1».

سید جمال‌الدین اسدآبادی نیز، در مقابل بلایایی که از طرف اجانب بر مسلمین وارد شده، و هنوز از تهدیدات و حملات آنان مصون نیستند، راه امید را نشان داده، و قسمتی از وعده‌های خدا را که مورد غفلت مسلمانان دیروز و امروز بوده است را به صورت زیر یادآوری کرده است:

با این که دینشان بر آنها مقرر داشته است که در پیش سلطه مخالف و غلبه اجانب، پست و زیر دست نشوند؛ بلکه رکن اعظم دینشان این است که ولایت

(1) - کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس: 2، 639.

برپال اندیشه، ص: 340

اجنبی را از خودشان طرد و منع، و از دیار خویش قلع و قمع نمایند، بلکه با شوکت هر صاحب شوکتی منازعت کنند، آیا فراموش کردند وعده‌های خدا را برای خودشان «أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» «1».

یعنی مسلمانان در صورت برقرار بودن ایمانشان به حق «حکومت زمین را می‌برند و ایشانند بندگان شایسته». و آیا چشم از وراثت روی زمین پوشیدند، آیا غفلت کردند از کفالت پروردگار در اظهار شأنشان بر سایر شئون «وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» «2».

آیا سهو کردند از این که خدای تعالی می‌خرد از آنها برای اعلای کلمه خویش انفس و اموال آنها را، به این که از برای آنها بهشت جاودان بوده باشد. نه، البته عقاید اسلامی مالک بر قلوب مسلمین، و حاکم در ارادت آنهاست ولا شك، در عقاید دینی و فضایل شرعی، عام و خاص ایشان مساوی هستند».

ریشه جنایات

سید بعد از ذکر این تفصیلات، اصلی‌ترین علت این مصایب را، از حکام جور و فرمانروایان ظالم و امرای مسلمین می‌داند که همیشه در طلب ملک و سلطنت بودند، و برای به دست آوردن آن از هر جنایتی نسبت به مسلمانان، فروگذار نکردند.

سید در ادامه می‌گوید:

«در میان مسلمین جز وحدت دینی و اسلامی، هیچ جنسیتی در میان طوایف ایشان نبود، و در چنین اجتماعی که مسلمانان اشتراك دینی داشتند، زمامداران مختلف پدیدار گشتند، (همانطور که در يك قبیله رؤسا متعدد ظاهر می شوند)

(1) - انبیاء (21): 105.

(2) - انفال (8): 8.

برپال اندیشه، ص: 341

و در نتیجه تباین اغراض و تعارض مقاصد پیش آمد، ناچار مسلمینی که در تحت ریاست این حکام بودند، افکار هر کدام بر غلبه یافتن دشمن خود مصروف شد.

سید در ادامه مطالب فوق، سرانجام شوم و وحشت زای اسلامیان را این گونه مجسم می کند:

«و عامه مردم به تهیه اسباب قهر و محاربت و تدارك وسایل استیلا و مبالغت پرداختند، تا این که این مبالغات جهانبانی و مخاصمات کشورستانی؛ که شبیه ترین چیزی بود به منازعات داخلی، آخر منجر بر این شد که مردم، علاوه بر این، از تکمیل مراتب علوم و صنایع و تحصیل مجهولات فنون و بدایع تقصیر کردند. آنچه نیز از علم و صنعت داشتند، در اطاق نسیان گذاشتند و يك باره از طی مدارج و عروج به معارج کمال باز ماندند. نتیجه ناگوار این مقدمات ناهنجار این است که امروز می بینی از فقر و فاق و فقدان بضاعت و عقیب آن ضعف و سستی، در قوت و خلل در نظام زندگی و معیشت و تنازع امراء بر مسلمین و تفرقه قول و اختلاف آراء و انشقاق عصا، خلاصه يك باره گرفتار به نفوس خویش شده، از حفظ خانه و دفع بیگانه و تعرض اجانب و تخصم اعدای، دست غیرت و پای همت کوتاه و کشیده داشتند (راستی این مسئله عجیب یعنی:

اوضاع زمامداران اسلامی، عامل ذلت ملت مسلمان بوده و هست. شما خود امروز می بینید که هیچ کدام از کشورهای فعلی اسلامی، حاضر به وحدت با کشور دیگر اسلامی نیست؛ بلکه هر روز در برنامه های مختلف با یکدیگر اختلاف دارند و گاهی با هم به جنگ و نزاع می پردازند. البته استعمار هم در این برنامه بزرگترین سهم را دارد).

امروز هیچ چیز به اندازه اتفاق و وحدت چاره کار را نمی کند، آگاه باشید که روزگار هنوز با شما کج دار و مریز مدارا می کند، و مواسات در فرصت می نماید

برپال اندیشه، ص: 342

و همین از برای شما غنیمت بزرگی است، پس تفریط در آن نکنید و قلیل فرصت را از دست ندهید؛ که فردا دیگر گریه، مرده را زنده نخواهد کرد و تأسف بر فائت سودی نخواهد بخشید و حزن، دفع مصیبت نخواهد نمود. عمل مفتاح نجات، و صدق و اخلاص نردبان فلاح، خوف و وجل، مرگ و اجل را نزدیک می‌کند، یأس و ضعف همت، از اسباب هلاکت است»¹.

اقبال و سید جمال

اقبال پاکستانی که خود یکی از دشمنان بزرگ و سرسخت استعمار بود، در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» در ضمن معرفی شخصیت سید جمال و این که نجات ملت اسلام در سایه عمل به احکام اسلام، و بازگشت به دین خداست می‌نویسد:

«وظیفه‌ای که مسلمانان این زمان در پیش دارند، بسیار سنگین است.

باید بی‌آنکه کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کنند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشند. آن کس که کاملاً به اهمیت و عظمت این وظیفه متوجه شده، و بصیرت عمیق در تاریخ اندیشه و حیات اسلامی، همراه با وسعت نظر حاصل از تجربه وسیع در مردم و اخلاق و آداب ایشان، او را حلقه اتصال زنده‌ای میان گذشته و آینده ساخته بود سید جمال‌الدین اسدآبادی (افغانی) می‌باشد»².

در هر صورت برترین راه نجات مردم مسلمان، از این همه بدبختی و ذلت و علاوه بر آن از این همه فساد و شر و گناه و پلیدی در عقیده و عمل، که غرب و مکتب آن عامل مهمش بوده، بازگشت به اسلام است، و ایجاد اتفاق در میان

(1) - سید جمال‌الدین حسینی، پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی: 402.

(2) - احیای فکر دینی در اسلام: 112.

برپال اندیشه، ص: 343

تمام جوامع اسلامی، در سایه قرآن مجید و برنامه‌های عالی دینی، چنانچه بزرگترین شخصیت علمی، سیاسی و مؤمن به معارف الهی، در قرون اخیر همین عقیده را داشته و دارند، و ما به چند نفر از آنان اشاره کردیم.

بدون تردید اگر جامعه اسلامی، به ندای رهبران روشنفکر و دلسوز دینی، با تمام قوا جواب دهد، شر استعمار پلید از کشورها اسلامی کوتاه می‌شود، و ملت اسلام در سایه قرآن و برنامه‌های اسلامی، بزرگترین قدرت روی زمین را تشکیل می‌دهند.

این مطلب ادعای محض و غلو نمی‌باشد، شما اگر به نتایج عمل گوشه‌ای از جامعه اسلامی، به برنامه‌های مصلح کبیر و نابغه عظیم سید جمال الدین اسدآبادی، که ذیلاً نقل می‌شود بنگرید؛ صدق این گفتار بر شما روشن خواهد شد؛ اما چه فایده که استعمار قوی پنجه، خیلی زود و با عجله هر چه تمام‌تر، رابطه جامعه را با برنامه‌های سید قطع کرد؛ وگرنه امروز جوامع اسلامی از هر نظر در رأس تمام جوامع بودند، گرچه امروز هم دیر نشده است؛ اگر ملت‌های اسلامی به برنامه‌های عالی اسلام، در سایه بیداران راه الهی باز گردند و شر استعمار را قطع کنند؛ عزت دیرین خود را به دست آورده و پرچم عظمت خود را بر بام جهان به اهتزاز خواهند آورد. اینک به برنامه سید برای نجات مسلمین از شر استعمار توجه کنید:

نتیجه عمل به قرآن

آقای «صدر واثقی» نویسنده کتاب محققانه و گرانبهای «سید جمال الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی» در این باره به نقل از گفتار «خوش یار قلی» می‌نویسد: «حزب الوطنی» در مصر، یکی دیگر از خدمات سید محسوب می‌شود.

برپال اندیشه، ص: 344

تشکیل انجمن وطنی، سد محکمی در مقابل نفوذ سیاست استعماری انگلیس بود.

هدف سید از ایجاد چنین انجمنی این بود که: دست جنایتکار استعمار را قطع کرده، راه مجاهده و مبارزه را به جوانان آموخته و بندهای خرافات و جهالت را پاره نماید.

اول کسی که با عضویت در این انجمن سید را همراهی کرد «شیخ محمدعبد» بود. اعضای اولیه این انجمن در حدود چهل نفر و پس از مدتی این عده به هشتاد نفر افزایش یافت. افرادی که در این انجمن وارد و عضو می شدند همه از جوانان و مردان پرشور و انقلابی، و عاشق آزادی و طالب ترقی بودند.

نخستین جلسات و مذاکرات آنان در این باره بود که برای چاره دردها چه باید کرد؟

تصمیم و نظر کلی این شده بود که باید دست به دامن قرآن بزنیم، آن قرآنی که می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «1».

«یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند».

و باید ریشه نفاق و تفرقه را که مولود استعمار و جهل مردم است قطع کرد.

این انجمن به خاطر کوشش و فعالیت زیاد، و داشتن برنامه صحیح، پیشرفت قابل توجهی کرد و علت این امر، همان وجود رهبری لایق و فعال بود.

اعضای این گروه پس از مدتی به سیصد نفر رسید و تقریباً افزایش به طور

(1) - رعد (13): 11.

برپال اندیشه، ص: 345

تصاعدی بود؛ به طوری که پس از ده ماه اعضای آن به بیست هزار و صد و هشتاد و یک نفر بالغ گردید.

بحث هایی که در این انجمن می شد، اغلب درباره ترقی و تعالی اسلام و علل انحطاط مسلمین، و راه علاج بدبختی های اجتماع، و مبارزه با بیگانگی بود. در جلساتی که تشکیل می شد، سید جمال الدین به عنوان رهبر گروه، سخن می گفت و سخنانش اثری عمیق در شنونده می گذاشت.

سید در جلسه پانزدهم به کرسی خطابه رفت و چنین گفت: «بار الها! گفته تو است که:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» «1».

«و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است».

و گفته تو محض حق است. از آنجا که دعوت من و اجابت این نفوس زکیه خالصاً، مخلصاً لوجهک الکریم بود، مرا به موجب گفته حق خودت، به سیل هدایت راهنمایی فرمودی.

آقایان! مدینه فاضله انسانی و صراط مستقیم سعادت بشری، قرآن مجید است. گرامی دستور مقدسی که، نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام، الی یوم القیامه، و ضامن سعادت (دنیا و آخرت) و فوز نشأتین (مرگ و زندگی) است.

آه آه! چسان از فرط غفلت مهجور شده، گرامی دستور مقدسی که مختصر شراره از قبسات انوار مضیه‌اش، عالم قدیم و دنیای جدید را به آن حضارت و به

(1) - عنکبوت (29): 69.

برپال اندیشه، ص: 346

این تمدن رسانیده، آه آه! چسان فواید امروزه آن، از فرط جهل و غفلت، منحصر در:

تلاوت بالای قبور شب‌های جمعه، مشغولیت صائمین، زیاله مساجد، کفاره گناه، بازیچه مکتب، چشم زخم، نظر قربانی، قسم دروغ، مایه گدایی، زینت قنداق، سینه‌بند عروس، بازو بند نانو، گردنبند بچه‌ها، حمایل مسافین سلاح جن‌زده‌ها، زینت چراغانی، نمایش طاق نصرت، مقدمه انتقال اسباب، حرز پهلوانان، مال التجاره روسیه و هند و سرمایه کتاب‌فروش‌ها شده است.

آه وا اسفا! یک سوره «والعصر» که فقط سه آیه بیش نیست، اساس نهضت یک‌دسته اصحاب صغه گردید؛ که از فیض مقدس همین مختصر سوره میمون، شرک‌زار بتخانه مکه را قبل از هجرت، بستان وحدت و یزدانخانه بطحا نمودند.

آه! وا اسفا! این کتاب مقدس آسمانی، این گرامی تصنیف حضرت سبحانی، این مایه کل السعادات انسانی، امروز از دیوان سعدی، حافظ، مثنوی و ابن فارض، کمتر محل اعتنا و مورد اهتمام است. در هر مجمعی که یکی از منسوجات شعریه خوانده شود، نفس‌ها ته کشیده، چشم‌ها، گوش‌ها و دهن‌ها برای او بازمانده تا چه اندازه مواعظ و معانی عرشی و فرشی از او استفاده کنند، برعکس قرآن که هرگز در هیچ جا با قیل و قال و فکر و کار کسی مزاحم نخواهد بود. ای وَحَقُّكَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ:

«نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ» «1».

«خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را دچار خودفراموشی کرد».

ترا فراموش کردیم، تو هم آئینه قلوب ما را از انعکاس توفیق، و حقایق ذکر مقدست محروم نمودی.

(1) - حشر (59): 19.

برپال اندیشه، ص: 347

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» «1».

«یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی‌ها و گناه تغییر دهند».

وجه نفوس خودمان را، از اطاعت مقدست برگردانیم، تو هم سعادت و شرافت ما را به ذلت و نکبت تبدیل فرمودی.

سپس سید، از کرسی خطابه پایین آمد، در حالی که گروهی از اعضا بر اثر گریه غش نمودند و بقیه را هم حالی نمانده بود. سید بزرگوار هم می‌گریست و می‌گفت:

«إِئِ وَ حَقُّكَ اللَّهُمَّ نَسِينَاكَ فَاَنْسِينَا».

«آری! خدایا! ما تو را فراموش کردیم و تو ما را از یاد بردی».

این جمله را مدام می گفت؛ تا افتاد و غش نمود. سه ساعت تمام در انجمن حالت غشوه و شیون حکم فرما بود.

حسن اتابک، داماد خدیو مصر، به وسیله عطریات و دستور دکتر، سید و سایر اعضا را از حالت بیهوشی و آن جذبه معنوی به هوش آورد، مجدداً زنگ نواخته شد و مجلس صورت رسمیت گرفت و شروع به مذاکره گردید، دوباره درباره علاج استخلاص از استعمار شور نمودند، و به اتفاق آراء به این نتیجه رسیدند که: تنها راه علاج منحصر به این است که هر فردی از افراد مسلمان، بر طبق قرآن مجید عمل نماید و به گذشتگان خود در صدر اسلام اقتدا کند، و آن

(1) - رعد (13): 11.

برپال اندیشه، ص: 348

خلوص نیت و صفای باطن و نوع خواهی و دوری از حقد، بخل، حسد و طمع بساطت عیش، التزام به واجبات و محرمات که ما به السعادة والسيادة گذشتگان بود، به بازار عمل گذاردند.

تضمیم عاشقانه

این اولین قدمی بود که در میدان جانبازی به عالم اسلام و مسلمین گذاشتند، این شد که هر يك از اعضا، کلیه تجملات صوری و زینت های ظاهری از لوازم خواب، خوراك، پوشاك، سواری و پذیرایی را در بازار حراج ریخته هزینه آن را در صندوق انجمن برای دستگیری درماندگان و قضا حوایج نوعیه ملك ملت اسلام ذخیره کردند.

ثانیاً: هر روز و هر شب به بسطترین و ساده ترین مأکولی که در خور قیمت بازار آن روز بود، گذران نموده و تفاوت قیمت الوان و اطعمه معمول را، تسلیم صندوق انجمن می کردند.

ثالثاً: هر يك از اعضا ملتزم شدند که خود را در مقابل قرآن مجید مسئول بدانند و تلاوت قرآن مجید را، اقل ما یکون، در بیست و چهار ساعت يك حزب از روی فکر و امعان مواظبت نموده و موارد ذیل را عمل نمایند:

1- اداء فرایض و نوافل به جماعت.

2- امر به معروف و نهی از منکر.

3- دعوت به اسلام.

4- بحث با دعاة نصاری با روشی نیکو.

5- احسان به فقراء.

6- اعانت و قضاء حوائج هر محتاجی با تمکن.

7- صله رحم.

برپال اندیشه، ص: 349

8- عیادت مریض.

9- تفقد از حال غایبین.

10- زیارت قادمین.

11- اداره حقوق مالی الهی (خمس و زکات و غیره).

12- ارشاد جاهل و تنبیه غافل.

13- تنزیه و تقدیس آئینه نفس، از مطلق ملکات خبیثه، خاصه ملکه رذیله خودخواهی، خودپسندی، خودبینی.

14- عفو و اغماض از خطایای شخصی.

15- کظم غیظ.

16- اعراض از لغو و بیهوده سخن گفتن.

17- این که هر نفر، یک دفتر در جیب داشته باشند تا هر يك از مواد 16 گانه مزبوره را به جا آورده، در آن دفتر به حسب نمره و تاریخ ثبت نمایند و هر شب با این دفتر به جزء دفتر کل که راجع به همه اعضا است، منتقل گردد تا عمل اعضا در جامعه حزب الوطنی معلوم شود.

نتایج حیرت‌انگیز

این انجمن، نزدیک 10 ماه طبق این برنامه کار کرد، نتیجه عمل به برنامه فوق از این قرار شد:

15000 لیره انگلیسی، معادل با 90 هزار تومان ایرانی، ذخیره در صندوق انجمن، برای اصلاحات روزانه درماندگان مسلمین؛

عیادت از 1500 مریض و ملاقات با 2700 نفر مسافر (که اغلب آنها از خارج برای عضویت وارد شده بودند)؛

رفع مشکلات 12 هزار مسلمان؛

برپال اندیشه، ص: 350

پشیمانی 800 نفر شارب الخمر در اثر تبلیغات و عمل به برنامه انجمن؛

بازگشت به نماز 1300 نفر تارك الصلوة، در اثر امر به معروف؛

توبه و کناره‌گیری 400 نفر از مردان و زنان بدکار، در اثر فعالیت افراد انجمن؛

80 نفر از مستخدمین مسلمان ادارات انگلیس از شغل خود استعفاء داده و عامل به برنامه‌های انجمن شدند؛

500 نفر از اعیان مسلمان درجه اول، از تجمعات بازگشت کردند؛

کمک به 75 نفر ورشکسته و بیکار با سرمایه مکفی؛

کمک به 206 نفر فقیر و راه مانده از مخارج يك ساله؛

جذب 35 نفر عیسوی به وسیله تبلیغ و مسلمان شدن آنها؛

جذب 15 نفر یهودی به وسیله تبلیغ و مسلمان شدن آنها؛

مسلمان شدن 70 نفر بت پرست؛

برگزاری 44 مجلس تبلیغ، در داخل و خارج مصر، برای مباحثه با نصاری و افراد غیر مسلمان؛
و حل 120 فقره از اشکالات عقیدتی در موضوعات اجتماعی.

نقشه‌های نقش بر آب

«لرد کرومر» مستشار اقتصادی انگلیس، پس از این برنامه عالی، زمانی به خود آمد که دید:

45% از نفوذ انگلیس در مصر کاسته شده؛

35% تجارت و داد و ستد دولت انگلیس در مصر تقلیل یافته؛

فعالیت 35 ساله مبلغین مسیحی در اثر فعالیت حزب الوطنی از بین رفته؛ و 80 نفر از افراد لایق و جدی از مستخدمین ادارات انگلیس در مصر، از کار خود دست کشیدند، به طوری که صدای رؤسای دولتی در اثر از دست دادن

برپال اندیشه، ص: 351

معاون و مستخدم، يك مرتبه بلند شد و کلیه ادارات در معرض تعطیل شدن قرار گرفت.

فریاد وکلاء و کمپانی‌های بازرگانی انگلیس، از بنگاه‌های تجارتی فروش کالا و مراکز فروش تجملات اروپایی، به آسمان می‌رسید و کمپانی‌ها در اثر نداشتن خریدار، يك به يك تعطیل می‌شدند.

علت این امر این بود که یکی از دستورات حزب الوطنی استفاده از وسایل ساخت وطن بود.

مدیران مؤسسه‌های تجارتی در مصر، شاگردان خود را از دست داده، صبح تا شام دست روی دست نهاده به گونه‌ای که حتی هر کدام به اندازه خرج روزانه، فروش نمی‌کردند.

کارمندان تماشاخانه، مشروب فروشی‌ها و دیگر مراکز فساد، همه در اثر تبلیغات اعضا این انجمن، از شغل خود دست می‌کشیدند و به کار دیگری مشغول می‌شدند.

مراکز حساس ترویج رذایل، تئاترخانه‌ها و تماشاخانه‌ها، هر يك تعطیل شدند و علاوه بر استعفای مستخدمین آن، دیگر کسی نیز حاضر به خرید بلیط و كمك به این مراکز نبود.

چند گزارش و اعتراف

1- لرد کرومر در ضمن گزارش خود به لندن چنین می‌گوید:

«در خصوص پیش‌آمد این اوضاع ناگوار، هیچ خلاف سیاست و ضد پولتیک اعمال نشده، و به هیچ وجه هیچ کس را مقصر و مسئول نمی‌توان دانست، ولی خاطر اولیاء دولت متبوعه‌ام را متذکر می‌سازم که: اگر انجمن حزب الوطنی يك سال دیگر برقرار باشد و سلسله جنبان امروزه آسیای غربی و مرکزی و آفریقای

برپال اندیشه، ص: 352

شرقی و شمالی سیّد جمال‌الدین همدانی مرفه البال و آسوده خاطر در مصر زیست کند، گذشته از این که تجارت و سیاست بریتانیا در قاره آفریقا يك باره معدوم می‌گردد که سهل است؛ ترس آن است که سیادت قاطبه اروپا از هیمة این انجمن عجیب، وجود تاریخی کسب نماید و اثری از او در صفحه عالم باقی نماند».

وی در گزارش دیگر خود می‌گوید:

«انجمن حزب الوطنی مصر، بدتر و سخت‌ترین عائقی است که از برای پیشرفت ما تصور می‌شود، و باید به کمال سرعت و عجله از برای تفرق آن، دستور سریع و لازم الاجرا برسد».

و نیز در گزارش دیگری می‌گوید:

«انجمن حزب الوطنی مصر، بهترین دلیل و برهان بر حاکمیت به دور از انتظار اعراب در 13 قرن پیش است، که کمتر از ربع قرن بر ثلث معموّره استیلا و سلطنت یافتند».

2- یکی از مبلغین مسیحی قاهره، در گزارش خود به یکی از اعضای مجمع کنیسه «سان پول» که بزرگترین کلیساهای دنیا، در لندن است گفته بود:

«در دارخیال، هیچ امری از این واقعه، عجیب تر رخ نداده که هفتصد میلیون اولاد انجیل با کمال علمیت و اقتدار و غیرت، که در خور طبیعت بشر است، در مقابل چهل نفر که در حقیقت، روح يك سید درویش ایرانی بیش نیست، مقهور گردند».

3- یکی از دکترهای بیمارستان «پرت سعید» که از نظر نژاد ایرلندی و کاتولیکی مذهب است، در کتاب خود که به نام «فلسفه مجامع» است می گوید:

«شنیده بودم که مخترع نقشه شطرنج، خمس مثقال گندم را از خانه اول تا خانه چهلیم، بر حسب قانون تضعیف معمول، محمول سه هزار شتر می نماید؛ یا

برپال اندیشه، ص: 353

يك من تبریز را به همین میزان تا خانه چهلیم به هفتصد و بیست و هفت میلیون و پنجاه و نه هزار و نصد و شصت و هشت خروار، که مزروع تمام کره و محصول تمام کشتی های دنیا و کلیه راه های آن خواهد بود می کشاند.

اما ندیده بودم که در پیشرفت نفوذ و اتحاد کلمه و ترقی هیئت جامعه، يك ملتی، شدیدتر و سخت تر از این تصاعد در خارج صورت پذیرد، حال آن تصاعد و ترقی، چون در وادی اعتبار و کوهستان وهم است، صعوبتی چندان ندارد، چه آن که وادی وهم منزلگاه ضدین و ارتفاع نقیضین هم تواند بود؛ ولی در تنگنای تحقق این سنخ تصاعد، که يك سنخ تصاعد محیر الاوهام والعقولی است، انجمن حزب الوطنی مصر، اول يك سید درویش ایرانی بیش نبود. شیخ محمد عبده را جذب نموده، رفته رفته به چهل نفر و اکنون عملیات آنها در مدت نه ماه به بیست هزار و يك صد و هشتاد و يك نفر، با سرمایه يك کمپانی معتبری از تجارت خانه های اروپا تصاعد نموده. بدیهی است که اگر هر ماه يك زایش مثل خود نماید، به بیست سال نخواهد کشید که صفحه پشت و روی کره زمین، کمترین میدان جولان آنها خواهد بود».

4- رئیس بانك انگلیس به یکی از صراف ها می نویسد:

«برادر عزیز! از غرایب روزگار این که اروپا، امروز در مصر و فردا در تمام دنیا، مقهور معدودی گردد که سلاحشان فقط دیانت و بساطت عیش و حدیث در عمل و نوع خواهی است».

5- یکی از صاحب منصبان انگلیس به خانم خود می نویسد:

«نگار عزیز! این قریبه سعادتی که به سرعتی تندتر از سیر برق در جامعه مسلمین می‌دهد، گذشته از این که ملت بریتانیا خصوصاً و کلیه اروپا عموماً باید از مستملکات خود دست طمع بشویند که سهل است؛ باید در نقطه مرکز دایره منطقه جنوب، در شمال کره زمین، حصنی حصین از برای خود تهیه کنند».

بربال اندیشه، ص: 354

از رد و بدل شدن این اخبار و گزارشات و مشاهدات سیاستمداران انگلیس از چگونگی فعالیت و پیشرفت حزب الوطنی، حکومت انگلیس سخت به وحشت افتاد و به وسایلی در صدد منحل ساختن این انجمن گردید.

سرانجام حزب الوطنی

«یار قلی» در این باره چنین می‌نگارد:

«از این رو بر خلاف تمام نوامیس بشریت، دولت، مسلک بهیمیت را پیش گرفت، اداره عرفیه در مصر اعلان، و سید معظم را روانه اروپا، شیخ مفتی را سه سال محکوم به تبعید، و بعضی از اعضا را گرفتار، و برخی را در ادارات مستخدم و معاش کلی درباره آنها مقرر داشت».

تنها ادعا نیست

خوانندگان محترم! روشنفکری يك انسان مانند سید جمال‌الدین، که اسلام را به مفهوم واقعیش درك کرده بود، در حرکت دادن مسلمین به سوی سعادت ملاحظه کردید، و اقرار سیاستمداران و بزرگان غرب را هم راجع به پیشرفت حزب الوطنی در سایه اسلام، و سقوط استعمار را در صورت برقراری حزب الوطنی مطالعه نمودید، هم چنین بیداری امیرکبیر را در اصلاح جامعه در سطور قبل خواندید؛ پس ادعای نجات جامعه اسلامی، در سایه عمل به قرآن و توجه به رهبران بیدار دینی و مؤمن ادعای محض نیست، بلکه حقیقتی است که عقل سالم به آن اعتراف دارد.

آری! اگر آن روزها تمام افراد جامعه اسلامی بیدار بودند، نمی‌گذاشتند استعمار با کمک عمال خطرناکش؛ یعنی دولت‌های به ظاهر اسلامی، برنامه‌هایی هم چون حزب الوطنی و نقشه‌های اصلاحی را برهم بزنند، و مردانی

برپال اندیشه، ص: 355

همچون قائم مقام و امیرکبیر و سید جمال الدین و... را تبعید یا به قتل رسانند.

البته سهم زمامداران اسلامی، و فرمانروایان ممالک مسلمان نشین، در باز گذاشتن دست استعمار و فراهم آوردن ذلت مسلمین، از همه بیشتر بوده است؛ زیرا تمام قوای مهم کشورهای اسلامی، از قبیل: فرهنگ، ثروت، ارتش، معادن، در دست آنها و به اراده آنهاست.

قرآن مجید و روایات اسلامی، درباره این گونه فرمانروایان و مسئولیتشان در برابر جامعه اسلامی، مسائلی دارد که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

فرمانروایان در قرآن و حدیث

1- خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ»
«1».

«پس اگر [از خدا و پیامبر] روی گردان شوید آیا از شما جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و [بر سر مال و منال دنیا] قطع رحم نمایید؟* آنان [که روی گردانند] کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و گوش [دل] شان را کر و چشم [بصیرت] شان را کور کرده است».

2- «ابن ابی الحدید» در «شرح نهج البلاغه» و «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» از «زید بن صوحان» روایت کرده‌اند که: در «ذی قار» حضور علی علیه السلام مشرف بودم؛ در حالی که آن جناب عمامه سیاهی که به ساج پیچیده شده بود بر سر داشت و خطبه می‌خواند؛ تا آنجا که فرمود:

وَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِنِّي كُنْتُ كَارِهَاً لِلْحُكُومَةِ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ قَدْ سَمِعْتُهُ

برپال اندیشه، ص: 356

يَقُولُ مَا مِنْ وَاِلٍ يَلِيَّ شَيْئًا مِنْ اَمْرِ اُمَّتِي اِلَّا اَتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُغْلَوْلَةً يَدُهُ اِلَى عُنُقِهِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ ثُمَّ يَنْشُرُ كِتَابَهُ فَاَنْ كَانَ عَادِلًا نَجَّى وَاَنْ كَانَ جَائِرًا هَوَى «1».

«خدای سبحان می داند که من فرمانروایی در میان امت محمد صلی الله علیه و آله را مکروه می دارم؛ زیرا از آن حضرت شنیدم که می فرمود: هیچ زمامداری نیست که در امر امت من، متصدی فرمانروایی شود، جز این که روز قیامت او را در حضور خلایق می آورند، در حالی که دستش به گردنش بسته، آنگاه نامه عملش را می گشایند؛ اگر عادل بود نجات می یابد و اگر ستمکار بود هلاک می شود».

3- حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و آن جناب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که: جنابش را درد چشم گرفت و رسول خدا از وی عیادت کرد، در حالی که علی از شدت درد فریاد می زد، نبی بزرگوار فرمود:

یا علی! بیتابی می کنی، یا شدت درد است؟ عرض کرد! یا رسول الله من هرگز به دردی سخت تر از این مبتلا نشده ام. رسول خدا فرمود: همین که فرشته مرگ فرود آید که روح شخص فاجر را قبض نماید، با خود میله ای از آتش می آورد پس روح آن شخص فاجر را از بدن می کشد؛ به طوری که از جهنم فریاد برمی آید.

پس علی نشست و عرض کرد: یا رسول الله! حدیث خود را بر من تکرار کن که به حقیقت بدانچه فرمودی، دردم فراموش شد، آیا کسی از امت تو را از این عذاب هست؟ فرمود: آری، حاکم ستمکار، خورنده مال یتیم، گواه دهنده به دروغ «2».

(1) - بحار الانوار: 62 / 32، باب 1، حدیث 14؛ شرح نهج البلاغه: 309 / 1.

(2) - کافی: 253 / 3، حدیث 10؛ وسائل الشیعه: 228 / 27، باب 12، حدیث 33655.

برپال اندیشه، ص: 357

4- مرحوم آیت الله العظمی «خویی» در شرح نهج البلاغه ای که نوشته است، از کتاب «بحار» و «امالی» روایت کرده است که: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: خدا در آسمان های خود، و بالای عرش قدرتش، این حقیقت را می داند که من

این گونه فرمانروایی بر امت را کراهت داشتیم، تا این که شما اجتماع نمودید و من آن را پذیرفتم و این کراهت من به خاطر آن است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر زمامداری که رهبر امت من بعد از من شود، در روز قیامت بپا داشته می شود و نامه عملش را فرشتگان می گشایند؛ پس اگر نجات یابد بواسطه عدلش بوده و اگر ستم کرده است صراط او را می جنبانند؛ آنچنان جنباندنی که مفاصلش از يك دیگر گسیخته می شود، تا آن که فاصله هر عضوی از اعضای او با عضو دیگر مسافت صد ساله راه باشد، به طوری که صراط هم از شدت عذاب او بسوزد، پس اول چیزی که از او به آتش افکنده می شود، بینی او و رخساره قرص صورتش می باشد «1».

5- قال علی علیه السلام:

أَيُّهَا الْوَالِ احْتَجَبَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ «2».

«هر زمامداری که از نیازمندی و حوائج مردم روی گرداند، و به قضای حوائج آنها نپردازد؛ خدای متعال نیز روز قیامت از حوائج او رو بپوشاند».

6- قال الصادق علیه السلام:

مَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَضَيَّعَهُمُ ضَيَّعَهُ اللَّهُ «3».

(1)- شرح نهج البلاغه، خویی: 69 / 13

(2)- امالی شیخ طوسی: 727، مجلس 3، حدیث 1530 - 5؛ وسائل الشیعه: 94 / 17، باب 5، حدیث 22066.

(3)- ثواب الاعمال: 260؛ بحار الانوار: 345 / 72، باب 81، حدیث 41.

برپال اندیشه، ص: 358

«هر کس چیزی از امور مسلمین را عهده دار شود و آن را ضایع نماید، خدای متعال نیز او را ضایع می گذارد».

7- قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

أَنَّ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ اشْرَكَهُ اللَّهُ فِي سُلْطَانِهِ فَجَارَ فِي حُكْمِهِ «1».

«نبی اکرم فرمود: از مردمان کسی عذابش در روز قیامت از همه بزرگتر و شدیدتر است، که خدا او را در سلطنت خود شریک کرده باشد و او در حکومت خود ظلم کند».

8- قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شِفَاعَتِي؛ سُلْطَانٌ عَسُوفٌ عَشُوفٌ وَغَالٌ فِي الدِّينِ وَمَارَقٌ مِنْهُ «2».

«دو مردند که به شفاعت من نائل نمی شوند: سلطان ستمکار و ظالم، غلو کننده در دین و کسی که چون تیر از کمان از حدود دین خارج شود».

9- در نامه ای که از سلمان به عمر نوشته شده آمده است:

وَأَشْهَدُ أَنَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ وَلِيَ سَبْعَةَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي ثُمَّ لَمْ يَعْدِلْ بَيْنَهُمْ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ.

«خودم از نبی اکرم شنیدم که فرمود:

هر کس پس از من زمامدار هفت نفر از مسلمانان شود و بین آنان به عدل و داد رفتار نکند، خدا را ملاقات می کند در حالی که در حق او خشمناک است».

(1) - مجموعه ورام: 56 / 1.

(2) - بحار الانوار: 268 / 25، حدیث 11؛ قرب الاسناد: 31.

برپال اندیشه، ص: 359

10- أَيُّمَا ذُو بَابٍ اغْلَقَ بَابَهُ دُونَ ذَوِي الْحَاجَاتِ وَالْحُلَّةِ وَالْمَسْكِنَةِ، اغْلَقَ اللَّهُ بَابَهُ عَنْ حَاجَتِهِ وَخُلَّتِيهِ وَمَسْكَنَتِهِ «1».

«هیچ زمامداری نیست که در خانه خود را روی حاجتمندان و محتاجان و درویشان ببندد، مگر این که خدا نیز درهای آسمان را در مقابل حاجت و نیازمندی و درویشی او ببندد «2»».

آیین مقدس اسلام، دین انفرادی و معنوی محض نیست، که تنها کارش انصراف انسان از دنیا و متوجه گردانیدن او به آخرت تنها باشد؛ بلکه قبل از هر چیز يك دین اجتماعی بوده و برای هر قسمتی از شئون جامعه، قوانینی پیشنهاد کرده که فرزنانگان و فیلسوفان همه در برابرش عاجزند. همت اسلام به تأمین سعادت آدمی در دو زندگی دنیا و آخرت مصروف می‌گردد، یعنی باید برای دنیا کار کرد چندان که گوئی همیشه زنده‌ایم و برای آخرت آنچنان که گوئی فردا خواهیم مرد.

اسلام دینی است که خوشبختی آخرت را زائیده خوشبختی دنیا می‌داند، چه لازمه آن تقویت حق، اقدام به کار شایسته و تمایل به نیکی است.

هر کس در این دنیا نتواند لوازم سعادت آخرت را بیابد و کوردل باشد در آخرت نیز کور و گم‌کننده راه نجات، محشور خواهد شد.

بنابراین لازم است تمام ملل اسلامی به دنبال احراز ملیت ویژه از دست داده خود برگردند و هدف خود را برای تأمین حیات همه جانبه این آیه قرار دهد:

(1) - عوالمی اللآلی: 1/ 375، حدیث 98.

(2) - حکومت در اسلام: 173.

برپال اندیشه، ص: 360

«تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوُنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» «1».

«و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید، و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید».

البته برای دریافت فرهنگ اسلام، باید از قرآن مجید و کلمات رهبران اسلامی؛ یعنی پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت علیهم السلام به طور جامع آگاه و سپس بدانها عمل کرد؛ تا به هدف‌های عالی و انسانی رسید.

برای دریافت کلمات پیشوایان عالیقدر اسلام و درک مفاهیم فرهنگ اسلام، به کتب اصیل روایی مراجعه نمایید؛ زیرا در این مختصر گنجایش نشان دادن تمام برنامه‌های قرآن و روایات نیست.

(1) - مائده (5): 2.

برپال اندیشه، ص: 362

11

قضا و قضاوت در اسلام

برپال اندیشه، ص: 363

قانون زیر بنای حیات

اوضاع شگفت‌انگیز حیات، نشانگر این واقعیت است که هستی تمام موجودات جهان، بر پایه يك سلسله مقررات دقیق استوار است.

به وجود آمدن هر موجودی، بر اساس قوانینی محکم، و تداوم حیاتش نیز مرهون مقرراتی متین، و برنامه‌هایی منظم است.

این اراده و مشیت حضرت حق است که پدید آمدن موجود، باید با تکیه بر قانون، و ادامه هستی‌اش نیز متکی به مقررات معین باشد.

کوچک‌ترین جزء تشکیل دهنده ساختمان جهان، تا مجموعه هستی، که هیچ يك از ابعادش بر حسابگران بشری معلوم نخواهد شد، دارای دقیق‌ترین قوانین و نظام‌های ثابت است.

قبل از این که دانش بشری، با همه وسعت پرده از این راز بردارد، مکتب الهی توسط سفیران پاك خدای متعال، این مسئله را بارها تذکر داد که: جهان بر پایه عدل و نظم استوار است و نظم و عدل چیزی جز مقررات و قوانین حاکم بر هستی نیست.

آثاری که از مکتب پاک پیامبران در قرآن و روایات، درباره جهان نقل شده است، گویای این واقعیت زیبا و مسئله‌ای بس مهم است.

از «اُمّ» که یکی از کوچک‌ترین عناصر اولیه تشکیل دهنده ساختمان هر موجودی است گرفته، تا موجودیت خود موجودات، اعم از آسمان‌های

برپال اندیشه، ص: 364

برافراشته، و تمام موجوداتی که در آنهاست، تا زمین و هر چه در آن است، از قبیل جماد، نبات، حیوان و ساختمان وجود انسان، همه و همه غرق در قانون و مقرراتند.

اگر قانون نبود هستی نبود و به تعبیر دیگر: اگر سلسله مقررات حاکم بر جهان نبود، موجودی قدم به عرصه حیات نمی‌گذاشت.

شما يك دانه كوچك نباتی را در نظر بگیرید، برای به وجود آمدنش چه مراحل را پشت سرمی‌گذارد، و برای ادامه هستی و به ثمر نشستنش چه مقرراتی بر او حاکمند.

مگر بدون قانون امکان به وجود آمدن چیزی هست؟ مگر منهای قانون موجودی توان ادامه حیات و فعالیت را دارد؟

راستی چه اعجاب‌انگیز است که هر پدیده‌ای در میدان هستی پدید گردد، در راهی که برایش معین شده است قرار می‌گیرد، آنگاه هر چه را برای تداوم زندگی‌اش لازم است، از سفره گسترده حق برمی‌دارد و بعد از آن آثاری که باید از وجودش پدید آید بروز می‌دهد، و در این مسیر حیرت‌آور، کمترین فساد و هرج و مرج دیده نمی‌شود. این همه از برکت حکومت قانون بر طبق اراده الهی است.

قرآن مجید در این زمینه، دقیق‌ترین و لطیف‌ترین آیات را برای آگاهی بشر، که حاکی از اهمّیت قانون می‌باشد، نازل کرده است. می‌فرماید:

«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْفَهُ ثُمَّ هَدَى» «1».

«گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش [ویژه] او را [آن گونه که سزاوارش بود] به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود».

(1) - طه (20): 50.

برپال اندیشه، ص: 365

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» «1».

«و آسمان را برافراشت و [برای سنجش هر امر معنوی و مادی] ترازو نهاد».

«وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا» «2».

«و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد».

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى» «3».

«بی تردید خدا شکافنده دانه و هسته است».

«مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا» «4».

«هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است».

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» «5».

«و [نیز] در وجود شما [نشانه‌هایی است] آیا نمی بینید؟».

دقت در این گونه آیات، نشان می‌دهد که قانون بر تمام هستی گسترده است و توجه می‌دهد که بدون قانون، نه به وجود آمدن موجودی میسر است، و نه ادامه حیاتش امکان دارد.

مسئله هدایت در آیات، با توجه به روایات وارده از معصومان علیهم السلام و تحقیقات ارزنده مفسران، عبارت از قانونی است که در میدان زندگی هر

(1) - الرحمن (55): 7.

(2) - فصلت (41): 12.

(3) - انعام (6): 95.

(4) - هود (11): 56.

(5) - ذاریات (51): 21.

برپال اندیشه، ص: 366

موجودی به شکلی تجلی دارد.

قانون تشریع

انسان در میان موجودات جهان، موقعیتی ویژه و جایگاهی استثنایی دارد. از بسیاری از موجودات جهان برتر است، و هیچ موجودی در شرافت و برتری به پای او نمی‌رسد.

اعتبار ویژه انسان، در میان موجودات، به خاطر مایه‌های ارزنده‌ای چون:

عقل، فطرت، وجدان و بویژه گوهر پر بهای «اختیار» است. بر اساس همین واقعیت‌هاست که قرآن مجید، از آدمی به عنوان موجودی با ارزش یاد کرده و می‌فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» «1».

«که ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال آفریدیم».

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» «2».

«و [یاد کن] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد».

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» «3».

«به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های

(1) - تین (95): 4.

(2) - بقره (2): 30.

(3) - اسراء (17): 70.

برپال اندیشه، ص: 367

پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم».

بی‌تردید انسان در تولّد، مرگ و برپایی نظام جسمی، به قوانین تکوین متّکی است و در این مسئله با تمام موجودات عالم همسان و همراه می‌باشد؛ ولی باید دانست که قوانین تکوین هرگز عامل شکوفا شدن، و تحصیل مایه‌های کرامت و فضیلت نیست و عقل، فطرت، وجدان و انسانیت انسان، با این نوع قوانین، به رشد و کمال نمی‌رسد، و هرگز گوهر پربهای اختیار با چنین قوانینی سازگار نبوده، و انسان در مسیری که برای آن به وجود آمده است قرار نمی‌گیرد «1».

انسان برای صعود بر قله‌های کمال، نیازمند قوانین دیگری است که او را در راه شکفته شدن اصالت‌هایش کمک کند و با عقل، وجدان و فطرتش تناسب داشته باشد. نیازمند قوانین و مقرراتی است که او را در مسیر عدل رهنمون شده و از او موجودی با فضیلت و بیدار و بینا بسازد. نیازمند حقایقی است که او را در مسیر تربیت الهی، اخلاق پاک، صفات حمیده قرار داده و وی را به کلمه طیبه تبدیل کند «2».

(1) - انسان موجودی است مرگب از تن و روان. قانون‌های تکوینی مربوط به بُعد جسمانی او و قوانین تشریعی مربوط به بُعد روحانی اوست. فرق میان قوانین تکوینی و تشریعی این است که قوانینی تکوینی مشترک میان انسان و سایر موجودات عالم است و ثانیاً در نوع استفاده از آن مجبور است و از خود اختیاری ندارد؛ اما قوانین تشریعی اولاً ویژه انسان است و سایر موجودات از آن بهره‌ای ندارند ثانیاً در نوع استفاده از آن جبری در کار نبوده و گوهر اختیار یک‌ه تاز میدان است.

به طور کلی اختیار، عامل ایجاد تکلیف است و عمل به وظایف و قوانین تشریعی محصول همان اختیار است؛ به همین منظور سایر موجودات عالم که از زندگی جبری برخوردارند و مشمول قوانین تکوینی، هرگز سقوط و انحطاط ندارند؛ چرا که اختیار ندارند؛ اما انسان با اختیاری که دارد در هر لحظه زندگیش می‌تواند راه کمال را پیماید و یا سقوط کند. این همه، ارزش قوانین تشریعی است که محصول اختیار می‌باشد.

(2) - «أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» [ابراهیم (14): 24].

برپال اندیشه، ص: 368

نیازمند قوانین و حدودی است که نگذارد از راه قسط و عدل منحرف شده و آلوده به تجاوز، ظلم، گناه و عصیان گردد.

نیازمند برنامه‌هایی است که او را در حفظ حقوق خود، و دیگران کمک دهد و از انسان موجودی الهی به وجود آورد.

نیازمند واقعیاتی است که بتواند در سایه آن، حکیمانه زندگی کند و به طور عادلانه نیازمندی‌های خود را از سفره خلقت، تأمین کرده و مازداش را در راه خدا خرج کند.

نیازمند مسائلی است که از او منبعی از عشق و محبت، صفا و صمیمیت، وفا و جوانمردی بسازد، تا هم‌چون، شمع در راه رسیدن دیگران به رشد و کمال بسوزد.

نیازمند حقایقی است که بتواند در سایه آن، خیر دنیا و آخرت خود و دیگران را تأمین کند.

قانون‌گذار

بدون شك وضع چنین قانونی، با این همه گستردگی، کار خود او نیست؟ او با عقل و دانش محدودش، کجا می‌تواند قوانینی به وجود آورد که شامل تمام ابعاد حیات گردد؟ و بر فرض به وجود آوردن، چه ضمانتی برای اجرای آن خواهد داشت؟

قانون‌گذار در این مسیر، باید کسی باشد که بر اوضاع هستی، و جسم و جان و عقل بشر و همه نیازهای انسان احاطه داشته باشد؛ تا با ارائه چنین قانون جامعی، بین انسان و جهان، انسان و انسان، انسان و عقل، و روان و جسمش هماهنگی برقرار کند. و از آدمی موجودی عادل و عدالت‌پرور بسازد، تا از این

برپال اندیشه، ص: 369

طریق خیر دنیا و آخرتش تأمین گردد. چنین قانون گذاری جز خدای عالم آفرین نمی باشد، و به حق باید گفت: جعل و وضع قانون، وقف حریم مقدس کبریایی اوست.

این نکته را نباید از نظر دور داشت، که از روزی که بشر در مسئله جعل قانون، به خودسری پرداخت و در برابر حق، علم استقلال برافراشت و خود را ولیّ خود دانست، و برای تأمین قانون به خود تکیه زد، تا به امروز که هزاران سال می گذرد، نتوانسته است قوانین متین، محکم و مقررات حکیمانه ای که به تمام زوایای حیاتش گسترده باشد، و او را با جهان، خالق جهان، با انسان و با خودش هماهنگ کند، به وجود آورد.

انسان در این زمینه نه این که موفق نبود؛ بلکه به وضع قوانین ناقص و معیوب و ظالمانه ای دست زده، و از این طریق هم خود را به فساد و تباهی کشانده و هم به اشاعه فساد در کلیه جوانب حیات کمک کرده است، و به دنبال این خودسری چه حقوقی که از انسان های مظلوم پایمال نکرد و چه ستم ها و ظلم ها و جنایت هایی که بر انسان نرفت؟!

البته در میان قوانینی که وضع کرده، اگر قانون عادلانه ای هم بوده، به خاطر فاسد بودن مجریان، اجرا نشده و آن قانون جز زینتی بر صفحه ها چیزی نبوده است. به علاوه نمی توان گفت او واضع قوانین عادلانه بوده؛ زیرا کلیه مقررات صحیح بشری، ریشه در فرهنگ الهی، و پیام رسولان خدای متعال دارد.

در هر صورت بشر برای دست یافتن به کاملترین و بهترین قانون، باید روی به جانب حق کند و از طریق سفیران پاک الهی و امامان معصوم علیهم السلام با قوانین بافته از عدالت و عشق، اتصال عقیدتی و عملی پیدا کند.

مجموع قوانین خدای متعال، عبارت از وحی او به رسولان و گفتار پیامبران و امامان علیهم السلام است.

برپال اندیشه، ص: 370

پیام آوران قانون الهی

گفتیم که نیاز بشر، به قانون تشریعی، يك نیاز حتمی و ضروری است، که تنها تأمین کننده این نیاز خداست.

اکنون باید بررسی کرد که چگونه انسان می‌تواند با قوانین الهی ارتباط پیدا کند؟ باید گفت: از آنجا که انسان نمی‌تواند با خدای بزرگ تماس مستقیم داشته باشد، عقلاً لزوم بعثت سفیران الهی ثابت می‌شود؛ یعنی برانگیخته شدن انسان‌هایی جامع و کامل تا واسطه بین انسان و خدا باشند.

بر مبنای همین احتیاج است که از میان انسان‌ها، بهترین و عالم‌ترین و کامل‌ترین آنان مبعوث به رسالت شدند، تا با اتصالی که به غیب داشتند، وحی را که مجموعه قوانین تشریعی است، برای بشر به ارمغان آورند. در این مسیر خود پیامبران هم مجاز شدند که آنچه را به مصلحت امت دیدند، اجرای آن را از امت بخواهند و هر چه را به ضرر آنان تشخیص دادند، آن را بر امت حرام کنند.

خدای متعال هم مصلحت اندیشی انبیا را مصلحت اندیشی خود دانست و کلام آنان را مساوی با وحی قرار داد:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» «1».

«و [از اموال و احکام و معارف دینی] آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بپذیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید».

«وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «2».

«و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. * گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می‌شود، نیست».

(1) - حشر (59): 7.

(2) - نجم (53): 3-4.

برپال اندیشه، ص: 371

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «1».

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

از سبک و سیاق این آیات استفاده می‌شود، که انبیا مفسر و توضیح دهنده وحی هستند، و بدون بیان آنان دسترسی به حقیقت وحی ممکن نیست.

البته با بعثت رسول اکرم و نزول قرآن، تمام مردم دعوت به پیروی از کتاب خدا و رسول اسلام شدند؛ زیرا قرآن و رسالت پیامبر اسلام در بردارنده فرهنگ تمام انبیا و کتب آسمانی گذشته بود «2».

از آنجا که کتاب و آیین رسول اسلام، کامل و جامع بود، مکتبش ابدی گشت و پیامبری به او خاتمه پیدا کرد «3».

قرآن مجید که قانون اساسی اسلام بود، منعکس کننده تمام مسائل لازم، در جهت بهبود حیات بشر بود، که بهترین راه زندگی را برای انسان ترسیم نمود.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» «4».

(1) - نساء (4): 80.

(2) - خدای متعال در آیه 13 سوره شوری می‌فرماید:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ».

«آیین را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادم و به ابراهیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را بر پا دارید و در آن تفرقه‌ای ایجاد نکنید».

(3) - خدای متعال در قرآن تصریح کرده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» [احزاب (33): 40].

«محمد پدر هیچ يك از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم کننده. و آخرین پیامبران است».

(4) - اسراء (17): 9.

برپال اندیشه، ص: 372

«پی‌تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می‌کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند، مژده می‌دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است».

قرآن ذلت اقوام گذشته را به عنوان درس برای آیندگان، و آئینه عبرت برای پندگیرندگان بازگو کرده است:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ» «1».

قرآن به بازگو کردن مسائل مهمی که، انبیای گذشته برای تأمین سلامت همه جانبه بشر گفته بودند اقدام کرد، و از این راه بین انسان و انبیای گذشته ایجاد پیوند نمود.

قرآن به بیان مسائل اجتماعی، برای سالم سازی محیط جامعه برخاست، تا بشر با اجرای آن دستورات، بنیاد جامعه را بر اساس عدل و حکومت استوار کند و از امت و جامعه خیر امت «2» و امت وسط «3» بسازد.

قرآن مجید برای تشکیل خانواده‌ای سالم، مقررات بسیار مهمی ارائه کرد، و اهل بیت رسول اکرم را به عنوان بهترین خانواده قرآن ساخته، معرفی نمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «4».

«خدا فقط می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] بزداید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه

(1) - یوسف (12): 111. «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است».

(2) - «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...» [آل عمران (3): 110].

(3) - «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» [بقره (2): 143].

(4) - احزاب (33): 33.

برپال اندیشه، ص: 373

گرداند».

قرآن مجید برای برپایی حکومت عدل و قسط، و به عبارت دیگر؛ حکومت الهی و اسلامی، انسان را به پاک‌ترین خط سیاست و کشورداری و اداره امور جامعه رهنمون شده، و در این زمینه حکومت را امانت خدا و حاکم واجد شرایط را

امین حق و جامعه را صاحب امانت دانسته، و اجرای عدالت را در همه زمینه‌ها، در حقیقت رد امانت به اهلش به حساب آورده است. خدای بزرگ در این باره در قرآن مجید چنین فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» **«1»**.

«خدا قاطعانه به شما فرمان می‌دهد که: امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

روی این حساب، انبیا را بهترین و شایسته‌ترین فرد برای تشکیل چنین حکومتی می‌داند؛ زیرا آنان واجد شرایط هستند و آنان امین حق در حکومتند، و پس از آنان ائمه معصومین و بعد از آنان فقهای جامع الشرایط، که همه رهروان راه انبیا هستند، و بدون شك جز به وسیله این سه گروه که امینان حقند، عدل و داد که امانت حق تعالی است، به جامعه نخواهد رسید.

قرآن برای رشد عقل و خرد، از مردم دعوت می‌کند تا به آثار الهی در خانه خلقت بیندیشند، و از این راه تمام درهای علوم مادی و معنوی را به روی خود باز کنند.

قرآن کریم خود را شفای دردها و علاج‌کننده بیماری‌های روحی و قلبی، و دردهای خانوادگی و اجتماعی می‌داند؛ آنجا که می‌فرماید:

(1) - نساء (4): 58.

برپال اندیشه، ص: 374

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» **«1»**.

قرآن مجید در امر اقتصاد، مردم را به سعی و کوشش دعوت کرده، و محصول فعالیت انسان را از آن انسان دانسته است:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» **«2»**.

و او را به مسئله زراعت، دامداری، تجارت و صنعت تشویق نموده است و آباد کردن زمین را از وظایف لازم او دانسته است:

«هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (3).

قرآن مجید برای اصلاح اخلاق مردم، و آراسته شدنشان به محاسن اخلاقی و پاک شدنشان از رذایل روانی، بهترین برنامه‌ها و قوانین را ارائه فرموده و اخلاق پیامبر بزرگ که سراسر پاکی و فضیلت بود را به عنوان خلق عظیم یاد کرده است:

«إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (4).

قرآن مجید با بیان صفات پاک حق، و نازل نمودن صدها آیه در شناساندن خدای متعال، با شرك و طاغوت‌پرستی به مبارزه‌ای سخت و کوبنده برخاست و زمینه تجلی توحید خالص را، در عقاید و اعمال مردم آماده کرد، و در سایه

(1) - «و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است، نازل می‌کنیم» [اسراء (17): 82].

(2) - «و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست» [نجم (53): 39].

(3) - «و او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید» [هود (11): 61].

(4) - «و یقیناً تو بر ملکات و سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری» [قلم (68): 4].

برپال اندیشه، ص: 375

این گونه آیات، انسان‌هایی موحد، والا، ارزنده و پر ارج، به جامعه بشری تحویل داد.

قرآن مجید نزدیک به هزار آیه درباره سیر انسان از مرگ تا قیامت، و از قیامت تا بهشت یا جهنم ارائه کرد، و از این طریق به تربیت نفوس و تزکیه روان آدمی اقدام کرده و خدمتی بس گرانبها به انسان ارزانی داشت.

در هر صورت قرآن مجید بنا به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام کتابی است که تجلی علم خدا، در زندگی انسان‌ها و هادی بشر بسوی هر خیر و بازدارنده انسان از هر شری است (1).

و به قول رسول گرامی اسلام:

ظَاهِرُهُ انِيقٌ، وَباطِنُهُ عَمِيقٌ، لَهُ نُجُومٌ وَعَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ، لَا تُخْصَى عَجَائِبُهُ وَلَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَمَنَارُ الْحِكْمَةِ وَدَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ (2).

«ظاهر این کتاب خرم و زیباست و باطنش ژرف و عمیق، آن چنان که از دسترس بلند پروازترین اندیشه‌های بشری بیرون است؛ دارای اختزانی است، و هر اخترش را نیز اختزانی است. شگفتی‌های این کتاب شماره نشوند، و تازه‌هایش کهنه نگردد. چراغ‌های هدایت در آن است، و فروزانگاه حکمت این کتاب والاست؛ دلیل معرفت است برای کسی که راه آن را بداند».

و یا به قول خود قرآن در آیه 7 از سوره آل عمران:

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ

(1) - نصح البلاغه: خطبه 167.

(2) - کافی: 2 / 598، کتاب فضل القرآن، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 6 / 171، حدیث 7657.

برپال اندیشه، ص: 376

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاٰسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ» (1).

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکم است [کلمات صریح و معانی روشن] آنها اصل و اساس کتاب‌اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی‌اش مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی‌شود] ولی کسانی که در قلوبشان انحراف [از هدایت الهی] است برای فتنه‌انگیزی و طلب تفسیر [نادرست و به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان] از آیات متشابهش پیروی می‌کنند، و حال آنکه تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی‌داند. و ثابت قدمان در دانش [و چیره‌دستان در بینش] می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم، چه متشابه] از سوی پروردگار ماست.

و [این حقیقت را] جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند».

و باز به قول امیرمؤمنان علیه السلام که به عبدالله بن عباس فرمود:

لَا تُخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ دُوَّ وَجْهِهِ تَقُولُ وَيَقُولُونَ (2).

«با دشمن با قرآن به محاصره برنخیز، زیرا آیات قرآن حمل کننده معانی متعددی است، تو می خواهی حقیقتی را از قرآن بگویی، آنان چیز دیگری می گویند».

و باز به قول علی علیه السلام:

فَجَاءَهُمْ بِتَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَالتُّورِ الْمُقْتَدَى بِهِ، ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَكِنْ اخْبِرْكُمْ عَنْهُ «3».

(1) - آل عمران: 7.

(2) - نهج البلاغه: نامه 77؛ بحار الانوار: 33/376، حدیث 606.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 158؛ بحار الانوار: 31/546.

برپال اندیشه، ص: 377

«(رسول خدا آمد در حالی که محتوای اساسش برای مردم) تصدیق کتاب های پیشین بود و نوری که باید به آن اقتدا کنند این نور همان قرآن است، آن را به سخن آرید، گرچه با زبان عادی سخن نمی گوید اما من از جانب او شما را آگاهی می دهم».

با توجه به این گونه آیات، روایات و مسائلی که در نهج البلاغه درباره قرآن آمده است، آیا رسیدن به قعر قرآن و درک مفاهیم بلند آسمانی آن، درخور فکر محدود و عقل ناقص و نارسای انسان است؟!

آیا بدون معلمی برای تعلیم قرآن و معانی عمیقش، فهم قرآن امکان دارد؟

آیا به سطح و عمق این دریای بی کرانه، ژرف، بدون کشتی فکر پیامبر و اهل بیت معصومش، می توان رسید؛ پیامبری که قرآن مجید در سوره های بقره، آل عمران و جمعه او را معلم قرآن معرفی کرده و از امامان بعد از او «راسخون در علم» و «اهل ذکر» یاد کرده است.

بنابراین اطاعت از پیامبر و امامانی که علومشان مافوق علوم بشری است، عقلاً و شرعاً بر همه انسان ها واجب است.

امامت تجلی قانون در زندگی

رسول گرامی اسلام در طول 23 سال رسالت پر ثمر خود، حقایق قرآن و نحوه عمل به آن را به مردم تعلیم داد. در این مسیر امیرمؤمنان علی علیه السلام بیش از همه مسلمین، از این سرچشمه کمال فیض و دریای بی ساحل علماً و عملاً بهره‌مند شد «1»؛ و به خاطر علم، عمل، معرفت و دانشش، از طرف خدای بزرگ

(1) - امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه 192 نهج البلاغه به این دوران حساس اشاره کرده و می‌فرماید:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ، وَضَعَنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُمُّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ وَيُسَمِّنِي حَسَدَهُ وَيُشَمِّنِي عَرْفَهُ وَكَانَ يَمَضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُونِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ...

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَتْرَامَهُ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ اخْلَاقِهِ عِلْماً وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ.

«شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می‌دانید، او مرا در دامن خویش پرورش داد. من کودک بودم و او مرا در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوص خود جای می‌داد، مرا به سینه می‌چسبانید و من بوی پاکیزه او را استشمام می‌کردم، غذا را می‌جوید و در دهان من می‌گذاشت، هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا ننمود. من مانند بچه شتری که مادرش را دنبال می‌کند، شبانه‌روز به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم، و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌نمود و مرا فرمان می‌داد تا به او اقتدا کنم...».

«ابن ابی الحدید» که از عالمان مشهور علمای سنی است در شرح نهج البلاغه ج 20، ص 316 آورده است که حضرت فرمود:

وَلَا تُقُولَنَّ مَا لَمْ أَقُلْهُ لِأَحَدٍ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ:

هم اینک مطلبی را می‌گویم که تا بحال به کسی نگفته‌ام:

سَأَلْتُهُ مَرَّةً أَنْ يَدْعُوَ لِي بِالْمَغْفِرَةِ فَقَالَ: افْعَلْ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَلَمَّا رَفَعَ يَدَهُ بِالدُّعَاءِ اسْتَمَعْتُ إِلَيْهِ فَأَذَا هُوَ قَائِلٌ: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ عَلِيِّ عِنْدَكَ اغْفِرْ لِعَلِيِّ».

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذَا الدُّعَاءُ؟ فَقَالَ «وَأَخَذَ أَكْرَمَ مِنْكَ عَلَيْهِ فَاسْتَشْفَعَ بِهِ إِلَيْهِ».

يك بار از رسول خدا خواستم تا از خدا برايم طلب مغفرت كند. فرمود: چنين خواهم كرد. پس برخاست و نماز گزارد، آنگاه دست‌هايش را به دعا گشود و برايم دعا كرد. من به دعای حضرتش گوش می‌دادم شنیدم كه فرمود: «پروردگارا! تو را به مقام و قرب و منزلت «علی» سوگند می‌دهم كه علی را مضمول عفو و غفران خود قرار دهی».

گفتم: ای رسول خدا! این چه دعایی است؟ فرمود: مگر کسی گرامی‌تر از تو در پیشگاه الهی هست تا او را شفیع درگاهش قرار دهم؟».

برپال اندیشه، ص: 378

برای رهبری امت، پس از پیامبر انتخاب گردید. پس از علی علیه السلام یازده فرزند او به دستور خدا و اعلام پیامبر، به رهبری امت انتخاب شدند و قرآن مجید به حکم آیه شریفه:

برپال اندیشه، ص: 379

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «1».

پیروی از امامان معصوم را واجب شمرد.

امامان بزرگوار در طول امامت خود، به حکم خدای بزرگ، همان وظیفه رسول گرامی اسلام را كه سرپرستی جامعه، و هدایت آنان به سوی رشد و كمال بود، دنبال كردند و در این راه، به خاطر موانعی كه دشمنان خدا ایجاد كردند به انواع مصایب و آلام دچار شدند.

رنج امامان، پس از رحلت پیامبر شروع و تا غیبت امام دوازدهم (عج) ادامه یافت؛ ولی پیشوایان امت، لحظه‌ای از مسئولیت عظیمی كه بر عهده داشتند، چشم‌پوشیده و برای برگرداندن حق به مسیر خودش، كوشش فراوانی كردند و در این راه نصیبی جز زجر، تبعید، زندان و شهادت نداشتند «2».

(1) - «از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [كه امامان از اهل بیت و هم چون پیامبر دارای مقام عصمت‌اند] اطاعت کنید» [نساء (4): 59].

(2) - ماجرای غدیر و انتخاب جانشینی امیرمؤمنان علیه السلام در روز 18 ذی حجه سال دهم هجری به دستور خدای متعال صورت گرفت. در این مراسم 120 هزار نفر بیعت کردند و این واقعه در حالی صورت گرفت که تنها 69 روز به پایان زندگانی رسول گرامی اسلام باقی مانده بود. پس از رحلت جانشوز نبی گرامی اسلام، مشتی دنیاپرست پلید تمام غیرت و مردانگی خود را در کاسه‌ای از شراب دنیاپرستی سرکشیدند و در سقیفه بنی ساعده کردند آنچه کردند.

سردمداران سقیفه خانه وحی را مورد هجوم قرار دادند و حرمت ام الائمه فاطمه زهرا سلام الله علیها را شکستند. محسنش را سقط کردند و خانه‌اش را به آتش کشیدند. امیرمؤمنان علیه السلام را دست بستند و بیعت خود را زیر پا لگدمال کردند، این ماجرای شوم به پشتیبانی سکوت مردم تقویت یافت و غاصبان خلافت بر مسند امامت جا خوش کردند. قریب به 25 سال امام علی علیه السلام را از حکومت ظاهری محروم ساختند و سرانجام با بالا بردن پیراهن عثمان زمینه شهادتش را فراهم نمودند. امیرمؤمنان علیه السلام در مدت حکومت الهی خود همواره با مشکلات و معضلات منافقان و دنیاپرستان روبرو بود، و در این مدت کوتاه جز سرکوب کردن فتنه‌ها و اصلاح فرهنگ غریب مردم که آثار و بی‌آمدهای فرهنگ غلط غاصبان خلافت بود مشغولیتی نداشت. پس از شهادت امام علی علیه السلام، امام مجتبی علیه السلام بر مسند امامت نشست؛ اما دیری نپایید که بر اثر عدم همکاری و یاری مردم، حضرت را به صلح کشاندند و خانه‌نشینی حضرتش را به تماشا نشستند. هنوز خون فرق مبارک امیرمؤمنان علیه السلام و جگر پاره پاره امام مجتبی علیه السلام خشک نشده بود که همین مردم کمر به قتل جگر گوشه مصطفی، حسین علیه السلام زدند. او را غریبانه در کربلا متوقف کردند و با لبان تشنه سر بردند. این حادثه تلخ در کمتر از 50 سال بعد از رحلت جانشوز پیامبر اسلام اتفاق افتاد.

پس از حادثه عاشورا و سرنگونی حکومت بنی امیه، سفاکان بنی العباس بر سرکار آمدند و در عمل نشان دادند که در رذالت و پستی گوی سبقت را از بنی امیه ربوده‌اند. دوران امام سجاد علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام در شرایط بسیار سختی گذشت تا جایی که هر کسی را به جرم محبت اهل بیت علیهم السلام دستگیر می‌کردند و اموالش را به غارت می‌بردند.

عمده فعالیت‌های اهل بیت علیهم السلام در این دوران بر خفقان در زیر چتر تقیّه و یا مخفیانه صورت می‌گرفت. در این قسمت به نوع فعالیت اهل بیت علیهم السلام به طور فهرست‌وار توجه کنید:

امام سجاد علیه السلام؛ با انشاء دعا و مناجات پرده از جنایات ظالمان برمی‌داشت، و نیز با گریه مداوم خود، خاطره حادثه عاشورا را زنده نگه می‌داشت.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام؛ با تشکیل کرسی درس و تربیت شاگردان اقدامات فرهنگی خود را شکل می‌بخشیدند.

امام کاظم علیه السلام؛ غیر از دورانی که در زندان حبس بودند ادامه مکتب علمی پدر بزرگوار خود را فراهم آورد و با انتخاب افرادی مطمئن در دستگاه هارون (مانند: علی بن یقطین که سمت وزارت حکومت هارون را بر عهده داشت) فعالیت می کرد.

امام رضا علیه السلام؛ پس از فراخوانی به طوس با شرکت اجباری یا اختیاری در مناظرات علمی پرده از حقایق برمی داشت.

امام جواد علیه السلام؛ نیز راه پدر را ادامه داد و با انتخاب وکلای مطمئن هدایت مردم را ثمر بخشید.

امام هادی علیه السلام؛ در سخت ترین دوران زندگی می کرد و متوکل عباسی که از سفاک ترین خلفا و غاصبان خلافت بود، امام علیه السلام را به شدت تحت کنترل گرفته بود؛ اما با این همه امام علیه السلام دست از فعالیت نکشید و همچنان رهبری شیعیان را بعهده داشت.

امام عسکری علیه السلام، با فعالیت بی دریغ خویش زمینه غیبت امام عصر علیه السلام را فراهم آورد و در سخت ترین شرایط به شهادت رسید.

برپال اندیشه، ص: 381

ولایت فقیه تداوم قانون وحی

این رهبری که از زمان آدم شروع شده بود، به غیبت امام عصر خاتمه پیدا نمی کرد، بلکه خطی بود که باید تا قیامت ادامه می یافت، تا انسان بدون سرپرست الهی نباشد و حجت هم بر او تمام شده و زمینه تشخیص حق را از باطل داشته باشد.

به همین خاطر امامان بزرگوار، مردم را برای بعد از خود به فقیه جامع الشرایط ارجاع داده و او را در هر عصری به عنوان نائب خود و رهبر مسلمین معرفی کردند.

ناگفته نماند، تا زمانی که پیامبر و امامان در بین مردم بودند، دریافت عین حقیقت در امور شخصی و اجتماعی کار مشکلی نبود؛ اما پس از پیامبر و امامان والا مقام، و بویژه از شروع غیبت کبرای امام عصر، با توجه به هجوم

فرهنگ‌های بیگانه در عصر اموی و عباسی، و وارد شدن مسائل غیر اسلامی به عنوان قواعد دینی، در تفسیر و حدیث و بویژه با اضافه شدن احادیث ساختگی به دست جنایتکاران حزب ننگین اموی و عباسی، نیاز رجوع به متخصص برای تشخیص حق از باطل، و قبول رهبری متخصص در همه شئون زندگی، هم چون نیاز به پیامبر و امام احساس شد، و از طرفی هم قرآن و امامان رجوع به چنین متخصصی را واجب و لازم اعلام کرده بودند، روی این حساب مسئله با عظمت اجتهاد و مجتهد و فقیه جامع الشرایط، در خط پاك اسلام؛ یعنی تشیع سرخ تجلی کرد «1».

(1) - «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ [توبه (9): 122].

«و مؤمنان را نسزد که همگی [به سوی جهاد] بیرون روند؛ چرا از هر جمعی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند».

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» * [انبیاء (21): 7 و نحل (16): 43].

«اگر نمی‌دانید از دانیان [به کتاب‌های آسمانی و آگاهان به اخبار پیشینیان] پرسید [که همه پیامبران از جنس خود بشر بودند، نه فرشته]».

قال العسکری علیه السلام:

قَامَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِذِيهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوا.

«اما هر فقیهی که خویش‌تندار و نگهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولا باشد بر عوام لازم است که از او تقلید کنند.» الاحتجاج: 2/ 510 ووسائل الشیعه: 27/ 131، حدیث 23401.

شهید مطهری رضوان الله علیه در کتاب ارزشمند «ختم نبوت» می‌فرماید:

اولین پست و مقامی که در دوره خاتمیت از پیامبران (و اهل بیت علیهم السلام) به عالمان انتقال می‌یابد پست دعوت، تبلیغ ارشاد و مبارزه با تحریف‌ها و بدعت‌هاست. توده بشر در همه دوره‌ها نیازمند دعوت و ارشاد است. قرآن با کمال صراحت این وظیفه را بر عهده گروهی از خود امت می‌گذارد.

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» [آل عمران (3): 104].

«و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و درستی] دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارند».

برپال اندیشه، ص: 382

فقیه جامع الشرایط، شخصیت والایی است، که در فهم قرآن و روایات و تشخیص مسائل حق از باطل، و اسلامی از غیر اسلامی، از همه اُمت ورزیده‌تر و داناتر، و به احکام پاك خدای متعال آشناتر است، و در شجاعت و عدالت، زهد و تقوا، عمل و عبادت در رأس اُمت قرار دارد.

فقیه جامع الشرایط، اُمت را در برابر هجوم طاغوت‌ها و فرهنگ‌های ضد

برپال اندیشه، ص: 383

خدا، از افتادن به وادی ضلالت و هلاکت حفظ می‌کند.

آن آیات و روایات و اخباری که در همه موارد، رجوع به پیامبر و امام را لازم می‌داند، همانها رجوع به فقیه جامع الشرایط را واجب می‌دانند.

فقیهان جامع الشرایط، در حفظ راه خدا و در مسیر فراهم کردن زمینه‌ای برای اجرای قرآن، سنت پیامبر و فرهنگ امامان، رنج‌های سنگین و خطرات عظیمی را تحمّل کرده و در این راه زندانیان، تبعیدیان و شهیدان بسیاری را تقدیم الله کردند.

فقیهان جامع الشرایط شیعه، در بحث و استدلال برای اثبات حق، و بازگو کردن معارف اسلامی، از ورزیده‌ترین افراد اُمت بودند.

فقیهان جامع الشرایط، در راه بسط فقه و تفسیر قرآن و توضیح روایات و جمع معارف الهی و حفظ آن بر اساس آیات قرآن، به خدمات پر ارجی موفق شدند، و در این راه هزاران کتب فقهی، تفسیری، اصولی، کلامی، ادبی، تاریخی، روایی و علمی از خود به یادگار گذاشتند. در این زمینه کافی است به کتاب پر قیمت «الذریعه» و «اعیان الشیعه» و «الغدیر» مراجعه کنید.

اگر زحمات پر بهای فقهای جامع الشرایط شیعه و آثار علمی و فقهی و تفسیری آنان نبود، امروز کسی از اسلام واقعی خبر نداشت، و بدون شك آیین پر ارزش اسلام، دچار همان بلای غیر قابل علاج یهودیت و مسیحیت می شد.

فقه و فقیه یعنی سنت پیامبر، یعنی فرهنگ امامان، یعنی معارف پاك الهی و با بودن فقه به عنوان قانون حیات، و فقیه جامع الشرایط به عنوان کاشف قوانین تشریعی، جعل قانون و رهبری برای کسی معنا ندارد.

فقهای شورای نگهبان برای همین منظور در مجلس شورای اسلامی قرار دارند، که قانون خلاف فقه را با کمال شجاعت رد کرده و آن را از اعتبار و ارزش بیاندازند. به همین خاطر اکثر قوانین دولت های گذشته که خارج از خط رهبری

برپال اندیشه، ص: 384

فقیه جامع الشرایط بوده است، خود به خود باطل قلمداد شده است.

فقه و فقیه مبین و مفسر قرآن و روایات اند، و در هر زمانی با نیروی اجتهاد مورد قبول قرآن، می توانند قانون لازم را در برابر حوادث جدید، به مردم ارائه کنند. چه بسا این گونه احکام، جامعه اسلامی را از سقوط حتمی نجات دهد.

فتوای معروف «تحریم تنباکو» و بسیاری از فتاوی مجتهد عالی مقام، فقیه بی نظیر، نعمت بی مانند حق در قرون اخیر، بت شکن زمان، رهبر اسلامیان، مظهر رحمت و غضب حق، رعد توفنده الهی علیه ستم، نجات بخش امت از خطر استبداد و استعمار حضرت آیت الله العظمی امام خمینی روحی له الفداء از همان قبیل است.

مسئله اجتهاد و مجتهد، از افتخارات بی نظیر فرهنگ پر ارزش شیعه است و شیعه در طول این 14 قرن، منافع سرشاری از این راه کسب کرده است.

شیعه با داشتن مجتهد، هیچ گاه به بن بست قانونی نمی رسد و در برابر هر برنامه ای که پیش بیاید، راه جعل قانون، برابر با خواسته خدای متعال بزرگ را دارد «1».

(1) - منظور از قانون، قوانین تشریعی نیست چرا که مجتهد جاعل قانون نیست و قانونگذار تشریع، شارع مقدس است و وظیفه مجتهد تنها کشف آن حکم است؛ بنابراین مجتهد هرگز از طرف خدای متعال مجاز به جعل قانون نبوده و نیست. سؤالی که باقی می ماند در مورد مسائل مستحدثه است؛ در چنین موردی وظیفه مجتهد تطبیق کلیات بر جزئیات است و

اگر بگونه‌ای بود که به طور کلی شارع از آن ساکت بود یا مجتهد به آن نرسیده بود با استناد به آیه شریفه «رفع» وظیفه را ساقط می‌کند.

به هر تقدیر یکی از مهمترین وظایف مجتهدان رفع بن‌بست‌ها و مشکلات دینی است، که مکتب اسلام از آن بهره‌مند است؛ اما این جواز اجتهاد و لزوم تقلید به معنای جعل قانون نبوده و «جعل قانون» تنها وظیفه شارع است، که با نزول قرآن و ارسال پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام بر آن اقدام کرده است و مجتهد از راه تسلط به اصول و مبانی اجتهاد، قدرت و توان خود را در راه کشف آن قوانین به کار می‌گیرد.

برپال اندیشه، ص: 385

اطاعت و پیروی از فقیه جامع الشرایط، به حکم قرآن و روایات از اعظم واجبات الهیه، و پیروی از فقیه، پیروی از امام عصر، و پیروی از امام عصر، پیروی از پیامبر و پیروی از پیامبر، پیروی از خداست:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «1».

قانون قضا در اسلام

با توجه به مسئله وحی، که محصول آن قرآن مجید است، و روایات و اخباری که در کتب معتبر حدیث تدوین شده است، و کتاب‌های ارزنده‌ای که به عنوان کتب فقهی در سایه اجتهاد فقهای جامع الشرایط نوشته شده است، باید گفت: مکتب پر بهای اسلام در کلیه ابعاد حیات، کاملترین قوانین را به جامعه بشری عطا فرموده است.

یکی از مهم‌ترین ابعاد قانونی مکتب الهی، «قانون قضا» است که از هر قسمت آن نور عدالت جلوه‌گر است.

قبل از هر چیز، تذکر يك نکته مهم ضروری است و آن این که ایمان به خدا و روز جزا، به مؤمن اجازه ایجاد مزاحمت و مشکل برای مردم نمی‌دهد و سخت می‌توان باور کرد که مؤمن، به حقوق اجتماعی، سیاسی، مالی، خانوادگی کسی تجاوز کند، تا برای رفع آن تجاوز، نیاز مراجعه به دستگاه قضایی باشد.

رسول گرامی اسلام در تعریف مؤمن چنین می‌فرماید: مؤمن کسی است که مردم او را بر جان و مال خود امین بدانند، بر مؤمن حرام است به مؤمن ستم کند، یا از او بدگویی نماید، یا به شخصیت والای او ضربه بزند و یا او را بدون علت از

(1) - «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده» [نساء (4): 80].

برپال اندیشه، ص: 386

خود براند «1».

امام صادق علیه السلام نیز درباره مؤمن می‌فرماید: مؤمن برادر مؤمن است، این دو مانند يك جسمند، رنج این يك، رنج دیگری است، اگر چه دو روحند ولی از يك حقیقتند. شدت اتصال روح مؤمن به حق، از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است «2».

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز فرمود: مؤمن خونگرم و جوشنده با مؤمنان است «3».

از مجموع روایاتی که درباره مؤمن رسیده، استفاده می‌شود که مؤمن اهل انصاف، مساوات، مواسات، ایثارگری، فتوت، جوانمردی، گذشت، کمک کننده، حلال مشکلات، قبول کننده حق، رعایت کننده حق یتیم، مراعات کننده حق همسایه، درستکار، راستگو، با تقوا؛ امین، با ورع، پرهیزکننده از مال حرام، خوش‌قلب، مهربان، با محبت، صابر، متوکل، وقور و حلیم است.

چگونه ممکن است چنین انسانی دست به ظلم و تجاوز بزند، و حق فردی از مسلمین را زیر پا نهد؟ راستی با این صفاتی که برای مؤمن شمرده‌اند، هرگز چنین گمانی نمی‌رود!!

ولی ممکن است از طرف دیگران به حق او ظلم شود، که در این صورت برای احقاق حقش قیام کرده و اگر نتوانست، از قدرت دستگاه قضایی اسلام استفاده کرده و به حق خود خواهد رسید.

ای کاش! همه مردم به اصول و صفات عالی مؤمن پای‌بند بودند، تا اختلاف،

(1) - کافی: 235 / 2، باب المؤمن و علاماته وصفاته، حدیث 19.

(2) - محجة البیضاء: 357 / 3.

(3) - کافی: 102 / 2، باب حسن الخلق، حدیث 17؛ وسائل الشیعه: 158 / 12، باب 105، حدیث 15941.

برپال اندیشه، ص: 387

مشکل و تجاوز به حق پیش نمی‌آمد، و از این راه به صرفه‌جویی بودجه دولت اسلام کمک شایانی می‌شد.

ای کاش! دو نفر که در امر سیاسی، اجتماعی، خانوادگی، مالی، حقوقی، ارثی، شرکتی و یا دوستی با هم اختلاف پیدا می‌کردند، برای حل دعوا به انصاف و علم خود تکیه می‌کردند، که بهترین عامل برای حل اختلاف و دعواست؛ زیرا آنان که به محکمه عدالت می‌روند، بهتر از قاضی می‌دانند که حق با کدامیک از آنان است و در حقیقت در محکمه عدل، دو عالم در برابر یک قاضی، ناآگاه به حق طرفین قرار می‌گیرند!!

هر کس با هر کس هر اختلافی دارد، اعم از اختلاف زن و شوهر، فروشنده و خریدار، مالک و مستأجر، دو شریک، کشاورز با کشاورز وارثان در سهم الارث، دو غریبه با یکدیگر، و اهل هوا و هوس با حکومت اسلامی، بهتر از همه می‌دانند که حق به جانب کدامیک است، اگر به حکم قرآن و با تکیه بر انصاف و علم خود، حق را به جانب صاحبش بدهند، چه نیازی به برپا شدن محکمه و حکومت قاضی است؛ بین بی‌ایمانی مردم و پایبند نبودن اهل دعوا به اصول اسلامی، و علم و انصاف خود و گستردگی دادگاه و دادگستری و نیاز به قضات رابطه مستقیم وجود دارد.

بردباری، گذشت، حلم و عفو، آسان‌گیری، رعایت انصاف، مخالفت با آز، طمع و حرص، مبارزه با هوا و هوس، از بهترین عوامل حل مشکل و رفع اختلاف، قبل از مراجعه به قاضی است.

راستی در این زمینه چه مسئولیت سنگینی متوجه دستگاه‌های ارتباط جمعی از قبیل رادیو، تلویزیون، و روزنامه‌هاست؛ این وسائل باید با پخش مسائل عالی تربیتی، زمینه اختلافات، دعوای، ادعاهای بی‌جا و تجاوز به حقوق دیگران را از بین ببرند، و مردم را به گونه‌ای در راه خدا و اسلام قرار بدهند، که مردم نه این که چشم به حق دیگران نداشته باشند؛ بلکه هر کدام از آنها مدافع سرسختی جهت

برپال اندیشه، ص: 388

احقاق حق مظلوم شوند.

بدون شك در دادگاه عدل قیامت، کارگردانان وسایل ارتباط جمعی، بویژه در این دوره که دوره حکومت اسلام است و می‌توان حداکثر بهره‌برداری را در جهت نشر فرهنگ اسلام از این وسایل برد، محاکمه سختی خواهند داشت؛ اگر اوقات پر قیمت مردم را به برنامه‌هایی پر کنند که نه به سود دنیای آنان و نه به نفع آخرت ایشان باشد.

قرآن کریم، احادیث جامع اسلامی و کتب فقهی فقیهان، قوانین قضا را به عالیتین شکل بیان کرده‌اند، بدون شك بر پا شدن عدل را، جز در سایه اجرای آن قوانین نباید توقع داشت.

قوانین قضا، حدود، دیات، قصاص، جزا، تعزیرات، یمین، شهادت، قاضی، علم، عدالت، شهادت، ایمان، بینش و تقوای قاضی و بی‌طرفی او نسبت به طرفین دعوا، و هم چنین عدالت شاهدان در دادگاه و تناسب جریمه‌ها با جرم‌ها، از مهم‌ترین مباحث اصولی باب قضا در اسلام است که نمونه این واقعیات را بدون تردید در هیچ مکتبی نمی‌توان یافت.

قانون قضا در اسلام برای حل مشکلات سیاسی، اجتماعی، خانوادگی، مالی، اختلافات بین افراد وضع شده است، و در صورت صحیح اجرا شدن، در اسرع وقت به مشکلات خاتمه می‌دهد.

قاضی و قضاوت در اسلام

قضاوت در اسلام، از خطیرترین مسئولیت‌های شناخته شده است، و قبول این امر مهم در شأن هر کسی نیست. قبول مسئولیت در برنامه‌ای که در خور انسان نیست، از بزرگترین گناهان شمرده شده است، نبی بزرگ اسلام می‌فرماید:

برپال اندیشه، ص: 389

مَنْ تَقَدَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَهُوَ يَرَى أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُسْلِمِينَ «1».

«کسی که امری از مسلمین را عهده‌دار شود، در حالی که بداند برتر از او در میان مردم است، به خدا و رسولش، و به همه مسلمین خیانت کرده است».

و نیز فرمود:

مَنْ أَمَّ قَوْمًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَافَقَهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «2».

«کسی که رهبری قومی را بپذیرد در حالی که داناتر و فقیه‌تر از او در میان مردم باشد، علت بدبختی و سقوط قوم تا قیامت به وسیله آن رهبر ناشایست است».

و نیز فرمود:

أَنَّ الرَّئِيسَةَ لَا تُصْلِحُ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا هِلَهَا وَمَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ فِيهِ مَقْتَهُ اللَّهُ وَمَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا رَأْسُكُمْ وَلَيْسَ هُوَ كَذَلِكَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَمَّا قَالَ وَيَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا ادَّعَى «3».

«ریاست و ولایت مخصوص خدا و واجدین شرایط است، هر کس در منصبی که لایق او نیست قرار بگیرد خدا بر او خشم خواهد کرد، کسی که ادعای رهبری کند ولی شایسته نباشد خدا به او نظر نمی کند؛ مگر از ادعایش توبه کند و به خدای بزرگ بازگردد».

(1) - مکارم الاخلاق: / 527.

(2) - ثواب الاعمال: / 246 و بحار الانوار: 88 / 85، حدیث 51.

(3) - تحف العقول: 36؛ بحار الانوار: 149 / 74، حدیث 59.

برپال اندیشه، ص: 390

با توجه به این روایات منصب قضا که از اعظم منصب هاست، و در رابطه با جان، آبرو و مال مردم است، فقط باید به اهلس واکذار شود و جداً کسی که اهلیت قضاوت را ندارد، به هیچ عنوان نباید تن به قبول این برنامه دهد.

امام علی بن ابیطالب علیه السلام به شریح قاضی فرمودند:

يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتَ بِمَجْلِسٍ لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ «1».

«ای شریح جائی نشسته ای که در آن جایگاه جز پیامبر یا وصی او یا شقی نمی نشیند»!!

امام ششم فرمود:

اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ أَمَّا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ، كَنَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ «2».

«از قضاوت بپرهیزید که آن مخصوص پیشوای آگاه به موارد قضا و عادل مسلمین است، مانند پیامبر یا جانشین او».

پیامبر بزرگ اسلام این مقام را آن چنان خطرناک می داند که در بیانی چنین هشدار می دهد:

مَنْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سَكِّينٍ «3».

«قبول منصب قضا بریدن سر خود بدون کارد است».

(1) - کافی: 406 / 7، باب ان الحكومة انما هي للامام، حديث 2؛ وسائل الشيعه: 17 / 27، باب انه لا يجوز لاحد ان يحكم، حديث 33091.

(2) - کافی: 406 / 7، باب ان الحكومة انما هي للامام، حديث 1؛ وسائل الشيعه: 17 / 27، باب انه لا يجوز لاحد ان يحكم، حديث 33092.

(3) - وسائل الشيعه: 19 / 27، باب انه لا يجوز لاحد ان يحكم، حديث 33097؛ عوالي اللآلی: 342 / 2، باب القضاء و حديث 3.

بريال انديشه، ص: 391

امام صادق عليه السلام می فرماید:

الْقُضَاءُ اَرْبَعَةٌ: ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِجَوْرِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَرَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِّ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ «1».

«قضات چهار دسته اند؛ سه گروه آنان در آتش و يك دسته در بهشت اند:

کسی که به ظلم قضاوت کند و بداند، کسی که به ظلم قضاوت کند و نداند و کسی که به حق قضاوت کند و نداند، هر سه در آتش اند، تنها کسی که در بهشت است کسی است که به حق قضاوت کند و به موارد قضا آگاه باشد».

و نیز فرمود:

مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بغيرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ «2».

«کسی که در دو درهم به غیر قانون خدا قضاوت کند، نسبت به خدای بزرگ ناسپاسی ورزیده است».

قاضی در تمام زمینه‌های قضاوت، باید متکی به قرآن و روایات باشد و گرنه مرتکب گناهی بزرگ شده است. در قرآن آمده است کسانی که به غیر قانون خدا حکم کنند کافر، ظالم و فاسقند.

آری! حکم برخلاف قواعد الهی، حکمی ظالمانه و کافرانه است، و زبان حاکم به غیر مقررات خدا، دچار عذاب سختی خواهد شد؛ امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

(1) - کافی: 407 / 7، باب اصناف القضاة، حدیث 1؛ تهذیب الاحکام: 218 / 6، باب 87، حدیث 5.

(2) - کافی: 408 / 7، باب من حکم بغیر ما انزل الله، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 31 / 27، باب 5، حدیث 33137.

برپال اندیشه، ص: 392

«خدای متعال زبان را به عذاب دچار کند که هیچ يك از اعضاء و جوارح به چنان عذابی دچار نشوند، زبان می‌گوید: ای خدا! مرا گرفتار عذابی کرده‌ای که چیزی را این چنین دچار ننموده‌ای! خطاب می‌رسد کلمه‌ای از تو صادر شد و آن کلمه به مشرق و مغرب رفت و به سبب آن خون محترمی ریخته شد، و مال محترمی به غارت رفت، و به ناموس محترمی لطمه وارد آمد، به عزّت و جلال قسم آنچنان تو را عذاب کنم که چیزی از اعضای بدن صاحبت را این گونه عذاب نکنم!!» «1».

لزوم قبول قضاوت

با توجه به اختلافاتی که برای مردم پیش می‌آید، و برای حل آن نیاز به قضاوت و قاضی است، اگر کسی واجد شرایط باشد و این منصب را قبول ننماید، نه تنها مشکلی به مشکلات جامعه اسلامی افزوده؛ بلکه سد راه حل مشکلات شده است، و این خود خیانتی آشکار و غیر قابل عفو در اسلام است.

آری! نپذیرفتن مسئولیتی که از طریق خدا متوجه انسان است، ظلم به اسلام و مسلمین است، که در این زمینه لازم است انسان واجد شرایط از وسوسه‌های شیطانی و احتیاط‌های بیجا جداً پرهیزد.

عدم قبول منصب قضا، برای کسی که اهلیت دارد، دهن کجی به حکم الله است و کمک به از کار انداختن چرخ اسلام!!

وقتی از ائمه برای حل اختلافات سؤال می کنند و آن بزرگواران مردم را به آگاهان و پاکان ارجاع می دهند، دلیل بر این است که واجدین شرایط باید این منصب را بپذیرند و از این راه به کمک اسلام و مسلمین برخیزند، و نیز دلیل بر این است که ائمه طاهرین قبول این منصب را از طرف واجدین شرایط امضاء

(1) - همان: 10.

برپال اندیشه، ص: 393

کرده و حتی با بودن خودشان، افرادی را برای این امر مهم نصب می فرمودند!!

در روایت بسیار مهمی از قول امام ششم آمده است:

إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَلَكِنْ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ «1».

«از این که در حل مشکل خود به قاضیان ظالم رجوع کنید، سخت پرهیزید، در این زمینه به دنبال کسی بروید که تا اندازه ای به مکتب ما آگاه است، من او را قاضی بین شما قرار دادم، حکم او قابل قبول است و شما هم محاکمه خود را به او واگذارید».

و در روایتی از «ابی خدیجه» آمده است:

بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ: قُلْ لَهُمْ إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكَمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُسَاقِ، اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَحَرَائِمَنَا قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِياً وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ «2».

«امام ششم مرا نزد شیعیان فرستاد و فرمود: به آنان بگو هرگاه بین شما نزاعی واقع شد، یا در امر مالی اختلافی روی داد، برای حل دعوا به این قاضیان دست نشانده فاسق مراجعه نکنید، رجوع شما به کسی باشد که به حلال و حرام ما آگاه است، من او را قاضی قرار دادم، مواظب باشید نزد حاکم ستمگر به دادخواهی نروید».

و در توقیع امام زمان آمده است:

(1) - کافی: 412 / 7، باب کراهة الارتفاع الى القضاة الجور، حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 13 / 27، باب ان یشتروا فیه الایمان، حدیث 33083.

(2) - تهذیب الاحکام: 303 / 6 باب 92، حدیث 53؛ وسائل الشیعه: 139 / 27، باب وجوب الرجوع فی القضاء، حدیث 33421.

برپال اندیشه، ص: 394

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ «1».

«در پیش آمدها به راویان حدیث مراجعه کنید که آنان بر شما حجت اند و من حجت خدایم».

شرایط قاضی

قاضی از نظر مقررات فقه اسلامی باید مؤمن، عادل، عالم، با فراست، حاذق، پاکدامن، شجاع، صبور و حلیم باشد، او باید کار خود را از بهترین عبادات بداند و از زیادی کار خسته و آزرده نگردد و پاداش رنج خود را به حساب خدا بیاورد.

در حال کسالت، خواب‌آلودگی، شادی شدید، ابتلای به هم و غم، خشم، گرسنگی، انباشتگی شکم، سرمای سخت و گرمای طاقت‌فرسا، از قضاوت پرهیزد، و خود برای خود خرید و فروش نکرده و وارد انواع معامله نشود، تا مبادا مردم درباره او تسامح روا دارند و از راه ارزان فروختن به او، و گران خریدن از او، حقی بر ذمه‌اش احراز کنند، و او را مأخوذ به حیا نسازند.

قاضی از نظر فقه عالی اسلام، باید طرفین دعوا را در سلام گفتن و سخن گفتن و نگاه کردن و اکرام و احترام، در يك سطح قرار دهد، و در حکومت و قضاوت خود چنان بی نظر باشد که خویشاوند به جانبداری او طمع نبندد و دشمن از عدالت پرورش نومید نگردد.

(1) - وسائل الشیعه: 140 / 27، باب وجوب الرجوع فی القضاء، حدیث 33424؛ کشف الغمة: 531 / 2، الفصل الثالث فی ذکر بعض التوقیعات.

برپال اندیشه، ص: 395

چشمه‌ای از عدالت

در کتاب «کافی» و تهذیب آمده است: مردی بر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شد، و چند روز به مهمانی آن حضرت به سر برد، سپس برای محاکمه‌ای که آن را با امیر مؤمنان علیه السلام در میان نهاده بود، در معیت طرف دعوا به محضر قضا آمد.

علی علیه السلام چون او را در آن محضر یافت، فرمود: آیا برای محاکمه اینجا آمده‌ای؟ مرد گفت: آری، حضرت فرمود: هم اکنون از میهمانی من دست بردار؛ زیرا رسول خدا از پذیرایی یکی از طرفین دعوا، بدون حضور دیگری نمی فرمود.

شاید محتاج به توضیح نباشد، که راندن مهمانی برای شخصی کریم، آن هم برای کریمی مثل علی علیه السلام، چقدر دشوار است؛ ولی چه باید کرد، مسئله عدالت بالاتر از همه اینهاست.

قاضی نباید از ارباب رجوع هدیه بپذیرد؛ زیرا ماهیت این هدیه جز رشوه چیز دیگری نیست، و این عمل از نظر اسلام چنان ناپسند است که پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الرَّاشِيَ وَالْمُرْتَشِيَ فِي الْحُكْمِ «1».

«خدا لعنت کند رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده در حکم را».

و امام صادق علیه السلام رشوه گرفتن در حکم را به منزله کفر به خدا به حساب آورده و می‌فرماید:

(1) - بحار الانوار: 274 / 101، باب الرشا فی الحکم، حدیث 11؛ مستدرک الوسائل: 355 / 17، باب 8، حدیث 21565 - 8.

برپال اندیشه، ص: 396

أَمَّا الرِّشَا فِي الْحُكْمِ فَهُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ «1».

آیا با گرفتن رشوه می‌توان جانب حق را رعایت کرد؟ هرگز! زیرا وقتی شخص پذیرای رشوه شد، دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس، قدرت حکومت عادلانه را از دست خواهد داد، و انسان قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود.

به این نمونه توجه کنید

«عاقبة بن یزید» در عصر «مهدی عباسی» عهده‌دار قضا بود، روزی هنگام ظهر، نزد خلیفه رفت و درخواست کرد دیگری را به جای او در منصب قضا قرار دهد.

خلیفه عباسی چون سخن او را شنید، گمان کرد یکی از رجال دولت با وی به معارضه پرداخته و او را آزرده خاطر نموده است، از این رو علت استعفایش را پرسید و گفت: اگر کسی تو را آزرده است بگو تا او را تأدیب کنم! قاضی گفت:

نه، چنین اتفاقی نیفتاده، خلیفه گفت: پس علت استعفايت چیست؟

قاضی گفت: يك ماه قبل دو نفر از مراجعین، در خصوص قضیه‌ای دشوار به محضر قضا حاضر شدند، و هر يك ادله و شهودی بر صدق اظهارات خود اقامه کردند، دعوای آنان در خور مطالعه و تحقیق بود، من در برابر آن قضیه دشوار فرو ماندم و چندین بار تجدید جلسه کردم و امیدوار بودم که آن قضیه را بین طرفین دعوا خاتمه دهم، در این میان یکی از طرفین دعوا خبر یافته بود که من

(1) - وسائل الشیعه: 223 / 27، باب تحريم الرشوة، حدیث 33647؛ فقه‌الرضا: 253، باب التجارات والبیوع.

برپال اندیشه، ص: 397

رطب دوست دارم، از این رو برای جلب عواطف من، در چنین فصلی که فصل نوبر رطب است، مقداری از بهترین نوع رطب، که من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصل مهیا نیست، فراهم ساخت و با پرداخت چند درهم رشوه، دربان را بر آن داشت که آن رطب را نزد من آورد.

در این هنگام، دربان طبق را بر زمین نهاد و گفت: این هدیه از فلانی است، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده و خشمگین شدم، چندان که دربان را از خدمت راندم و ظرف رطب را به آورنده آن باز گردانم؛ اما روز دیگر چون طرفین دعوا به محضر قضا آمدند، نتوانستم آن دو رابه يك چشم بنگرم؛ زیرا طبق رطب هر چند که من آن را رد کرده بودم، اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود.

اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خویش را با آن شیرین کرده بودم، حال من بر چه منوال بود؟! سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت: در چنین روزگاری که مردم این گونه دست خوش فساد شده‌اند، من بر دین خود هراسانم و بیم آن دارم که از سر غفلت به دام حيله ایشان درافتم، و نقد ایمان و سرمایه خود را بر سر کار قضا نهم.

اوصاف قاضی از نگاه علی علیه السلام

علی علیه السلام در فرمان جاوید خود به «مالك اشتر» برای انتخاب قاضی چنین می گوید: برای تصدی وظیفه قضا و حکومت میان مردم، کسی را برگزین که به عقیده تو، از همگی افراد رعیت برتر باشد، از آن گونه شخصیت که تراکم قضایا او را به تنگنا نیفکند، و ارباب دعوی و دفاع او را تنگ حوصله و کثر خلق نسازند، و در لغزش و خطایی که از او سرزند، اصرار نرزد، و چون حقیقت امری را

برپال اندیشه، ص: 398

بشناسد، از پذیرفتن آن دلتنگ و از بازگشت به آن حقیقت آزرده خاطر نگردد و طایر همتش از اوج نزهت، به حسیض طمع نگراید، و در قضایا به آنچه در وهله اول و نظر سطحی بفهمد، از کاوش در اعماق حقایق باز نایستد، و به هنگام رخ دادن شبهات برای جستن حق، پایداریش بیشتر و تمسکش به حجت‌ها فزونتر و ملالتش از آمد و شد اعیان

کمتر، و در کشف حقایق امور شکیاتر و به هنگام هویدا شدن حقیقت امر در صدور حکم و تنفیذ آن برنده‌تر باشد. کسانی را انتخاب کن که چاپلوسی و چرب‌زبانی ایشان را نفریبد، و تشویق و تحریص به امری از جاده حق، منحرفشان نکند.

این مجموعه اوصافی است که علی علیه السلام برای قاضی صالح ذکر می‌کند و پس از آن، بیان خود را با يك جمله کوتاه این گونه پایان می‌بخشد «وَاُولَئِكَ قَلِيلٌ» ¹ یعنی ای مالک! چنین مردمی که واجد همگی این اوصاف باشند، نادر و کمیابند ².

(1) - نهج البلاغه: نامه 53؛ مستدرک الوسائل: 13/ 164؛ بحار الانوار: 33/ 604، باب 30، حدیث 744.

(2) - لازم به تذکر است که این مقاله در تاریخ 16/ 10/ 1360 برابر با دهم ربیع الاول 1401 توسط استاد نگاشته شده است.

برپال اندیشه، ص: 400

علل و عوامل فساد در عصر امام حسین علیه السلام جناب استاد! قصد ما بر این است که در این گفتگو واقعه قیام سیدالشهدا علیه السلام را به گونه‌ای بررسی کنیم که مسائل عصر خودمان، در آن منعکس باشد. امام علیه السلام وقتی از مدینه خارج می‌شدند، چنانکه در اخبار آمده است، فرمودند: «من برای اصلاح امت جدم به پا خاسته‌ام». اکنون سؤال این است که در روزگار امام حسین علیه السلام که بیش از چند دهه با ظهور اسلام، در جزیره العرب، فاصله نداشت، دقیقاً چه اتفاقی افتاده بود و چه بر سر امت اسلام آمده بود که پسر رسول الله صلی الله علیه و آله احساس کرد، فساد امت جدش جز به خون سرخ او اصلاح شدنی نیست؟ در واقع می‌خواهیم از زمینه‌های تاریخی و علل اصلی فساد و انحطاط مسلمانان در آن عصر سخن بگویید.

استاد: به نظر می‌آید مهمترین مسئله‌ای که در فضای بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح بود، و هم در آغاز که ایشان در مکه بودند و هم بعدها، تا دو ماه قبل از رحلتشان، با شدت بسیار بر آن تأکید می‌فرمودند، مسئله رهبری امت اسلامی بعد از خودشان بود. شخصیتی مانند رسول گرامی اسلام، برگزیده خدای متعال بودند و اهداف رسالتشان هم به صراحت در قرآن بیان شده بود، که آیات خدا را برای همه بخواند، آیاتی که هم ایمان‌زا بود، هم سازنده اخلاق حسنه در میان مردم و هم آنها را به سوی عمل صالح سوق می‌داد.

برپال اندیشه، ص: 401

این سه هدف در «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» ¹* مندرج است. «يُزَكِّيهِمْ» به معنای رشد دادن مردم و «يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ»* به معنای آموزش و روش درست و خداپسندانه زندگی در دنیا به آنهاست. اگر دین را به يك درخت تشبیه کنیم - چنانکه در قرآن و روایات تشبیه هم شده است - باید گفت که خدای متعال دانه این درخت را به پیغمبر داده است، و ایشان آن دانه را در فضای زندگی مردم عصر خود کاشته و بعد از بیست و سه سال، این دانه تبدیل به يك درخت جوان، با شاخ و برگهای فراوانی که به تعبیر خود ایشان، برگهای آن همان «امت» هستند شده است.

طبیعی است این درخت که به زحمات بسیار به اینجا رسیده، بعد از پیامبر نیاز به نگهداری دارد؛ نگهداری که از جنس خود پیامبر باشد؛ یعنی نگهدارنده‌ای حکیم، عادل، عالم و خلاصه باغبانی که بتواند کار خود پیامبر صلی الله علیه و آله را انجام دهد.

باغبانی و نگهداری و تغذیه این درخت، بنا به نظر خدای متعال و ابلاغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از ایشان به امیرمؤمنان علی علیه السلام سپرده شده بود. چرا که رهبر امت اسلامی بعد از پیامبر، عیناً باید به لحاظ فکری و تدبیر سیاسی و اجتماعی مثل ایشان می‌بود، الا این که مقام نبوت را نداشت. خود رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به این معنا اشاره دارد و به امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «تو برای من به منزله هارون هستی برای موسی» که خدای متعال او را وزیر موسی علیه السلام قرار داد. هارون که کمک موسی بود، موسی به خدای متعال عرض کرد: مرا به وسیله هارون تقویت کن. «اشدد به قلبی» امیر المؤمنین از سوی خدای متعال یاور پیامبر شده بود، تا بعد از او دین و فرهنگ اسلامی را حفظ کند. پیامبر این مطلب را در طول بیست و سه سال رسالتش، به دفعات تذکر داده و بر آن تأکید کرده است.

(1) - جمعه (62): 2.

برپال اندیشه، ص: 402

علمای بزرگ اهل سنت در کتاب‌هایشان، 82 بار از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که: خطاب به امیرمؤمنان علیه السلام لفظ «أَنْتَ خَلِيفَتِي» ¹* را به کار برده است. پیامبر در اینجا دقیقاً کلمه خلیفه را استعمال کرده‌اند، که افاده جانشینی می‌کند.

روشن است که این درخت، اگر بعد از رسول خدا به دست باغبان عالم و کاردان سپرده نمی شد، نمی توانست این رشد و بالندگی عصر خود رسول الله صلی الله علیه و آله را داشته باشد و آن ریشه‌ای که در میان مردم دوانده بود، آرام آرام سست می شد. ریشه که سست شد، برگ‌ها (امت) آرام آرام شروع به زرد شدن می کنند و بعد هم خود درخت رو به خشک شدن می رود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان علیه السلام را که قرآن در آیه «مباهله» **«2»** از ایشان تعبیر به «انْقُسْنَا» کرده یعنی علی علیه السلام را که نزد پروردگار، معادل با همه مردانی است که در عالم وجود دارند، در روز غدیر به جانشینی خود نصب کرد. این عمل پیامبر صلی الله علیه و آله همان کاری است که عقل و وجدان هر انسان صاحب بصیرتی هم به آن گواهی خواهد داد، اگر میان علی علیه السلام و آنها که آن روز مدعی جانشینی پیامبر بودند، مقایسه‌ای بکند.

بله اگر پاسداری از نهال نوپای اسلام، بعد از رسول خدا، به علی علیه السلام سپرده می شد، این درخت را با سرچشمه دستورات قرآن آبیاری می کردند و دیر زمانی نمی گذشت که همه برگ‌های آن سبز و شاداب شده، و فرد امت در حد خود از علم و حکمت برخوردار می شدند؛ ولی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با زمینه‌چینی‌هایی که قبلاً شده بود، این حق مسلم از علی علیه السلام سلب شد. افتادن جریان امور دست حاکمان ناصالح و غیر متخصص، که توان هدایت و رهبری

(1) - من لا یحضره الفقیه: 4/ 179، حدیث 5405؛ بحار الأنوار: 21/ 213، باب 29.

(2) - «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» [آل عمران (3): 61].

برپال اندیشه، ص: 403

مردم را در مسیر صحیح کمال نداشتند، باعث شد تا به تدریج، مردم از اسلام ناب فاصله بگیرند، این فاصله و شکاف با گذشت زمان، روز به روز عمیق‌تر شد، تا این که با افتادن حکومت به دست «بنی‌امیه» به اوج خود رسید. دشمنان دیرینه پیامبر صلی الله علیه و آله و بنی هاشم به خلافت رسیده بودند و اینان هم که زمام امور را به دست گرفتند در صدد ریشه‌کن کردن این درخت برآمدند.

امام حسین علیه السلام به این دلیل قیام کرد که این درخت را حراست کند، و امت فاسد شده در اثر سیطره حاکمان فاسد را به مسیر صواب برگرداند.

امام حسین علیه السلام چه توصیفی از امت و جامعه زمان خودشان دارند؟ واقعاً عجیب است که مردم جامعه‌ای که عده زیادی از آنها پیامبر را دیده بودند و محضر ایشان را مستقیماً درک کرده بودند، کارشان به جایی کشیده بود که امام علیه السلام در مسیر کربلا آنها را برای «فرزدق» چنین توصیف می‌کند:

«إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ شَرِبَ الْخُمُورَ» شربخواری و نوشیدن مسکرات که قرآن آن را حرام کرده بود، در جامعه همه‌گیر شده بود. این نوشیدنی‌ها، آشکارا خرید و فروش و استعمال می‌شد. در ادامه می‌فرماید: «وَلِرِّمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ» می‌بینید که امام علیه السلام از رهبری وقت جامعه اسلامی، تعبیر به شیطان می‌کند؛ چون انسانی که خود گمراه است، مردم را هم گمراه می‌کند؛ از نظر قرآن شیطان است.

امام می‌فرماید: مردم در اطاعت از این شیطان پای ثابتی پیدا کرده و به آن خو گرفته‌اند.

حکومت‌های ناحق، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله عقل مردم را دزدیده بودند، تا در مقابل اوامر و نواهی آنها، هیچ چون و چرا نکنند و بعد می‌فرماید: «وَتَزَكُّوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ» اطاعت از خدای متعال را به کل ترک کرده بودند «وَأَسْتَعْتَرُوا أَمْوَالَ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» یعنی بیت المال که ویژه فقرا و درماندگان و افتادگان جامعه است را، عده‌ای به طور کامل در اختیار خود گرفته بودند!؛ همین باعث شد که

برپال اندیشه، ص: 404

امام حسین علیه السلام قیام کند.

بله، حق مردم از اموال عمومی و عواید حکومت به آنها داده نمی‌شد. به همین علت امام علیه السلام می‌فرماید: من می‌بینم که با این وضعیت زحمات پیامبر، و در نتیجه زحمات همه انبیا، در حال از دست رفتن است؛ لذا بر من لازم است که مانع این فتنای فرهنگ شوم. گر چه هیچ امام و پیغمبری انتظار نداشت که در نتیجه قیام او فرد فرد مردم اصلاح شوند و به مسیر درست بازگردند؛ اما امام علیه السلام وظیفه خود دانست که قیام نماید.

همه تلاش انبیا و معصومان این بود که به مردم بفهمانند راه حق کدام است و چگونه باید در آن گام زد. قیام امام حسین علیه السلام در واقع نشان دادن این راه بود، و بیان این معنا که این راه گم نشده و از بین نرفته است.

سید الشهدا علیه السلام یکی دیگر از علل قیام خود را «امر به معروف و نهی از منکر» معرفی می کند «1». از اینجا می شود فهمید که در قاموس شیعه، امر به معروف و نهی از منکر يك مکانیسم اصلاح است، که با آن، هم می شود به سراغ حکومت می شود رفت و هم به سراغ مردم.

امر به معروف و نهی از منکر آیا این تحلیل درست است که بگوییم: یکی از مهم ترین عوامل فساد و انحطاط امت اسلامی، این بود که امر به معروف و نهی از منکر در میان آنها مرده بود و امام علیه السلام قیام کرد تا آن را احیا کند؟ استاد: قطعاً همینطور است. اجازه بدهید قبل از پاسخ سؤال شما، درباره معنای معروف و منکر، به طور اجمال مطلبی را عرض کنم: کلمه «المعروف» در

(1) - بحارالانوار: 328 / 44، باب 37 حدیث 2؛ مجموعه ورام: 11 / 2.

برپال اندیشه، ص: 405

قرآن به معنای جمیع کارهای نیک و پسندیده است، و به دایره امور عبادی مثل صوم و صلاة و حج محدود نمی شود. این خیلی جالب و درس آموز است که امام علیه السلام می فرماید: معروف در این جامعه مرده است. مرده دیدن معروف؛ یعنی این که سید الشهداء، نماز آن مردم را هم معروف نمی دانست؛ چه رسد به شرارت ها و رذیلت هایی که مرتکب می شدند. مردم آن عصر همه نماز می خواندند، روزه می گرفتند، حج هم می رفتند، اما باطن همه اینها نه فقط نیکو و زیبا نبود، که زشت و پلید بود و هیچ عمق و معنا و ژرفایی در آنها وجود نداشت. از نظر امام علیه السلام نمازی که با امامت طاغوت خوانده شود، و حجتی که زیر سیطره، نفوذ و نظارت طاغوت گذارده شود، منکر است.

لذا امام حسین علیه السلام در آن جامعه اصلاً معروفی نمی دید، هر چه می دید منکر بود؛ لذا می فرماید: من خارج می شوم برای اصلاح امت، و اراده ام این است که امر به معروف و نهی از منکر کنم.

«امر» و «نهی» در لغت، به معنای واداشتن و بازداشتن است، این واداشتن و بازداشتن احتیاج به نیرو و قدرت دارد.

الآن که در جامعه ما قدرت در دست حکومت اسلامی است، بر حکومت واجب است که مردم را به معروف وادار کند.

این وادار کردن هم؛ البته به معنای زورگفتن نیست؛ بلکه به معنای زمینه‌سازی و ایجاد بستر مناسب است. حکومت اسلامی باید فضایی به وجود آورد که مردم، از رفتن به جانب معروف لذت ببرند و از انجام منکر متنفر باشند؛ یعنی به يك معنا حکومت اسلامی باید، هزینه‌های ارتکاب منکر را بالا ببرد.

بله. به صرف گفتن، کسی به جانب معروف نمی‌رود، و از منکر هم رویگردان نمی‌شود، بنا بر این، زمینه را باید چنان آماده کرد که مردم باطناً و به

برپال اندیشه، ص: 406

علم و اختیار خود به معروف روکنند و از منکر بگریزند.

حاکمان ما اگر به وسیله ابزارهایی چون سینما، تلویزیون، روزنامه‌ها و مهم‌تر از همه عقل خودشان، برای ترغیب مردم به جانب معروف، زمینه‌سازی بکنند، قطعاً موفق خواهند شد.

امام علیه السلام قبل از هر چیز به وسیله وضع خود و یاران و اصحابشان، شوق به معروف را در دل مردم ایجاد می‌کردند.

در مسیری که کاروان از مدینه تا کربلا پیمود، عده‌ای در میان راه و با دیدن وضع و منش امام، عاشق او شدند و به او پیوستند، بی‌آنکه در بعضی موارد هیچ انداز و تبشیر زبانی در کار باشد، در همان میانه‌راه افراد بسیاری هم بودند که امام علیه السلام را دیدند؛ اما هیچ تأثیری نپذیرفتند و با ایشان همراه نشدند. بر سر اینها چه آمده بود؟ اینان به قول قرآن «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» ¹ آنقدر فساد کرده بودند که در دلشان به روی خیر و معروف بسته شده بود. يك عامل دیگری هم که تحلیل‌گران آن را در به وجود آمدن شرایط آن روز جامعه مسلمین بسیار مهم می‌دانند، رجعت مردم به رسومات جاهلی و تعلقات قبیلگی بود، که پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن خو کرده بودند.

یعنی به جای این که معیار کرامت و برتری، نزد آنها، چنانکه قرآن می‌فرماید، تقوای الهی باشد، کسی را گرامی‌تر می‌دانستند که به لحاظ قومی، به او احساس تعلق بیشتری می‌کردند. این تبدیل معیار بزرگی و سیادت از تقوای الهی به وابستگی قبیلگی، چگونه واقع شد؟ مخصوصاً که این موضوع برای جامعه امروز ما اهمیت بسیار دارد.

امروز، بعضی از انقلابیون دیروز، دچار استحاله شده و معیار شرافت

(1) - بقره (2): 7.

برپال اندیشه، ص: 407

و برتری نزد آنها از خدمت به اسلام و مردم، به تعلقات باندی و گروهی مبدل شده است.

یکی از مهمترین برنامه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله تعطیل کردن تصعّب‌های جاهلی در بین مردم بود، ایشان به صراحت در یکی از پر افتخارترین سخنان خود فرمودند:

«لَا فَخْرَ لِلْعَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ وَلَا لِلْأَنْبِیِّ عَلَى الْأَسْوَدِ» «1».

«عرب بر عجم، سفید بر سیاه هیچ فخر و برتری ندارد».

اما توجه کنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست این تعلقات جاهلی را که در طول قرن‌ها بین مردم ریشه دوانده بود، در طول 23 سال بخشکند، و این کار ساده‌ای نبود. مردم در برابر این دعوت پیامبر، به کنار گذاشتن این قبیل تعلقات، برمی‌تافتند و حاضر به ترك آن نبودند.

در اینجا برای ادامه بحث، دوباره ناگزیر باید به همان مسئله رهبری امت اسلامی برگردیم.

اگر بعد از رسول خدا، علی علیه السلام بر مسند زعامت مسلمانان می‌نشست، و راه و روش پیامبر را در تربیت مردم ادامه می‌داد، به جرأت می‌توان گفت: مردم پس از چند سال، روحیات جاهلی خود را به تمامی فراموش می‌کردند و دیگر اصلاً کار به زمان امام مجتبی علیه السلام و سیدالشهدا علیه السلام نمی‌کشید. شما می‌دانید که امیرمؤمنان علیه السلام در امور عادی و روزمره، کمترین فرقی میان آحاد جامعه قائل نمی‌شد.

(1) - لافْضَلُ لِلْعَرَبِ عَلَى الْعَجَمِ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى.

مستدرک الوسائل: 89 / 12، باب 75، حدیث 13598 - 6؛ بحار الانوار: 348 / 22، باب 10، حدیث 64.

برپال اندیشه، ص: 408

من در روایتی دیدم: روزی ایشان در مسجد کوفه نشسته بود، مردی از ایرانیان وارد مسجد شد، امام علیه السلام در مقابل او برخاستند و تمام قد ایستادند، حاضران در مسجد وقتی فهمیدند که آن مرد از غیر عرب است، ناراحت شدند که چرا به يك عجم اینقدر احترام کرده‌ای؟ بعد از امیرمؤمنان علیه السلام حاکمان ناصالح با این روحیه مخالفت نکردند و روز به روز به این جو دامن زدند.

مخالفان حکومت گفته می‌شود: تحت تأثیر همین سیاست بود که «موالی» به جای عربستان در عراق جمع شدند، و عراق تبدیل به سرزمین ناراضیان از خلافت شد و سیدالشهدا علیه السلام هم بعدها وقتی به جانب عراق حرکت می‌کردند، شاید به این مطلب که انگیزه اعتراض به حکومت در مردم عراق بیشتر از جاهای دیگر است هم توجه داشتند. استاد: این مطلب در هیچ جای فرمایشات امام علیه السلام اشاره‌ای نشده است.

آنچه در این زمینه از ایشان به ما رسیده این است که فرمودند:

نامه‌های مردم عراق، حجت را بر من تمام کرد. مردم در نامه‌هایشان نوشته بودند که ما آماده انقلاب هستیم، و فقط رهبر شایسته‌ای چون شما را کم داریم.

اگر به جانب ما نیایی در روز حساب بر خدا حجت خواهیم داشت که رهبر با تقوا و عادل بالای سر ما نبود که حرکتی بکنیم. لذا امام به جانب عراق حرکت کرد.

قاتلان امام حسین علیه السلام در همین زمینه خوب است این سؤال را هم مطرح کنیم که: چه تعداد از کشتندگان امام حسین علیه السلام در اثر همین عصبیت‌های جاهلی به این کار دست

برپال اندیشه، ص: 409

زدند؟ چون می‌دانیم که عده‌ای از اینها به طمع مال آمده بودند، عده‌ای دیگر را ترس از امویان به کریلا کشانده بود و حالا می‌خواهیم بدانیم چه تعداد از اینها به خاطر گشودن عقده‌های جاهلی که از پیامبر و خاندان او داشتند، به کریلا آمده بودند؟

استاد: ببینید عده‌ای از اینها اصلاً زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک نکرده بودند.

عده زیادی هم به قبایل اطراف کوفه تعلق داشتند.

چون آن زمان رسم بود که وقتی سرداری راهی جنگ می شد، به رؤسای قبایل پولی می داد و از آنها تقاضای نیرو می کرد؛ در واقعه عاشورا هم رؤسای بعضی قبایل، به طمع مال، مردانشان را در اختیار عبیدالله گذاشتند، عده ای از سران سپاه و چهره های معروف، به طلب مقام و ریاست آمده بودند.

چرا تسلیم مجموعه همه این افراد، تحت تأثیر و زیر نفوذ شدید فرهنگ بنی امیه بودند.

چرا؟

استاد: از جمله به این دلیل که بنی امیه در جعل حدیث، ید طولایی داشتند.

هزاران حدیث از قول پیامبر صلی الله علیه و آله در مدح معاویه و یزید ساختند و با دستمایه قرار دادن آن، از ته مانده ایمان مردم، برای مقاصد خودشان سوء استفاده کردند.

امثال ابوهیره و ...

استاد: بله، به او که اصلاً می گویند بازرگان حدیث! اینها روایاتی را از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جعل کردند که حاکم، حتی اگر فاسق ترین فاسقان باشد، اطاعت از او واجب است و هر که بر او خروج کند، مهدور الدم است. ذهن مردم را شستشو داده و جا انداخته بودند که کشتن حسین بن علی علیه السلام واجب است.

برپال اندیشه، ص: 410

یکی از نتایجی که می توان از قیام سیدالشهداء علیه السلام گرفت این است که همیشه هم نباید به انتظار نشست تا افکار عمومی به طور طبیعی برای شنیدن ندای حق آماده بشود؛ گاهی لازم است کسی از جای برخیزد و حماسه شگفتی بیافریند، تا دیگران از خواب غفلت بیدار شوند، و برای استیفای حق انگیزه پیدا کنند، در هر حال و تحت هر شرایطی باید برای اقامه حق تلاش کرد.

منتها در هر زمانی، شرایط برای يك شکل قیام آماده است؛ در زمان امام حسین علیه السلام بر خلاف چند دهه بعد و مخصوصاً دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام، با توسل به روش های فرهنگی و روشنگری هایی از آن دست، نمی شد امت را بیدار کرد. امام علیه السلام احساس می کرد که باید انفجاری واقع شود، او شهید شد برای این که

شهادتش برای همیشه يك سؤال آگاهی بخش باشد، همه پرسند: مگر حسین چه کرده بود که باید کشته می شد؟ بعد بفهمند که علل و عوامل قیام حضرتش چیست، و متوجه شوند که او جرمی نداشته و مظلومانه کشته شده است.

بیداری ایجاد شده در اثر این سؤال بود که به پیدایش «تواین» انجامید. بعد هم قیام‌های متعدد دیگری به خونخواهی حسین علیه السلام و مخالفت با حکام وقت درگرفت؛ لذا به تدریج فضا برای شیعه بازتر شد، این فضا آنقدر باز شد که ما می‌بینیم در زمان مأمون، او خود را ناگزیر دید که امام رضا علیه السلام را به ولایتعهدی خودش منصوب کند، مأمون دید که شیعیان فزونی بسیار پیدا کرده‌اند و برای آرام نگهداشتن آنها، مجبور به این کار شد. این از ثمرات قیام امام حسین علیه السلام بود.

مقصودم این است که چراغی که امام حسین علیه السلام با شهادت خود برافروخت، هرگز خاموش نمی‌شود و برای همیشه به يك منبع انرژی و الهام حق طلبان تبدیل شد.

برپال اندیشه، ص: 411

کجا سکوت؟ کجا قیام آیا می‌شود از قرآن و سیره ائمه علیهم السلام معیاری استخراج کرد که معلوم کند در مقابل چه قسم فسادها و انحرافات باید موضع قاطع و انقلابی گرفت و در مقابل کدام فسادها باید رفتار نرم و توأم با تساهل و تسامح داشت؟

استاد: بله این معیار را قرآن به ما نشان می‌دهد.

اگر در آیات سوره‌های «توبه» و «انفال» تعمق کنیم، معلوم خواهد شد که در مقابل چه فسادی چگونه باید قیام کرد. خوب است آیات این دو سوره کاملاً مورد دقت و تحلیل قرار بگیرد و نهایتاً يك مقاله زیبا در این باره تهیه شود تا مردم مؤمن بدانند کجا باید چگونه موضع بگیرند.

اجمال مطلب به نظر من این است که: مردم باید رهبری عالم و واجد صلاحیتی برای خود انتخاب کنند و در مقابل پیشامدهای گوناگون به او مراجعه کنند و تکلیفشان را از او پرسند. به راستی اگر محراب‌های مساجد ما پُر باشد از عالمان بصیر و صاحب دقت و شجاع، هرگز در این امور با مشکل مواجه نخواهیم شد.

مردم هیچ وقت بلا تکلیف نمی‌مانند و درمانده نمی‌شوند، تفرقه و چند دستگی در میانشان نمی‌افتد، اجازه بدهید در همین باره من يك واقعه‌ای را خدمتان نقل کنم:

چندی پیش در تهران، در شب وفات امام کاظم علیه السلام و در جوار مسجدی که مردم در آن مشغول سوگواری بوده‌اند، مراسم جشن ازدواجی برپا شده بود و از ابتدای مغرب، زن و مرد، به پایکوبی مشغول بوده‌اند.

به امام جماعت آن مسجد خبر می‌رسد که چنین اتفاقی در حال وقوع است؛ آن مرد شریف، بعد از اتمام نماز، نمازگزاران را جمع می‌کند و خطاب به آنها

برپال اندیشه، ص: 412

می‌گوید: این نماز ما هیچ ارزشی ندارد، اگر نتوانیم منکری را در جوار مسجد تعطیل کنیم، خودش جلو می‌افتد و مردم پشت سر او به در آن خانه می‌روند؛ در می‌زند و کاملاً مؤدبانه به صاحبخانه می‌گوید: اولاً فاصله منزل شما با مسجد خیلی کم است و حرمت مسجد با این کار شما شکسته می‌شود، ثانیاً امشب، شب شهادت موسی بن جعفر علیه السلام است؛ حالا این مجلس فساد را یا خودتان تعطیل کنید، یا ما تعطیلش می‌کنیم. وقتی چشم صاحبخانه به این جمعیت می‌افتد که در میان آنها عده‌ای از شدت خشم برافروخته و عده‌ای دیگر به حال گریه افتاده بودند، عذرخواهی می‌کند و آن جلسه تعطیل می‌شود. حالا شما ببینید اگر در تمام کشور، مردم با اتکا به روشن‌بینی عالمانشان به طور دسته جمعی برای امر به معروف و نهی از منکر اقدام کنند، چقدر فساد کم خواهد شد.

دیگر اصلاً مفسدان جرأت فساد پیدا نمی‌کنند.

کجا باید تقیه کرد؟ آیا می‌شود نتیجه گرفت آنجا که پای اصول در میان است تقیه جایز نیست و آنجا که با انحراف‌های فردی و محدود مواجه‌ایم، می‌شود ملائمت به خرج داد؟

استاد: در جایی که يك فرد نادان - و حتی مغرض - مرتکب گناهی می‌شود و گناه او ضرر و پیامد اجتماعی برای يك فرد جامعه ندارد، باید از برخورد تند پرهیز کرد.

اما در جایی که يك توطئه سازمان یافته، برای به فساد کشاندن مردم، وجود دارد باید به شدت با آن برخورد کرد. البته شرایط این برخورد هم باید توسط اهل آن برآورده شود. ما می‌بینیم که امام علیه السلام حاضر است در راه حق تا بی‌نهایت هزینه بپردازد و از همه چیزش بگذرد و هر مصیبتی را تحمل کند.

برپال اندیشه، ص: 413

تکلیف همچنان باقی است بعضی عقیده دارند که در این گونه قیام‌های مصلحانه، وقتی هزینه‌ها از حد معینی گذشت، دیگر جلوتر رفتن جایز نیست، تکلیف از گردن مبارزان ساقط می‌شود، و می‌توانند کار را همانجا متوقف کنند. شما چه عقیده‌ای در این باره دارید؟

استاد: تکلیف برخورد با فساد هیچ وقت ساقط نمی‌شود، قرآن می‌فرماید:

خدای متعال بنی اسرائیل را از زبان عیسی و داود نفرین کرد، چون در مقابل منکر نایستادند. نتیجه می‌گیریم که سکوت در مقابل فساد در هر شرایطی حرام است. شما می‌پرسید تا کجا باید هزینه بپردازیم؟ قرآن وقتی می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ هُمْ الْجَنَّةَ» «1».

مصدق این آیه مربوط به مبارزه با فساد است. نمی‌گویید چقدر مال، چقدر جان. بنابراین حدی در اینجا وجود ندارد. علاوه بر این امیرمؤمنان علیه السلام در توضیح این آیات می‌فرماید: وقتی حادثه‌ای برای دین خدا پیش آمد، اموالتان را وارد معرکه کنید تا حادثه رفع شود. اگر مال نتوانست کاری از پیش ببرد از جانتان مایه بگذارید.

همه وظیفه دارند آیا این اختصاص به حضرات معصومین علیهم السلام ندارد؟

استاد: ممکن است شبهه کنند که بله، این کارها مختص کسی چون سیدالشهدا علیه السلام است، نه مردم عادی، پاسخ این اشکال را باید این طور داد که:

(1) - توبه (9): 111.

برپال اندیشه، ص: 414

خود امام علیه السلام در مسیر مکه به کربلا بارها فرمود: من اسوه و سرمشق شما هستم؛ یعنی در کارتان به من اقتدا بکنید و به راهی بروید که من رفتم. معلوم می‌شود راه امام حسین علیه السلام برای همه ما وقتی رفتنی است.

مجالس اهل بیت علیهم السلام اگر اجازه بدهید به يك بحث دیگری بپردازیم. چندی پیش ما در روزنامه کیهان گزارشی منتشر کردیم که محتوای آن حاکی از نگرانی بعضی افراد از پر رونق بودن هیئت‌های مذهبی بود و مخصوصاً استقبالی که

جوانان از این مجالس می‌کنند. اکنون سؤال این است که با وجود بدخواهانی از این دست، چه باید کرد که بر جذابیت این هیئت‌ها اضافه شود و توطئه‌ها کارگر نیفتد؟

استاد: در این باره باید به دو مسئله مهم که من قبلاً هم آنها را مطرح کرده‌ام، توجه کرد: اولاً: امروز که يك فتنه عامی در جامعه ما پدیدار شده، تشکیل این جلسات و هزینه کردن برای آنها دیگر از حالت استحباب به در آمده و تبدیل به يك امر واجب شده است چرا؟ من استناد می‌کنم به فرمایش مرحوم آیت الله حکیم رحمه الله در جلد پنجم کتاب «مستمسك العروة». ایشان در آنجا می‌فرماید: اذان مستحب است؛ اما این استحباب آنقدر شدت دارد که اگر در میانه نماز، یادتان آمد اذان نگفته‌اید، می‌توانید نماز را بشکنید و اذان بگوئید، باز در همانجا می‌گوید: اصل اذان مستحب است؛ اما وقتی شما شروع به گفتن اذان کردید و به جمله «اشهد ان علی ولی الله» رسیدید، گفتن این جمله واجب است. چون این جمله، شعار دین است. ملاحظه می‌کنید ایشان وقتی نسبت به مسئله مهم ولایت احساس خطر می‌کند، حکم به وجوب جمله‌ای می‌دهد که در

برپال اندیشه، ص: 415

ضمن يك امر مستحبی واقع شده است.

بر همین قیاس من معتقدم امروز تشکیل جلسات مذهبی يك تکلیف واجب شرعی است.

ثانیاً: معتقدم باز هم واجب است که در تمام این جلسات از عالمان واجد شرایط، جاذبه‌دار دعوت شود. يك مسئله هم این است که واعظان و اهل منبر چگونه باید سخن بگویند تا بر بازدهی کار افزوده شود؟

من خوب به یاد دارم که وقتی کودک بودم، منبر فوق العاده برای مردم جاذبه داشت.

علتش هم این بود که منبر را بر مبنای وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی قرآن و اهل بیت علیهم السلام سامان می‌دادند. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «تنها کاری که شما باید بکنید این است که حرف‌های ما را به طور خالص به مردم انتقال بدهید که اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را بدانند از ما پیروی می‌کنند» منبر بعد از انقلاب مقداری در بیان مسائل سیاسی افراط کرد.

بعضی از منبری‌ها هم شأن روحانی خودشان را فراموش کردند و به احزاب و گروه‌ها وابسته شدند. امروز دیگر معلوم شده است که مزاج مردم ایران با حزب و کار حزبی سازگار نیست؛ یعنی حتی اگر در يك برهه‌ای سراغ حزبی رفته‌اند، در برهه‌ای دیگر و خیلی زود همگی از آن برگشته‌اند، نتیجه انتخابات اخیر شوراها هم این معنا را تأیید کرد.

روحانی که باید متعلق به اهل بیت و قرآن باشد، اگر به فلان حزب وابستگی پیدا کرد، خوب او دیگر بالای منبر چه بگوید و چه کسی قبول بکند؟! خلاصه این که تنها شرط رونق و دوام منابر، بازگشت آنها است به قرآن و اهل بیت علیهم السلام است.

برپال اندیشه، ص: 416

افزایش معرفت و تحریک عواطف بعضی معتقدند که میان دو کارکرد منبر یعنی افزودن بر سطح دانش و معرفت مخاطبان و تحریک و به جوش آوردن احساسات و عواطف دینی مردم، منافات وجود دارد. تجربه شما چه نشان می‌دهد؟

استاد: از بنده اگر می‌پرسید، سی سال است که این هر دو را به راحتی با هم جمع کرده‌ام و هیچ مشکلی هم به وجود نیامده است.

دولت باید چه سیاستی راجع به منابر در پیش بگیرد؟

استاد: من بیشتر از آنکه از دولت حرف بزنم، روی حوزه‌ها تأکید دارم.

امتیاز شیعه این است که عالمانش موجب بگیر دولت نیستند؛ اما وظیفه حوزه این است که از تجارب چندین دهه‌ای متخصصان منبر استفاده بکند، و شرایط را برای انتقال این تجارب به طلبه‌های جوان فراهم سازد.

من وابسته به اهل بیت علیهم السلام هستم هیچ پیشنهادی از جانب گروه‌های سیاسی برای پیوستن به آنها به شما شده است؟

استاد: من بهترین گروهی که برای خودم انتخاب کرده‌ام و به آن پایبندم، اهل بیت علیهم السلام است. در مورد پیوستن به گروه‌های سیاسی به طور صریح به من پیشنهادی نشده است. اما بارها افرادی از گروه‌های مختلف آمده‌اند و به طور ضمنی ابراز تمایل کرده‌اند که به جمعشان بپیوندم؛ اما نپذیرفته‌ام.

تالیفات استاد به عنوان سؤال آخر لطفاً کمی درباره تألیفاتتان، صحبت بفرمائید.

برپال اندیشه، ص: 417

استاد: من اولین کتابم را پس از فرمایشات امام رحمه الله درباره عرفان نوشتم. آن موقع بسیاری از جوانها به من مراجعه می کردند و درباره رفتن به خانقاه از من می پرسیدند. من یکی از کتابهای مهم و مورد علاقه ام در عرفان به نام «مصابحه الشریعه» را در 5000 صفحه شرح کردم که با عنوان «عرفان اسلامی» منتشر شد.

پس از آن متوجه کمبود دیگری شدم که هیچ شرح فارسی جامعی بر «صحیفه سجادیه» وجود ندارد، مگر کتابی که «علی خان شیرازی» با عنوان «ریاض الصالحین» نوشته و شرحی است از «صحیفه سجادیه»، آمیخته با حکمت متعالیه ملاصدرا. من شرح فارسی مفصلی با عنوان «دیار عاشقان» در 7 جلد بر صحیفه نوشتم.

مرحوم علامه جعفری رحمه الله آن را ملاحظه کردند و بسیار پسندیدند، بعد هم مقدمه ای بر آن نوشتند. کتاب دیگر من که اخیراً «دانشگاه تورنتو» چند جلد از آن را درخواست کرده و به عنوان متنی قرار داده است، «نظام خانواده در اسلام» نام دارد. کار دیگر بازنویسی متن و به روز درآوری انشای فارسی «مفاتیح الجنان» است که آن را برای آسان تر شدن استفاده مردم شریف از این کتاب و با اجازه پسر مرحوم محدث قمی رحمه الله انجام داده ام.

کار بسیار مهم دیگر ترجمه قرآن است که انجام داده ام و به زودی منتشر خواهد شد، من در طول 4 سال و با تکیه بر 40 منبع علمی، قرآن را به فارسی (مطابق با فرهنگ دکتر معین) برگردانده ام. این ترجمه را برای نقد و ارزیابی به مرکز ترجمان وحی در قم فرستادم و آنها بعد از مدتی در جواب من نامه سه صفحه ای نوشتند که در آن فقط 4 نکته بر ترجمه ام گرفتند. به فکر افتادم که مبدا قصوری کرده باشم؛ بنا بر این دوباره از اول تا آخر يك بار دیگر قرآن را ترجمه کردم. علاوه بر اینها کتابهای دیگری هم هست که بیان انگیزه و چگونگی

برپال اندیشه، ص: 418

تألیف آنها به درازا می کشد «1».

(1) - برای اطلاع بیشتر از تألیفات استاد به فهرست انتهای کتاب مراجعه فرمائید.

برپال اندیشه، ص: 419

ولایت و رهبری در اسلام

برپال اندیشه، ص: 421

پاسداران حريم ولايت علوى در بنياد نهج البلاغه كه تا كنون منشأ آثار و بركات معنوى و تربيتى در جامعه اسلامى بوده، و با كمال اخلاص به نشر فرهنگ والای الهی از زبان مولای عارفان، شمع شبستان قلب عاشقان محبوب كاملان، مقصود بينايان، امير مؤمنان صلوات الله عليه اقدام کرده‌اند، و در اين جهت كتب و نشریات و جزوات و مقاله‌های بسیار ارزنده و پرمایه‌ای در راه اعتلای روح انسان منتشر نموده‌اند، با ارسال صفحه‌ای نورانی مشتمل بر بیست عنوان در مسئله با عظمت رهبری و ولایت در حیات انسان از دیدگاه نهج البلاغه از این بی بضاعت خواسته بودند در توضیح یکی از آن عناوین مقاله‌ای را تقدیم بدارم من فکر کردم عنوان «ولایت را» که مشترك در همه عناوین است تا جایی که در خور توان من است بااستمداد از آیات الهی و نهج البلاغه عظیم ترجمه کنم، باطن ولایت الهام بخش من شد که این حقیقت عظیمه را در چهار بخش تقدیم عزیزان کنم:

1- ولایت الله.

2- ولایت النبی.

3- ولایت الامام المعصوم.

4- / ولایت الفقیه.

از آنجا که هر يك از این چهار حقیقت در يك قسمت عمده از بعضی از

برپال اندیشه، ص: 422

خطبه‌ها و نامه‌ها و حکم و کلام مولا آمده و نقل همه آن قسمت‌ها از حوزه جزوه‌نویسی خارج بود و آوردن تمام خطب و نامه‌ها و حکم، جزوه را تبدیل به کتاب قطوری می‌نمود، مصلحت دیدم که در این مقدمه به خطب و کلام و نامه‌ها و حکمی که هر يك از عناوین چهارگانه از مفاهیم و معانی آنها گرفته شده اشاره کنم:

ولایت الله:

خطبه اول: خطبه 65، 85، 90، 91، 152، 160، 162، 182، 185، 186.

ولایت رسول الله:

خطبه یکم: 72، 89، 94، 105، 106، 144، 161، 185، 192.

ولایت معصوم:

خطبه: 2، 3، 87، 93، 144، 152، نامه 6، 50، کلام 147، حکمت 252.

ولایت فقیه:

خطبه: 40، 87، 214، کلام 147، نامه 42، 34. حکمت 90.

باشد که از پی شماره‌های مذکور، با کشتی عقل به دریای نهج البلاغه وارد شده و توفیق یابید گوهرهای پرارزش معنوی از این سفره نعمت بیکران را به دست آورید.

سطوری که در پیش رو دارید قطره‌ای از آن بحر موج است که امیدوارم راهگشای عاشقان باشد تا با مدد الهی هر يك از عناوین چهارگانه را که از امهات مسائل نهج البلاغه است، با بررسی تمام شئون آن در اختیار تشنگان وادی معرفت بگذارند و بیش از پیش نهج البلاغه بی نظیر را به جهان امروز معرفی کنند.

برپال اندیشه، ص: 423

ولایت الله

«ولایت» به معنای سلطنت، حکومت، تدبیر امور، امارت، نصرت، تولیت، مالکیت، سرپرستی، محبت و ربوبیت است که در حقیقت و در اصل و ریشه، حقّ حضرت رب العزّة و آفریدگار جهان هستی است.

ولایت و تدبیر، عرصه گاه آفرینش، اختصاص به آن ذات مقدس دارد، که مبدأ خلقت، آفرینش، پدیدآورنده ساختمان شگفت‌انگیز هستی، حافظ، نگهبان و مربی حقیقی تمام موجودات ملکی و ملکوتی است.

برای او که مالک و مربی تمام عناصر هستی است، و آغاز، انجام، رشد، کمال، حیات و موت تمام موجودات به دست اراده اوست، ولایت، کامله، تامه و مطلقه و بدون شرط است.

ولایت حضرت او، منشأ تجلی حقوق خدایی است که آن حقوق عبارت است از حق ربوبیت، مالکیت، عبادت، حاکمیت، اطاعت و الوهیت و...

در حق ربوبیت او، آنچه مطرح است این است که انسان همسو با تمام موجودات هستی، برای آفرینش و اوضاع و احوال آن، مربی و صاحب اختیاری جز او نشناسد، و مدبر و سررشته‌داری در زندگی و حیات، غیر او را نپذیرد و به طور دائم سعی و کوشش بر این باشد که دست ارباب و انداد را از سر انسان و انسانیت کوتاه نماید، و پوزه آنان که ادعای **انای** **ربکم الاعلائی** دارند، با قدرت هر چه تمام‌تر، به خاک مذلت و نیستی بمالد، و شر حکومت و امارت و سلطه آنان را از بیخ و بن برکند؛ چرا که رب واقعی و مربی حقیقی، در تمام هستی فقط و فقط الله است و بس.

برپال اندیشه، ص: 424

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدِي رَبَّكَ وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» «1»

«بگو آیا غیر خدا پروردگاری را بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است».

در حق مالکیت او آنچه مطرح است، این است که وجودش مقدس و بر تمام آسمانها و زمین، و آنچه در آنهاست ملکیت ذاتی دارد، و کسی را نمی‌رسد که در جنب مالکیت او ادعای ملکیت بر چیزی و بر شیء داشته باشد، که ملکیت انسان بر عناصر و اشیا اعتباری است، و حق تصرفش در املاک تنها به اذن حضرت اوست.

انسان را نمی‌رسد که به بیش از آنچه محصول سعی و کوشش اوست دست‌اندازی کند، و در هیچ زمینه‌ای برای وی حق تکاپو نیست، و آنچه در اختیار اوست از آن مولاست، و بر اوست که در مسئله تصرف، گردن به امر حضرت او نهد، و از بخل، امساک، حرص، جمع نعمت از طریق نامشروع و خرج آن در راه حرام، با کمال قدرت و شدت روحی بپرهیزد، و زمینه استفاده دیگران را که عباد مالک حقیقی‌اند، از عنایات حضرت حق فراهم آورد، و چون مال خدا در دست غاصب و ستمکار ببیند، به هر نحو ممکن قیام کند و آن را از دست غاصب پس گرفته به صاحب حق که مؤمن و مسلمان است برساند.

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» «2»

«حکومت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد از آن خداست».

امام صادق علیه السلام که منبع علم الهی و آگاه به حقایق و اسرار است، در روایت

(1) - / انعام (6): 164.

(2) - / مائده (5): 17.

برپال اندیشه، ص: 425

مهمی می فرماید:

ذَلِكَ أَنَّ جَمِيعَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ لِتَبَاعِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَةِ، فَمَا كَانَ عَنِ الدُّنْيَا فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ وَالْكَفَّارِ وَالظَّالِمَةِ وَالْفَجَّارِ وَأَهْلِ الْخِلَافِ لِرَسُولِ اللَّهِ وَالْمُوَلَّى عَنْ طَاعَتِهِمَا، مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ ظَلَمُوا فِيهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الصِّفَاتِ وَعَلَبَوْهُمْ عَلَى مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ فَهُوَ حَقُّهُمْ آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَرَدَّهُ إِلَيْهِمْ أَمَّا مَعْنَى الْقِيَاءِ كُلِّ مَا صَارَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَا قَدْ كَانَ عَلَيْهِ «1».

«جميع آنچه بین آسمانها و زمین است، از آن خدا و پیامبر و مؤمنان مطیع است. آنچه در دست مشرکین و کفار و ستمگران و مجرمین و دورافتادگان از صراط خداست متعلق به رسول الهی و تابعان مقام ختمی مرتبت است. اموالی که در انحصار افتادگان در چاه ضلالت است، بیرون آوردنش از دست آنان، جهت برگرداندن به صاحبان حق گرچه در گرو جهاد و مقاتله باشد واجب است».

«أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا» «2».

«یا مگر مالکیت و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، در اختیار آنان است؟».

مگر حق زمامداری و صاحب اختیاری آسمانها و زمین، و نعمت‌های در آن دو از آنان است؟

(1) - / تَهذِيب: 129 / 6، باب 57، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 36 / 15، باب 9، حديث 19949.

(2) - / ص (38): 10.

بريال اندیشه، ص: 426

سر به فرمان او

در مسئله عبادت، آنچه مطرح است این است که بر تمام انسان‌ها واجب، لازم عقلی و شرعی است که همچون تمام موجودات هستی، سر به فرمان او باشند و فقط از اوامر و نواهی آن حضرت، بی چون و چرا اطاعت کنند، و بندگی کسی جز او را ندانند، که در عبادت او ظهور کمالات و استعداد حتمی، و در بندگی غیر او هلاکت و شقاوت ابدی است.

تسلیم امر و نهی او نبودن، کفر، شرک، زندقه و فسق، ضلالت و شقاوت می‌باشد، در این عبادت است که سراسر میدان حیات، مظهر فساد و افساد و فحشا و منکرات می‌گردد.

انسان نباید جز به عبودیت حق تن دهد، و خویش را که گوهر گرانبهائی از خزانة خلقت است، چونان مرده به دست غسالانی که سردمدار کفر و نفاقند دهد، که تسلیم غیر او شدن، و به نوکری و خدمت غیر برخاستن، محصولی جز ذلت در دنیا و آخرت ندارد.

بندگی حقیقی حق، نفی بندگی شیطان و اولیای شیطان است، و اسلام را از مسئله عبادت جز این مقصودی نیست، که در این بندگی خیر دنیا و آخرت لحاظ شده و آبادی امروز و فردای انسان در نظر گرفته شده است.

نماینده ارتش ستمگر ساسانی، چون از نماینده سپاه اسلام علت محاصره ایران را سؤال می‌کند، جواب می‌شنود:

جَعْنَا لِنُخْرِجُ الْعِبَادَ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ، وَمِنْ ضَيْقِ الدُّنْيَا إِلَى سَعَتِهَا وَمِنْ جَوْرِ الْأَدْيَانِ إِلَى عَدْلِ الْإِسْلَامِ.

«آمده‌ایم تا بندگان حق را از بندگی بندگان، بسوی بندگی حضرت رب درآورده، و از تنگنای دنیا به بهنه وسیع، و از بیداد فرهنگ‌های غلط به

برپال اندیشه، ص: 427

عدالت انسان درآوریم».

امام باقر علیه السلام در بیان وظیفه انبیا و امامان، و سلحشوران جبهه حق علیه باطل می‌فرماید:

الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَإِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ «1».

«دعوت به اطاعت خدا و رهانیدن از طاعت بندگان، نجات از بندگی بندگان و هدایت به عبادت حق، بیرون آوردن از زمامداری مردمان و قرار دادن ایشان در مدار ولایت الله».

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» «2».

«حکم فقط ویژه خداست، او فرمان داده که جز او را نپرستید. دین درست و راست و آیین پابرجا و حق همین است».

در حق حاکمیت، آنچه مطرح است این است که فرماندهی بر تمام هستی بر حیات و شئون انسان‌ها، خاص حضرت اوست، چه آنکه جنابش مستجمع جمیع صفات کمال، و غیر او فاقد آن است و غیر را با آن همه نقص و محدودیت نرسد که بر دیگران سلطه و حکومت داشته باشد، و برای جامعه انسانی تعیین نظام‌مقررات نماید.

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» «3».

«حکم فقط ویژه خداست، [تنها] بر او توکل کرده‌ام، و [همه] توکل کنندگان

(1) - / کافی: 3/ 5، باب فضل الجهاد، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 12/ 15، باب 1، حدیث 19908.

(2) - / یوسف (12): 40.

(3) - / یوسف (12): 67.

برپال اندیشه، ص: 428

باید به خدا توکل کنند».

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يُقْضَى الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» «1».

«فرمان و حکم فقط به دست خداست، همواره حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است».

«فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ» «2».

«پس [اکنون] دآوری ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است».

در حق اطاعت، آنچه مطرح است این است که تنها او باید مطاع انس و جن باشد، و احدی را نرسد که از غیر او اطاعت نماید.

چون حق اطاعت، در صحنه حیات، برای وجود مقدس او لحاظ شود، سعادت دنیا و آخرت تأمین می‌گردد و خیر دنیا و آخرت تحقق می‌یابد.

دخالت در این حق، از جانب هر کس باشد، عین شرک و مطیع غیر حق، مشرک و فاسد و مفسد است. تمام انسان‌ها ملزمند از حضرت حق و آنان که حق به اطاعت از آنان دستور داده اطاعت کنند و هر فرمانرایی جز او و امامان هدایت را از میدان زندگی محو کنند، که اطاعت از غیر، مساوی با ذلت دنیا و عذاب آخرت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» «3».

«ای اهل ایمان! پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف از دستورهای خدا و پیامبر، شرک، نفاق، منت‌گذاری و ریا] باطل نکنید».

(1) - / انعام (6): 57.

(2) - / مؤمن (40): 12.

(3) - / محمد (47): 33.

برپال اندیشه، ص: 429

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» «1».

«بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

«وَلَيْنُ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ» «2».

«و بی تردید اگر بشری مانند خود را اطاعت کنید، یقیناً زیانکارید».

«وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» «3».

«و اگر از آنان پیروی کنید، یقیناً شما هم مشرکید».

«وَ لَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» «4».

«و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده‌روی است، اطاعت مکن».

در حق الوهیت، آنچه مطرح است این است که وجود مقدس الله، که مستجمع جمیع صفات کمالیه است، محبوب حقیقی و همیشگی انسان قرار گیرد، و انسان تمام شئون حیات و امور زندگی را، بر مبنای اسما و صفات او بسازد، و از تمام رذایل، آلودگی‌ها، پستی‌ها، پوچی‌ها و اسارت‌ها، چون حضرت او که مبرا و منزه است، مبرا و منزه بماند، چنانچه در حدیث نبوی آمده:

تَخَلَّفُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ «5».

(1) - / آل عمران (3): 32.

(2) - / مؤمنون (23): 34.

(3) - / انعام (6): 121.

(4) - / کهف (18): 28.

(5) - بحار الانوار: 129 / 58.

برپال اندیشه، ص: 430

«به صفات و خصال حضرت او، در سایه پیروی از دستورات و فرامینش، آراسته شدن به عبادات با معنا خود را زینت دهید».

به مثل هم چون او که به مؤمنین، رؤوف، رحیم، غفور و کریم است، شما هم همان خصال را نسبت به مؤمنان به کار برید، و چون او که در برابر کفار و سرکشان همچون رعد، صاعقه و طوفان بنیان برکن است، شما هم آنگونه باشید.

با معرفت به او عشق ورزید، و در تمام صحنه‌های حیات از او درس بگیرید و نیاز و حاجت خود را، به سوی او برید، و بر معیار صفات جلال، جمال و کمال او حرکت نمایید.

جز او هیچ جاندار و بی‌جانی در هر حیثیتی که باشد، نمی‌تواند به عنوان معبود، معشوق، محبوب، اله و الله تجلی کند، که غیر او فاقد نقیصه و جامع کمالات نیست.

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» «1».

«و خدای شما خدای یگانه است، جز او خدایی نیست، رحمتش بی‌اندازه و مهربانی‌اش همیشگی است».

«و لَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنَّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» «2».

«و با خدا معبودی دیگر قرار ندهید، یقیناً من از سوی او بیم‌دهنده‌ای آشکارم».

(1) - / بقره (2): 163.

(2) - / ذاریات (51): 51.

برپال اندیشه، ص: 431

«لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا» «1».

«با خدا معبودی دیگر قرار مده که [نزد شایستگان] نکوهیده و [در دنیا و آخرت] بی یار و یاور شوی».

آری! حق ولایت، با آن وجود مقدسی است که قرآن مجید درباره او می فرماید:

«وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا» «2».

«و خدا همواره بر هر چیزی احاطه دارد».

«وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ» «3».

«و او در آسمانها و در زمین، خداست».

«هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ» «4».

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست».

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» «5».

«هر چیزی مگر ذات او هلاک شدنی است».

«وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» «6».

«و او با شماست هر جا که باشید».

(1) - / اسراء (17): 22.

(2) - / نساء (4): 126.

(3) - / انعام (6): 3.

(4) - / حدید (57): 3.

(5) - / قصص (28): 88.

(6) - / حدید (57): 4.

برپال اندیشه، ص: 432

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» «1».

«و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم».

«مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ» «2».

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست».

«أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ» «3».

«آگاه باشید که آفریدن و فرمان [نافذ نسبت به همه موجودات] مخصوص اوست».

ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله

اگر در آیات قرآن و روایات معتبره دقت کنیم به این معنا دست می یابیم که:

شخصیت ذاتی، روحی، عقلی و قلبی رسول با کرامت اسلام، مافوق تمام ملائکه و جنّ و انس است.

او انسان با عظمت و والایی است که، کمالات معنوی و حقایق الهی در حضرتش تجلی کامل دارد.

وجودش منبع انوار، مرکز واقعیات و مطلع علوم فلکی و ملکوتی است.

آنچه، بارگاه نشینان غیب و شهود دارند، به تنهایی در وجود مقدس او جمع است. کتب آسمانی قبل از قرآن مجید از ظهور

او و اوصاف و کمالش خبر دادند، و انبیای الهی بشارت بعثت و رسالتش را با امم گذشته در میان گذاشتند.

(1) - / ق (50): 16.

(2) - / بقره (2): 284.

(3) - / اعراف (7): 54.

برپال اندیشه، ص: 433

اوصاف رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرآن و حدیث

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» «1».

«همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند...».

«وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...» «2»

«و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم...».

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه اول «نهج البلاغه»، در بیان حقیقت فوق، یعنی مژده رسالت او از جانب حق به انبیا، و این که پذیرش نبوتش را از پیامبران پیمان گرفت می‌فرماید:

إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِأَنْحَازِ عِدَّتِهِ وَ أَتْمَامِ نُبُوتِهِ، مَاخُذًا عَلَى النَّبِيِّ مِيثَاقَهُ، مَشْهُورَةً سَمَاعُهُ، كَرِيماً مِيْلَادُهُ «3».

«تا وقتی که خدای متعال، آن خدای متعال منزّه و پاک، محمد رسولش را که پذیرش پیامبری وی را از انبیا تعهد گرفت برای انجام وعده خویش، و اتمام

(1) - / اعراف (7): 157.

(2) - / صف (61): 6.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 44؛ بحارالانوار: 216 / 18، باب 1، حدیث 48.

برپال اندیشه، ص: 434

حقیقت نبوت به رسالت برانگیخت با علامات مشهور، و ولادت کریمانه.

قرآن مجید از وجود مقدس وی به عنوان «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» یادکرده، و این نشانه عظمت روح، قلب و نفسی است که در سایر موجودات ذی شعور هستی نمونه ندارد:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» «1».

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادم».

قرآن کریم از آن منبع فیض، تعبیر به رؤوف و رحیم فرموده و این نشان دهنده این معناست که آن حضرت تجلی گاه اسماء صفات حق است:

«حَرِصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» «2».

«اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

خدای متعال در قرآن مجید، اطاعت از او را اطاعت از خود دانسته، و این علامت و نشانه عظمت، جلال و مقام معنوی آن منبع کرامت است:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» «3».

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده».

حضرت حق در کتاب مجیدش، بیعت با او را بیعت خود دانسته، تا بدین صورت حقیقت ذاتی او را به بندگانش بنمایاند:

(1) - / انبیاء (21): 107.

(2) - / توبه (9): 128.

(3) - / نساء (4): 80.

برپال اندیشه، ص: 435

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» «1».

«به یقین کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند».

حضرت رب العزة در آیات شریفه اش، عزت آن جناب را عزت خود دانسته و می فرماید:

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ» «2».

«در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او ... است».

حضرت حق رضا و خوشنودی او را، رضا و خوشنودی خود دانسته، بدین صورت به آن انسان عین، و عین انسان اشارت نموده است که او را در شخصیت و عظمت همتایی نیست:

«وَاللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ» «3».

«شایسته تر آن بود که خدا و رسولش را خشنود کنند».

خدای کریم در قرآن کریم، اجابت دعوت او را که مورث حیات الهی انسانی است، اجابت دعوت خود دانسته است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» «4».

«ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می بخشد، دعوت می کنند اجابت کنید.»

(1) - / فتح (48): 10.

(2) - / منافقون (63): 8.

(3) - / توبه (9): 62.

(4) - / انفال (8): 24.

برپال اندیشه، ص: 436

خدای متعال، ظهور محبت و عشق خود را در عرش قلب بندگان، منوط به پیروی از جناب او نموده و می فرماید:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» «1».

«بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد».

القاب حضرت

آری! آن جناب، محمد، احمد، ماحی، عاقب، حاشر، رسول رحمت، رسول توبه، رسول ملاحم، مقفی، وقثم، بشیر و نذیر، سراج منیر، ضحوک، قتال، متوکل، فاتح، امین، خاتم، مصطفی، نبی، امی، عبدالکریم، رؤوف، رحیم، عبدالجبار، عبدالوهاب، عبدالقهار، عبدالرحیم، عاقب. فاروق، طه، یس، ابوالارامل، ابوالقاسم، ابوابراهیم و اول و آخر است، که هر يك از این القاب بر حقیقتی یا حقایقی در ذات آن وجود مبارك دلالت دارد «2».

آن حضرت صبورترین، شجاعترین، عادلترین، عالمترین، پرهیزکارترین با گذشتترین، بخشندهترین، فصیحترین، صادقترین، باکرامتترین، شرافتمندترین، تسلیمترین، و برترین انسانهای تاریخ حیات است.

او به فرموده خودش، سید ولد آدم، اول شافع و اول مشفق است.

آن حضرت می فرمود:

(1) - / آل عمران (3): 31.

(2) - / علم الیقین فیض 1/ 449.

برپال اندیشه، ص: 437

آدم وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1».

«آدم و هر کس بعد از اوست، زیر پرچم من هستند».

و نیز فرمود:

كُنْتُ نَبِيًّا وَادَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ «2».

«من پیامبر بودم در حالی که آدم میان آب و گل بود».

و قال:

أَنَا أَوَّلُ أَنْبِيَاءٍ خَلَقْنَا وَآخِرِهِمْ بَعَثْنَا.

«من از جهت خلقت اولین آفریده در بین انبیا و آخر مبعوث هستم».

«مفضل بن عمر» به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت: قبل از آفرینش آسمانها و زمین کجا بودید؟ فرمود:

كُنَّا أَنْوَارًا نُسَبِّحُ اللَّهَ وَنُقَدِّسُهُ حَتَّى خَلَقَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ «3».

«و ما (ائمه پیش از آسمانها و زمین) انواری بودیم که خدا را تسبیح و تقدیس می کردیم؛ تا زمانیکه حضرت حق ملائکه را آفرید».

قال رسول الله:

ما خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنِّي... «4».

«خدای متعال آفریده‌ای برتر و باکرامت‌تر از من نیافریده است».

(1) - بحار الانوار: 402 / 16، باب 13، حدیث 1؛ مناقب: 214 / 1، فصل فی اللطائف.

(2) - بحار الانوار: 278 / 18، باب 2؛ مناقب: 214 / 1.

(3) - بحار الانوار: 350 / 26، باب 8، حدیث 24.

(4) - علل الشرایع: 5 / 1، باب 7، حدیث 1؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: 263 / 1، باب 26، حدیث 22.

برپال اندیشه، ص: 438

در زمینه شخصیت، کمالات، اوصاف و حقایق وجودی آن حضرت، دریایی از آیات و روایات و معارف در برابر ماست، که دورنگایی از آن واقعیات در این جزوه اشاره رفته است، مفصل این معانی را می‌توانید در قرآن، «نهج البلاغه»، «صحیفه سجادیه» دعای دوم، «بحارالانوار»، «کمال الدین»، «امالی صدوق»، «علم الیقین»، «محجة البیضاء»، «الدر المنثور»، «صحیح بخاری»، «مناقب»، «صحیح مسلم» کتاب «فضایل»، «سنن ترمذی»، «امالی طوسی»، «مسند احمد»، ببینید.

چنین شخصیت با عظمت و موجود باکرامتی، که در میان اولین و آخرین نمونه ندارد، لایق تجلی ولایت کلیه و مطلقه الهیه در دو جهت تکوین و تشریع بود و به همین خاطر، ولی آسمانها و زمین و تمام موجودات هستی، وی را به مقام ولایت انتخاب نمود، و قبول ولایتش را بر تمام موجودات از جن و انس و ملک جهت دست یافتن به رشد و کمال، واجب نمود. رسول اکرم در روایتی فرمودند:

وَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مَعْرِفَةِ رَبِّنَا عَزَّوَجَلَّ - وَ تَسْبِيحِهِ وَ تَقْدِيسِهِ وَ تَهْلِيلِهِ، لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقْنَا بِتَوْحِيدِهِ وَ تَمْجِيدِهِ، ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا شَاهَدُوا أَرْوَاحَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَعْظَمُوا أُمُورَنَا فَسَبَّحْنَا لِتَعْلَمِ الْمَلَائِكَةُ أَنَا خَلَقُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ صِفَاتِنَا «1».

«و چگونه ما (چهارده معصوم، برتر از ملائکه نباشیم، در صورتیکه در مسئله توحید و نبوت بر آنان پیشی داریم، و ما نسبت به آنان در تسبیح

(1) - / تأویل الایات: 835، سوره اخلاص؛ منتخب الاثر: 11، الفصل الأول.

برپال اندیشه، ص: 439

و تقدیس تحلیل سبقت وجودی داریم، چرا که اول چیزی که در عرصه گاه آفریده شد ارواح ما بود، و خدای متعال ما را در عالم معنی و ملکوت به توحید و تمجید واداشت، پس از ما فرشتگان را آفرید، چون ما را نور واحدی مشاهده کردند، حقیقت ما را بزرگ شمردند، ما در برابر آنان به تسبیح برخاستیم تا بدانند آفریده‌ایم و مولای ما حضرت حق از صفات مخلوقی ما منزّه است».

در روایت دیگر:

«چون مرا به معراج بردند، جبرئیل اذان و اقامه گفت، سپس به من اعلام کرد پیش بایست. گفتم: بر تو پیشی گیرم؟ عرضه داشت: آری، چون خدای متعال انبیا را بر تمام ملائکه برتری داد و ترا بر همه برتری داد» (1).

آری! وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله بر اساس آیات قرآن و روایات و اخبار بسیار محکم، بر ماسوی الله در تمام شئون و امور برتری دارد، و به این خاطر قبول ولایت او بر تمام ملائکه، جنّ و انس جهت رسیدن به اوج کمال و رشد واجب و لازم است، و بدون چنگ زدن به ولایت او و پذیرش تدبیر و سرپرستی آن منبع فیض، کسی به جایی نمی‌رسد.

قرآن مجید در باب ولایت رسول حق می‌فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا...» (2).

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب‌اند]...».

(1) - وسائل الشیعة: 439 / 5، باب 31، حدیث 7029 و بحار الانوار: 338 / 26، باب 8، حدیث 4.

(2) - / مائده (9): 55.

برپال اندیشه، ص: 440

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» «1».

«پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است».

این اولویت، تجلی ولایت حضرت رب در وجود مقدس رسول خداست، این اولویت نسبت به تمام امور و شئون حیات است، نه حکومتِ تنها، چنانکه بعضی از مفسرین بی توجه گفته‌اند.

آری! کسی که معصوم است و وجودش جامع کمالات و اراده و تدبیرش، اراده و تدبیر خداست و جز به مصلحت بشر نمی‌اندیشد و غیر خیر دنیا و آخرت را نمی‌خواهد؛ باید دارای ولایت مطلقه باشد.

به خاطر این ولایت است که وی را اسوه تمام جهانیان قرار داده و پیروی از او را واجب دانسته است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ» «2».

«یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند».

و به همین خاطر است که در قرآن، اختیار کردن برنامه‌ای غیر برنامه او را حرام کرده و سرپیچی از ولایتش را ضلالت آشکار دانسته است:

«وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» «3».

(1) - / احزاب (33): 6.

(2) - / احزاب (33): 21.

(3) - / احزاب (33): 36.

برپال اندیشه، ص: 441

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است».

ولایت امام معصوم

خدای متعال در قرآن کریم از وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام به عنوان نفس پیامبر یاد کرده است:

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...» 1.

«بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانمان را، و ما زنانمان را و شما زنانمان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم...».

آن حضرت که به عنوان نفس پیامبر معرفی شده است، به جز مقام رسالت، تمام امتیازات و فضایل رسول خدا را دارا بود. به این معنا آیات قرآن و روایات و تاریخ زندگانی امیرمؤمنان علیه السلام که در کتب معتبر روایی ذکر شده است، دلالت دارد.

از وجود مقدس او به زبان پیامبر تعبیر به امیرمؤمنان، سیدالمسلمین، قائد الغر المحجلین، خاتم الوصیین، اول القوم ایمانا، اوفاهم بعهدالله، اعظمهم مزیه، اقومهم بامرالله، اعلمهم بالقضیه، رایةالهدی، منارالایمان، باب الحکمة، المستنوس فی ذات الله، الهاشمی الطاهر، ولید الکعبة، مظهر البیت من کل صنم روشن شده است. این همه، حقایقی است که از آیاتی از قرآن مجید استخراج شده است که در میان تمام مردم مسلمان، تنها مصداق اتم و اکمل آن آیات،

(1) - آل عمران (3): 61.

برپال اندیشه، ص: 442

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است 1.

پیامبر بزرگ اسلام بر اساس آیه شریفه:

«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ» «2».

«آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است».

به علی علیه السلام فرمود:

«آن صدر مشروح، سینه تست» «3».

امیرمؤمنان علیه السلام در قرآن

رهبر با کرامت اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بر مبنای آیات شریفه قرآن، علی علیه السلام راستوده است. اینک به آیاتی که اختصاصاً در مورد امیرمؤمنان نازل شده است و بیشتر کتب حدیث و تفسیر به عنوان آیات نازل در حق آن حضرت از آنها یاد کرده‌اند توجه فرمایید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» «4».

«و از مردم کسی است که جان‌ش را برای خشنودی خدا می‌فروشد [مانند امیرمؤمنان علیه السلام] و خدا به بندگان مهربان است».

(1) - / احقاق الحق، غایة المرام، الغدير، عبقات الانوار.

(2) - / زمر (39): 22.

(3) - / بحار الانوار: 140 / 90؛ التوحيد: 329.

(4) - / بقره (2): 207.

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» «1».

«با این حال آیا کسانی که مؤمن‌اند مانند کسانی هستند که فاسق‌اند؟ [نه هرگز این دو گروه] مساوی و یکسان نیستند».

«هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» «2».

«اوست کسی که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان نیرومند ساخت».

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «3».

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند [از نظر حمایت و پشتیبانی] برای تو بس است».

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» «4».

«از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می‌برند».

6- «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «5».

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن

(1) - / سجده (32): 18.

(2) - / انفال (8): 62.

(3) - / انفال (8): 64.

(4) - / احزاب (33): 23.

(5) - / مائده (9): 55.

برپال اندیشه، ص: 444

ابی طالب اند [که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند] به تهدستان [زکات می‌دهند].

«أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ»
«1».

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را مانند [عمل] کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟! [این دو] نزد خدا برابر و یکسان نیستند».

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» «2».

«قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان [در دل‌ها] محبتی قرار خواهد داد».

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» «3».

«آیا کسانی که مرتکب گناهان شدند، گمان دارند آنان را مانند کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قرار می‌دهیم که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» «4».

«مسلمانانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، اینانند که

(1) - / توبه (9): 19.

(2) - / مریم (19): 96.

(3) - / جاثیه (45): 21.

(4) - / بینه (98): 7.

برپال اندیشه، ص: 445

بهترین مخلوقات اند».

نظر دانشمندان

دانشمندان بزرگ اسلام، همچون ابن عساکر، گنجی شافعی، خطیب بغدادی، سیوطی، سید همدانی، ابو نعیم اصفهانی، ابن حجر عسقلانی، ابو اسحاق ثعلبی، طبری، واحدی، فخر رازی، ابوالبرکات مفسر، ابن صباغ مالکی، ابن طلحه شافعی، سبط ابن جوزی، صفوری، جمال الدین زرنندی، احمد حنبل، ابن هشام، ابن ابی الحدید، خوارزمی و بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت و شیعه همراه با شرح و تفسیر در کتب روایی، تفسیری و تاریخی خود آورده‌اند که: مصداقی برای آیات فوق و نظایر آن جز امیرمؤمنان علی علیه السلام نمی‌توان یافت.

گروهی از مفسران، و برخی از حفاظ حدیث، در این زمینه، نزدیک به سیصد آیه ذکر کرده‌اند و برخی در این معنا کتاب جداگانه‌ای نوشته‌اند.

غدير چشمه جوشان حق

خدای متعال چنین انسانی را با این همه کرامات و فضایل، پس از رحلت پیامبر با کرامت خود، جهت رهبری حکومت اسلامی، و بیان معارف الهی و ارشاد انسان در حیات معنوی، که در تمام زمان‌ها مورد نیاز جهانیان است، انتخاب کرد و وی را تجلی گاه ولایت مطلقه قرارداد، و به فرمان مطاعش پیامبر را در روز غدیر مأمور به معرفی او فرمود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

برپال اندیشه، ص: 446

وَ اللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ» «1».

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرمؤمنان علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می‌دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

شیعه، در نزول این آیه در روز غدیر، هیچ تردید و شکی ندارد، بزرگان اهل سنت همچون: سیوطی در جلد دوم «در المنثور» صفحه 298، شوکانی در جلد سوم «فتح الغدیر» صفحه 57، بدرالدین حنفی در جلد هشتم «عمدةالقاری» ص 584، فخر رازی در جلد سوم «تفسیر کبیر» صفحه 636، نظام الدین نیشابوری در جلد ششم تفسیر خود صفحه 170، آلوسی در جلد دوم «روح المعانی» صفحه 348، ابن صباغ در «فصول المهمة» صفحه 27، واحدی در «اسباب النزول» صفحه 150، شیخ سلمان بلخی در «ینابیع المودة» باب 39 و بسیاری دیگر از بزرگان آن قوم در کتب حدیث، تاریخ و تفسیر خویش آورده‌اند که: این آیه در روز غدیر برای معرفی علی علیه السلام به ولایت، امامت، حکومت و ارشاد مردم نازل شده است. آیه شریفه:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «2».

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب‌اند] که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند [به

(1) - / مائده (9): 67.

(2) - مائده (9): 55.

برپال اندیشه، ص: 447

تهیستان] زکات می‌دهند».

به نقل امام فخر رازی در جلد سوم تفسیر کبیر صفحه 431، ثعلبی در کشف البیان، زمخشری در جلد اول «کشاف» صفحه 422، طبری در جلد ششم تفسیر صفحه 186، ابوالحسن ربانی در تفسیر، قُرطبی در جلد ششم تفسیر صفحه 221، فاضل نیشابوری در جلد اول «غرائب القرآن» صفحه 461، واحدی در «اسباب النزول» صفحه 148، ابوبکر جصاص در تفسیر «احکام القرآن» صفحه 542، حافظ ابوبکر شیرازی در «فیما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین»، قاضی بیضاوی در جلد اول تفسیر صفحه 345، ابن ابی‌الحدید در جلد سوم «شرح نهج البلاغه» صفحه 275، و بسیاری

دیگر از بزرگان اسلام، از مفسران حدیث و تاریخ نویسان برای اثبات ولایت مطلقه علی علیه السلام که تجلی ولایت خدا و رسول است، در قرآن مجید نازل شده است.

چون در روز غدیر از جانب حق به وسیله پیامبر ابلاغ شد که علی بن ابیطالب مظهر حق و تجلی گاه ولایت مطلقه الهیه است و مردمان تا روز قیامت، پس از پیامبر به حکومت، ولایت، ارشاد، هدایت، علم، بینش و حقیقت کرامت او در ظاهر و باطن زندگی نیاز دارند، و اتصال به صراط مستقیم الهی جز از طریق قبول ولایت، حکومت، امارت و حکم او ممکن نیست، برای رشد و کمال و تأمین خیر دنیا و آخرت مردم، به غیر توسل و تمسک به حبل ولایت او راهی نمی باشد. آیه شریفه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»¹.

«امروز [با نصب علی بن ابی طالب به ولایت، امامت، حکومت و فرمانروایی

(1) - / مائده (9): 3.

برپال اندیشه، ص: 448

بر امت [دینتان را برای شما کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم، و اسلام را برایتان به عنوان دین پسندیدم].

بنابر نقل سیوطی در جلد دوم «دُرِّ الْمُنْتَوَر» صفحه 256. و ابن کثیر در جلد دوم تفسیرش صفحه 14 و سبط ابن جوزی در تذکره صفحه 18 و خطیب بغدادی در جلد هشتم تاریخ صفحه 290 و بسیاری دیگر از دانشمندان، بر پیامبر نازل شد و حضرت رسالت پناه از شدت خوشحالی فریاد زدند:

اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى أَكْمَالِ الدِّينِ وَ أَتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ بَعْدِي¹.

«اللَّهُ اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و خوشنودی پروردگار به رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب بعد از من»².

غدیر در نگاه دیگران

ماجرای روز غدیر و نزول آیه:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...» و آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ».

را ارباب تاریخ از قبیل: بلاذری، ابن قتیبه، طبری، خطیب بغدادی، ابن زولاق، ابن عبدالبر، شهرستانی، یاقوت حموی، ابن اثیر، ابن ابی الحدید، ابن

(1) - بشارة المصطفی: 211؛ البلد الامین: 261؛ بحار الانوار: 156 / 37، باب 52.

(2) - / برای اطلاع بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب های: الغدیر، عبقات، احقاق الحق، غایة المرام و اکثر کتب روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت مراجعه نمایید.

برال اندیشه، ص: 449

خلکان، ابن حجر، ابن صباغ، مقریزی، سیوطی، ابن هشام، قرمانی، دمشقی، نورالدین حلبی و ائمه حدیث از قبیل:

محمد بن ادریس شافعی، احمد حنبل، ابن ماجه، ترمذی، نسائی، ابویعلی، بغوی، حاکم نیشابوری، ابن مغازی، ابن منده، خطیب خوارزمی، محب الدین طبری، حمویی، هروی، شیخانی، ابوعبدالله زرقانی، ابن حمزه دمشقی؛ و ارباب تفسیر از قبیل:

طبری، ثعلبی، ابوالسعود، فخررازی، ابن کثیرشامی، نیشابوری، سیوطی، آلوسی، خطیب شربینی؛ و ارباب علم کلام از قبیل:

قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی عبدالرحمن ایچی، سید شریف جرجانی، بیضاوی، شمس الدین اصفهانی، تفتازانی، قوشجی؛ و ارباب لغت از قبیل:

ابن درید، ابن اثیر، حموی، زبیدی که از تاریخ‌نویسان، حدیث‌شناسان، مفسران؛ متکلمان و لغویان بزرگ اهل سنت هستند، به تقریر زیر، در کتب خود نقل کرده‌اند:

«روز غدیر در موضعی بین مکه و مدینه، در منطقه (جحفه) پس از بازگشت از حجة‌الوداع «1» رسول مکرم اسلام، مردم را جمع کرد؛ آن روز آنچنان هوا گرم بود که مسافران ردای خود را زیر پا انداخته بودند، دستور ساختن منبری را از جهاز شتران داد، سپس بر بالای آن رفت و به عموم مردم خطاب کرد و فرمود:

ای امت اسلام! آیا من از شما به شما اولتر نیستم، همه گفتند: چرا، فرمود:

(1) - حجة‌الوداع آخرین حج پیامبر بزرگ اسلام بود که در سال 10 هجری صورت گرفت.

برپال اندیشه، ص: 450

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ «1».

من فکر نمی‌کنم بعد از آن همه آیه در قرآن که مصداق اتم و اکملش بر اساس صحیح‌ترین روایات، و شهادت اهل اسلام، علی بن ابیطالب علیه السلام است، کسی از اهل سنت، شیعه، عقلای جهان، منصفان عالم و وجدان بیدار، شکی در مقام حضرت مولی‌الموحدين امیرمؤمنان علیه السلام پس از پیامبر داشته باشد، که شك کننده، جز مخالفت با قرآن و سنت، و غیر از معاند حق و حقیقت نیست.

علی علیه السلام برای اتمام حجت به اهل زمانش، و بویژه در زمانی که زمام حکومت را در اختیار گرفتند، و برای روشن بودن حق، برای تاریخ به مقام حقانیت و ولایت خود، در خطبه بسیار مهم «شقشقیه» اشاره فرموده‌اند:

اما وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ ابِي قُحَافَةَ وَ اِنَّهُ لَيَعْلَمُ اَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى... «2».

«آگاه باشید، سوگند به خدا! که پسر ابوقحافه جامه حکومت پوشیده در حالی که با تمام وجود می‌دانست من هم چون قطب وسط سنگ آسیا سزاوار خلافت، حکومت، رهبری، ولایت و ارشاد مردم بودم، علوم و معارف از قلب من همچون سیل خروشان سرازیر می‌شود، هیچ پرواز کننده‌ای در عرصه علوم و معارف، به اوج بلندای دانش و بینش من نمی‌رسد،... من در برابر اهل زمان، جز صبر چاره‌ای ندیدم، که اگر دست به حمله می‌بردم، اساس اسلام بر

(1) - کافی: 293 / 1، باب الاشارة والنص على امير مؤمنان عليه السلام، حديث 3؛ تهذيب: 263 / 3، باب 25، حديث 66.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 3؛ شرح نهج البلاغه: 151 / 1؛ امالی شيخ طوسی: 372 / مجلس 13.

بريال اندیشه، ص: 451

باد فنا می‌رفت، همانند آنکه خار در چشم و استخوان در گلو دارد، صبر پیشه کردم، در حالی که در برابر دیدگانم، میراث خودم را دستخوش تاراج می‌دیدم».

انتساب و انتخاب

انتخاب ولیّ در فرهنگ اسلام، وقف حریم مقدس کبریاست، اوست که می‌داند چه انسانی را برای پیشوایی حکومت، و بیان و ارشاد انسان در حیات معنوی، انتخاب نماید و مردم را در این زمینه حقی نیست.

او رسول با کرامت اسلام را انتخاب کرد و سپس به او فرمان داد تا وجود مقدس علی علیه السلام که فاقد نواقص و جامع کمالات بود، به ولایت و رهبری انتخاب شود، و اسامی رهبران بعد از او را به رسولش اعلام کرد؛ تا یازده امام معصوم که واجد کمالات محمد و علی علیهما السلام بودند، و ولایت کلیه مطلقه در آنان تجلی داشت، رهبری جامعه انسانی را در سه رشته حکومت، بیان احکام، ارشاد حیات معنوی به عهده بگیرند.

هم آنان را مسئولیت داد، تا شرایطی را در جهت حیات عقلی، روحی و معنوی ذکر کنند، تا در هر کس ظهور کرد به جانشینی از آنان عهده دار حاکمیت و بیان معارف و ارشاد حیات معنوی شود، و به عنوان «ولی فقیه» به نیابت از امام غایب و ائمه و پیامبر و حضرت حق، زمام امور مسلمین را به دست گیرد، که در حقیقت بر اساس آیات قرآن و روایات صحیح، انتخاب ولی فقیه به صورت معنوی که همان بیان اوصاف و شرایط زمامدار، و ظهور شرایط است، با امام معصوم و انتخاب امام معصوم، با پیامبر به اذن حضرت الله و انتخاب حضرت پیامبر با حضرت رب العزة است، و انتخاب مقابل انتخاب خدا، ایستادن در برابر حکم الله و اجتهاد برابر نص، و ایجاد انحراف در راه خدا

بريال اندیشه، ص: 452

مساوی با تخریب بنای معناست.

تعیین زمامدار جامعه اسلامی، به خود مردم مسلمان (چنانچه گروهی ادعا می کنند) واگذار نشده، اگر این طور بود باید از شارع مقدس اسلام، در این زمینه بیانات شافی و دستورات کافی رسیده باشد، تا مردم در مسئله ای که اساساً بقای رشد جامعه اسلامی، و حیات شعائر دین به آن متوقف و استوار است بیدار هوشیار باشند.

حال آنکه از چنین بیان نبوی و دستور دینی خبری نیست، و اگر بود کسانی که بعد از پیامبر زمام امور را به دست گرفتند، مخالفتش نمی کردند، در صورتی که زمامدار اول با وصیت، خلافت را به خلیفه دوم منتقل ساخت، و خلیفه دوم عثمان را با يك شورای شش نفری که خودش اعضای آن و آیین نامه آن را تعیین و تنظیم کرده بود، روی کار آورد و پس از او بر اثر کشمکش ها و اختلافات داخلی، معاویه خلافت را تصاحب کرد، و چیزی نگذشت که مسئله رهبری به سلطنت موروثنی تبدیل شد، و تدریجاً شعائر دینی از جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود و غیر آنها، یکی پس از دیگری، از جامعه رخت بر بست و مساعی شارع اسلام به طور جدی، در فضای حیات اکثریت مسلمین نقش بر آب شد!!

تنها شیعه بود که از راه بحث و کنجکاوی در، درك فطری انسانی و سیره مستمره عقلا و تعمق در نظر اساسی آیین اسلام، که احیای فطرت می باشد، روش اجتماعی پیغمبر اکرم و مطالعه حوادث اسف آوری که پس از رحلت آن جناب به وقوع پیوسته، و گرفتاری هایی که دامنگیر اسلام و مسلمین گشته و به تجزیه تحلیل، در کوتاهی و سهل انگاری حکومت های به ظاهر اسلامی قرون اولیه هجرت برمی گردد، و با گذشتن از دریای خون و شهادت، تبعید و زندان، استقامت و مقاومت، به این نتیجه رسید که از ناحیه پیغمبر اکرم نص کافی در

برپال اندیشه، ص: 453

خصوص تعیین امام و جانشین پیامبر رسیده است.

آیات و اخبار متواتر قطعی، مانند آیه تبلیغ، آیه ولایت، حدیث غدیر، حدیث سفینه، حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث دعوت عشیره اقرین و غیر آنها به این معنا دلالت داشته و دارند؛ ولی با کمال تأسف نظر به پاره ای دعاوی تأویل شده، و سرپوشی روی آنها گذاشته شده است «1».

کسی که بنا بر نقل کتب معتبر شیعه و اهل سنت، پیامبر بزرگ او را صدیق، فاروق امت، باب علم، یعسوب دین، برادر، وزیر و بهترین فرد بعد از خودش، و در روایات متعدده خلیفه خوانده، نشان می دهد که دارای ولایت کلیه مطلقه است، که اگر این مقام را دارا بود، این همه صفت و خصوصیت، آنهم از زبان وحی برای او بیان نمی شد.

به چند نمونه توجه کنید

1- ابن مغازی (متوفی سنه 482) در کتاب «مناقب» به اسنادش از ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:

مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا لِلْخِلَافَةِ بَعْدِي فَهُوَ كَافِرٌ وَقَدْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ، شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَافِرٌ «2».

«هر کس پس از من در مسئله خلافت برای علی ایجاد مزاحمت کند کافر شده است و با خدا و رسول به جنگ آمده که شك کننده در مقام علی و فضائل و کمالات او کافر است».

2- ابن حجر عسقلانی (متوفی 853) در کتاب «اصابه» می گوید: چون سوره

(1) - / شیعه در اسلام: 112.

(2) - بحار الانوار: 27 / 223 / باب 10 و امالی شیخ صدوق: 673 / مجلس 96.

برپال اندیشه، ص: 454

نصر نازل شد، پیامبر درباره امیرمؤمنان فرمود:

اِنَّهُ اَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي اَهْلِ بَيْتِي وَ خَيْرٌ مَنْ اخْلَفَ بَعْدِي «1».

«به حقیقت که علی برادر و وزیر و خلیفه من در اهل بیتم و بهترین زمامدار امت بعد از من است».

3- خوارزمی که او را اخطب خطبا می دانند، در کتاب «فضایل» با سلسله سند از رسول خدا روایت می کند که فرمود:

چون به معراج رفتم به من خطاب رسید: خلق را آزمایش کردی تا ببینی کدام يك نسبت به تو مطیع‌ترند؟ عرضه داشتم: علی از همه مطیع‌تر است. فرمود:

راست گفتی؛

فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً يُؤَدِّي عَنْكَ وَ يَعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ، قَالَ:

قُلْتُ اخْتَرْتُ لِي فَإِنَّ خَيْرَ تَك خَيْرٌ لِي، قَالَ: قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ عَلَيْهَا فَاتَّخَذَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا وَ نَحْلَتُهُ عِلْمِي وَ حِلْمِي وَ هُوَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا أَمْ يَقُلُّهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ يَا مُحَمَّدُ عَلَى رَأْيَةِ الْهُدَى وَ إِمَامٍ مَنْ اطَاعَنِي وَ هُوَ نُورٌ أَوْلِيَائِي «2».

«آیا برای خود خلیفه و جانشین انتخاب کرده‌ای تا از جانب تو مقاصد حق را به مردم برساند، و آنچه را خلق از قرآن نمی‌دانند به آنان تعلیم دهد؟ عرضه داشتم: خدایا اختیار با تست که مرا اختیار غیر اختیار تو نیست، خطاب رسید! علی را بعد از خود خلیفه و وصی قرارده، علم و حلم خود را به او عنایت کردم، به حقیقت او امیرمؤمنان است، که احدی قبل و بعد از او به این رتبه دست نیافته و نمی‌یابد!!»

(1) - اصابه: 209، چاپ مصر.

(2) - امالی طوسی: 343، مجلس 12، حدیث 705-45؛ بحار الانوار: 291/37، باب 54، حدیث 5.

برپال اندیشه، ص: 455

4- کتاب «فرائد السمطين» صفحه 131، و «ینابيع المودة» صفحه 38، (چاپ اسلامبول) باسند متین از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: رسول خدا به علی بن ابیطالب فرمود:

يَا عَلِيُّ! اَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَ أَنْتَ بَابُهَا وَ لَنْ تُؤْتِيَ الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُجِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ لِأَنَّكَ مِنِّي وَ اَنَا مِنْكَ لِحَمْلِكَ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُكَ مِنْ دَمِي وَ رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ سِرِّيَّتُكَ مِنْ سِرِّيَّتِي وَ عَلَانِيَتُكَ مِنْ عَلَانِيَتِي وَ أَنْتَ إِمَامٌ أَمْتِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْهَا بَعْدِي سَعَدَ مَنْ اطَاعَكَ وَ شَقِيَ مَنْ عَصَاكَ وَ رَيْحَ مَنْ تَوَلَّاهُ وَ خَسِرَ مَنْ عَادَاكَ وَ فَازَ مَنْ لَزِمَكَ وَ هَلَكَ مَنْ فَارَقَكَ، مَثَلُكَ وَ مَثَلُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِكَ بَعْدِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَّى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ مَثَلُكُمْ مَثَلُ النُّجُومِ كُلَّمَا غَابَ نَجَّمَ طَلَعَ نَجَّمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ «1».

«یا علی من شهر حکمت و تو دروازه آن شهری، جز از طریق دروازه نمی توان وارد شهر شد. دروغ گفت کسی که گمان کرده مرا دوست دارد و حال آنکه دشمن توست؛ زیرا تو از منی و من از تو، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من و باطن تو از باطن من و ظاهر تو از ظاهر من است، و تویی امام و پیشوای امت من و خلیفه من در امت بعد از من. سعادت برای مطیع تو، و شقاوت و بدبختی برای متمرّد از برنامه توست، سود برد هر کس ولایت تو را پذیرفت و ضرر کرد هر کس با تو دشمنی ورزید، ملازم تو رستگار شد، و جدای از تو، به هلاکت رسید، مثل تو و ائمه بعد از تو همانند کشتی نوح است، متمسک به آن کشتی نجات یافت، و متخلف از آن غرق شد،

(1) - بحار الانوار: 125/23، باب 7، حدیث 53؛ امالی شیخ صدوق: 269، مجلس 45، حدیث 18.

بربال اندیشه، ص: 456

شما چون ستاره گانید، هر زمان که ستاره ای غایب شود ستاره ای طلوع کند و این حقیقت تا قیامت ادامه دارد».

آری! صاحب ولایت مطلقه الهیه، کسی است که معتبرترین کتب اهل سنت و شیعه از قول رسول اکرم، با سند صحیح، در حق او نقل کرده اند:

وَمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ مَنْ اطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ اطَاعَنِي «1».

«کسی که به علی عصیان ورزد به من عصیان ورزیده است و کسی که به من عصیان ورزد به خدا عصیان ورزیده است».

أَنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ عَهَدَ إِلَى عَهْدِي فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: إِنَّهُ رَأِيَهُ الْهُدَى، وَمَنَارًا.

الْإِيمَانِ وَإِمَامًا أَوْلِيَائِي، نُورٌ لِمَنْ اطَاعَنِي «2».

«بدرستی که پروردگار عالمیان درباره علی بن ابی طالب یادآوری کرد که: او پرچم هدایت، نشانه ایمان امام دوستان من و نور تمام کسانی است که مرا اطاعت می کنند».

عُنْوَانُ صَحِيفَةِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «3».

«عنوان صحیفه مؤمن دوستی علی بن ابیطالب است».

عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي «4».

(1) - معانی الاخبار: 372، باب معنی وفاء العباد بعهدالله، حدیث 1؛ بحارالانوار: 129 / 38، باب 61، حدیث 81.

(2) - امالی شیخ صدوق: 478، مجلس 72، حدیث 24؛ بحارالانوار: 339 / 18، باب 3، حدیث 41.

(3) - بشارة المصطفی: 154؛ بحارالانوار: 142 / 27، باب 4، حدیث 149.

(4) - بحار الانوار: 296 / 38؛ العمدة: 204.

بريال اندیشه، ص: 457

«علی از من است و من از اویم، و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است».

لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ أَوْ وَلَدُ زَنِيَةٍ أَوْ مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهِيَ طَامِثٌ «1».

«دوست ندارد تو را مگر مؤمن و به تو بغض نمی ورزد مگر منافق، یا کسی که از راه زنا تولد یافته و یا کسی که مادرش در حال حیض به او باردار شده است».

عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ رَأْسِي مِنْ جَسَدِي «2».

«علی نسبت به من، به منزله سر است در پیکر من».

أَوْحَى إِلَيَّ فِي عَلِيٍّ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ أَمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ غُرِّ الْمُحَجَّلِينَ «3».

«سه چیز در مورد علی به من وحی شد: او آقای مسلمانان، امام پرهیزکاران، و پیشوای سفید رویان است».

لَا يَجُوزُ اخْتِاطُ الصَّرَاطِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ جَوَازٌ مِنْ عَلِيٍّ «4».

«هیچ کس از صراط نمی گذرد مگر آنکه جواز عبوری از علی به همراه داشته باشد».

اِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَنَصَبَ الصِّرَاطَ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ فَلَمْ يَجْزْ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ بَرَاءَةٌ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «5».

(1) - وسائل الشيعة: 2 / 319، باب 24، حدیث 2243؛ بحار الانوار: 39 / 301، باب 87، حدیث 112.

(2) - بحار الانوار: 35 / 269، باب 7؛ الصراط المستقیم: 1 / 209.

(3) - بحار الانوار: 40 / 23، باب 91، حدیث 40؛ البقیة: 476، باب 186.

(4) - التحصین لابن طاوس: 559، باب 17.

(5) - / الغدير: 10 / 278؛ بحار الانوار: 7 / 332، باب 17، حدیث 12؛ تاویل الآيات: 483 (با کمی اختلاف).

برپال اندیشه، ص: 458

«هنگامی که خدای متعال اولین و آخرین را در روز قیامت گردآورد، و صراط را بر جهنم نصب نماید، هیچ کس مجاز به عبور نیست مگر آنکه برگه نجاتی از علی بن ابیطالب داشته باشد».

اهل بیت علیهم السلام

از آیات قرآن مجید و روایات و اخبار صحیح که در کتب معتبر شیعه و سنی آمده، استفاده می شود که ولایتی که برای حضرت امیرمؤمنان علیه السلام ثابت است، برای یازده امام معصوم پس از او نیز به همان صورت ثابت است؛ که اگر چنین نبود حجت الهی بر بندگان تمام نمی بود.

روایات رسیده از شیعه و سنی مصادیق آیات زیر را ائمه معصومین دانسته اند و اگر چنین نباشد برای آیات مصداق اتم و اکمل نخواهد ماند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» «1».

«ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت و هم چون پیامبر دارای مقام عصمت اند] اطاعت کنید».

کتب فریقین در ذیل آیه شریفه به اسناد صحیح از رسول خدا نقل کرده اند که مراد از «اولی الامر» علی بن ابیطالب و یازده امام بعد از او هستند «2».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «3».

(1) - / نساء (4): 59.

(2) - / بحار الانوار: 283 / 23، باب 17، حدیث 30.

(3) - / توبه (9): 119.

بريال اندیشه، ص: 459

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند]».

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» «1».

«بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز مودت اهل بیتم را نمی خواهم».

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» «2».

«و از میان کسانی که آفریده ایم [یعنی جنیان و آدمیان] گروهی [هستند که هم نوعان خود را] به حق هدایت می کنند و به درستی و راستی داوری می نمایند».

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» «3».

«و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اهل بیت علیهم السلام] چنگ زنید، و پراکنده و گروه گروه نشوید».

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «4».

«اگر [این حقیقت را] نمی دانید [که پیامبران از جنس بشر بودند] از اهل دانش و اطلاع بپرسید».

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «5».

(1) - شوری (42): 23.

(2) - / اعراف (7): 181.

(3) - / آل عمران (3): 103.

(4) - / نحل (16): 43.

(5) - / احزاب (33): 33.

برپال اندیشه، ص: 460

«خدا فقط می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت [که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند] بزداید، و شما را چنان که شایسته است [از همه گناهان و معاصی] پاک و پاکیزه گرداند».

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» «1».

«سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم».

اولی الامری که بعد از خدا و رسول در آیه شریفه ذکر شده است، بدون شك باید انسانی صد در صد ربانی و ملکوتی و واجد تمام خصوصیات روحی پیامبر، غیر از مقام نبوت باشد، تا ولایت کلیه الهیه از فجر وجود او طالع گردد.

کتاب های مهم اهل سنت از قبیل: «فرائد السمطين»، «صحيح بخاری»، «صحيح مسلم»، «سنن ابی داود»، «مسند احمد حنبل»، «صواعق» ابن حجر، «شرف المصطفى»، «شرح ابن ابی الحدید»، «حلیة الاولیاء»، «مفاتیح الاسرار»، «مناقب خوارزمی»، «فصول المهمة»، «شواهد التنزیل»، «استیعاب»، «ینایع المودة»، «مطالب السؤل»، «کفایة

الطالب»، و... درذیل آیه شریفه، مقام ولایت کلیه رابرای علی ابن ابیطالب و یازده فرزند او که به نام آنها اشاره کرده‌اند ثابت دانسته‌اند.

در کتاب «ینابیع المودة» از ابن عباس روایت شده است:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: اَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ **«2»**.

«شنیدم که رسول خدا می‌فرمود: من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان

(1) - / فاطر (35): 32.

(2) - عیون أخبار الرضا علیه السلام: 64 / 1، باب 6، حدیث 30؛ بحار الانوار 201 / 25، باب 6، حدیث 12.

بريال اندیشه، ص: 461

حسین پاک و معصومیم».

و از سلمان نقل می‌کند: رسول حق دست بر کتف حسین علیه السلام گذاشت و فرمود:

وَإِنَّهُ الْأَمَامُ ابْنُ الْأَمَامِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أئِمَّةٌ أَبْرَارٌ أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ **«1»**.

«و امام فرزند امام است، نه تن از فرزندانش امامان خوبان و امینان معصومند».

و از زید بن ثابت روایت می‌کند:

وَإِنَّهُ لَيُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أئِمَّةً أَبْرَارٌ أَمَنَاءُ مَعْصُومُونَ قَوَّامُونَ بِالْقِسْطِ **«2»**.

«از صلب حسین خارج می‌شود، امامان خوبان، امینان معصوم، ایستادگان به عمل».

ینابیع المودة از فرائد السمطين از مجاهد از ابن عباس روایت می‌کند:

مردی یهودی سؤالاتی از رسول خدا کرد، از جمله پرسید: وصی شما کیست؟ حضرت فرمود:

«أَنْ وَصِيَّيَ وَالْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنُ تَتْلُوهُ أَبْرَارٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ ائِمَّةً».

«به طور قطع جانشین من و خلیفه پس از من، علی بن ابیطالب است و پس از او دو فرزندم حسن و حسین و نه تن از فرزندان از صلب حسین».

عرضه داشت: تمنا می‌کنم که اسامی شریفه آن نه نفر از صلب حسین را برایم بگو. فرمود:

اِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَأَبْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ فَأَبْنُهُ مُحَمَّدٌ، فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَأَبْنُهُ

(1) - بحارالانوار: 304 / 26، باب 41، حدیث 143؛ کفایة الاثر: 44.

(2) - بحارالانوار: 319 / 36، باب 41، حدیث 170؛ کفایة الاثر: 98.

برپال اندیشه، ص: 469

«مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» «1».

«ما چیزی را در کتاب [تکوین از نظر ثبت جریانات هستی و برنامه‌های آفرینش] فروگذار نکرده‌ایم».

و در حجة الوداع که روزهای آخر عمرش را می‌گذرانید پروردگار آیه شریفه:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» «2».

«امروز دین شما را کامل کردم».

را فرستاد و نعمت خود را تمام کرد، موضوع امامت از اتمام دین است که دین به وسیله آن کامل می‌گردد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبل از این که از جهان رخت بربندد، معالم دین را برای مردم روشن کرد و راه آنها را واضح و روشن بازگذاشت، و مسلمانان به طرق حق راهنمایی شدند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب علیه السلام را برای مسلمانان پیشوا و راهنما قرار داد، و هر چه امت به آن نیاز داشتند برای آنان بیان کرد.

هر کس گمان کند که خدای متعال دین خود را تکمیل نکرده، کتاب خدا را انکار نموده، و هر کس کتاب خدا را انکار کند کافر است.

آیا این مردم قدر امام را می دانند، و موقعیت امامت را در میان امت می دانند، تا در مورد انتخاب امام اختیار داشته باشند.

امامت به اندازه ای مقامش بلند، جایگاهش رفیع و عمیق است که عقول مردم حقیقت و کُنه آن را درک نمی کنند، و با رأی و نظریات خود نمی توانند اهمیت آن را درک کنند و یا با اختیار و انتخاب خود امامی را برگزینند، امامت مقامی است که

(1) - / انعام (6): 38.

(2) - مائده (5): 3.

برپال اندیشه، ص: 470

ابراهیم خلیل علیه السلام از طرف خدای متعال به آن مقام برگزیده شد و این مقامی بود که بعد از نبوت به آن حضرت تفویض گردید.

مقام امامت که سومین مقام حضرت ابراهیم بود، از طرف پروردگار به وی تفویض شد، و این خود فضیلتی بود که ابراهیم به آن مشرف گردید.

خدای متعال در قرآن می فرماید:

«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا».

«من تو را برای مردم امام قرار دادم».

حضرت ابراهیم علیه السلام از روی خوشحالی گفت: خداوندا! فرزندان مرا نیز امام و رهبر قرار بده، خدای متعال در پاسخ او فرمود:

«لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «1».

« [پروردگار] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد».

این آیه شریفه امامت ستمکاران را تا روز قیامت باطل ساخت و باید برگزیدگان به این مقام، انتخاب کردند، بعد از آن خدای متعال، امامت را گرمی داشت و آن را در ذریه حضرت ابراهیم که پاک و برگزیده بودند قرار داد و فرمود:

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» «2».

(1) - بقره (2): 124.

(2) - / «و اسحاق و یعقوب را به عنوان عطایی افزون، به او بخشیدیم و همه را افرادی شایسته قرار دادیم* و آنان را پیشوایی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند» [انبیاء (21): 72-73].

برپال اندیشه، ص: 471

مقام امامت در نسل آن حضرت باقی ماند و آنها این مقام را از یکدیگر ارث می‌برند تا آنکه نبوت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، خدای متعال در این مورد فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» «1».

مقام امامت مخصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرار گرفت و پیامبر اکرم نیز این مقام را به امیرمؤمنان تفویض کرد. واگذاشتن مقام امامت به علی علیه السلام به امر پروردگار انجام گرفت و این دنبال همان سنتی بود که از زمان ابراهیم جریان داشت.

مقام امامت پس از علی علیه السلام در ذریه آن حضرت که از برگزیدگان بودند قرار گرفت، برگزیدگانی که از طرف خدای متعال علم و ایمان به آنها عطا شده است خدای متعال در قرآن مجید فرمود:

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» «2».

امامت در فرزندان علی علیه السلام تا روز قیامت خواهد بود؛ زیرا بعد از محمد

(1) - / «مسلماً نزدیکترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند وانتساب معنوی] کسانی‌اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند [از همه به او نزدیک‌ترند] و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است» [آل عمران (3): 68].

(2) - / «و کسانی که دانش و ایمان به آنان داده شده است می‌گویند: بی‌تردید شما [بر طبق قضا و قدر ثبت شده] در کتاب خدا [لوح محفوظ] تا روز قیامت درنگ کرده‌اید و این روز قیامت است، ولی شما [به اینکه قیامت حق است] معرفت و دانش نداشتید» [روم (30): 56].

برپال اندیشه، ص: 472

پیامبری نیست، پس از کجا این نادانان امام را انتخاب می‌کنند؟

امامان از نگاه حضرت رضا علیه السلام

امامت مقام انبیا و میراث اوصیا است، امامت جانشینی خدا، و رسول، امیرمؤمنان، میراث حسن و حسین است.

امامت در اختیار گرفتن امور دین، نظام و انتظام جامعه مسلمین، اصلاح امور دنیا و به عزت رساندن مؤمنین است.

امامت اصل و اساس اسلام است و پایه‌های دین مقدس، به آن بستگی دارد و فروع آن به امامت وابسته است.

با راهنمایی امام، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد انجام می‌گیرد و صدقات اموال و فیه از مردم اخذ می‌شود و در مصارف خود مصرف می‌گردد.

امام است که احکام و حدود دین را امضا می کند، حقوق اشخاص را مراعات می نماید، و کشور اسلام را از دست دشمنان محفوظ نگه می دارد و مرزها را حفظ می کند.

امام حلال خدای متعال را حلال و حرام آن را حرام می کند، در جامعه اسلامی حدود خدای متعال را جاری می سازد، از دین پروردگار دفاع می نماید، مردم را با حکمت و دانش به طرف پروردگار دعوت می کند و آنان را با پندهای نیکو و حجت های بالغه، راهنمایی می نماید.

امام مانند ستاره فروزان و آفتاب تابان است، که روشنائی آن، همه عالم را فراگرفته، و خود در جای بلند است که دست احدی از مردم به آن نمی رسد و دیدگان آن را در نمی یابد.

امام مانند ماه تابان، نور فروزان، چراغ درخشان و ستاره راه نما در شب های تاریک، در بیابان ها و دریاها می باشد.

برپال اندیشه، ص: 473

امام آب گوارا برای تشنگان، و دلیل هدایت، و نجات دهنده از لغزش ها است.

امام مانند آتش در بلندی است که مردم از آن هدایت می گردند و گرمایی است که به وسیله آن کسب انرژی می کنند.

امام راهنمایی است که آدمی را از مهلکه ها نجات می دهد، پس هر کس امام را ترك گوید در هلاکت می افتد.

امام ابر بارنده، باران ریزنده، آفتاب درخشنده و آسمان سایه افکننده، زمین پهن شده، چشمه جوشنده و باغ سرسبز و خرم است.

امام مونس، رفیق، پدر مهربان، برادر همزاد و مهربان تر از مادر نسبت به فرزند کوچک است.

امام پناه بندگان، در هنگام رسیدن به مصیبت های بزرگ می باشد. امام امین خدا در میان مخلوقات، حجت پروردگار در میان بندگان و جانشین خدای متعال در دنیا است.

امام دعوت کننده مردم به طرف خدا، و مدافع حریم حضرت حق است.

امام از گناهان پاک، و از هرعیب و نقصی منزّه است؛ امام از علم مخصوص برخوردار و به حلم بردباری موصوف است، امام نظام دین و عزت مسلمین بوده و کافران و منافقان را هلاک می سازد.

امام یگانه روزگار است که هیچ کس با او قرین نیست و عالمی با وی برابری ندارد. مانند کسی نیست و کسی را نمی توان به جای او گذاشت. امام فضل دانش را بدون کسب و تعلیم فرا می گیرد، و خدای متعال وهّاب علم را به آنان عطا می کند.

پس چه کسی می تواند امام را بشناسد و یا بتواند امام را انتخاب کند، چه قدر مردم از مطلب دورند؟

عقول مردم در این وادی سرگردان، و اندیشه آنان از درک حقایق ناکام است.

برپال اندیشه، ص: 474

خردها در این موضوع حیران، و چشمها کور، بزرگان در این وادی کوچک، حکما و دانایان سرگردان، بردباران از درک آن قاصر و سخنگویان از سخن گفتن عاجزند.

خرمندان به جهل خود اعتراف کرده، و شعراء زیانشان بند آمده، و ادیبان از فهم آن ناتوان شده، و بلیغان زیان بند گردیده اند.

اینان قدرت ندارند مقام آنها را وصف کرده، یا فضیلتی از فضایل امام را بیان کنند، و به عجز و ناتوانی و تقصیر خود، در این موضوع اعتراف دارند. چگونه می توانند امام را با صفات او وصف کرده و یا او را به حقیقتاً تعریف نمایند.

علما و دانایان قدرت ندارند امر امام را درک کنند، و کسی نیست که بتواند جای امام را بگیرد و جامعه را از وجود او بی نیاز کند. مردم نخواهند توانست حقیقت وجودی امام را بشناسند.

امام مانند ستاره است، که کسی نمی تواند بر آن دست یابد و یا حقیقتاً او را وصف کند، پس مردم از کجا قدرت دارند امام را انتخاب نمایند، و کجا عقل آنها به این موضوع خواهد رسید، و در کجا مانند این یافت می گردد؟!

آیا گمان می کنید این فضایل و خصوصیات در غیر آل رسول صلی الله علیه و آله پیدا می شود؟ به خدای متعال سوگند! نفس آنها خودشان را تکذیب کرده، و اباطیل، آنان را به آرزوهای دور و دراز کشانده.

مردم به جایگاه بلند و گذرگاه سختی بالا رفته اند، که از آن مقام بلند قدم هایشان خواهد لغزید، و بر زمین افکنده خواهد شد.

در انتخاب امام به عقل ناقص خود مناضله کردند، و به رأی باطل خویش به مبارزه برخاستند، و چیزی جز دوری از حق را به دست نیاوردند، خدای متعال آنان را بکشد که دروغ و افترا بستند.

آنان مقام مشکلی را برای خود اتخاذ کرده، و سخنان دروغ گفته و افترا بستند

برپال اندیشه، ص: 475

از طریق حق و صراط مستقیم منحرف شدند و در حیرت و سرگردانی فرورفتند، و از روی بصیرت و بینش، امام را ترك کردند.

شیطان کارهای آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد، و آنان را از راه حق بازداشت؛ در حالی که آنها راه درست را تشخیص داده بودند و حق را از ناحق تمیز می دادند.

آنها از امامی که خدای متعال و پیغمبرش اختیار کرده بودند، اعراض نموده و از امامی که خود انتخاب کرده بودند متابعت نمودند؛ در صورتی که قرآن، آنان را مخاطب قرار داده و فرمود:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» «1».

و نیز فرمود:

«وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» «2».

و همچنین فرموده:

«مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ* أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ* أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ* فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» «3».

(1) - / «و پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و [آنچه را بخواهد] بر می گزیند، برای آنان [در برابر اراده او در قلمرو تکوین و تشریع] اختیاری نیست؛ منزّه است خدا و برتر است از آنچه برای او شریک می گیرند» [قصص (28): 68].

(2) - / «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد» [احزاب (33): 36].

(3) - / «شما را چه شده، چگونه حکم می کنید؟* پس آیا متذکر [حقایق] نمی شوید؟* یا شما [بر این ادعای خود] دلیل روشنی دارید؟* پس اگر راستگوید، کتابتان را [که این سخنان را با تکیه بر آن می گوید به میان] آورید» [صافات (37): 154 - 157]

بربال اندیشه، ص: 476

و نیز فرمود:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» «1».

یا این که فرموده:

«و طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» «2».

یا این که:

«قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ* وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ» «3».

یا این که:

«قَالُوا سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» «4».

(1) - / «آیا در قرآن نمی اندیشند [تأقیق را بفهمند] یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد» [محمد (47): 24].

(2) - / «بر دل هایشان مهر تیره بختی زده شده پس [به همین سبب] آنان [منافع جهاد در راه خدا و بهره های آخرتی آن را] نمی فهمند» [توبه (9): 87].

(3) - / «گفتند: شنیدیم در حالی که [از روی حقیقت] نمی شنوند.* قطعاً بدترین مجنبدگان نزد خدا، کران [از شنیدن حق] و لالان [از گفتن حق] هستند که [کلام حق را] نمی اندیشند!* اگر خدا [نسبت به پذیرفتن هدایت، شایستگی و]

خیری در آنان می‌دید، یقیناً ایشان را شنوا [ی حقایق و معارف] می‌کرد، و اگر [با لجبازی و عنادی که فعلاً دارند] آنان را شنوا کند، باز اعراض کنان روی [از حق] می‌گردانند» [انفال (8): 21-23].

(4) -/ «گفتند: شنیدیم و [در باطن گفتند:] نافرمانی کردیم» [بقره (2): 93].

برپال اندیشه، ص: 477

امامت فضل خدای متعال است که به هر کس بخواهد عطا کند، و پروردگار دارای فضل بزرگی است. آنان چگونه می‌توانند، امام را انتخاب کنند، در صورتی که امام عالم است و نادانی در آن راه ندارد، و نگهبانی است که از زیردستان حمایت کرده و آنها را تنها نمی‌گذارد.

امام معدن قداست، پاکی و مرکز عبادت، زهد و علم است. امام به دعوت مخصوص پیغمبر معرفی شده، و از ذریه پاک حضرت زهرا ی بتول می‌باشد. در نسب آن هیچ غل و غشی وجود ندارد، و هیچ صاحب حسبی از نظر شرافت و برتری به آن نمی‌رسد.

امام از خاندان قریش، نسل هاشم و از عترت رسول الله است و با رضایت خدای متعال برگزیده می‌شود.

امام شریف‌ترین اشراف، و فردی از خاندان عبدمناف است، علمش همواره در تکامل، و حلمش کامل می‌باشد. در امر امامت متبحر، در سیاست ماهر و عالم است.

اطاعتش بر بندگان واجب، و همواره به امر خدای متعال قیام و اقدام می‌کند، بندگان خدا را نصیحت کرده، و دین خدا را حفظ می‌نماید.

پیامبران و پیشوایان علیهم السلام همواره موفق به توفیقات الهی هستند، و از علوم خفیه پروردگار، حکمت و دانش او برخوردار می‌گردند، و دیگران از این موهبت محروم می‌باشند، علم و دانش آنان، از اهل زمانشان بالاتر است. خدای متعال می‌فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ

برپال اندیشه، ص: 478

تَحْكُمُونَ» 1».

و همچنین فرمود:

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» 2».

خداى متعال درباره طالوت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» 3».

و به پیامبر خود فرمود:

«وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» 4».

و درباره ائمه اهل بیت فرمود:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا* فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا» 5».

(1) - / «پس آیا کسی که به سوى حق هدایت می کند، برای پیروی شدن شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] داوری می کنید؟» [یونس (10): 35].

(2) - / «و آنکه به او حکمت داده شود، بی تردید او را خیر فراوانی داده اند» [بقره (2): 269].

(3) - / «خدا او را بر شما برگزیده و وی را در دانش و نیروی جسمی فزونی داده؛ و خدا زمامداریش را به هر کس که بخواهد عطا می کند؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست» [بقره (2): 247].

(4) - / «و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد، و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت؛ و همواره فضل خدا بر تو بزرگ است» [نساء (4): 113].

(5) - / «بلکه آنان به مردم [که در حقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می ورزند. تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم.* پس برخی از

آنان [که اهل کتاب‌اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آورند، و گروهی از او روی گردانیده‌اند، و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است» [نساء (4): 53-54].

برپال اندیشه، ص: 479

هرگاه خدای متعال بنده‌ای را برای امور بندگانش انتخاب کرد، به او شرح صدر عطا می‌کند، و دل او را از علم و حکمت سیراب می‌گرداند، و از علوم خود به او الهام می‌نماید، پس از این، از پاسخ سؤالات باز نمی‌ماند و در طریق ثواب، حیران و سرگردان نمی‌باشد.

امام معصوم، مؤید، موفق و مسدد است، از خطا و لغزش مأمون و از اشتباه و خطا مصون می‌باشد، خدای متعال او را چنین خلق کرده که تا برای بندگانش حجت باشد، و شاهد در میان مردم گردد، و این فضیلتی است که خدای متعال صاحب فضل بزرگ است. آیا مردم توانایی دارند چنین امامی را با این صفات اختیار کنند؟ و یا کسی را که اختیار کرده‌اند؛ دارای این صفت می‌باشد؟ تا او را بر دیگران مقدم دارند؟

به خدا سوگند! از حق تجاوز کردند، و کتاب خدای متعال را پشت سرافکندند. گویا نمی‌دانند چه کاری مرتکب شده‌اند، هدایت و شفاء در کتاب خدای متعال است؛ لکن مردم آن را کنار گذاشتند و از هوی و هوس خود پیروی کردند.

خدای متعال آنان را مذمت و سرزنش کرده و از خود دور نموده و فرمود:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعْدَ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» «1».

و نیز فرمود:

(1) «و گمراه‌تر از کسی که بدون هدایتی از سوی خدا از هواهای نفسانی خود پیروی کند، کیست؟ مسلماً خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند» [قصص (28): 50].

برپال اندیشه، ص: 480

«فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمَاهُمْ» «1».

و فرمود:

«كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ» (2).

با مطالعه در عناوین روایات بسیار مهم کافی، درباره ائمه معصومین، متوجه این حقایق می‌شویم:

وجوب پیروی از ائمه، امامان شهدای حق بر خلقتند، ائمه هادیان راه حقند، والیان، حاکمان و گنجینه‌های علوم الهی‌اند، خلفای خدا در زمین، ابواب دانش و رحمتند، نور الهی در بین خلقتند، ارکان زمین‌اند، محسود حاسدان‌اند، آیات حق در قرآنند، بودن با آنان واجب است، اهل ذکرند، راسخین در علمند، علم در سینه آنان ثابت است، وارث کتاب و برگزیدگان حضرت معبودند، قرآن مردم را به واسطه آنان هدایت می‌کند، نعمت ذکر شده در کتابند، محل عرض اعمالند، معدن علم، شجره نبوت و مختلف الملائکه‌اند، وارث علومند، عالم به تمام زبان‌ها و دارای علوم کتاب آسمانیند، تمام علوم قرآن نزد آنهاست، صاحب اسم اعظمند، دارای علوم انبیا، رسل و فرشتگانند، آگاه به غیبند.

آری! واقعیات و حقایقی که در سطور گذشته از آیات و روایات خواندید، همه درامام معصوم تجلی دارد، سرچشمه ولایت مطلقه در وجود

(1) - / «و بر کافران هلاکت و نابودی باد و [خدا] اعمالشان را باطل و تباه ساخت» [محمد (47): 8].

(2) - / « [این عمل زشتشان] نزد خدا و نزد اهل ایمان مایه دشمنی بزرگ است؛ این گونه خدا بر دل هر گردنکش زورگویی، مُهر [نیره‌بختی] می‌نهد» [غافر (40): 35].

برپال اندیشه، ص: 481

مقدس آنان است، ولایتی که از پیامبر به آنان رسیده، و از حضرت حق به پیامبر؛ پس در حقیقت ولایت امام معصوم، همان ولایت پیامبر و ولایت پیامبر ولایت خداست، که آیین حق، نظام هستی و حیات انسانی مردمان، در سایه این ولایت قابل حفظ است.

در حقیقت ائمه معصومین علیهم السلام بودند که بدون اندک تمایل شخصی، و با گذشت و فداکاری، نگهبانی دین را در قلمرو احکام و وظایف به عهده گرفته و تا نفس‌های آخر با انحراف و شیوع بدعت‌های ویرانگر، مبارزه کردند.

در شرایطی که اجتماع دورانشان مساعد و آماده پذیرش بوده است، مأموریت خود را در سطح اجتماع انجام داده‌اند، و در هر زمانی که شرایط اجتماعی با اجرای مأموریت آنان مساعد نبوده، به تربیت افرادی می‌پرداختند که بتوانند در صورت امکان، نگهبانی دین را عهده بگیرند، و آن را انجام دهند.

در سرگذشت زندگی هر يك از ائمه معصومین علیهم السلام، تربیت شدگانی دیده می‌شوند، که به اصطلاح، هر يك از آنان، شایسته منصب پیشتازی در سازندگی‌های انسانی بوده‌اند «1».

آری! با توجه ائمه طاهرين به این معنی که بشر به طور ضروری، جهت اداره امور حیات، در همه زمینه‌ها، به طور صحیح احتیاج به حکومت دارد، و به ارشاد معنوی نیازمند است، و این که دین خدا باید تا قیامت از انحراف و بدعت‌ها مصون بماند، با نور فرهنگ پاك الهی خود، انسان‌هایی تربیت کردند، تا اهداف آنان را تعقیب نمایند.

آنان فقه و فرهنگی از خود به جای گذاشتند که از آن تعبیر به فرهنگ اهل بیت و مدرسه ائمه معصومین می‌شود، تا از برکت آن فقه، فرهنگ و مدرسه،

(1) - / شرح نهج البلاغه: 2 / 280.

برپال اندیشه، ص: 482

شخصیت‌های فقهی، فرهنگی و علمی با عنایت خدا به وجود آیند؛ تا در هر عصری بدعت مبدعان، شرك مشرکان، کفر کافران و اباطیل باطلان، حکومت ستمگران، ظلم ظالمان، استعمار و استثمار شیطان صفتان را در هم شکنند. آئین حق را از انحراف حفظ کنند، خفتگان را بیدار نمایند و همراه با جهاد نفس، جهاد با زبان، جهاد با قلم و مال از چراغ پرفروغ حق نگهداری کرده، و نفوس مستعده را با فقه، علم، درایت، بینش و بصیرت خود تربیت و به رشدکمال برسانند.

ائمه معصومین با کمک آیات قرآن مجید، و روایات بسیار مهمی که از خود به جای گذاشتند، که معتبرترین کتب حدیث آنها را با سلسله سند صحیح نقل کرده‌اند، این گونه شخصیت‌های فقهی، علمی، بصیر و دانا را با تمام وجود تأیید کرده، و موجودیت آنان را در عصری جهت حکومت بر امت و ارشاد معنوی آنان، تقنین قوانین لازم بر اساس اجتهاد، به عنوان نایب عام و جانشین امام، و در يك کلمه فقیه جامع‌الشرایط، به رسمیت شناخته، و همراه با بیان يك سلسله شرایط، که در روایات آمده و در فصل بعد به قسمتی از آن اشاره می‌شود، آنان را به امت شناسانده و ولایت، امارت و

حکومتشان را همچون ولایت و حکومت خود و رسول الله دانسته، پیروی از آنان را بر همگان واجب کرده و رد آنان را در هر زمینه‌ای رد خود دانسته‌اند.

این همان معنایی است که در کتب فقهی استدلالی، از آن تعبیر به «ولایت فقیه» شده است که در عصر غیبت، چونان زمان پیامبران و امامان باید محور حیات و حرکت و رشد و کمال امت و مصونیت وی از هر خطری باشد.

منفعت و سود ولایت وجود مقدس عالم بزرگ، فقیه عظیم‌القدر، عارف معارف بصیر به زمان، حضرت امام خمینی رحمه الله در این عصر، همچون عصر رسول خدا و ائمه طاهرين جهانگیر شد و اگر اعمال ولایت آن رهبر بزرگ نبود،

برپال اندیشه، ص: 483

شیرازه دین و ملت در این زمان از هم پاشیده می‌شد، و از اسلام ناب محمدی چیزی باقی نمی‌ماند.

آری! ولایت او طوفان کفر و شرک، زندقه و فساد، طاغوت و طاغوتیان داخل و خارج را در هم شکست و امت اسلام را در مسیر راستین اسلام قرار داد.

آری! نور ولایت او می‌رود که به خواست خدا جهان را آماده ظهور عدل جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کند، ان شاء الله.

ولایت فقیه

در این زمینه از طرح بحث فقهی و استدلالی مسئله صرف‌نظر می‌کنیم، مفصل این مسئله را از جهت فقهی می‌توانید در کتب بسیار مهم اسلامی، از قبیل: معتمد و مستند که از نوشته‌های «ملا مهدی» و «ملا احمد نراقی» این دو عالم بی‌نظیر است، مکاتب «شیخ انصاری» معروف به خاتم المجتهدین، کتب «شیخ طوسی» و «علامه حلی» و کتاب «ولایت فقیه» حضرت امام خمینی قدس سره ملاحظه کنید.

این مقاله اقتضای شرح این محور عظیم دینی را ندارد، علاوه بر این در زمان مرجعیت، حضرت امام خمینی قدس سره مسئله ولایت فقیه و منافعش که قطع دست اجانب و از بین رفتن حاکمیت آنان از سر ملت اسلام، و برپایی حکومت قرآن بود، چنان درخشید که اثباتش فعلاً نیاز به جدال و بحث و برهان و استعداد ندارد و به قول معروف چون خورشید غیر قابل انکار است.

در این قسمت فقط به ذکر پاره‌ای از روایات مربوط به ولایت فقیه، و شرایطی که عامل تجلی ولایت در يك انسان الهی است، قناعت کرده و عظمت مسئله را از دید روایات، عرفان و اخلاق بررسی می‌کنم:

عن عمر بن حنظله قال: سَأَلْتُ ابا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ اصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا

برپال اندیشه، ص: 484

مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقَضَاءِ اِيْحِلْ ذَلِكَ وَقَالَ:

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَأَمَّا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَأَمَّا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَمَا أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ، قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ بِمَنْ قَدْ رُؤِيَ حَدِيثُنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا، وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حُكْمًا فَإِنَّ قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَأَمَّا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرِّكَ بِاللَّهِ «1».

مرحوم «کلینی» در کتاب ارزشمند «کافی» به اسنادش از «عمر بن حنظله» نقل می‌کند:

از امام صادق علیه السلام از وضع دو مؤمن که در دین یا ارث اختلاف دارند و به پادشاه و یا قاضی حکومت مراجعه می‌کنند سؤال کردم که: این مراجعه و اخذ دین، یا ارث حلال است؟ امام فرمود: «مؤمنان نه تنها در دین و ارث، بلکه در حق و باطلی اگر به آنان که صلاحیت حکومت ندارند و از جانب شرع منصوب نیستند مراجعه کنند رجوع به طاغوت است. آنچه با قدرت و زور از آنان بگیرند گرچه حق شرعی آنان باشد سُحت است، چرا که از دست طاغوت گرفته‌اند و خدای متعال در قرآن مجید به تمام مردم مؤمن دستور داده که: به طاغوت و تمام شئونش کفر ورزید».

عرضه داشتم: پس چه کنند؟ فرمود: «توجه کنند به کسی که فرهنگ ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام صاحب نظرند، و شناخت و معرفت به احکام دارند، به حکومت آنان در بین خود رضایت دهند؛ که ما آنها را از

(1) -/کافی: 67/1، باب اختلاف الحدیث، حدیث 10؛ وسائل: 34/1، باب 2، حدیث 51.

جانب خود به خاطر آن شرایط، حاکم بر شما قرار داده‌ایم؛ چون برابر با برنامه‌های ما حکم کنند، هر کس از حکم آنان سرپیچی کند، حکم الهی را سبک شمرده و ما را رد کرده‌اند و ردّ ما ردّ بر خداست و ردّ بر خدا عین شرک است».

در این روایت که تمام فقهای بزرگ، از آن تعبیر به «مقبوله» کرده‌اند، و از دلایل اثبات ولایت فقیه است، امام ششم حکومت شاهی، سلطنتی و ادارات آن به خصوص قاضی و دادگستری آن را رد کرده، و جمیع افراد آن حکومت را طاغوت دانسته، و مخالفت با آن را به حکم قرآن واجب اعلام کرده و رجوع به آنان را مطلقاً حرام نموده و اخذ حق را از دست آنان سخت به دست آورده و در حقیقت تمام مردم مؤمن را راهنمایی کرده که سلطنت شاهنشاهی و حکومت غیر اسلامی را بگذارید تا ریشه کن شود و کاختن ویران گردد.

از طرف دیگر تربیت شده واجد شرایط را، از جانب خود حاکم حقیقی معرفی کرده و رجوع به حکومت او و قبول قوانینش را واجب دانسته و پشت کردن به احکام آن حکومت را رد بر امام معصوم و رد بر امام معصوم را رد بر خود قلمداد کرده است.

آری! این است جایگاه با عظمت ولایت فقیه، که نظام حیات ظاهری و باطنی جامعه، پس از امام معصوم به آن وابسته است. بی‌تردید عدم پذیرش آن، مخالفت صریح با وجود مقدس حضرت الله و پیامبر و امامان معصوم است، که اگر ولایت فقیه نبود، ائمه و غیبت امام دوازدهم نبود، به قول حضرت سیدالشهداء: «وعلی الاسلام والسلام می‌شد».

اگر کسی به مسئله مورد بحث، در روایت ایراد کند، که مورد «دین» و «ارث» است از تنگ نظری و عدم دقت در آیات و روایات و وضع جامعه اسلامی است، علاوه بر این که در بحث اصول فقه ثابت شده است که: مورد مخصص نیست.

برپال اندیشه، ص: 486

2- و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم وانا حجة الله عليهم «1».

«و اما در رویدادهایی که واقع می‌شود (مسائل مستحدثه) به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ پس آنها حجت و گواه منند و من حجت و گواه خدا بر آنهاست».

این فرمان صریح حضرت حجة‌ابن‌الحسن مهدی علیه السلام است که به امت اعلام فرموده است که در تمام حوادث و پیشامدها، به راویان حدیث که مصداق اتم و اکملش فقیه واجد شرایط است مراجعه کنید؛ چرا که آنان از جانب ما بر شما حجت و ما بر آنان حجت هستیم.

رجوع به فقیه، درباره حادثه‌ای می‌تواند جنبه‌های مختلفی داشته باشد که منشأ آن یا جهل به حکم آن حادثه، و یا جهل به وجود آن، و یا جهل به حق و باطل در آن است. در تمامی این موارد سه گانه، به وسیله فتوا در اول و صدور حکم و تشخیص در دوم و حکم قضایی در سوم مشکل حل می‌شود، و صدق مراجعه به فقیه تحقق پیدا می‌کند. در حقیقت عبارت: «فارجعوا فیها» شامل تمام وظایف از فتوا، حکومت و قضاء می‌باشد «2».

3- عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ: قُلْ لَهُمْ: أَيَاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعِطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَاتَنَا وَحَرَامَاتِنَا فَأَيُّ قَدْ

(1) - / وسائل الشیعة: 140 / 27، باب 11، حدیث 33424؛ بحارالانوار: 90 / 2، باب 14، حدیث 13.

(2) - / حاکمیت در اسلام: 311.

بريال اندیشه، ص: 487

جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا أَيَّاكُمْ أَنْ يَخَاصِمَ بَعْضُكُمْ إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ «1».

ابی خدیجه می‌گوید: امام صادق علیه السلام مرا در نزد برادران مؤمن از اصحابمان فرستاد و فرمود:

«به آنان بگو: چون بین شما خصومتی واقع شد، یا در مسئله اخذ و عطا، پیش‌آمدی شد، بترسید از این که به فاسقان، که حکومت را از دست ما ربوده‌اند، مراجعه کنید، مردی آگاه به حلال و حرام ما را از میان خود برگزینید، که من او را در تمام امور، قاضی شما قرار دادم، پس از مراجعه به دستگاه سلطنت و حکام جور پرهیزید».

اطلاق آیاتی چون آیه شریفه:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» «2».

«خدا قاطعانه به شما فرمان می‌دهد که: امانت‌ها را به صاحبانش بازگردانید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید».

قبول حکومت اسلامی را از طرف امت واجب، و پذیرش حکومت غیر حق را حرام می‌داند، که با توجه به عمق این آیه و آیات نظیر آن، عظمت مقام و جایگاه ولایت حاکم عادل؛ یعنی فقیه جامع الشرایط، به دست می‌آید.

طایفه شیعه دوازده امامی، پس از ولایت‌الله و رسول‌الله و امامان معصوم و پس از امامان معصوم در غیبت امام دوازدهم، با جان و دل ولایت فقیه را به عنوان نایب امام پذیرفته‌اند، و حاکم واقعی را فقیه جامع الشرایط می‌دانند،

(1) - / تهذیب: 303 / 6، باب 92، حدیث 53؛ وسائل الشیعة: 139 / 27، باب 11، حدیث 33421.

(2) - / نساء (4): 58.

برپال اندیشه، ص: 488

و دیگران را حکام جور به حساب آورده و آنها و حکومتشان را غاصب و باطل تلقی می‌کنند. تا آنجا که دولت‌ها را مالك چیزی نمی‌دانند؛ زیرا از طرف امام عصر یا نایب امام مجاز نبوده‌اند و از این روی بوده و هست که در مواقع ضروری، در کشورهای اسلامی، در حل مشکلات و دفاع از حریم اسلام مسلمین، دست به طرف فقهای وقت دراز کرده، حکم جهاد و غیره از آنان می‌گرفتند و به عنوان وظیفه شرعی به آن عمل می‌کردند و جان عزیز خود را به دستور آنان در راه اعلای کلمه حق فدا می‌نمودند.

اینها دلیل بر نوعی ارتکاز متشرعه، بر ثبوت ولایت و تصرف برای فقیه است؛ یعنی تصرف در امور اجتماعی و سیاسی می‌باشد، که لااقل از طریق ولایت حسبیه، حق تصمیم‌گیری در کارهای ضروری اجتماعی، از طریق احادیث برای فقیه جامع الشرایط ثابت است و احادیث مثبت ولایت، در حقیقت کما و تاییدی بر همین حقیقت ارتکازی است.

به همین خاطر مرجع بزرگ و محقق کم‌نظیر مرحوم آیت الله «نائینی» در کتاب «تنبيه الامّة» صفحه 46 نسبت به قطعی بودن وجود ولایت، حفظ نظم و اداره کشور اسلامی برای فقیه، و این که از واضح‌ترین امور حسبیه است چنین می‌فرماید:

«از جمله قطعیات مذهب ما و طایفه امامیه این است که: در عصر غیبت (علی مغیبه السلام) آنچه (از ولایت نوعیه) را که عدم رضایت شارع مقدس به اهمال آن حتی در این زمینه معلوم باشد وظایف حسبیه نامیده، و ولایت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم، حتی با عدم ثبوت نیابت عامه، در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع

مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام؛ بلکه اهمیت وظایف مراجعه به حفظ نظم ممالك اسلامیه از تمام امور حسبیه از اوضح قطعیات است. بنابراین ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر

برپال اندیشه، ص: 489

غیبت در اقامه وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود».

4- عَنِ الرُّضَا عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ: قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْوُونَ عَنِّي أَحَادِيثِي وَسُنَنِي فَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي «1».

حضرت رضا از پدران بزرگوارش روایت می کند، رسول خدا سه بار فرمود:

«خداوندا جانشینان مرا مورد رحمت قرار ده، عرضه داشتند: جانشینان شما کیانند؟ فرمود: آنان که پس از من می آیند و حدیث و سنت مرا برای مردم بازگو می کنند و آن را به مردم یاد می دهند».

بدون شك، چنانچه بزرگترین فقهای ما در ذیل این حدیث فرموده اند؛ منظور رسول خدا از این گفتار، حدیث و سنت واقعی است، نه ظاهری و صوری، و به دست آوردن سنت واقعی آن حضرت، جز با تحقیق و بررسی کامل از لحاظ روایات معارض و روایات تقیه ای و معارض با قرآن و سپس طرح اخبار نادرست و غیر اینها، از مقدمات عملی نخواهد بود.

شناخت حدیث و سنت واقعی، به آگاه بودن به ادبیات عرب، معانی و بیان، رجال، درایه، اصول، فقه، فلسفه، حکمت، عرفان، لغت، تفسیر و تاریخ قرآن نیازمند است؛ بنابراین از متن روایت، به انضمام قرائن خارجیه، معنای فقاهت فهمیده می شود. پس باید همه به این نکته توجه داشته باشند که نقل حدیث و سنت، بدون درک و فهم آن، و شناخت صحیح از ناصحیح آن، موجب شایستگی جانشینی از معصوم نیست.

در روایتی که قطب راوندی نقل کرده و کتاب با عظمت «مستدرک الوسائل»

(1) - / عیون اخبار الرضا علیه السلام: 37 / 2، باب 31، حدیث 94؛ وسائل: 92 / 27، باب 8، حدیث 33298.

برپال اندیشه، ص: 490

جلد 3 ص 185 باب 8 حدیث 48 آن را ثبت نموده است، رسول خدا فرمود:

رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى خُلَفَائِي قَالُوا: وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُحْيُونَ سُنَّتِي وَيُعَلِّمُونَهَا عِبَادَ اللَّهِ وَمَنْ يَخْصُرُهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْأِسْلَامَ فَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ «1».

«رحمت خدا بر جانشینان من، گفتند: آنان کیانند؟ فرمود: آنها که سنت مرا زنده می کنند و به بندگان حق می آموزند و کسی که مرگ او برسد در حالی که در طلب علمی است که باعث حیات اسلام است، که چنین انسان حق گوئی، مقرب و بین او و پروردگار جز درجه ای فاصله نیست».

از لحن حدیث بالا به خصوص جملات احیای سنت و روش رسول خدا، تعلیم دین به بندگان و طلب دانش برای زنده نگاه داشتن اسلام، به خوبی استفاده می شود که منظور از «خلفا» فقهای هستند که اعلای کلمه حق به علم و فقاقت و زحمت آنان بسته است.

این معنا یعنی مقام خلافت و قرب به حق، بدون شك در خور ناقل حدیث نیست؛ بدین ترتیب این دو روایت نیز در جریان بحث و اثبات ولایت فقیه است، و بر این اساس فقهای جامع الشرایط خلفای رسول خدا هستند.

از لوازم معنای «خليفة» انتقال شئون و مقامات اصل به فرع است. نظیر مفهوم نیابت و وکالت؛ ولی از آنجا که حدود انتقال در اختیار انتقال دهنده است، باید اراده و منظور گوینده را در مراحل انتقال، به دست آورد که آیا مطلق منصب های قابل انتقال را به جانشین خود منتقل نموده، یا برخی از آن را؟

روی این حساب اگر کسی مثلاً دارای ده سِمَت و مقام باشد، می تواند همه آنها را به دیگری منتقل کند، البته در صفات قابل انتقال، با توجه به مطالب فوق

(1) - مستدرک الوسائل: 300 / 17، باب 8، حدیث 21403 - 48.

برپال اندیشه، ص: 491

چنانچه اطلاق گفتار رسول اکرم را در نظر بگیریم که فرمود:

اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي.

و در آن هیچ گونه قیدی ذکر نکرده؛ یعنی خلافت را به سمت معین و مورد خاصی جهت نداده، می توان به طور قطع و بدون تردید گفت: فقها در همه شئون رسول اکرم، منهای نبوت و موارد استثنایی دیگر، قائم مقام آن حضرتند.

بنابراین از آنجا که می توانیم بگوییم که تمام مراحل ولایت پیامبر، به علما منتقل شده است، به راحتی می توان گفت: ولایت فقیه ولایت کلیه مطلقه است.

محقق بزرگ مرحوم سید اصفهانی در حاشیه مکاسب صفحه 213 در مقام استدلال به این حدیث می گوید: **الخليفة بقول مطلق، من يقوم مقام من استخلفه في كل ما هو له.**

خليفة در صورتی که در روایت بدون قید بیاید و به طور مطلق ذکر شود، کسی است که جانشین ولایت مستخلف، در تمام اموری که برای مستخلف ثابت است می باشد.

حضرت امام خمینی قدس سره در کتاب «بیع» جلد 2 صفحه 467-470 این معنا را انتخاب کرده و براتفاق و عموم آن تکیه کرده است.

5- قال رسول الله...

الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا، وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ «1».

«علما وارثان انبیانند، پیامبران طلا و نقره به ارث نمی گذارند، ارث به جا مانده از آنان دانش است، هر کس از آن دانش بهره گیرد، در حقیقت بهره

(1) -/ کافي: 2/ 1، باب ثواب العالم والمتعلم، حدیث 1؛ بحارالانوار: 1/ 164، باب 1، حدیث 2.

بريال اندیشه، ص: 492

شایانی برده است».

اگر کسی بگوید منظور از علما در این روایت، ائمه معصومین علیهم السلام هستند، پاسخش این است که جملات ابتدایی روایت که فرموده: کسی که راه علم جویی بپیماید راه بهشت را پیموده و ملائکه بالهای خود را به احترام طالب علم فرود می آورند و اهل آسمانها و زمین برای خواهان علم طلب آموزش می کنند و...

مناسب با مقام شامخ امامان علیهم السلام نیست؛ چرا که علم آنان علم لدنی و خدادادی است، از جمله: **الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ** از دید فهم عرفی، چنین استنباط می شود که علما وارث انبیا هستند، نه وارث عنوان آنها، "نبا" پس از اطلاق ارث، شامل تمام شعب انبیا به استثنای نبوت و ویژگی های الهی مانند عصمت خواهد شد؛ بنابراین، در نبود معصوم، فقیه جامع الشرایط دارای انواع ولایت ها نسبت به مردم است، و به تعبیر روشن تر فقیه دارای ولایت مطلقه است.

6- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُولِ... «1».

در این حدیث آمده که: فقها، امینان انبیا در جامعه انسانی هستند. امانت رسولان که به دست فقیهان سپرده شده است، بدون شك همان ولایت و زعامت است، که در سایه آن، برای تبلیغ احکام الهی و تشکیل حکومت و دفع خطرات داخلی و خارجی، از حیثیت اسلام دستشان باز باشد، نشستن در خانه و جواب چند مسئله عوام الناس را دادن، کسی را امین انبیا نمی کند.

و اگر منظور از امانت، امت باشد، باز حفظ مسئولیت امت، از طریق تبلیغ دین و دفع دشمنان از سر ملت، معنا می دهد و در نتیجه باید بر اساس این روایت به طور قاطع گفت:

ولایت مطلقه برای فقها ثابت است؛ زیرا امین بودن بر یکی از موضوعات

(1) - / کافی: 26 / 1، حدیث 5؛ بحارالانوار: 36 / 2، باب 9، حدیث 38.

برپال اندیشه، ص: 493

حیات امت، ولایتی را متناسب با آن موضوع ایجاب می کند، که در حقیقت نوعی ولایت بر حفظ آن موضوع به شمار می آید از باب مثال:

امین بر احکام / با ولایت فتوی

امین بر امت / با ولایت زعامت و رهبری

امین در مراعات و خصوصیات / ولایت قضا

امین بر موضوعات صرفه / ولایت حکم

امین بر اموال عمومی و دولتی / ولایت بر بیت المال

و به عبارت روشن‌تر: تمام ولایت‌هایی که به عنوان رهبری، ارشاد، حکومت و حفظ نظم برای پیامبر و امام ثابت بوده، مانند ولایت فتوی، قضا که شئون رهبری و ارشاد است، ولایت زعامت و اجرای حدود و ولایت بر بیت المال که از شئون حاکمیت و لزوم حفظ نظم است، انتقال آن به فقها با استناد بر حدیث مزبور قابل قبول است.

7- حضرت سیدالشهداء علیه السلام در بخشی از يك سخنرانی که در موضوع امر به معروف و نهی از منکر ایراد فرموده است، گروهی از علما را که به علت سهل انگاری و سازشکاری با دستگاه حاکمه، موقعیت و وظیفه اجتماعی خود را از دست داده و در نتیجه، آن کارهایی که باید علما انجام می‌دادند، به دست دولت‌های ظلم افتاده و حق حاکمیت که باید از آن علمای اسلام می‌بود و دیگران غاصبانه از دست ایشان گرفته‌اند، به شدت مورد ملامت قرار داده و می‌فرماید:

«مصیبت و بیچارگی شما از همه مردم بزرگ‌تر است؛ زیرا مقام رهبری را از دستتان گرفتند؛ ولی شما هیچ توجه به این موضوع پیدا نکردید، چه آنکه جریان امور کشور، ملت، احکام تشریعی و قضایی باید به دست عالمان بالله که در رابطه با حق در کمال خلوص و شهامت انجام وظیفه می‌کنند، باشد.

آنان که امین بر حلال و حرام و پاسدار احکام اسلامی می‌باشند، ولی متأسفانه

برپال اندیشه، ص: 494

این مقام و منزلت از شما سلب شده و آن نبود مگر به علت دوری و انحرافات از حق و اختلافات در سنت رسول‌الله، با آن همه روشنی و وضوح، اگر شما برای خدا صبر و تحمل مشقت‌ها را نموده بودید، بالاخره پیروزی با شما بود و زمام امور الهی به دست شما می‌افتاد، و فرمان‌ها از طرف شما صادر می‌شد و نتیجه آن به سوی شما باز می‌گشت؛ ولی شما خودتان راه ظالمان را باز کردید و مقام و منزلت خود را به ایشان سپردید و کارهای خود را به ایشان واگذار کردید، تا آنجا که اینان بدون پروا، در همه امور، روی حدس و گمان خود عمل می‌کنند و اعتنائی به حکم خدا ندارند. راه شهوترانی و خودکامگی را پیش گرفته، سلطه اینها نبود مگر به علت فرار شما از مرگ، و علاقه شما به لذت‌هایی که حتماً از شما جدا خواهد شد. شما ضعیفا و بیچارگان را به دست ایشان سپردید، تا آنکه برخی را با قهر و ستیز به بندگی و عبودیت کشیدند، و عده‌ای را ضعیف نموده و به تنگی معیشت و زندگی واداشتند....»

آنچه در این سخنان حضرت سیدالشهداء درباره مسئله ولایت فقیه است، جمله نورانی: «مَجَارِی الْأُمُورِ وَالْأَحْکَامِ عَلَی اَیْدِی الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ» می باشد «1».

به خوبی از این جمله استفاده می شود که اداره امور کشور اسلامی، در تمام مراحل و شئونش باید به دست علما بالله؛ یعنی علمایی که در رابطه با خدا، مصالح و مفسدات اجتماعی شئون مردم را رعایت می کنند انجام گیرد.

علاوه براین، از فرمایشات امام علیه السلام چنین استفاده می شود که ولایت فقیه حتی در زمان معصوم نیز ثابت است؛ زیرا خطاب حضرت به علمای زمان خود می باشد، اگر کسی بگوید ولایت امام اولویت دارد، آیا این دو ولایت یا این دو حکومت، در عرض هم ممکن است؟

(1) - مستدرک الوسائل: 315 / 17، باب 11، حدیث 21454 - 16؛ بحارالانوار: 79 / 92، باب 1، حدیث 37.

برپال اندیشه، ص: 495

باید گفت: که در بود و نبود این دو ولایت، در يك زمان، هیچ معذوری وجود ندارد؛ زیرا از لحاظ رتبه در طول یکدیگرند، بدین ترتیب که ولایت فقیه فرع ولایت امام است؛ ولی هر دو در يك زمان، و باید این چنین باشد.

زیرا حکومت اسلامی، مانند سایر حکومت ها، باید دارای يك حکومت مرکزی باشد، که در زمان حضور، با شخص امام علیه السلام خواهد بود و نیز دارای حکومت های محلی که در استان ها و شهرها اداره امور را به دست بگیرند، و آن با فقهای جامع الشرایط است که همگی تابع حکومت مرکزی باشند.

محقق بزرگ، فقیه عارف، فیلسوف نامدار، ملامهدی نراقی در کتاب «عوائد» صفحه 187 و 188 بحث بسیار جالب، محکم و متینی در این زمینه دارد که در ضمن آن می فرماید:

وقتی روایات کتب معتبر از فقها تعبیر به: وارث انبیا، امین الرسل، خلیفة الرسول، حصین الاسلام، مثل الانبیاء، بمنزلتهم، الحاکم، القاضی، الحجة من قبلهم، انه المرجع فی جمیع الحوادث، ان علی یده مجاری الامور و الاحکام، و انه الکافل لایتامهم، بنماید چه جای شکی در ولایت مطلقه آنها باقی می ماند، که اگر دارای همان ولایت رسول الله و امامان معصوم نباشند، صدور این روایات، نقض غرض است.

المقام الثانی فی بیان وظیفۃ العلماء الابرار و الفقهاء الاختیار فی امور الناس و ما لهم فیہ الولاية علی سبیل الکلیۃ فنقول و بالله التوفیق: ان کلیۃ الفقیه العادل تؤولیه و له الولاية فیہ امران:

أحدهما: كلما كان للنبي و الامام الذين هم سلاطين الانام و حصون الاسلام فیہ الولاية كان لهم فلفقیه ایضا ذلك الا ما اخرجہ الدلیل من اجماع أو نص أو غیرهما...

برپال اندیشه، ص: 496

در قسمت اخیر جملات می‌فرماید: آنچه در آن برای پیامبر و امام که امرای مردم و حصون اسلامند، ولایت هست، عین همان ولایت برای فقیه هست، مگر چیزی که به اجماع یا نص معتبر، از این عرصه خارج باشد.

آنچه در این بخش خیلی مهم به نظر می‌رسد، این است که: در هر عصری کدام فقیه مصداق حقیقی این روایات بسیار مهم است، تا ولایت رسول‌الله و امام معصوم از فجر وجود او طالع شود و امت در مدار ولایت او قرار گیرند، تا هم دین خدا و هم امت اسلامی از دستبرد حوادث مصون بمانند.

در این زمینه اگر بخواهد تمام جوانب مسئله بررسی شود، از جزوه‌نویسی خارج و کار به بیش از چند جلد کتاب خواهد کشید، بالاجبار به عناوین شرایط اشاره می‌شود، و در پایان اگر لازم بود پاره‌ای از روایاتی که شرایط مؤمن حقیقی را که مصداق اتم و اکملش فقیه جامع شرایط است، برای حسن ختام ذکر خواهیم کرد:

1- دارای معرفت و عرفان به حق و قیامت باشد، آن چنان که در حوزه جاذبه عشق به محبوب قرار گیرد و مجذوب گردد و از پی آن جذبه، قدم در راه سلوک، به وادی عروج برسد. آنچنان که در وادی عروج ترك غیر حق کند و با تمام وجود، از غیر هوی، هوس و حرص به امور مادی، به خصوص مقام و منصب ریاست برهد، و در عمق وجود و حقیقت هویتش جز خدا نماند.

2- وادی اسلام و ایمان را طی کرده به عرصه‌گاه احسان برسد، احسانی که در کلام رسول خدا آمده:

الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ «1».

«احسان آن است که طوری خدا را عبادت کنی که گویی او را می‌بینی و اگر تو او

(1) - بحارالانوار: 62/116، باب 1.

برپال اندیشه، ص: 497

را نمی بینی او بدون شك ترا می بیند».

که این مقام که در حقیقت مقام خلوص، صفا، پاکی و حقیقت واقعیت است و برای کسی میسر نیست، جز این که خود را در اعتقاد به حق قیامت، قرآن، نبوت و قیامت و امامت ائمه طاهرین، به نقطه باور کشف و شهود برساند.

3- باید در علم و معارف اسلامی در حد لازم، استاد دیده باشد و در کوشش، فعالیت، بحث و مباحثه پروانه وار چرخیده باشد که به تصدیق اهل فن، متخصصین امور الهی، از چشمه پر فیض اجتهاد سیراب گشته، و در هر حادثه ای قدرت استنباط حکم الهی را در خود بیابد و محض خوشنودی دوست به اعلام فتوا اقدام نماید و در فتوایش نظری جز اعلاء کلمه حق نداشته باشد.

4- از عقل کامل و لب راجح، که در سایه ایمان، اخلاص و عمل صالح به دست می آید بهره داشته باشد، تا عمق هر چیزی را درک کند و روابط حوادث و مسائل و موضوعات را، با میدان حیات بفهمد، و در هیچ زمینه ای مغلوب تحمیلات فرهنگ غیر حق و حوادث زمان و خیالبافی های دشمنان نشود.

5- در زمینه علم، قدرت، آبرو، مال، حیثیت اجتماعی دارای سخاوت وجود باشد که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

السَّخَاءُ مِنْ اخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا وَلَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذَالِيْقَيْنٌ وَهُمْ عَالِيَةٌ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِيْنِ... «1».

«سخاوت اخلاق پیامبران و ستون دین است، مؤمن، مؤمن نیست مگر سخی است و سخی، سخی نیست مگر صاحب باور و همت بلند است چرا که سخاوت شعاع نور باور است».

6- دارای شجاعت باشد، که آن عبارت از قوت قلب و قدرت روح است، تا

(1) - / مستدرک الوسائل: 17 / 7، باب 2، حدیث 7521 - 14؛ مجموعه ورام: 170 / 1.

برپال اندیشه، ص: 498

بتواند با حوادث مقابله کند و با کافران، منافقان و مشرکان جهت حفظ اسلام و امت اسلام درافتد، و راه حق را همراه با امت، در عین تمام مشکلات، تا رسیدن به پیروزی یا شهادت پیماید.

7- دارای عفت چشم، گوش، زبان، دست، قدم، شکم و شهوت باشد، که از همه جهت مورد اطمینان امت قرار گیرد، و با آبروی الهی و اسلامی اش بتواند کارها را از پیش ببرد.

8- دارای علو همت باشد، به امور کوچک و مسائل اندک و تحقق برخی از خواسته‌ها قناعت نکند، تا دشمن با خیال راحت به کارش ادامه دهد، همچون خمینی بزرگ همتی برتر از فلک و فوق تصور داشته باشد، که او آنچنان با همت بود که نظیرش پس از انبیا و ائمه کمتر دیده شده است.

9- با همه خلق خدا مهربان باشد، و بر همه کس رأفت و شفقت روا داشته، جز خیر و صلاح و سعادت برای مردم نخواهد، از وضع مردم غفلت نکند و تندی و خشم و غضب را در دنیا کشته، و حتی برای دشمنان، جز آرزوی هدایت، آرزویی نداشته باشد.

10- در تمام امور با حوصله، بردبار و حلیم باشد، و در برابر پیش آمدها و حوادث، وقار خود را حفظ نماید و خاطر از امور ظاهری آزرده نکند که امام صادق علیه السلام فرمود:

انَّ الْأَمَامَةَ لَا تُصْلِحُ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَحْجُزُهُ مِنَ الْمَحَارِمِ، وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْخِلَافَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ «1»:

«رهبری امت، شایسته مردی نمی‌شود مگر دارای سه خصلت باشد:

ورع و پاکدامنی که وی را از تمام محارم الهی حفظ کند، و حلم و گذشتی که

(1) - / خصال: 116 / 1، حدیث 97؛ بحار الانوار: 137 / 25، باب 4، حدیث 7.

برپال اندیشه، ص: 499

بتواند با آن مالک خشم خود شود و حسن رهبری نسبت به مردمی که در اختیار اویند؛ تا جایی که همانند پدر مهربان نسبت به فرزندش باشد».

11- دارای عفو و گذشت باشد، آنجا که لازمه بخشش و عفو است به راحتی درگذرد، که رسول خدا فرمود: بهترین اخلاق اهل دنیا و آخرت گذشت است.

12- دارای حسن خلق و مکارم نفسی باشد، که مکارم اخلاق، هدف نبوت انبیا است و واجب است وجود رهبر منبع مکارم، و چشمه محسنات باشد، تا امت از او شکل بگیرند و مملکت از وجود مردم با اخلاق، گلستان عشق، محبت، رحمت، رأفت، مهر، وفا، صداقت و صفا گردد.

13- رهبر، مصالح امت را بر مصالح فردی خود مقدم می نماید، و در بسیاری از مواقع جهت دستیابی امت به حقوقشان، از حق خود می گذرد، و چه بسا که جان خود و عزیزانش را در مسیر بیداری، رشد و کمال امت فدا کند. به فرموده قرآن مجید:

«وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» «1».

«و آنان را بر خود ترجیح می دهند، گرچه خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد».

14- دارای کرم، آقایی و بزرگواری باشد، تا در محور وجودش، درد دردمندان دوا گردد، و حاجت حاجتمندان روا شود، و مرض مریضان شفا یابد.

درباره شخص کریم گفته شده:

اِنَّ الْكَرِيمَ لَا يُبَالِي مَا اَعْطِيَ وَلِمَنْ اَعْطِيَ وَاَنْ رَفَعَ حَاجَةً اِلَى غَيْرِهِ لَا يَرْضَى وَاِذَا اَعْطِيَ زَادَ عَلَى مُنْتَهَى الرَّجَاءِ وَلَا يُضِيعُ مَنْ لَا ذِيَهَ وَالتَّجَى وَاِذَا وَعَدَ وَفَى وَاِذَا

(1) - / حشر (59): 9.

برپال اندیشه، ص: 500

قَدَرَ عَفَى وَإِذَا جَفَا عَائِبَ وَمَا اسْتَقْصَى...

«کریم باکی ندارد که چه مقدار و به چه شخصی عطا می کند و چون ببیند حاجت نزد غیر او برسد، سخت آشفته و ناراحت می شود، و آن قدر عطا می کند که برای نیازمند نیازی نماند، ملتجی و پناه آورنده را نمی راند، چون وعده کند وفا نماید، و چون جفا نماید نفس را اعتاب و سرزنش کند».

و هرگز خوبی های خود را نسبت به دیگران به حساب نیاورد، چنانچه حضرت امام خمینی یک بار انقلاب اسلامی و واقعیات صورت گرفته را به خود نسبت نداد، به طور مکرر در اعلامیه ها و سخنرانی هایش فرمود: این کاری بود که شما ملت در سایه اسلام انجام دادید، در حالی که آنچه واقع شد، از وجود مبارک او بود.

15- باید متوکل باشد، حقیقتی که در قرآن مجید بر آن اصرار و پافشاری دارند.

عبد باید به ادای مسئولیت قیام کند، و در قیام خود تکیه بر حق داشته باشد، به طور یقین بداند که در تمام امور، وکیل، حضرت رب العزة است و اوست که تمام زمینه های پیروزی را فراهم می نماید.

متوکل جز به خدا، عنایت، لطف و کرامت او فکر نمی کند، و در مسیری که دارد، مردد و خائف و ضعیف نمی شود.

در کتاب شریف «کافی» از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ حَدٌّ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا حَدُّ التَّوَكُّلِ قَالَ الْيَقِينُ قُلْتُ فَمَا حَدُّ الْيَقِينِ قَالَ أَمُ لَا تَخَافُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً «1».

(1) - کافی: 57/2، باب فضل الیقین، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 202/15، باب 7، حدیث 20279.

برپال اندیشه، ص: 501

«چیزی نیست مگر آنکه برای آن حدی است، عرضه داشتم: فدایت شوم حد توکل چیست؟ فرمود: باور، گفتم حد باور چیست؟ فرمود با بودن خدا از چیزی نترسیدن».

16- تسلیم بودن در تمام شئون ظاهری و باطنی، به وجود مقدس حضرت حق. حالت تسلیم از بهترین و برترین و پرمفعت‌ترین حالات درونی است حالی است که انبیا و ائمه و اولیا بر اثر آن، به آنچه باید برسند رسیدند.

17- راضی بودن به قضا، حکم، اوامر و دستورات الهی و خوشنود بودن به ابتلائات و آزمایشات خدایی است. به موسی کلیم خطاب شد:

عبدی که بر آزمایش صبر کند، و بر نعمتم شکر نماید، و به قضایم رضا دهد، فرمانم را پیروی کند، و برای جلب خوشنودتم عمل نماید؛ او را از صدیقین قرار می‌دهم.

18- وقار است تا در سایه آن بتوان امت را تربیت کرده و سر ادب آنان را به پیشگاه حق به عبادت آورد، و عظمت و بزرگی آنان را برای جهانیان درس قرار دهد. امیرمؤمنان علیه السلام در «نهی البلاغه» می‌فرماید:

الْمُؤْمِنُ فِي الْهَزَازِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ... «1».

مؤمن در پیش آمدها و حوادث و طوفان‌ها و زلزله‌های اجتماعی بامتان است و بیدی نیست که در پیش آمدها بلرزد، و به وقت مصائب و ناراحتی‌ها بردبار صبور است.

19- فُتُوت است، که اکثر بزرگان دین آن را به صفات پسندیده معنا کرده‌اند «2».

(1) - / نهی البلاغه: خطبه 191؛ کافی: 2/ 231، باب المؤمن وعلاماته، حدیث 4.

(2) - / بحارالمعارف: 197.

برپال اندیشه، ص: 502

فُتُوت نوری است از عالم قدس که پرتو فیض آن، صفات ملکی و سمات ملکوتی را در باطن صاحبش واگذار می‌کند و اخلاق شیطانی و صفات پست را به کلی از او دور می‌نماید.

«رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» «1».

«مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند».

«رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ» «2».

«مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد».

آری! اجرای تعهد، صدق، وفا، یاد خدا، به پاداشتن نماز و ادای زکات، مهرورزی و محبت به همه مردم، صفا و یکرنگی، ایثار و صداقت و... کار جوانمردان است.

20- در تمام اموری که گفته شد ثابت قدم و پایدار باشد.

چون سالک با قدم خلوص، و با بال عشق و شوق، این بیست وادی را که در قرآن و نهج البلاغه آمده طی کند، مطلع الفجر ولایت مطلقه رسول الله و امام معصوم خواهد شد، و به نیابت از ولی عصر در زمان غیبت، عهده دار زمامداری امت، هدایت و ارشاد آنان و مبارزه و جهاد با کفر و شرک و نفاق خواهد گشت، و به عنوان ولی فقیه، همراه با انواع ولایت‌ها، واجب الطاعه شده، و محور

(1) - / احزاب (33): 23.

(2) - / نور (24): 37.

برپال اندیشه، ص: 503

قدرت و تمام امور مسلمانان می شود، و به واسطه اوست که پرچم دین به اهتزاز درآمده، شخصیت مسلمانان در تمام مناطق حفظ خواهد شد و دست ظلم، استعمار و استثمار از سر مسلمین کوتاه خواهد گشت.

در حدیث است که در قیامت به عابد می گویند: آدم خوبی هستی که تا این حد برای نجات خود، همت به خرج داده‌ای، ولی به فقیه می گویند:

يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لَا يَنَامُ آلُ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَمَوَالِيهِمْ قِفْ تَشْفَعُ لِمَنْ اخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعْلَمَ مِنْكَ «1»:

«ای عهده‌دار امور امت! که ضعفای امت را به حق و حقیقت هدایت کردی و آنان را از هر شری نجات دادی، بایست و از هر کس از ولایت بهره گرفت شفاعت کن».

«فیض» بزرگوار، آن محدث کم نظیر و عارف بی نظیر و فیلسوف عظیم‌القدر بر اساس آیات و روایات در جلد دوم کتاب پر قیمت «علم الیقین» صفحه 763 در اوصاف صاحبان ولایت می‌فرماید:

«دین آنان عبارت است از: ورع، عفت، صدق، صلاح، استقامت، اجتهاد، اداء امانت به خوب و بد، طول سجود، روزه، شب زنده‌داری، اجتناب از تمام محرمات، انتظار فرج، صبر، حسن خلق، معاشرت کریمانه، حسن جوار، عشق اولیاء، نفرت از دشمنان خدا، برّ به والدین، احسان به خلق، انفاق، خوف از حق، خشیت، امید به حضرت رب، مراقبه، محاسبه، مشارطه، طهارت ظاهر و باطن».

و این همه در فقیهان شیعه، در تمام زمان‌های بعد از غیبت تا عصر حاضر

(1) - / مستدرک الوسائل: 3/ 319، باب 11، حدیث 21465 - 27؛ بحارالانوار: 5/ 2، باب 8، حدیث 10.

برپال اندیشه، ص: 504

جمع بوده و با همین اوصاف و خصوصیات بود که تاکنون، کشتی فرهنگ تشیع، سرنشینان آن را از آسیب طوفان‌های دریای زندگی، حفظ نموده و دین خود را به اسلام و امت ادا کرده، و اسلام ناب محمدی را از تندباد حوادث در حصن حصین ولایت فقیه نگاه داشته، و در آینده نیز از موج بلاها مصون می‌دارند. به قول حضرت امام خمینی قدس سره به صاحب اصلی‌اش حضرت حجة‌بن الحسن علیه السلام برسانند و امانت را که ولایت و امت است به آن حضرت منتقل نمایند که:

الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ «1».

«فقیهان امینان پیامبران‌اند».

(1) - / کافی: 1/ 46، باب المشاكل بعلمه، حدیث 5؛ كشف الغمة 2/ 184.

برپال اندیشه، ص: 505

اسلام، علم و دانش

برپال اندیشه، ص: 506

چرا به مذهب بدینند؟

با آنکه مدنیت قرن بیستم، بشر را به پایه‌ای رسانده که بر قوای طبیعت حکومت کند، از طرفی فضا را تسخیر، و از جهت دیگر تا اعماق دریاها راه یافته و علوم، معارف و قوانین بشری به صورتی در آمده که با سطح مدنیت او مساوی است؛ اما هنوز تعلیم انبیا و گفته‌های آنان به قوّت و استحکام اصلی خود باقی است.

نفوذی که آنان در نهاد بشر دارند، هیچ قانون و تعلیمی ندارد. هنوز بشر در مواقع سخت و مشکلات زندگی، به همان مبدأ که آن تعلیم را فرستاده است توجه می‌نماید، و با آن که قرن‌ها از عمر قانون‌گذاری انبیا می‌گذرد، سعادت را در پرتو آن دانسته، و این همه تشکیلات و قوانینی که دست بشر به وجود آورده، و امروز سراسر مناطق جهان را فرا گرفته، آزادی و آرامش روحی و جسمی بشریت را سلب کرده است.

علاوه بر این، قوانین ساخته شده بشر، دارای نفوذ محدودی است که با گذشت زمان به فراموشی سپرده خواهد شد؛ اگر هم اثری از آن باقی بماند، جز در نوشته‌ها و کتب تاریخی باقی نمی‌ماند؛ اما گذشت زمان و مقتضای مکان، هیچ‌گونه تأثیری در قوانین کلی انبیا نداشته و روز، به روز عظمت و حقانیت گفته‌های آن پاك مردان بیشتر جلوه می‌کند؛ زیرا تمام انبیا گفته‌های خود را از خالق بشر گرفته، و هیچ قانون‌گذاری به اندازه خدای متعال به مقتضیات مخلوق خود آگاه نیست.

برپال اندیشه، ص: 507

پروردگار قوانینی را که به وسیله انبیا برای هدایت مردم فرستاده است، مطابق با فطرت بشر بوده و همین مطابق بودن، آن قوانین را از حدود زمان و مکان خارج کرده، و از هرگونه آفت و حادثه‌ای حفظ نموده است.

احتیاج بشر به قانون و به تعبیر دیگر به دین، جزء غرائز فطری اوست و این مسئله به هیچ صورت قابل انکار و تردید نیست. متأسفانه امروز در سراسر جهان، عقیده و دین را به صورت دیگر می‌نگرند و مثل این که انسان خود را محتاج به قانون حقیقی دین نمی‌داند؛ تا آنجا که می‌تواند، می‌خواهد خود را از این برنامه آزاد کند.

روی این حساب چندی است که بشر مبارزه همه جانبه‌ای را علیه دین آغاز کرده، و خود را از توجه به آن برکنار داشته، و عقیده او براین شده که دین مخالف با آزادی و خواسته‌های انسانی است؛ بنابراین، دین را مغایر با خواسته‌های انسانی دانسته و دچار این توهم شده که دین با برنامه انسانیت موافقت ندارد، و باید تعطیل شود.

ریشه پیدایش این پندار

سرچشمه انتشار عدم توجه به دین، مغرب زمین و اروپاست، و آن معلول علل و اسباب ریشه داری است که بدینی و تنفر نسبت به دین را، در آن محیط به وجود آورده است.

مبارزه طولانی میان کلیسا و علم، دانشمندان را متوجه این حقیقت ساخته است که گفته کلیسا، همگی ارتجاعی، خرافی و موجب انحطاط و واماندگی است. به همین جهت باید کلیسا؛ یعنی مرکز دینی، جای خود را به علم تفویض کند تا به وسیله کاروان بشریت در راه ترقی، رهسپار و از مزایای مدنیت برخوردار گردد.

برپال اندیشه، ص: 508

البته این طرز تفکر برای دانشمندان غرب، برپایه مقدمات صحیح و عقلانی تأسیس یافته؛ ولی آنچه موجب تأسف و تأثر شده این است که: گروه زیادی از کم خردان مشرق زمین، بدون مطالعه و تعمق، و با داعی تقلید، چنان پنداشتند که راه ترقی و تمدن برای مردم، بویژه مسلمانان نیز، همان راه و رسمی است که اروپاییان به حکم ضرورت پیش گرفته‌اند.

به نظر بعضی از کوتاه فکran، مبارزه بامذهب و عقیده، مطابق با راه و روش غرب کلّیت داشته و در هر منطقه‌ای که نامی از دین برده شد، باید از آن روی گرداند.

اینان بدون مطالعه دچار چنین پندار غلطی شده‌اند؛ ولی نمی‌دانستند با این هیاهوی چند روزه، حقیقت عالی اسلام، از پس پرده آن چنان پندار بی‌جایی جلوه خواهد کرد و مزیت و برتری خود را به سراسر مناطق انسان نشین ثابت خواهد نمود؛ تا جایی که در قرن بیستم، دسته دسته از ساکنان دورترین مناطق جهان، برای به دست آوردن حقوق انسانی، به واقعیت اسلام آگاه، و از قوانین عالی آن پیروی خواهند کرد.

موضوع نور و ظلمت، و حق و باطل مسئله‌ای است که بر ارباب خرد پوشیده نیست، و حقایقی که با عقل و فطرت بشر موافق است، دارای جهتی ثابت و استوار است که انحراف در او راه نخواهد داشت.

دین مقدس اسلام که از هر گونه اوهام و خرافات منزّه و پاک است، روی چنان جهت صحیحی پایه گذاری شده و حقانیت و نورانیت آن تا ابد جلوه گر است.

برپال اندیشه، ص: 509

مهمترین علت دین‌گزینی

برنامه تبلیغات جاهلانه و بی پایه کلیسا، در قرون وسطی، و خرافات‌های آن، امروز در سراسر عالم باشکست فاحشی روبرو شده، و عقل و فکر مردم جهان دیگر نمی‌تواند آن همه افسانه و قوانین اجرا نشدنی را بپذیرد. دین اسلام است که در هیچ زمان و مکانی، کوچک‌ترین مخالفتی با دانش نداشته؛ بلکه از زمان ظهور خود، پیروانش را همواره به تحصیل علم ترغیب و تشویق کرده و پی بردن به مجهولات آفرینش را، جزء فرائض اصلی خود دانسته است.

محافل کلیسایی

برای توضیح این مطلب، ناچاریم مخالفت بعضی از محافل کلیسایی را، در دروان‌های متمادی، با علم اشاره کرده، و سپس خطر پیدایش بدبینی به اسلام را برای جامعه بشریت تذکر دهیم، آنگاه به مزیت اسلام بر تمام ادیان و قوانین بپردازیم.

زمانی که ریاست کلیسا، به «پاپ گرگوری» نهم منتهی شد، مأمورانی را برای تفحص از حال مردمی که مظنون به تمرد از برنامه‌های کلیسا هستند قرار داد. آنان متهم را در محکمه حاضر می‌کردند، کسی که او را به مخالفت با کلیسا و موافقت با دانشمندان، متهم کرده بود را با او روبرو نمی‌کردند، علاوه بر آن اجازه گرفتن وکیل مدافع به او نمی‌دادند و اگر انکار می‌کرد و می‌گفت: من موافق با علم خود، یا دانشمندان نیستم، با شکنجه‌های سخت از او اقرار می‌گرفتند.

هرگاه از عقیده خود توبه می‌کرد گرفتار عقوبت سخت نمی‌شد؛ اما اگر زیر بار توبه نمی‌رفت، یا توبه خود را می‌شکست، مجازاتش سوختن در آتش بود.

در عهد «سن لویی» يك بار صد و هشتاد و سه نفر که مخالف با گفته‌های

برپال اندیشه، ص: 510

کلیسا بودند را سوزاندند، و در طی مدت محکمه تفتیش عقاید، میلیون‌ها نفر دانشمند و بی‌گناه، به جرم مخالفت با برنامه آنان، یا کشته شدند یا در آتش سوختند.

محاکمه «گالیله» دانشمند ایتالیایی و سوزاندن «انی انی»، «میشل سرده» و «جیور دانو برلواز» از برنامه‌های کلیساهای جهان غرب بود.

نتیجه این محاکمه‌ها، سوزاندن‌ها و کشتن‌های بی‌جا این شد که مردم اروپا بویژه عده‌ای از دانشمندان، به طور کلی روی از دین بر تافته و حملات سخت خود را به هر نوعی که می‌توانستند، به صورت يك مسئله کلی که شامل همه ادیان شود، متوجه دین نمودند.

آثار خشونت‌های کلیسا

سرانجام این برخورد، به جایی رسید که درباره زندگی انسان، منجر به پدید آمدن نظریه «ماتریالیسم» یعنی مادیت شد. این نظریه که مولود جنايات اربابان کلیسا است، بنیان آن بر ماده استوار است و تعلیم می‌کند که انسان باید بداند که زندگی او منحصر به همین چند روزه عمر در روی زمین است، در این صورت هر انسانی موظف است از هر راهی اسباب زندگی چند روزه خود را، فراهم سازد و در آسایش و خوش گذرانی به سر برد.

به عقیده مادیون، بزرگترین قانونی که در عالم طبیعت و در عالم انسان حکمران است قانون «الْحُكْمُ لِمَنْ عَلَبَ» یعنی: حکم برای کسی است که غلبه کند؛ یعنی قانون مبارزه دائمی برای حفظ زندگی و تسلط زیر دست بر زیر دست، مبنی بر نابود کردن افراد ضعیف و ناتوان، و نیک بختی تنها حق صریح توانایان است.

خوانندگان عزیز! اگر با دقت توجه نمایید، به وضوح می بینید که با این

برپال اندیشه، ص: 511

نظریه، چه هرج و مرجی در زندگی انسان پدید خواهد آمد، که نمونه‌ای از آن را در گوشه و کنار جهان امروز مشاهده می کنیم.

شکی نیست که با این نظریه، با وجود داشتن پاره‌ای از حقایق علمی و عقلی، با این شکل کنونی، هرگز نوع بشر را نمی توان نجات داد و به نیک بختی نخواهد رساند؛ بلکه نظریه مادیگری علت اساسی همه جنگ‌ها و انقلاب‌های کنونی اروپا بوده، و تمدن غرب را به طرف انقراض و نابودی می کشاند.

این است که گروه زیادی از مردم جهان، دانش‌های نوین را، با آن چنان دینی که مولود کلیسا و مغز بشر است می سنجند، و پس از آنکه ناسازگاری میان علم و آن دین را مشاهده کردند، ادیان دیگر را نیز با آن مقایسه کرده و نتیجه می گیرند که دین و دانش، مخالف یکدیگرند. گروه دیگری از مردم نیز، فقط مقلد این نظریه هستند و جز تقلید کورکورانه راه دیگری اختیار نمی کنند.

اینان می گویند: باید در این مرحله، انصاف را به جانب «ژولین هاکسی» دانشمند انگلیسی داده و مخالفت دین با دانش را از زبان او تصدیق کنیم.

اما حقیقت جویانی که جز درك حقیقت غرض دیگری ندارند، نمی توانند بگویند که نظر این دانشمند و امثال او کلیت دارد؛ زیرا دین از منظر علم بر دو قسم است:

یکی: تراوش شده از مغز فلان مدعی مغرض، که البته چنان دینی مخالف با علم و دانش است، و از اول حیاتی نداشته تا امروز بمیرد و فانی شود.

دوم: دینی است که بر طبق فطرت انسان، از ماورای قوای ادراك بشری جلوه کرده است؛ البته چنین دینی از روزی که بشر پدید آمده و تا هست، خواهد بود، چنانچه قرآن مجید درباره دین اسلام این نظریه را بیان فرموده و حقیقت اسلام را در

هر زمان و مکانی، مطابق با عقل، فطرت و زندگی بشر می‌داند، و روزی نخواهد آمد که بتوان کوچکترین مخالفتی در اسلام، برای هر گونه مبنایی از

برپال اندیشه، ص: 512

برنامه زندگی پیدا کرد. بنابراین علت اشتباه آن مردمی که دین را مخالف با دانش می‌دانند، فرق نگذاشتن بین دین غلط و دین حق است.

آثار شوم اعتقادات باطل

این اقتضای فلسفه عالی آفرینش است که آفریننده جهان بر اساس علمی که به سرنوشت مخلوقات و بندگان دارد انسان را چنان آفریده که همواره باید میان دو نیرو قرار گیرد: یکی از این دو نیرو بشر را با ابزار شهوت و غضب به سوی بدی می‌کشد و در این وادی گاهی چنان افراط می‌کند که هتک ناموس، ربودن حقوق دیگران و آدمکشی، به نظرش کارهایی مباح جلوه می‌کند.

نیروی دیگر: این که با رهبری عقل، هدایت و پایداری را از گمراهی و لغزش باز می‌شناسد، که آدمی را به نیکی سوق می‌دهد؛ یعنی او را به جانب دادگری، مساوات، مهر، بخشش، دستگیری از ناتوان، فریادرسی درماندگان و بالاخره گرداندن چرخ اجتماع به سوی موجبات رستگاری فرا می‌خواند.

بشر بین این دو نیرو قرار گرفته است؛ ولی همین که چشمش به زرق و برق دنیای پر تحمل مادی افتاد، و تحت تأثیر شهوات قرار گرفت بدی را می‌پذیرد، یا بدان تمایلی پیدا می‌کند. خدا در قرآن مجید از این مرحله خبر داده می‌فرماید:

«ضمیر انسان پیوسته به گناه فرمان می‌دهد؛ مگر آن که پروردگارم ترحم کند».

«قسم به روزگار! انسان زیان کار است، مگر کسانی که مؤمن و کار شایسته انجام می‌دهند» «1».

بنابراین، هرگاه انسان را تنها بگذاریم، قطعاً در کشاکش این دو نیرو هضم

(1) - «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» [یوسف (12): 53] «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ [عصر (103) 1 - 3].

بربال اندیشه، ص: 513

شده و هرگز یارای ایجاد هماهنگی، میان آن دو جنبه را پیدا نخواهد کرد.

ناچار باید قوه خیر از جایی مدد بگیرد و بتواند راه نفوذ بدی‌ها را سد کرده و دو نیروی شهوت و غضب را تنها به خاطر حفظ نوع و تثبیت شخصیت انسان به کار اندازد.

آن قوه خیر، قدرتی است به نام وجدان مذهبی که انسان را در ظاهر و باطن، تنهایی و آشکارا می‌سازد. وجدان مذهبی قوه‌ای است که آدمی را با مراقبت و بیداری آشنا می‌سازد، به گونه‌ای که هرگز دچار خواب غفلت نمی‌شود، و دانایی است که هیچ موضوعی از نظرش مخفی نمی‌ماند.

وجدانی که انسان به وسیله آن نحوه تنظیم زندگی را فرامی‌گیرد؛ آنگاه در تمام کارها سعی می‌کند که مبدأ توانای خویش را راضی نگاه داشته، و در نتیجه تمام اعمالش نیک گردد؛ یعنی دیگر تظاهر، خدعه و خیانت نکرده و در ادای هیچ حقی قصور روا نداشته و از هیچ واجبی روی برنمی‌تابد.

در این صورت او در زندگی راحت و همیشه در رفاه و سلامت است؛ اما اگر این نظم در زندگی انسان، مبدل به پراکندگی شود و این قدرت رو به ضعف گراید، معلوم نیست زندگی در چه مسیری قرار خواهد گرفت.

راستی اگر نظام عالم وجود، گسیخته شود، اگر قدرت جاذبه‌ای که سیارات را به یکدیگر مرتبط ساخته، و این همه افلاک را در صحنه گیتی به سیر و حرکت واداشته از بین برود، چه پیش می‌آید؟

اگر نظم اتم، که اساس و مبنای عالم بر آن استوار شده است، گسیخته شود و اگر هسته مرکزی اتم، که الکترون‌ها به طور دائم و مستمر به دور آن می‌گردد، نابود شود چه خواهد شد؟

آیا غیر از هرج و مرج و گمراهی، نتیجه دیگری خواهد داشت؟

وضع نسل جدید، در عدم توجه به دین واقعی اسلام، عیناً مانند اتم شکافته

برپال اندیشه، ص: 514

شده‌ای است که هسته آن نابود شده و الکترون‌ها دیوانه‌وار از یکدیگر گسیخته و آزاد شده‌اند و با یکدیگر در حال تصادم و زد و خوردند و به هرچه برسند آن را نابود می‌کنند.

هسته مرکزی در دستگاه حیات بشر چیزی جز عقیده نیست.

هسته در ساختمان اتم، عبارت است از: نیروی مثبت و همان نیرویی که نمی‌گذارد الکترون‌ها آزاد باشند و رشته ارتباطشان پاره شود و به جایی بروند که بزن‌گردند، همین هسته است که تمام بنا را نگاه می‌دارد و اجزای آن را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

همین هسته است که تعادل و توازن را حفظ می‌کند، و این نظام سیر و حرکت منظم و مرتب را نگاهداری می‌کند. همچنین همان هسته است که هر چیزی به دور آن می‌گردد و همیشه به وسیله يك رابطه نهایی، ولی بسیار محکم، مجذوب است.

بدیهی است وقتی ذره اتم خرد شود، خرابی روی می‌دهد؛ یعنی همان نیرویی که يك لحظه قبل به هسته اتم بسته بودند، با حرکت دائم، این بنا را حفظ می‌کردند، از یکدیگر گسیخته می‌شوند، و بدون ضابطه، نظم و قاعده‌ای به حرکت در می‌آیند و به نیروهای زاینده شده و پدیدآورنده خرابی و فساد تبدیل می‌شوند. وضع انسان بی‌عقیده چنین است.

شخصیت انسان بی‌عقیده، مانند توده‌ای از ذرات سرگشته و حیران است که دیوانه‌وار در حرکت و فعالیت می‌خیزند؛ زیرا مرکزی که به دور آن می‌گشتند از بین رفته و رابط محکم و مستحکمی که بین اجزای وجودش قرار داشت، را بر اثر بی‌عقیدگی از دست داده و يك پارچه به سوی بی‌بندوباری، بی‌قیدی، لابلایی‌گری، سستی و پریشانی کشیده و مانند الکترون‌های منفی که بدون هسته به سوی هدف نامعلومی حرکت می‌کنند، شخصیت انسان بی‌عقیده نیز به صورت مخلوقی لجام‌گسیخته و بی‌نظم و بی‌هدف سرگردان است.

برپال اندیشه، ص: 515

تأثیر دین‌گرایی بر جهان

بشری که در قرن بیستم زندگی می‌کند، چنین حالتی را دارد و در چنین واقعیتی زیست می‌کند. آیا در طول تاریخ پدیده‌ای که بر بشر گذشته است این گونه اضطراب، نگرانی، جزع و فزعی که جنگ اتمی او را بدان دچار ساخته سابقه داشته است؟

آیا بشریت حتی در دورانی که در درون غارها، یا میان جنگل‌ها زیست می‌کرد، این گونه کشمکش‌ها و منازعات هولناک و دیوانه‌واری که امروز برای غلبه، سیطره، نابودی و تخریب به وجود آمده، دیده‌است؟ و آیا این همه سقوط اخلاقی را که اکنون در بعضی از اماکن می‌بیند و نام آنرا هنر می‌گذارد، مشاهده کرده است؟ قضاوت صحیح آن با کسانی است که در تاریخ اقوام مختلف مطالعه دقیق دارند.

آری! نمونه‌ای از همه این وقایع ناگوار، بر بشریت آمده و فرزندان آدم آن را دیده‌اند؛ ولی هیچ وقت به این شدت و به این درجه از انحطاطی که در این عصر صورت گرفته نرسیده است.

این همه فساد، جنگ و سقوط اخلاقی، به خاطر نبودن عقیده صحیح نسبت به مبدأ اصلی و حقیقی؛ یعنی خدای متعال است.

آماري که از جنگ اول و دوم جهانی می‌دهند، تأیید می‌کند که اگر این سرمایه در راه خیر و صلاح بشر به کار گرفته می‌شد، می‌توانستند برای هر فردی از افراد بشر، خانه‌ای بسازند که مجهز به تمام وسائل نافع و مفید باشد و می‌توانستند درآمد روزانه همه افراد بشر را، به میزانی بالاتر از سطح فعلی افزایش دهند.

درک و شعور واقع‌بینی و وحدت و برادری از میان بشریت رفته، و آن عامل و قاعده‌ای که بتواند جلوی شهوت، ویرانی و نابودی را بگیرد وجود ندارد.

برپال اندیشه، ص: 516

دیگر عقیده صحیحی در کار نیست، دیگر نیروی تمیز و تشخیص باقی نمانده تا ماده اصلی شگفت‌آوری که این مخلوق بشری، از آن ساخته شده است را ارزیابی کند و آن ماده اصیل نیرومند را بشناسد. بدیهی است وقتی انسان عقیده را از دست داد، به چنین بلاهایی دچار می‌شود.

معلوم نیست این بی‌بندوباری، و نداشتن مذهب که تمام مولود اعمال کلیسا در قرون وسطی است، و آن نحوه محاکمات آنان که یکسره خلق جهان را از عقیده خالی کرد، به کجا خواهد کشید.

ضربه هولناکی که قشریون و متعصبین «کاتولیک» در قرون وسطی به نوع بشر وارد ساختند، هیچ‌گاه قابل جبران نخواهد بود. با این برنامه خنده‌آور است که بر اثر تبلیغات وسیع و دامنه‌داری، گاه و بی‌گاه اوراقی از طرف وابستگان به ادیان دیگر منتشر می‌شود که مطالبی خرافی و زننده نسبت به مقام مقدس انبیا عموماً و نسبت به یعقوب و یوسف و لوط و موسی و عیسی علیهم السلام خصوصاً در آن نگاشته می‌شود و اینان به زعم خود می‌خواهند جهان را از سقوط بی‌دینی و فساد نجات دهند. آن حيله‌گران را بنگرید که مواد اصلی آتش‌سوزی را خود فراهم کرده‌اند و اساس معنویات را یکسره بریاد داده و امروز برای ملل جهان دلسوزی می‌کنند.

رهانیدی ز دست و چنگ گرگی

شنیدم گوسپندی را بزرگی

روان گوسپند از وی بنالید

شبانگه کارد در حلقش بمالید

چو دیدم عاقبت خود گرگ بودی

که از چنگال گرگم در ربودی

خسارات دو جنگ خاتمان‌سوز

همین دیروز بود که جهان بی‌بند و بار، دو دوره هولناک برای بشر پیش آورد.

عدم توجه به خدای متعال بود که آن ابر مرگبار دو جنگ جهانی اول و دوم را در

برپا داشت، ص: 517

تمام دنیا بر فراز مناطق بزرگ و کوچک قرار داد، که از نتیجه شوم جنگ بین‌الملل اول 10 میلیون کشته، 25 الی 30 میلیون زخمی، که عاقبت بیمارستان‌ها را با عضو ناقص ترك گفتند، و در حدود 600 میلیارد فرانك که هر فرانك سویس مساوی با 17/75 «1» ریال است مصرف آن کشتار وحشیانه شد. در جنگ بین‌الملل دوم که جهان، به اصطلاح تمدن

بیشتری داشت و محاسبه، دقیق‌تر انجام می‌گرفت، 35 ملیون کشته، 20 ملیون معلول و ناقص عضو، 17 ملیون لیت‌ر خون خالص از بشر بی‌پناه به زمین ریخت، 12 ملیون ضایعه سقط جنین، 13 هزار دبیرستان و دبستان، 6000 هزار دانشگاه، 8000 هزار لابراتوار منهدم و ویران گشت، و 39 هزار میلیارد گلوله منفجر شد.

این جنایات وحشتناک باورنکردنی، محصول تمدن جدیدی است که خود را از فروغ ایمان بی‌نصیب ساخته، آیا این ضربات شدید را جز از ضرر بی‌دینی آنهم آنگونه خطرناک، از برنامه کلیسا نمی‌دانید؟ اگر آنچنان با علم و معرفت مبارزه نمی‌کردند، چنین پیش‌آمدهایی برای بشر رخ نمی‌داد. افسوس که بعضی از بی‌خبرانی که از اصول عالیه اسلامی اطلاع ندارند، و فقط اسماً خود را مسلمان می‌نامند؛ از روی تقلید کورکورانه، خیال می‌کنند دین مانع پیشرفت زندگی انسان است. در صورتی که دین مبین اسلام، اجازه‌کندن نُهال نورسی را از روی زمین نمی‌دهد، اینان چنین جنایاتی را چگونه توجیه می‌کنند؟

با آن همه برنامه‌های وحشتناک جنگ جهانی اول و دوم، مگر بشر بیدار شد؟

ضرر نداشتن يك عقیده واقعی، کار او را به جایی رسانده که امروز در جهان، پس از آن همه مصایب، طبق آمار دقیق، 160 هزار بمب بیست مگا تنی در انبارها موجود است که قدرت یکی از آنها برابر با هزار هواپیمای بمب‌افکن

(1) - در سالی که استاد این مقاله را نگاشته‌اند يك فرانك سويس مساوی با این مبلغ بوده است.

بريال اندیشه، ص: 518

جنگ جهانی دوم است که به مدت 14 سال هر روز و شب پشت سر هم بمب فرو بریزند.

در دنیای کنونی، هزینه ساختن يك هواپیمای بمب‌افکن «پرتوتیپ» با لوازم آن، مساوی با مزد 250 هزار آموزگار در يك سال، ساختن سی دانشکده علوم که هر کدام 1000 دانشجو داشته باشد، 75 بیمارستان 10 تختخوابی با تمام تجهیزات و 5000 هزار تراکتور است.

این همه بدبختی مولود این است که مدنیت قائم به علم تنها، نتوانسته جنبه روحی و اخلاقی بشر را اصلاح کند. تمدن فعلی، تمام قدرت خود را در ترقی و تعالی جنبه مادی صرف نموده، و هر قدر این جنبه تقویت شود، انحطاط اخلاق و ضعف روحی بشر بیشتر خواهد شد.

احدی منکر نیست که برای آبادی جهان، مادیات نیز ضرورت دارد؛ ولی ضروری بودن امور مادی ایجاب نمی‌کند که از تقویت جنبه اخلاقی غفلت نمود. این را باید دانست که مدنیت صحیح و مفید آن است که رمز حیات را آشکار سازد، و تنها قوه‌ای که می‌تواند رمز واقعی حیات انسانی را آشکار کند «اسلام» است؛ دینی که دستوراتش با فطرت هر بشری سازگار و او را بسوی خالق جهان راهنمایی می‌کند.

همین عامل قوی است که می‌تواند سعادت انسان را تأمین نماید، و مدنیتی به وجود آورد که متکی بر فضایل اخلاقی باشد. بشر در زندگی مدنی خود محتاج علم، اخلاق، عدل، انصاف، برابری، برادری، درستی، راستی، عفت، رحم، مروت، امنیت، شجاعت، غیرت و حقیقت است، تا در سایه این عوامل بتواند به سوی کمال مطلوب خود پیش رود. این عوامل که در رأس آن علم است، جز در تعالیم اسلام یافت نمی‌شود، علمی که توأم با ایمان صحیح بشر، دارای منافع غیر قابل توصیفی خواهد بود.

برپال اندیشه، ص: 519

این است که رهبر گرامی اسلام، رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و فراگیری دانش را در حدّ واجب دانسته؛ اما نه برای هرکس؛ بلکه برای افرادی که ابتدا از قوه ایمان برخوردارند و گر نه علم اگر در دست نا اهل قرار گیرد همان است که در صفحات قبل مطالعه کردید. حضرتش می‌فرماید:

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ «1».

حضرت در این روایت می‌فرماید: طلب علم بر هر مسلمانی فریضه است نه بر همه مردم؛ یعنی کسی که از ایمان بهره دارد، و الا چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا.

از این رو اسلام را دین اندیشه، عقل و دین دانش می‌نامیم. قرآن برای دانش مقامی بس ارجمند قائل است و دانشمندان را در سوره آل عمران در شمار خدا و فرشتگان یاد کرده است. خدا به یکتایی خود گواهی می‌دهد که جز ذات پاک او نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز بر این مطلب گواهند. چون اسلام آیین دانش است از متابعت گمان نهی کرده و اساس ایمان را فقط دلیل و قاطعیت منطق شمرده است.

در نكوهش تقلید، و مذمت این که مردم بدون استدلال و فکر به متابعت از پیشینیان خود پردازند آیات بسیاری وارد شده است. مردمی که از پدران، عقاید و افکاری به ارث برده‌اند، گویا چنین می‌پندارند که سابقه ممتد زمانی، لباس حرمت

و استدلال بر خط مشی آنان پوشیده است؛ لذا بدون تأمل آنها را بر عهده می گیرند و امتیاز انسانی که تحقیق و کاوش است را، از وجود خود دور می کنند.

جمود بر عقاید و اندیشه غلط پیشینیان، جنایت بر فطرت بشر، سلب مزیت

(1) - کافی: 30 / 1، حدیث 5، باب فرض العلم ووجوب طلبه، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 26 / 27، باب 4، حدیث 33115.

برپال اندیشه، ص: 520

عقلانی و تمسك به چیزی است که نزد خدا ارزش ندارد.

مسلمانان در پرتو تعالیم اسلام، می اندیشیدند، بحث و کاوش می کردند و نیروی عقل را به کار برده و در هر امری دلیل می طلبیدند و از این رو سرور ملت ها شدند.

بی خردانی که خیال می کنند منظور قرآن از علم، فقط علم به چند قسمت از برنامه های دینی است، و دیگر نباید در معارف واقعی قدم نهاد، بیهوده فکر می کنند. قرآن درباره تحقیق و دانش، به طور اطلاق سخن گفته و هرگز علوم یا مباحث مخصوصی را به میان نکشیده است، تعلیم هرگونه علمی که مملکت محتاج است آن را واجب کفای دانسته، و فرزندان اسلام را موظف می کند تا به طلب هرگونه دانش مفیدی بروند. این اطلاق، ما را به این مطلب ارشاد می کند که دانش در نظر قرآن، تنها به شناختن شرایع و معارف دینی نیست؛ بلکه مقصود، هر علمی است که انسان را در راه تحقیق در هدف آفرینش برانگیزد.

بنابراین، درك مطالبی که باعث اصلاح، رشد و بارورشدن گیاهان می شود علم است علم طبیعی. و درك مطالبی که مربوط به زندگی حیوانات بوده و استمرار نسل و تهیه خوراکشان را تأمین کند علم است، علم طبیعی. و درك راه های مشروع برای به دست آوردن ثروت و شناختن نحوه تنظیم آن نیز علم است علم اقتصاد. و درك منابع صنعت و توسعه آن علم است علم مکانیک - فیزیک، معدن شناسی، درك بیماری ها و علل و چگونگی آن علم است، علم طب و داروسازی. و شناختن وسائل دفاعی برای حفظ میهن و ارباب دشمن علم است، علم سیاست.

برپال اندیشه، ص: 521

تعلیم و تعلّم در نگاه قرآن

خوشبختانه تمام این موارد، در آیات قرآن اشاره شده و همواره علم با معنای گسترده حقیقی‌اش از نظر اسلام، اصل نخستین زندگی شناخته شده است. آیات متعددی در برنامه علم هیئت، جغرافیا، تاریخ، سیاحت و عبادت وارد شده که با مراجعه به قرآن برای طالبان آن واضح می‌شود.

مسلمانان، نخستین تعلیم قرآن را در این باره فراگرفته و به ارزش و اهمیت علم، و نقشی که در خوشبخت ساختن مردم و ملت‌ها داشت پی بردند. آنان مردمی بی‌سواد بودند، نه می‌خواندند، نه می‌نوشتند؛ بنابراین اسلام برای تشویق و ترغیب مردم به علم و دانش به اسیران جنگی نوید می‌داد که اگر چند نفر از مسلمانان را خواندن و نوشتن یاد دهند آزاد خواهند شد.

گاهی تعلیم قرآن را به عنوان مهریه قرار می‌دادند، خلاصه عنایت اسلام به علم، اندیشه و تفکر تا جایی بود که مسلمانان همه جا درباره مخلوقات جهان به کنجکاوی پرداخته و عوامل سعادت خویش را پیدا می‌کردند. علم در میان مسلمانان مایه عزت فرومایگان، ثروت فقرا و نیروی ضعفا بشمار می‌رفت.

کتاب متعددی که مسلمانان در علوم، هنر و صنایع مختلف تألیف کرده‌اند خود دلیل بر تمرکز علمی و فرهنگی آنان است.

مسلمانان هیچ‌گاه به علم پیشینیان خود قانع نمی‌شدند؛ بلکه خود، در راه تحقیق گام نهاده تا معارف جدیدی به دست آورند.

امید است بار دیگر مسلمانان در راه کسب علم و تحقیق قرار گیرند؛ البته با این همه مشقات و زجرهایی که کشیده‌اند حتماً بیدار شده و اعتراف کرده‌اند که نخستین اصل در پیروزی سرافرازانه، اصل دانش است، همانطور که نادانی، جز خوارشدن، زبونی و استعمار زدگی چیز دیگری به دنبال ندارد.

یکی از وظایفی که اسلام بر عهده داشت، مبارزه با خرافات و افسانه‌هایی بود که ملل عالم گرفتار آن بودند؛ بویژه افسانه‌های بافته شده و مطالبی که بر اثر اغراض و تعصبات مختلف، به دست از خدا بی‌خبران، در کتب مقدس تورات و انجیل راه یافت.

اسلام این وظیفه را چنان با حکمت و دقت انجام داد که هیچگاه خصومت و اختلافی میان عقل و دین پدید نیامده، و هرگز میان علم و دین، جدایی و تعارضی رخ نداده و نمی‌دهد.

در پرتو فروغ فروزان اسلام، دانشمندانی بزرگ پدید آمدند و آنچنان بنیانی در تمام علوم قرار دادند که بشریت را در هر زمان و مکان، مدیون تحقیقات و اکتشافات خود نمودند که نمونه‌هایی از آن را ذکر خواهیم کرد.

قبل از هر چیز تذکر این نکته لازم و ضروری است که قرآن راهنمای مسلمین و کتاب هدایت است، به خاطر جنبه هدایتش، از تشریح جزئیات مسائل علمی، خارج می‌باشد؛ ولی در مواردی که با هدف اصلی مناسبت داشته باشد، به پاره‌ای از نکات علمی اشاره فرموده است که امروز پس از 1400 سال و با پیشرفت علوم، پرده از روی آن برداشته شده است، به مواردی از آن توجه کنید:

اوصاف زمین در قرآن

1- خلقت جهان

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» «1».

آیا کافران ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم».

(1) - انبیاء (21): 30.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا» 1.

«آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید».

فرضیه لاپلاس

تولد لاپلاس در سال 1749 میلادی در ولایت «کالوادوس» فرانسه و وفاتش در سال 1837 بوده است.

وی که از دانشمندان معروف فرانسوی است می گوید: منظومه شمسی که کره زمین نیز جزئی از آن است، در اصل توده عظیمی از گازهای سوزان بود، که به تدریج، حرارت آن از دست رفت و ذرات به یکدیگر فشرده شد و هسته مرکزی منظومه پدید آمد و بر اثر گرینز از مرکز، حلقه‌ای از آن جدا گردید و از آن حلقه‌ها نیز حلقه‌های دیگر، بدین ترتیب خورشید هسته مرکزی شد و حلقه‌های اول، سیارات را تشکیل داد، و حلقه‌های دوم اعمار را که زمین نیز یکی از آن سیارات است؛ بنابراین، همه در اصل یکی بودند و از هم جدا نبودند.

عین همین مطلب در خطبه اول نهج البلاغه از امیرمؤمنان علیه السلام به اضافه مطالب جالبتر از مطالب گذشته درباره ابتدای جهان خلقت و منظومه شمسی نقل شده است.

2- کروی بودن زمین

(1) - فصلت (41): 11.

برپال اندیشه، ص: 524

«فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» 1.

«به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند که ما تواناییم».

در هر منطقه و محلی از زمین، طلوع خورشید در نقطه مخصوص همان منطقه است، اگر زمین مسطح بود بیش از يك محل طلوع و غروب برای خورشید نبود؛ اما کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید، برای هر منطقه و سرزمینی، مشرق و مغرب مخصوص به خود ایجاد می کند.

کشف کروی بودن زمین

«ماژلان» در سال 1519 با چند کشتی که «شارل پنجم» پادشاه اسپانیا در اختیارش قرار داده بود، از اسپانیا حرکت و در اقیانوس اطلس رو به مغرب، و از جنوب آمریکا از تنگه‌ای به نام «اوست» گذشت و از اقیانوس آرام به جزایر فیلیپین رسید. ماژلان در جنگ با بومیان جزایر مالزی کشته شد؛ ولی همراهان او به طرف مغرب حرکت کردند و پس از عبور از جنوب آفریقا خود را به اسپانیا رساندند و دوباره به همان نقطه‌ای که حرکت کرده بودند بازگشتند. این کار سبب شد تا از نظر علمی نیز کروی بودن زمین ثابت شود.

علاوه بر این با دوربین‌های نجومی مشاهده شده است که سیاره‌های منظومه شمسی نیز همه کروی هستند. زمین نیز یکی از آن سیارات است که خالق آن در قرآن به کروی بودن آن با اشاره به مشارق و مغارب خبر داده است.

3- حرکت زمین

(1) - معارج (70): 40.

برپال اندیشه، ص: 525

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا» «1».

«همان کسی که زمین را برای شما بستری گسترده قرار داد».

«أَمْ لَمْ يُجْعَلِ الْأَرْضُ مِهَادًا» «2».

«آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟»

انسان در مهد زمین، مانند طفلی است که او را در این گهواره قرار داده‌اند، و اگر گردش این گهواره نبود از نظر وضعی و انتقالی، برنامه زندگی جسمی انسان، و موجودات زنده از بین می‌رفت، و دیگر محلی برای پذیرش و پرورش در آن باقی نمی‌ماند. آری! انسان را در اینجا پرورش و برای محیط بعد آماده می‌کنند.

در سوره «یس» پس از بیان شب و روز در زمین، که پدید آمدن آن را از نشانه‌های حکمتش می‌داند، و می‌داند بدون گردش کره زمین، شب و روز پدید نمی‌آید، اشاره به گردش خورشید و حرکت انتقالی ماه نموده و سپس تمام کرات را در مداری که دارند متحرک می‌داند و آیات مربوطه را با جمله «وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» ختم می‌فرماید. (آیات 38 تا 40).

نظریه کپرنیک

اولین از دانشمندی که قائل به حرکت زمین شد «کپرنیک» بود. در همان زمانی که تمام ملل دنیا عقیده ثابتی نسبت به هیئت «بطلمیوس» داشتند وی این نظریه را داد. ولادت کپرنیک سال 1474 میلادی و وفاتش سال 1543 می‌باشد.

(1) - طه (20): 53.

(2) - نبأ (78): 6.

بريال اندیشه، ص: 526

دانشمندی دیگر

«کپلر» گردش زمین را ثابت کرد. تولد او سال 1571 در یکی از ایالات «ورتنبرگ» آلمان و وفاتش در سال 1630 میلادی در پنجاه و نه سالگی می‌باشد.

نظریه گالیله

«گالیله» منجم مشهور ایتالیایی، اظهار داشت: زمین متحرک است و علاوه بر این که به دور خورشید می‌گردد به دور خود نیز می‌گردد، قبلاً قرآن متذکر این معنی بود، یکی گردش زمین به صورت مطلق که شامل گردش به دور خورشید است، و دیگر پدید آمدن شب و روز که از گردش به دور خود به وجود می‌آید.

4- جاذبه زمین

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» «1».

«خداست که آسمان‌ها را بدون پایه‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت».

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» «2».

«آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینند آفریده».

افراشته شدن کرات آسمانی، به وسیله ستون‌های نامرئی است؛ آن ستون نامرئی همان نیروی جاذبه‌ای است که به طور معجزه‌آسایی این بنای عظیم را استوار کرده است؛ زیرا ستون مرتبه‌ای است که بنای ساختمان به آن استوار است و اگر انحرافی در او رخ دهد ویران می‌شود. یکی از اجزای عالم پهناور آفرینش زمین است که مانند کرات دیگر در بساط همین قانون قرار دارد و اگر در

(1) - رعد (13): 2.

(2) - لقمان (31): 10.

برپال اندیشه، ص: 527

محکومیت این قانون نمی‌زیست، عاقبت او معلوم نبود به کجا منتهی شود؛ اما با بودن این برنامه، مسیر اصلی خود را بدون کوچک‌ترین انحرافی می‌پیماید و همین جاذبه است که موجودات زمینی را در زمین حفظ کرده و آنها را از انحراف نگهداری می‌کند.

«اسحاق نیوتن» ریاضی دان مشهور انگلیسی از مشاهده سیپی که از درخت به زمین افتاد به فکر فرو رفت که چرا ماه مانند سیب سقوط نمی کند، وی پس از آزمایش، موفق به درک و کشف «جاذبه» شد و فرمول آن را بیان کرد. قبلاً اشاره کردیم که: قرآن چون کتاب هدایت است از ذکر جزئیات خودداری کرده و فقط به کلیات خلقت اشاره نموده است. (تولد نیوتن در سال 1642 در انگلستان و وفات او در سال 1727 بوده است).

5- قرآن و حیات در کرات دیگر

سوره الرحمن آیه 29:

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

«هر که در آسمان ها و زمین است از او درخواست [حاجت] می کند».

سوره شوری آیه 29:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ».

«و از نشانه های [ربوبیت و قدرت] او آفرینش آسمان ها و زمین است».

سوره نمل آیه 87:

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَنْزِعُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ».

«و [یاد کن] روزی را که در صور می دمند، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است دچار هراس شود».

برپال اندیشه، ص: 528

دانشمندان امروز بر این عقیده‌اند که: ممکن است در کرات دیگر با شرایطی غیر از شرایط موجود در زمین، موجودات زنده باشند که درباره دو ستاره، این عقیده نزدیک به یقین است. گفتار آنان بر این است که ممکن است در کره «مریخ» نوعی حیات ساده نباتی موجود باشد؛ زیرا جو آن مختصری اکسیژن دارد و حرارت آن زیاد نوسان ندارد.

اما ستاره «زحل»: هرگاه غیر از آفتاب، معدن حرارت دیگری به کره زحل فیض نرساند، یقیناً غیر مسکونی است و اگر سکنه دارد مخلوقی است که برودت با آنها کار حرارت را می‌کند. با پیشرفت علم هیئت خصوصاً فضانوردی ممکن است برای مدتی دیگر بشر بتواند در کرات دیگر پیاده شود و برنامه آنها را کاملاً ببیند، و سرانجام این احتمال امروز دانشمندان، مبدل به یقین واقعی خواهد شد.

6- اوضاع خورشید و ستارگان دیگر در قرآن

سوره تکویر آیه 2 و 3:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ* وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»

«و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند* و هنگامی که کوهها را به حرکت آرند و از جا برکنند».

سوره انفطار آیه 1 و 2:

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ* وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَشَرَتْ».

برپال اندیشه، ص: 529

«هنگامی که آسمان بشکافد* و هنگامی که ستارگان پراکنده شوند».

آسمان عبارت از محیطی است که ما هر شب و روز بالای سر خود مشاهده می‌کنیم، پس تمام محیط بالا با آنچه در اوست از منظومه، کهکشان و ستارگان را شامل می‌شود، بعد از شکافته شدن تمام آن برنامه‌ها به هم خورده و فانی می‌شوند.

دانشمندان امروز بر این عقیده‌اند که: مصرف تدریجی «هیدروژن» موجب افزایش حرارت می‌شود؛ هیدروژن خورشید که به تدریج به «هلیوم» مبدل می‌شود، قسمت مرکزی خورشید تیره‌تر می‌گردد و در نتیجه انرژی، کمتر از آن صادر می‌شود و با انقباضی که در قشر خارجی پیش می‌آید و انرژی که در قسمت درونی تولید و ذخیره می‌گردد، از ذخیره مرکزی آن پیوسته انرژی و حرارت بالا می‌رود؛ به این ترتیب این منبع قدرت، پیوسته در یک حالت توازن، نورحرارت می‌دهد؛ ولی این وضع برای همیشه نخواهد بود؛ زیرا زمانی می‌رسد که مایه هیدروژن آن، کاهش می‌کند و منبع انرژی زیر اتمی آن تمام خواهد شد و به سرعت جرم آن منقبض و تشعشع و حرارت آن به هم پیچیده و تاریک می‌شود. با تاریک شدن خورشید، وضع منظومه شمسی که ستارگان دیگراند، از نظم افتاده و همه فرو خواهند ریخت و اینچنین است حال هر خورشیدی که در کهکشان فضاهای دیگر (غیر از فضای ما) موجود است.

تذکری دوباره

همانگونه که گفتیم مقصود ما تطبیق قرآن با گفته دانشمندان امروز نیست؛ زیرا قرآن مجید دارای وضعی ثابت و مطالبی بس شگفت‌آور است، که باید گذشت زمان تفسیر و ترجمه نماید؛ بنابراین به همین مقدار که ما به اشارات کلی قرآن تصریح می‌کنیم، حقیقت این کتاب مقدس برای اهل نظر بیشتر روشن می‌شود.

برپال اندیشه، ص: 530

چنانچه صورت‌ها و پدیده‌های زنده، همگی در معرض حوادثند، خورشید نیز چنین است، و هر روز در انتظار پیش آمد یک حادثه ناگهانی که موجب انفجار و سپس خاموشی آن شود می‌باشد، این گونه انفجارهای ناگهانی را در ستاره‌های درخشان دیگر، به وسیله دوربین‌های ستاره‌شناسان، اکنون بیشتر از زمان‌های گذشته مشاهده می‌کنند.

آیات دیگری نیز بر این نکته اشاره دارند که تمام منظومه‌ها، کرات و خورشید بیشتر از مدت معینی زندگی ندارند، آن آیات عبارتند از: سوره روم آیه 8 سوره زمر آیه 8، سوره احقاف آیه 2.

7- خلقت انسان در قرآن

سوره علق آیه 2:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ».

« [همان که] انسان را از علق به وجود آورد».

سوره مؤمنون آیات 12، 13، و 14:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...».

«و یقیناً ما انسان را از [عصاره و] چکیده‌ای از گِل آفریدیم* سپس آن را در نطفه‌ای در قرارگاهی استوار [چون رحم مادر] قرار دادیم.* آن گاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم».

سوره حج آیه 5:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ».

«ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن [پس از مرگ] در تردید هستید، پس

برپال اندیشه، ص: 531

[به این واقعیت توجه کنید که] ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه».

توضیح و تفسیر

خلقت انسان از گِل می‌باشد، اما منظور از گِل، معنای عرفی آن نیست؛ بلکه چکیده و عصاره‌ای از گِل است که در آیه به جمله «سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ» یاد شده است. پس از آنکه تحول لازم در ترکیب خاک صورت گرفت و به بیان آیه سلاله‌ای از آن فراهم شد، سلاله مزبور آمادگی می‌یابد تا به قدرت حق دریافت حیات کند و به نطفه مبدل شود.

لغت «نطفه» خلاصه‌ای از کلیه صفات طبیعی موجودات، و ذکر آن جامع‌ترین کلمه‌ای است که برای معرفی موجود زنده می‌توان به کار برد.

جمله «قَرَارِ مَكِينٍ»^{*} بلیغ‌ترین تعریفی است که برای محل مناسب پرورش تخم و نطفه، در جمیع موجودات نطفه‌دار، اعم از تخم‌گذار و بچه‌زا، می‌توان ذکر نمود. چنانکه کلمه نطفه به صورت «نکره» در آیه ذکر شده و شامل نطفه تمام جانداران می‌باشد، برای حیوانات بچه‌زا «قرار مکین» رَجَم و برای تخم‌زا مناسب‌ترین محلی است که تخم را در آن قرار می‌دهند.

اغلب مفسران «علق» را خون بسته دانسته‌اند و چنین می‌گویند که:

پروردگار، انسان را از خون بسته خلق نمود، این تعبیر از نظر علمی مؤید و استوار نیست؛ زیرا هیچ حیوان و انسانی را سراغ نداریم که از خون آنهم از خون بسته به وجود آمده باشد «1».

(1) - ناگفته نماند که: اگر مفسرانی چون علامه طباطبائی در تفسیر خلقت انسان، از «علق» به خون بسته شده تعبیر کرده‌اند؛ منظورشان خلقت اولیه نیست؛ بلکه منظور این است که خلقت انسان ابتدا از منی و نطفه که برگرفته از اسپرم زوج و تخمک زوجه می‌باشد آغاز شده و سپس تبدیل به علقه می‌شود. پس منظور آیات این نیست که انسان از همان آغاز با «علقه» خلق شده؛ بلکه منظور این است که پس از آنکه نطفه تبدیل به علقه شد، علقه تبدیل به مضغه و سپس به موجود زنده‌ای به نام بشر تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر «علقه» یکی از حالات و مراحل خلقت است نه ریشه آن به عنوان مثال اگر کسی در پاسخ این سؤال که: خشت از چه چیزی درست شده است؟ بگوید: از گل نمی‌توان ایراد گرفت که خشت از خاک و آب درست شده است. چرا که گل مرحله‌ای است از مراحل وجودی آن.

برپال اندیشه، ص: 532

معنی «علق» با توجه به ریشه لغوی و مشتقات آن، بستگی و پیوستگی به چیزی یا چیزهایی است که آیه ناظر به آن است. انسان ابتدا از گل آنهم از چکیده، سپس از نطفه، پس از آن از علق یعنی چیزی که از پیوستگی سه دوران گل و نطفه و علق است به وجود آمد، نه این که پیوسته به معنای خون بسته باشد.

پس از این ملاحظات، تعبیری که برای کلمه علق می‌توان کرد مجموعه‌ای از بستگی‌ها و ارتباطات است که با قرار گرفتن در رحم، به وجود می‌آید و این معنی منافات با اصل موضوع که علق یعنی کرم کوچک ذره‌بینی است ندارد.

تشکیل این کرم کوچک بسته، به چند دوران گل، نطفه و علقه است.

همه آن نطفه که در رحم ریخته می شود انسان نمی گردد؛ بلکه از زنان تخمی در نهایت خُرَدی جدا می شود و در رحم قرار می گیرد که به چشم دیده نمی شود و در نطفه مرد موجودات بسیار کوچکی است که آنها نیز به چشم دیده نمی شوند؛ اما اگر با میکروسکوپ مشاهده شود، دارای سری مدور و شبیه زالو و دنباله دارند، یکی از آنها با تخمی که از زن جدا شده متصل می شوند و جنین از این دو تکوین پیدا می کند.

8- آثار باد و طوفان در قرآن

برپال اندیشه، ص: 533

سوره حجر آیه 22:

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»

«و بادها را باردار کننده فرستادم».

نظریه دانشمندان

از نظر دانشمندان راه تلقیح گیاهان بر چند قسم است: به وسیله آب رودخانه ها برای گیاهان کنار رود، به وسیله حشرات، وزیدن باد، و دست انسان. همین جاست که یکی دیگر از معجزات قرآن مبنای بر این که گیاهان نر و ماده هستند معلوم می شود (سوره لقمان آیه 10).

9- فتح کرات دیگر در قرآن

سوره لقمان آیه 20:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».

«آیا ندانسته‌اند که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، مسخر و رام شما کرده».

سوره جاثیه آیه 13:

«وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً».

«و همه آنچه را در آسمان‌هاست و آنچه را در زمین است از سوی خود برای شما مسخر و رام کرد».

نظریه دانشمندان

دانشمندان، قبلاً احتمال می‌دادند که بشر بتواند به کرات آسمانی دست یابد ولی امروز این احتمال به یقین رسیده است، تا جایی که عملاً کشورهای بزرگ

برپال اندیشه، ص: 534

سفینه‌های خود را در کره ماه پیاده کردند.

اروپاییان پس از آنکه تمام علوم فعلی را از منابع شرقی و بویژه از کشور ایران اخذ کرده و پس از آن در عین حال که مانع پیشرفت علوم در مشرق زمین شدند، کم‌کم به ترقیات شگرفی نائل آمدند، درست در موقعی که فاصله بین علوم جدید و قلم زیاد شد، مدرسه «دارالفنون» در ایران تأسیس و ناگهان دانشجویان ایرانی، علوم اروپایی را باز کرده و خواندند، دیدند اروپاییان تمام پیشرفت‌ها اکتشافات علمی را به خود نسبت داده‌اند و علوم ایران و مسلمین را جمعاً پوچ جلوه‌گر ساخته‌اند.

این مسئله که تمام علوم، ریشه و منشأش ما اروپاییان هستیم از آن موقع تاکنون ادامه دارد، به طوری که ملل جهان تماماً علوم را زائیده افکار دانشمندان اروپایی می‌دانند.

ای کاش جوانان بی‌اطلاع ما بیدار می‌شدند و افتخارات گذشته فرهنگ اسلامی را در مردم قبل مشاهده می‌کردند، تا این گونه فریب دزدان فکر را نخورده و آن نسبت‌های بیهوده را به نام کشف برای اروپاییان ندانند. برای روشن شدن مطلب به بعضی از گفته‌های دانشمندان اسلامی، در علوم مختلفی که در آن استاد بودند ذیلاً اشاره می‌کنیم:

قوانین انعکاس و انکسار نور

در کتاب «فیزیک» تألیف «بتانکور» ضمن بحث از نور می نویسد: «دکارت» در سال 1630 قوانین انعکاس و انکسار نور را با فرض این که نور از اجسام ریز ساخته شده است بیان کرد، و این اجسام ریز را با گلوله های پرتاب شده مقایسه نمود. در سال 1690 «هویکنس» در کتابش، تئوری امواج نور را شرح داد که بتانکور می گوید: می توان او را واضع این تئوری دانست. باید گفت: آقای بتانکور راوی اروپاییان نسبت به دانشمندان مسلمان ایرانی کم لطفی کرده اید؛

برپال اندیشه، ص: 535

زیرا اساس تئوری های ذره ای و موجی، متعلق به قبل از آنهاست نه متعلق به اروپا.

آقای دکارت و هویکنس و نیوتن عین گفته های دانشمندان اسلامی را گفته در کلمات آنها با دانشمندان مسلمان هیچ تفاوتی نیست. تفسیر دکارت نسبت به نور، انعکاس و انکسار آن عیناً گفته دانشمند عالی مقام اسلامی ایرانی خواجه نصیرالدین طوسی است که در سال 597 متولد شده است، خواجه در کتاب «تجريد الاسلام» می فرماید: به عقیده دانشمندان (که خود او یکی از آنهاست) نور از اجسام ریزی تشکیل شده است که از منبع جدا شده و به محل دیگر که نور را می پذیرد می رسد «1».

فیزیک دانان اروپا، از زمان دکارت تاکنون، برای این که قوانین انعکاس نور را با فرض ذره ای تفسیر کنند می گویند: همانگونه که توپ لاستیکی در موقع برخورد با دیوار منعکس می شود، برای نور که مانند ذره تصور می شود، کیفیت انعکاس به آسانی قابل تطبیق است.

این مطلب را «آلبرت انیشتین» در کتاب «سیر تکاملی علم فیزیک» نوشته و این بحث را به اروپاییان خصوصاً به دکارت نسبت داده است؛ اما با کمال معذرت از آقایان اروپاییان و غرب زدگان وحشت زده که تمام برنامه آفرینش را می خواهند از دریچه اروپا ببینند، این مطلب را «کمال الدین ابوالحسن فارسی» در 700 سال قبل در کتاب «تنقیح المناظر» بیان کرده است که مفاد عبارت او این است:

همانطور که اجسام طبیعی اگر از محل بلندی به زمین به جسم سختی برخورد کنند برمی گردند، یا اگر جسمی را به دیوار پرتاب کنیم برمی گردد؛ به همین ترتیب نور وقتی که به اجسام صیقلی بتابد منعکس می شود. خلاصه دکارت یک

(1) - «زعم بعض الحكماء ان الضوء اجسام صغار تنفصل من المضي و تنيل بالمستضي».

برپال اندیشه، ص: 536

کلمه اضافه‌تر از مطلب دانشمندان اسلامی را نگفته است.

نظریه فرما

«فرما» یکی از ریاضی دانان اروپا است، وی در بیان علت انعکاس نور می‌گوید: شعاع نور وقتی از محیطی، داخل محیط دیگر شود، خط سیر خود را طوری انتخاب می‌کند که کمترین وقت را برای رسیدن به مقصد صرف نماید.

این جمله به «قانون فرما» معروف شده است؛ ولی این جمله در کتاب «تنقیح المناظر» ابوالحسن فارسی در جلد دوم صفحه 131 چنین آمده است: هنگامی که نور با جسم شفاف غلیظتری مصادف شود، این غلظت مانع حرکت نور در جهت اولیه است، از این رو نور منعکس شده، در جهتی حرکت می‌کند که نفوذش آسان باشد و چون راه سهل‌تر را انتخاب کرد، مسلماً زودتر به مقصد می‌رسد «1».

نیوتن و انکسار نور

«نیوتن» در بیان علت انکسار نور می‌گوید: شعاع نور وقتی از هوا داخل آب می‌شود، می‌توان حرکت آن را در حقیقت مرکب از دو حرکت دانست: يك حرکت عمود بر سطح آب و حرکت دیگر: در امتداد افقی و تماس با سطح آب شعاع انکسار که نتیجه این دو حرکت است.

بحث تجزیه و ترکیب حرکات یکی از مباحث مهم فیزیک و مکانیک را

(1) - «فالضوء اذا صادف جسماً مشفأً اغلظ فانه لفظة يمانعه من النفوذ في جهة حركة فيميل الى جهة هي اسهل نفوذاً».

برپال اندیشه، ص: 537

تشکیل می دهد و اساس تئوری «ماکسول» که نور را دو عامل عمود بر هم می داند، از فرض نیوتن سرچشمه گرفته است.

اینها از تراوشات فکری دانشمندان اسلامی است و اصل مطلب در کتاب «کمال الدین فارسی» صفحه 141 است که: اگر نور به طور مایل از محیطی داخل محیط شفاف دیگری شود، می توان حرکت آن را مرکب از دو حرکت دانست: حرکت اول: در جهت عمود نافذ و حرکت دوم: دیگر در جهتی که عمود بر عمود اول است، در مبدأ نفوذ یعنی در نقطه ای که نور داخل آب شده است؟

اکنون تصدیق می کنید که نسبت به دانشمندان اسلامی خصوصاً دانشمندان ایرانی چقدر حق کشی شده است؟

دو نظر از دو کتاب

1- کتاب «تاریخ تمدن» می نویسد: شکی نیست که مسلمین با تجربیات و عملیات خویش، علم جدید شیمی را پایه گذاری کرده و آنها بودند که بسیاری از ترکیبات شیمی را کشف کردند، و براساس کشفیات آنان، شیمی جدید استوار شد.

2- کتاب «تمدن اسلام و عرب» می نویسد: این که در کتب شیمی می نویسند «لاوازیه» ایجاد کننده این علم است، درست نیست؛ زیرا باید دانست هیچ علمی دفعه‌ای به وجود نیامد و نمی آید، اگر چنانچه لابراتورهای هزار سال پیش مسلمین و اکتشافات آنها در این علم نبود، لاوازیه نمی توانست قدمی به جلو بردارد.

اکتشافات شیمی

اکتشافات مسلمین در شیمی عبارت است از: الکل، اسیدنیتريك،

بريال اندیشه، ص: 538

اسیدسولفوریک، اسیدنیترو، جوهر نشادر، کلوریدسولفوریک، نمک نشادریتاس، نیترات دارژان، نیترات پتاس، زرنیخ، قلیا و بوریک.

بی‌خبران بی‌خرد بدانند که جمله فرینده «دین مخالف علم و برنامه زندگی است» مربوط به دین کلیسا، یهود و ادیان دیگری که یا مانند دین یهود و کلیسا تحریف شده، یا منشأ آن از طرف حق نبوده است، می‌باشد و دامن اسلام از این جمله آلوده پاک است و بدانند که اسلام پایه‌گذار اصلی تمدن حقیقی است.

معرفی برخی از دانشمندان اسلامی

در خاتمه نام برخی از دانشمندان بزرگ اسلام را در علومی که تبحر داشتند ذکر می‌کنیم:

دانشمندان حقوق

در علم حقوق دامنه کاوش‌های مسلمین خصوصاً دانشمندان شیعه و ایرانی آنقدر است که تعداد کتب و شماره مؤلفین این علم را نمی‌توان در پنج سال رسیدگی کرد. از تأسیس حقوق تطبیقی بیش از یک قرن نگذشته است؛ ولی از تألیف حقوق تطبیقی شیخ طوسی در کتاب «الخلافا» بیش از هزار سال است که می‌گذرد. مؤلفین حقوق عبارتند از: شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی، محقق کرکی، فخر المحققین، شیخ محمد حسن صاحب جواهر، شهید اول و شهید ثانی.

دانشمندان ادبیات

نام همه آنها را نمی‌توان حتی در ده‌ها صفحه ذکر کرد؛ اما مشهورترین آنها عبارتند از: خلیل بن احمد، سیبویه، ابن هشام جامی، عبدالله مقفع، ابن مالک و...

بريال اندیشه، ص: 539

دانشمندان تفسیر

امین الاسلام طبرسی، فخر رازی، سید هاشم بحرانی، ابوالفتح رازی، طبری، فیض کاشانی، ملا فتح الله کاشانی، قتاده، ابن عباس و سعید بن حبیر و...

دانشمندان منطق، فلسفه و کلام

هشام بن حکم، هشام بن الفوطی، صالح ابن ابی صالح، ابراهیم ابن نظام الیسار، ابن رشد، فارابی، ابن مسکویه، سهروردی، ملا عبدالرزاق لاهیجی، کندی، میبدی، میرداماد، ملاصدرا، حاج ملاهادی سبزواری و... تنها در مسئله اتم دانشمندان اسلامی بودند که این مسئله بزرگ را به جلو رانده و راه تحقیقات عملی را برای آیندگان باز گذاشتند.

دانشمندان علم ریاضی

ابو عبدالله محمد بن موسی الخوارزمی (مخترع جبر و مقابله)، ابو جعفر محمد، ابوالعباس الفضل بن حاتم، شیخ بهایی، حجاج بن یوسف بن مطر، ابو منصور عبد القاهر، ابو الوفا محمد بن یحیی (کسی که یکی از حرکات ماه را کشف کرد)، ابو عثمان سعید ابن یعقوب، ابو جعفر الخارن (که در حل معادلات درجه 3 نظریاتی داده است)، ابوالجود محمد ابن الیث، محمد بن الحسن الحاسب، ابوالحسن علی بن احمد (که کتابی مفید در لگاریتم تألیف کرد)، محمد بن عبدالباقی، ابوالفتح حجه الحق عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری و...

دانشمندان علم فیزیک و مکانیک

برپال اندیشه، ص: 540

جابرین حیان ایرانی مؤلف 360 جلد کتاب که اکثر آنها در کتابخانه‌ها و موزه‌های جهان اروپاست از جمله موزه بریتانیا، کتابخانه ملی پاریس، کتابخانه دانشگاه اکسفورد انگلستان، کتابخانه لیون، کتابی به عنوان «رسائل جعفر بن محمد الصادق» در هزار صفحه دارد که دوبار در اروپا چاپ شده است.

دانشمندان شرق و غرب او را پدر فیزیک می‌دانند.

«پی‌یروسو» می‌گوید: کتاب او برای اولین بار درباره نور توصیفی صحیح از ساختمان چشم و قسمتهای مختلف آن از قبیل مخاط خارجی قرنیه، شبکیه، عنبیه و علاوه بر این، اصول اطاق تاریک را شرح می‌دهد.

او از شاگردان برجسته امام ششم حضرت صادق علیه السلام است. دانشمندان دیگر:

محمد بن مسعود، حسن بن حسین کمال‌الدین فارسی، ابوالفتح عبدالرحمن، ابواسماعیل علی بن محمد و ابوالقاسم محمد بن احمد.

دانشمندان شیمی

جابرین حیان، محمد بن زکریای رازی، ابوریحان بیرونی، محمد بن امیل التیمی، ابوالحاکم محمد بن عبدالملک، احمد بن علی وحشیه، ابو العباس احمد بن علی و ابومحمد عبدالله بن احمد.

دانشمندان هیئت و نجوم

ابوالحسن اهوازی علی طبری، خالد بن عبد بن عبدالملک، یحیی بن ابی منصور سند بن علی، علی بن عیسی، ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان «پی‌یروسو» می‌گوید: او اول کسی است که سینوس را جانشین وتر ساخت که نتیجه‌اش مثلثات جدید است، محمد بن الحسین شیخ بهایی، ابو عبدالله محمد بن عیسی، حسن بن حاسب، ابو عثمان سهل بن بشر، ابو الوفاء بوزجانی،

برپال اندیشه، ص: 541

خواجه نصیر الدین طوسی و ابراهیم بن سعید.

دانشمندان جغرافی

خوارزمی، ابوزید حسن سیرافی، احمد بن الطیب، ابو المنذر هشام بن الكلبي، احمد بن محمد اسحاق، علی بن حسن شیرزی، ابو زید احمد بن سهل بلخی، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، احمد بن فضلان، ابوالفرج قدامة بن جعفر، ابو محمد حسن بن احمد، ناصر خسرو قبادیانی، یحیی بن سرفیون و البکری ابوسعید عبدالحی.

دانشمندان تاریخ

واقدی، نصر بن مزاحم، ابن عماد، ابن اثیر، طبری، مسعودی، ابن واضح، مقریزی، ابن حزم، ابوسعید عبدالحی، ابن خلکان، عطاءالملک جوینی، بلاذری، ابونعیم اصفهانی، ذهی، ابوالحسن علی بن محمد، شهرستانی، ابن مسکویه، ابوریحان بیرونی و....

دانشمندان طبیعی

احمد بن داود دینوری، ابو محمد عبدالله بن احمد بن بيطار مالقی (این دانشمند آنچه را که دانشمندان اسلامی در گیاهشناسی نوشته بودند در يك كتاب جمع کرد که در قرن 16 بزرگترین مقام گیاهشناسی و داروسازی رابه دست آورد.)، ابن سیده، منصور بن فضل، ابوالعباس احمد بن محمد، عبدالله بن صالح ابن الادان الاشبیلی (این دانشمند در کتاب خود از اقسام خاکها کودها و طریقه

برپال اندیشه، ص: 542

زراعت و از 585 نوع درخت میوه دار بحث کرده و همچنین در راه نشان دادن راههای خوراندن و بحث از عوارض بیماریهای نباتات و طریق معالجه آنها کاوش و ابتکار فراوانی نموده اند).

دانشمندان معدن شناسی

عطارد بن محمد، ابوریحان بیرونی، المنصور بن بعة الذهی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد بن ابی طاهر الکاشانی، حسن بن عریشاه، محمد بن منصور و بیلک القبجقی.

دانشمندان پزشکی و داروسازی

شیخ الرئيس حسين بن عبدالله بن سينا، علی طبری، محمد بن زکریای رازی، حسن احمد بن محمد الطبری، علی بن عباس اهوازی، ابومنصور موفق، ابوالقاسم موصلی، ابوالحسن علی بن رضوان، ابوالفرج عبدالله الطیب، علی بن عیسی، ابو روح محمد بن منصور، جمال الدین عبدالرحمن عزالدین ابراهیم، ابن عوض کرمانی، سدیدالدین کازرونی، عریب بن سعد و خلاصه «ابن ابی اصیبعه» در کتاب «اخبار العلما باخبار الحکما» از 400 نفر پزشک و داروساز تا سال 962 ذکر کرده است.

دانشمندان زیست شناسی

ابوعثمان عمرجاحظ، ابوسعید، عمادالدین کاتب و...

دانشمندان فنون نظامی

حسن بن رماح، عمر بن ابراهیم و...

بريال اندیشه، ص: 543

دانشمندان دائره المعارف نویس

ایوب الرهاوی خوارزمی، جمال الدین ابوعبدالله، ابویحیی زکریا بن محمد و ابوالفضائل اسماعیل.

دانشمندان مترجم علوم و فلسفه

ابوالحسن اهوازی، محمد بن ابراهیم فزاری، ابوالحسن ثابت بن قره، مطهر بن طاهر، عبدالمسیح بن ناعم، جرجیس بن جبرئیل، حنین بن اسحاق، سابور بن سهل، ابویحیی البطریق، یوحنا الدمشقی، فضل بن نوبخت، محمد بن عبدالله بن مقفع و یعقوب بن طارق.

شعرای اسلامی

فردوسی، سعدی، حافظ، عنصری، عسجدی، فرخی، ناصر خسرو، باباطاهر، سنایی، خاقانی، قآنی، رشیدالدین و طواط، مسعود سعد سلیمان، سید حمیری، دعل، فرزاق، و هزارها نفر دیگر در فنون مختلف معماری، نقاشی، خط، تذهیب کاری و کاشی کاری که اگر بخواهیم هر کدام را ذکر کنیم به صورت صدها مجلد کتاب خواهد شد، با این که این عده نامبرده بعضی از دانشمندان تاریخ اسلامند و دسترسی و شناسایی به تمام آنها غیر ممکن است؛ زیرا به جهت نامساعد بودن شرائط و اعصار و سوزاندن کتابخانه‌ها نمی‌توان یک هزارم آنان را نام برد.

کتابخانه‌های مسلمین

مسلمین در اعصار مختلف، دارای کتابخانه‌های مجهزی بودند که

برپال اندیشه، ص: 544

مشهورترین آنها عبارتند از:

کتابخانه بغداد دارای 4 میلیون کتاب، کتابخانه اندلس 4 صد هزار کتاب، کتابخانه خزانه الکتب یک میلیون و نیم، کتابخانه شام 3 میلیون که در فتح طرابلس در سال 502 اروپائیان آن را سوزاندند، کتابخانه شاپور 10 هزار، کتابخانه الحکمه 400 هزار، کتابخانه مراغه 400 هزار، کتابخانه دارالحکمه 400 هزار، که بسیاری از آن کتب فعلاً در کتابخانه‌های اروپاست. این بود شمه‌ای کوتاه و مجمل درباره وضع اسلام و مسلمین، قضاوت صحیح با خوانندگان محترم است که آیا دین مخالف با علم و زندگی کدام دین است. با مطالعه عمیق این سطور ماهیت، واقعیت و مفهوم اصلی اسلام برای شما روشن می‌شود.

برپال اندیشه، ص: 545

اسلام، کار و کوشش

برپال اندیشه، ص: 546

مدخل در دنیای امروز ملت‌ها از واژه «تمدن» فقط به تظاهرات و شاخ و برگ آن اکتفا نموده و از حقیقت و اصول آن چشم‌پوشی کرده‌اند، و در فکر آن نیستند که حقیقت تمدن را به دست آورند.

آیا تمدن غیر از این است که انسان به وظایف آدمیت، انسانیت و حفظ حقوق جامعه بشری عمل نموده و از توحش و بربریت خود را پاک دارد.

چه کوتاه نظرانی که عقیده آنها این است که: ملت اسلام که به دستور قرآن رفتار و به قوانین آن معتقدند، دور از تمدن و ترقی هستند.

این سخن، بی‌اندازه دور از منطق صواب و حقیقت، و بر خلاف حس و مشاهدات و مقررات اسلامی است. مدّیت به معنای واقعی و به مفهوم اصلی در اسلام قرار داده شده است؛ ولی متأسفانه اکثر مردم مسلمان از آن بی‌خبر و غافلند.

دین مقدس اسلام که در سر لوحه برنامه آن، قرآن قرار دارد، پایگاه تمدن و اساس و سازمان آن، روی نقطه مرکزی صحیح استوار و برپا شده و پیروان خود را همواره به متانت، حریت، شهامت، مردانگی، آزادگی فکر، عقیده، اخلاق نیک، احسان همنوع، و مکرر امر به هر نوع تحصیلی که مفید به حال جامعه بشریت و محور تمدن باشد دعوت نموده است.

قرآن از لحاظ مبانی مطابق با فطرت و عقل است و از ابتدای ظهور، روز به

برپال اندیشه، ص: 547

روز در تجلی و تعالی است.

قرآن در میان مردمی پرتو افکن شد که از نظر معلومات در، درجه پائینی قرار داشتند و حتی از علوم رایج عصر خود، کوچک‌ترین بهره‌ای نداشتند.

قرآن ضمن آیات نورانی خود، آنان را به تفکر و تدبیر در آیات تکوینی حق از قبیل آسمانها، زمین، پدید آمدن شب و روز، ریزش باران و حرم گشتن زمین پس از پژمردگی دعوت نمود.

قرآن مردم جهان را به سوی جمیع کمالات اخلاقی و صفات عالی انسانیت راهنمایی، و آنان را از دو روی، دشنام و بد اخلاقی، تعصب بی جا، غیبت، رشوه، ربا، دروغ، قحمت و عموم کردارهای ناپسند برحذر داشت. تعلیمات نورانی قرآن، در اندک مدتی مسلمین را از هر جهت سربلند و پرچمدار حقیقی تمدن مادی و معنوی نمود. آنان پس از سیر در تعلیمات و راهنمایی‌های قرآن، در علوم مختلفی از قبیل:

علم دین، اخلاق، نحو، صرف، تفسیر، کلام، منطق، طب، جراحی، داروسازی، هنر و پیشه، کاغذسازی، تاریخ، جغرافیا، حیوان‌شناسی، صنایع مختلف، ریاضی، شعر و علوم دیگر سرآمد جهانیان شدند.

به موجب فطرت، هر کس در زندگی هدفی اختیار کرده، این هدف هر چه باشد عکس العمل تربیت آن مکتبی است که انسان وابسته به آن است و از آن پرورش یافته و فکرش از آن الهام گرفته است. هدف‌ها فرق دارد، آن که هدفش رسیدن به ثروت است، تربیت او جز مبنای مادیگری چیزی نیست، آن که هدفش شرافت و انسانیت است، تربیتش جز پیروی از قانون فضیلت راه دیگری نیست.

قرآن مجید با دستورهای جاودانی خود، در صحنه نمایش حقایق و عرصه مبارزه با خرافات، ابتکار را به دست گرفت و برتری مکتب تربیتی خود و هدف

برپال اندیشه، ص: 548

عالیش را آشکار ساخت.

کتاب آسمانی اسلام؛ دعوت خود اشخاص مخصوصی را در نظر نگرفته بلکه عموم طبقات و نژادهای بشر را در تمام ادوار تاریخ، مخاطب قرار داده و دعوت می‌کند که آن را سرمشق زندگی قرار دهند و طبق احکام و دستورات آن رفتار نمایند.

آری! قرآن يك معجزه جاوید و کتاب قانونی پایدار و ابدی است؛ زیرا اسلام کاملترین ادیان، و رسول اکرم، خاتم انبیا و قرآن جامع‌ترین و اساسی‌ترین کتب قانونی برای زندگی است.

پیغمبر اسلام مطابق دستوری که داشت، از جانب خدا بر همه ملت‌ها مبعوث شده بود. چراغ هدایتی روشن کرد که همه جا تا همه وقت پرتوانداز است و هر ملتی را اگر به دستوراتش عمل کند از تاریکی و نادانی می‌رهاند. آواز هدایت او از

شهری چون مکه تا کرانه‌های اقیانوس‌های بزرگ و پهنای و پشت کوه‌های بلند و مرکز کشورهای دوردست رسید و می‌رسد؛ آوازی که با موج بلند زمان و گردش ستارگان آسمان دست به دست و پشت به پشت به گوش قرن‌های آینده برسد و هوش از سر آنان ربوده تا این مسئله کاملاً معلوم شود که روشی از نظر تربیت و فضیلت مطابق روش عالی او نیست.

کسانی که بخواهند حقیقت واقعی اسلام را درک کنند، با مراجعه به کتب مفصلی که در دوران‌های انقلاب اسلامی چه به دست مسلمین و چه به دست غیر مسلمین نوشته شده است، می‌توانند خود را بی‌نیاز کنند.

اسلام و کار و کوشش

اسلام و کار و کوشش

اسلام در برنامه مالی و اقتصادی، مصالح فرد و اجتماع را مدّ نظر قرار داده، به گونه‌ای که به حال هیچ يك از فرد و اجتماع زیانی نرسد و در تحقق دادن این

برپال اندیشه، ص: 549

برنامه، از همان روش اساسی خود، یعنی قانون و ندای درونی متابعت نموده است.

به وسیله وضع قانون، به هدف‌های عملی که ضامن ایجاد يك اجتماع شایسته و قابل ترقی و رشد است می‌رسد، و با ندای باطن؛ بشر را به طرف تفوق بر مشکلات حیاتی و دست یابی به يك زندگی عالی‌تر، که در دسترس هر کس نیست، می‌راند و راه ترقی و تکامل را همیشه باز می‌گذارد.

اسلام در باب اموال، حق مالکیت فردی را با وسایل مشروعه، مسلم و ثابت دانسته، و حفظ این حق را از دزدی و غارت و هر گونه اختلاسی تضمین نموده و حدودی وضع کرده که ضامن همه این‌ها می‌باشد، تا جلوی تعدی و تجاوز را بگیرد و به علاوه خطابات اخلاقی نیز بیان نموده که مردم را از دخالت در غیر حق خود بازداشته است.

از طرفی هرگونه حق و تصرف را برای صاحب مال، از فروش، اجاره، رهن، بخشش، وصیت و سایر تصرفات حلال، و غیر مخالف با قوانین دین را مجاز دانسته است.

اسلام قانون مالکیت فردی را تشریع می‌نماید، و حدود و قیودی نیز وضع می‌کند که صاحبش را به طور غیر اختیاری، به طرف به کار انداختن مال و انفاق و دست به دست دادن آن نزدیک می‌سازد، و البته مصالح اجتماع و همچنین مصالح خود فرد هم در حدود هدف‌های انسانی، که اسلام حیات را بر آنها به پا داشته، پشت سر همه اینها محفوظ می‌باشد.

اولین قانونی که اسلام به موازات حق ملکیت فردی مقرر می‌دارد این است که: فرد در این مال، پیش از هر چیز، به وکیل شبیه است که از طرف اجتماع معین شده و تملك این مال به وسیله او بیشتر به يك وظیفه می‌ماند تا تملك و صاحب مال شدن، و در واقع ثروت و مال به حسب عمومیت خود، حق

برپال اندیشه، ص: 550

اجتماع است و اجتماع در این مال از طرف خداوندی که جز او مالکی نیست جانشین می‌باشد.

«آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ» «1».

«به خدا و پیامبرش ایمان آورید، و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده انفاق کنید».

اسلام درباره تولید مال، همان نظریه مالکیت مال را اعمال نموده و به صاحب مال آزادی مطلق که هر طور بخواهد در آن تصرف کند نداده است؛ زیرا پشت سر مصالح فرد، مصالح اجتماع است که با آن معامله می‌کند.

هر فردی در ازدیاد مال خویش آزاد است؛ لیکن در حدود قانون؛ یعنی می‌تواند زراعت کند و مواد اولیه را به صورت مصنوعات درآورد و می‌تواند تجارت کند؛ ولی هرگز نمی‌تواند غش و حيله در کار خود راه دهد، و یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید، و یا اموال خود را به ربا دهد و یا به خاطر زیادی سود خود، در مزد کارگران ستم کند. همه اینها حرام است، قوانین پاک اسلام است که عادتاً سرمایه‌ها را به حدی که فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمی‌کند، و این ثروت‌های کلان، و هنگفت شدن فاحش سرمایه‌ها که امروز مشاهده می‌کنیم از راه غش، ربا، تقلب، خوردن مزد کارگران و احتکار و بهره‌ای از احتیاج مردم، غارت، زور، غصب نمودن و سایر جرم‌های نهانی در راه‌های بهره‌برداری فعلی، اینها را اسلام تجویز نمی‌کند.

کار و کوشش در قرآن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً

(1) - حدید (57): 7.

برپال اندیشه، ص: 551

عَنْ تَرَاضٍ «1».

«ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را در میان خود به باطل [و از راه حرام و نامشروع] مخورید، مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد».

«كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ اعْمَلُوا صَالِحًا» «2».

«ای پیامبران! از خوردنی‌های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید».

پاکیزگی ظاهر غذا محفوظ؛ ولی پاکیزگی معنوی آن از طریق کسب حلال است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا» «3».

«بی‌تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، فقط در شکم خود آتش می‌خورند».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا» «4».

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید، و اگر مؤمن [واقعی] هستید آنچه را از ربا [بر عهده مردم] باقی مانده رها کنید».

«وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ* وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» «5».

«و زمین را گسترانیدیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم، و از هر گیاه موزون

(1) - نساء (4): 29.

(2) - مؤمنون (23): 51.

(3) - نساء (4): 10.

(4) - بقره (2): 278.

(5) - حجر (15): 19 - 20.

برپال اندیشه، ص: 552

وسنجیده‌ای در آن رویاندم.* و در آن برای شما و کسانی که روزی‌دهنده آنان نیستید، انواع وسایل و ابزار معیشت قرار دادیم».

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ» «1».

«و شما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم».

کار و کوشش در روایات

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

مَنْ سَعَى عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حِلٍّ فَهُوَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حِلَالًا فِي عِفَافٍ كَانَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ «2».

«کسی که برای عیالاتش از راه حلال کوشش کند مانند مجاهد در راه حق است و کسی که دنیا را از راه حلال به دست آورد در درجه شهیدان است».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحِلَالِ «3».

«عبادت هفتاد جزء است بهترین مرحله آن کوشش در به دست آوردن مال حلال است».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

مَنْ أَكَلَ الْحَلَالَ أَزْعَعِنَ يَوْمًا نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبُهُ «4».

(1) - اعراف (7): 10.

(2) - من لا يحضره الفقيه: 3/ 168، حديث 3631؛ مستدرک الوسائل: 13/ 54، حديث 14726 - 2.

(3) - کافی: 5/ 78، حديث 6؛ تحف العقول: 37.

(4) - بحار الانوار: 53/ 326؛ عدة الداعي: 153.

بريال اندیشه، ص: 553

«کسی که تا چهل روز از کسب حلال معیشت کند، خدای توانا دلش را نورانی می کند».

قال الصادق عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

مَنْ بَاعَ وَاشْتَرَى فَلْيَحْفَظْ خَمْسَ خِصَالٍ وَالْأَوَّلُ فَلَا يَشْتَرِيَنَّ وَلَا يَبِيعَنَّ، الرَّبَا، الْحَلْفَ وَكَتْمَانُ الْعَيْبِ وَالْحَمْدُ إِذَا بَاعَ وَالذَّمُّ إِذَا اشْتَرَى «1».

«امام صادق فرمود: رسول اکرم دستور داده کسی که می فروشد و می خرد باید پنج مسئله را مراعات کند اگر نمی تواند نخرد و نفروشد: اول ربا، دوری کند از قسم خوردن عیب متاع را مخفی نکند در موقع فروش از جنس تعریف نکند و در خرید از جنس بدگوئی ننماید».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَيْنَ ادْخَلَهُ النَّارَ «2».

«کسی که در به دست آوردن مال رعایت قانون حق نکند خدای متعال برای داخل کردن او در جهنم مراعاتی نخواهد کرد».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

كُلُّ لَحْمٍ يَنْبُتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أُولَى بِهِ «3».

«هر گوشتی که در بدن از حرام بروید آتش برای آن بختتر است».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

(1) - کافی: 150 / 5 باب آداب التجارة، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 383 / 17، باب 2، حدیث 22799.

(2) - وسائل الشیعه: 98 / 16، باب 96، حدیث 21080؛ بحار الانوار: 88 / 74، باب 4.

(3) - بحار الانوار: 314 / 63، باب 2، حدیث 7.

برپال اندیشه، ص: 554

دَرَهُمْ رِبَاً أَشَدَّ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَلَاثِينَ زَنِيَةً «1».

«يك درهم از ربا به دست آوردن شدیدتر است (از نظر گناه) از سی مرتبه زنا کردن».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

أَنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَى امْتِي مِنْ بَغْدِي هَذِهِ الْمَكَايِبِ الْحَرَامِ «2».

«بعد از خود آنچه بر اتمم می ترسم از کسب های حرام است».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ عَشَّنَا «3».

«از ما نیست کسی که تقلب کند».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

لَرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمْرَ يَا فُلَانُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ «4».

«رسول اکرم به مرد خرمافروشی فرمود می دانی کسی که تقلب در معاملات کند از مسلمین نیست».

قال موسى بن جعفر عليه السلام:

(1) - من لا يحضره الفقيه: 3/ 274، باب الربا، حدیث 3991؛ وسائل الشیعه: 18/ 118، باب 1.

(2) - کافی: 5/ 124، باب المكاسب الحرام، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 17/ 81، باب 1، حدیث 22041.

(3) - کافی: 5/ 160، باب الغش، حدیث 1؛ تهذیب 7/ 12، باب 1، حدیث 48.

(4) - کافی: 5/ 160، باب الغش، حدیث 2؛ وسائل الشیعه: 17/ 279، باب 86، حدیث 22520.

برپال اندیشه، ص: 555

أَنَّ الْبَيْعَ فِي الظَّلَالِ غِشٌّ وَأَنَّ الْغِشَّ لَا يَجِلُّ «1».

«فروش متاع در سایه‌ای که خریدار نتواند آن را تشخیص دهد، تقلب است و تقلب حرام است».

دینار قلّابی

موسی بن بکر می گوید: نزد حضرت رضا علیه السلام بودیم پول‌هایی در دست حضرت بود ناگهان نظر امام بر دیناری افتاد که در او تقلب شده بود، حضرت دینار را شکست و به من فرمود: آن را در چاه بیانداز که در معاملات چنین پولی به دست مردم مسلمان نرسد.

هزار بنده

امیرمؤمنان علیه السلام در طلب مال حلال سعی بلیغ داشت و هزار بنده را به وسیله مالی که از زحمت خود به دست آورده بود در راه خدا آزاد کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای هشام اگر روزی بنگری که دو صف جنگ در هم پیوسته در آن روز نیز از طلب روزی خودداری مکن».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«خدا جوان بیکار را دشمن و شخص کارگر را دوست دارد» «2».

(1) - من لا یحضره الفقیه: 271 / 3، باب البیع فی الضلال، حدیث 3980؛ تهذیب: 13 / 7، باب 1، حدیث 54.

(2) - آثار ارزشمند کار: کار، تلاش و فعالیت در زندگی روزمره انسان، مهمترین عامل درک فضایل و کمالات اخلاقی است. تأثیر کار و کوشش در بُعد جسمانی و روحیات معنوی انسان غیر قابل انکار است. اینک به چند اثر از آثار ارزشمند کار توجه کنید:

الف: بزرگترین مانع گناه:

امروز یکی از مهمترین مشکلاتی که ذهن حاکمان تمام کشورهای دنیا را به خود مشغول کرده است، مسئله بیکاری و کاهش نرخ آن است. کشورهایی که از درصد بیکاران بیشتری برخوردارند، بیشتر در معرض سقوط و انحطاط و شکستند، چرا که بیکاری بزرگترین جرائم و مفساد اجتماعی را به دنبال دارد.

استاد مطهری رحمه الله در کتاب ارزشمند «تعلیم و تربیت» می گوید: غالباً حگام، جانی و جنایت کار از آب درمی آیند، و یکی از علل جنایتکاری آنها همین تعطیل بودن و بیکاری است.

کسی که بیکار است از هجوم خیالات و افکار مسموم در امان نمی ماند. تمام سرقت ها، قتل ها، عمل منافی با عفت ها و خلاصه گرایش به مفساد اخلاقی، محصول هجوم افکار شیطانی است که روح و روان آدمی را تهدید کرده و قوه عقلش را از کار می اندازد و همین امر سبب می شود که از دست زدن به جنایات خطرناک ابایی نداشته باشد. این همه به خاطر بیکاری یا تنبلی یا تن پروری است.

ب: تأثیر کار بر احساسات درونی انسان:

کار تأثیر مستقیمی بر احساسات و روان انسان دارد. در مجموع، کار در عین این که معلول فکر و روح و خیال و دل و جسم آدمی است، سازنده خیال، عقل و فکر، سازنده دل و قلب و به طور کلی سازنده و تربیت کننده انسان است. (تعلیم و تربیت (شهید مطهری): 422).

ج: کار عامل تقویت شخصیت:

انسان با کار و فعالیت، به حکم این که نیازش را از دیگران بر طرف می کند، در مقابل دیگران احساس شخصیت می کند. کسی که به هر دلیلی بیکار است در مقابل دیگران احساس ذلت می کند و از آنجا که انسان خود را بیشتر از هر کس دیگر دوست دارد دلش نمی خواهد دچار بی شخصیتی شود، بنابراین برای حفظ شخصیت خود باید به کار روی آورد.

کار از دیدگاه بزرگان:

«ولتر»: هر وقت احساس می کنم که درد و رنج بیماری می خواهد مرا از پای در آورد به کار پناه می برم. کار بهترین درمان دردهای درونی من است.

«ساموئل اسمایلز»: بعد از دیانت مدرسه ای برای تربیت انسان بهتر از مدرسه کار ساخته نشده است.

«فرانکلین»: عروس زندگی کار است، اگر شما با آن ازدواج کنید فرزندان «سعادت» نام خواهد شد.

«پاسکال»: مصدر تمام مفاسد فکری و اخلاقی، بیکاری است، هر کشوری بخواهد این عیب بزرگ اجتماعی را دفع کند، باید مردم را به کار وادارد تا آرامش عمیق روحی که عده معدودی از آن آگاهند در عرصه وجود افراد برقرار شود.

برپال اندیشه، ص: 557

1- گدایی بدترین عمل است

شخصی از دوستان رسول اکرم نزد ایشان شرفیاب شد و از حضرت درخواست چیزی کرد؛ رسول اکرم از او پرسید: چه داری؟ جواب داد: از مال دنیا فقط ظرفی برای آب خوردن و یک قطعه پارچه که قسمتی از آن را روی زمین و قسمت دیگر را به حالت روانداز استفاده می‌کنم، پیغمبر اسلام فرستاد ظرف و پارچه را آوردند آنگاه پرسید: آیا کسی هست این دو چیز را بخرد؟

شخصی آن دو اثاث را به دو درهم خرید، پیغمبر فرمود: یک درهم آن را خوراکی بخور و درهم دیگر را طنابی تهیه کن و در بیابان هیزم جمع کن و در بازار بفروش.

آن مرد مشغول کار شد، بعد از دو هفته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: از روزی که کار کرده‌ام تا امروز پانزده درهم پس انداز نموده‌ام، سپس از آن مبلغ مقداری غله و جامه خرید.

رسول اکرم به او فرمود: ببین از این دو عمل که انجام داده‌ای کدامیک بهتر یا بدتر است، آیا کوشش نیکوتر است یا گدایی «1»؟

2- بی‌نیازی از مردم

(1) - بحار الانوار: 10/100، باب 1، حدیث 44؛ مجموعه وژام: 1/45.

برپال اندیشه، ص: 558

شخصی به نام «عَبْدُ الْأَعْلَى» گفت: در یکی از روزهای گرم امام صادق علیه السلام را دیدم که در یکی از کوچه‌های مدینه برای طلب معیشت در راه است.

به نزدش رفتم و عرض کردم: یا بن رسول الله! با آن مقامی که در نزد خدای متعال داری، هم چنین خویشانندی با رسول اسلام، در چنین روز گرمی خود را در طلب دنیا به چنین زحمتی می افکشی؟ امام فرمود: در چنین هوای گرمی به طلب روزی بیرون آمده‌ام تا بدینوسیله خود را از امثال تو بی نیاز کنم «1».

3- درخت خرما

امیرمؤمنان علیه السلام را دیدند که به همراه کارگران با بیل و کلنگ شترها را بار کرده و لنگه‌های هسته خرما را به طرف صحرا می برد، از وی پرسیدند: یا علی! بار شترها چیست؟ امام به جای آن که بفرماید: هسته درخت خرما، از آینده آن خبر داد و فرمود: ان شاء الله صد هزار درخت خرما.

هسته‌های خرما را به صحرا برد، زمین وسیعی را در نظر گرفت، با زحمتی طاقت فرسا در آن زمین آب درآورد؛ سپس تمام دانه‌ها را کاشت. امام باقر علیه السلام فرمود: یکی از آن دانه‌ها خطا نرفت و همه تبدیل به درخت شد. آری! مردی که صد هزار درخت خرما و نخله تناور را در هسته ضعیف ببیند، راه توانگری می آموزد و فکر توانگری می دهد «2».

4- در اولین روز به طلب کار رفت

(1)- کافی: 74/5، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة، حدیث 3؛ وسائل الشیعه: 20/17، باب 4، حدیث 21873.

(2)- بحار الانوار: 32/41، باب 102، حدیث 3.

برپال اندیشه، ص: 559

بعد از آنکه با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کردند، تصدی امر بیت المال را به عهده «ابوالهیثم بن التیهان» و «عمار یاسر» واگذار کرد که طبق دفتری که نام مسلمین در آن است همه کس را از عرب و غیر عرب به طور مساوی، هر نفری سه دینار عطا کنند.

جمعیت صد هزار نفر بود و موجودی خزانه سیصد هزار دینار.

مشغول تقسیم شدند، «سهل بن حنیف» بزرگ انصار با غلام خود که در آن روز او را به شکرانه دولت علی علیه السلام آزاد کرده بود آمد و گفت: به این غلام سیاه چند عطا می کنی؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خودت چند عطا شده است؟ گفت:

به من و هم چنین به همه مردم سه دینار، فرمود: به غلام او هم سه دینار، مثل آنچه به خود او داده‌اید بدهید، همین که معلوم شد در دولت علی تفاضلی در کار نیست، طلحه و زبیر نزد عمار و ابوهیثم آمدند و گفتند: از مولای خود اجازه بگیر تا با او ملاقات کنیم، عمار گفت: آیا از مولایم اذن بخواهم و وقت بگیرم؟ او اذنی نمی‌خواهد حاجب و درباری ندارد، علاوه بر این مولایم اکنون در خانه نیست او الان کارگر و اجیر خود را گرفت و تیشه و زنبیل و کلنگ خود را برداشت به نخلستان رفت که جهت حفر چاه کار کند «1».

5- نیاز به درگاه بی‌نیاز

یکی از دوستان رسول اکرم دچار تنگدستی شده بود، روزی در حالی که به شدت پریشان بود، با مشورت عیالش تصمیم گرفت حضور پیغمبر خدا رفته و وضع خود را شرح دهد و از آن حضرت کمک بخواهد.

به محضر پیغمبر اسلام آمد؛ ولی قبل از آن که نیت خود را اظهار کند این

(1) - بحار الانوار: 110/32، باب 1، حدیث 85.

برپال اندیشه، ص: 560

جمله را از حضرت شنید که فرمود:

«هر کس از ما کمک بخواهد ما به او کمک می‌کنیم و اگر کسی بی‌نیازی بوزر خدای متعال او را بی‌نیاز می‌کند». چون این کلام را شنید چیزی نگفت و به خانه خود برگشت، در آن روز همچنان با فقر و تنگدستی به سر برد؛ ولی روز دیگر ناچار شد با همان نیت به محضر پیغمبر درآید و عرض حاجت کند.

روز دوم نیز از رسول اکرم شنید که فرمود: «هر کس از ما کمک بخواهد به او کمک می‌دهیم، ولی اگر بی‌نیازی ورزد خدای متعال او را بی‌نیاز می‌کند».

بدون آنکه عرض حاجت کند به خانه برگشت و همچنان در پریشانی به سر برد تا اینکه روز سوم باز به محضر رسول اکرم رفت، پیغمبر اسلام همان جمله را تکرار فرمود.

این بار آن تهیدست در قلب خود احساس اطمینانی کرد، با خود فکر کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک بندگان نخواهم رفت، از خدا می‌خواهم که مرا موفق کند.

با خود فکر کرد که اکنون باید چه کرد، به نظرش آمد به صحرا رود و همیشه جمع کند به بازار برده و بفروشد، تیشه‌ای به امانت گرفت به صحرا رفت هیزم جمع کرد آورد و فروخت و لذت زحمت و کوشش خود را دریافت. روزهای دیگر به آن کار ادامه داد، از زحمت خود تیشه و سایر لوازم را خرید تا صاحب سرمایه و غلامانی شد، روزی رسول اکرم به او رسید و تبسم‌کنان حال او را پرسید، آن مرد قصه خود را نقل کرد حضرت فرمود: نگفتم هر کس از ما کمک بخواهد ما حاجت او را روا می‌کنیم؛ ولی اگر بی‌نیازی ورزد خدای متعال او را بی‌نیاز می‌کند «1».

(1) - کافی: 139 / 2، باب القناعة، حدیث 7؛ مستدرک الوسائل: 224 / 7، باب 30، حدیث 8094 - 7.

برپال اندیشه، ص: 561

6- در عبادت از او کوشاتر است

امام صادق علیه السلام از حال یکی از دوستان خود جويا شد، گفتند: دچار فقر شده است. امام پرسید: اکنون چه می‌کند؟ گفتند: در خانه به عبادت خدا مشغول است. امام پرسید: زندگی او از کجا اداره می‌شود گفتند: توسط یکی از یارانش.

فرمود: به خدا قسم آن کس که معاش او را فراهم می‌کند در عبادت از او کوشاتر است.

7- از کوشش خسته نمی شود

امیرمؤمنان علیه السلام، ابوتراب و پدر تاجدار خاک و آب است، او می داند در این خاک چه اسرار ثروتی است. فرق زهد او با زاهدین دیگر همین نکته است که در تمتع از لذات بی رغبت و در عمل مبالغه کار است.

زهاد، زهد را به این می دانند که از عمل، عمران و تمتع هر دو برکنار باشند؛ ولی امام از تمتع برکنار و در عمل به حد اعلی مبالغه کار است؛ از اینجاست که هم از مردم دنیا بی نیاز، و هم از زهاد زمان ممتاز است؛ زیرا مردم دنیا هم به عمل فرو رفته و هم به لذات خارج از حد، او نه چنین است و نه چنان.

در زمان دولت خود در کوفه، روزی خرسندی از کلامش آشکار بود که می فرمود: در سراسر عراق رعیت من در نعمت اند، آبشان شیرین و نانسان گندم و زیر سایه اند و احدی نیست که چنین نباشد.

یکی از غلامان خود به نام «ابونیزر» را آزاد کرده بود با شرط پنج سال خدمت در نخلستان او، او را برای سرپرستی مزارع و چشمه های خود گذارده بود، یکی از آن چشمه ها به نام چشمه ابی نیزر است.

او می گوید: روزی حضرتش به سرکشی مزرعه آمد پیاده شد و فرمود غذایی هست؟ گفتم: آری اما غذایی که برای امیرمؤمنان نمی پسندم، کدوی دارم از

برپال اندیشه، ص: 562

همین مزرعه با روغن پیه برپان کرده ام. فرمود: همان را بیاور!

آورد، امام برخاست دستها را برای صرف غذا شست، غذا را تناول نمود مجدداً دستها را شست و چند مشت آب میل کرد، آنگاه فرمود: دور افتاده باد کسی که شکم، او را داخل آتش کند.

بعد فرمود: کلنگ را بیاور، کلنگ را گرفت و در چاه فرود آمد آن مقدار کلنگ زد تا خسته شد، برای رفع خستگی بیرون آمد در حالی که از پیشانی مقدس او عرق می ریخت و با انگشتان خود آن عرق را از پیشانی به زمین ریخت و باز به قنات فرود آمد، همه می کرد و کلنگ می زد، ناگهان رگ آب بسان گلوی شتر فواره زد.

امام فوری بیرون آمد و در حالی که هنوز عرق می ریخت فرمود: صدقه است صدقه است، دوات و کاغذ بیاور.

ابی نیز گفت: با عجله دوات و کاغذ آوردم، با خط مبارک خود نوشت این وقفی است از بنده خدا علی امیرالمؤمنین برای تهیدستان مدینه صدقه قرار داد صدقه‌ای که نه فروش می‌رود، نه بخشیده می‌شود و نه انتقال می‌پذیرد؛ تا خدا وارث آسمان‌ها و زمین است؛ مگر آن که حسن و حسین به آن محتاج گردند که ملک آنها خواهد شد «1».

8- چرا ترس

«محمد بن منکدر» گوید: روزی به خارج مدینه رفتم حرارت هوا طاقت فرسا بود، از دور حضرت امام محمد باقر علیه السلام را دیدم که قطرات عرق از جبین

(1) - مستدرک الوسائل: 62/14، باب 12، حدیث 16110-3، در ذیل این روایت آمده است که معاویه بن ابی سفیان حاضر شد این چاه را به مبلغ دویست هزار دینار بخرد؛ امام مجتبی علیه السلام نپذیرفت و فرمود: پدرم این چاه را وقف کرده است، و من در مقابل هیچ چیز آن را نمی‌فروشم.

برپال اندیشه، ص: 563

مبارکش می‌ریخت.

با خود گفتم عجب! راد مردی مانند او در این ساعت گرم با چنین حالت به طلب دنیا می‌رود یعنی چه؟ خوبست بروم او را نصیحت کنم، جلو رفته سلام کردم و گفتم: از شما دور است با این بدن سنگین در این هوای گرم در طلب دنیا باشی، اگر در چنین حالتی مرگ گریبان را گرفت چه خواهی کرد؟

فرمود:

«چه ترسی دارم، اگر در این حالت بمیرم در طاعت حضرت حق جان داده‌ام؛ زیرا به وسیله کار، خود را از تو و دیگران بی‌نیاز داشته و آبروی خود را حفظ می‌کنم، وقتی می‌ترسیدم مرگ فرا رسد که به معصیت خدا مشغول باشم محمد بن منکدر گفت: یا بن رسول الله من خواستم تو را نصیحت کنم؛ اما تو مرا نصیحت کردی و از اشتباه بیرون آوردی» «1».

9- شمشیر و کسب حلال

امام صادق علیه السلام غلامی داشت به نام «مصادف» چون عایله حضرت زیاد شده بود، هزار دینار به غلام خویش مصادف سپردند و فرمودند این هزار دینار را بردار و با آن تجارت کن، این کار برای آن بود که در سود آن با غلام خود شرکت کند.

طبق فرمان امام، مصادف آماده سفر به مصر شد. وی با آن پول متاعی که در بازار مصر رونق داشت تهیه کرد و با کاروان تجار به طرف مصر رهسپار شد.

قبل از رسیدن به مصر قافله‌ای از شهر خارج شده بود، با قافله‌ای که مصادف در آن بود مقابل شد، مصادف از مصریان پرسید: اوضاع در چه حال است؟ پس

(1) - کافی: 73 / 5، باب ما یجب من الاقتداء بالائمة، حدیث 1؛ تهذیب: 325 / 6، باب 93، حدیث 15.

برپال اندیشه، ص: 564

از گفتگو معلوم شد متاعی که مصادف می‌برد بازار خوبی دارد.

اهل قافله با یکدیگر هم عهد شده و قسم خوردند که متاع را دینار به دینار سود بفروشند.

بعد از ورود به مصر، متاع را به دو هزار دینار فروخت، دو کیسه هزار دیناری ترتیب داد و از مصر رهسپار مدینه شد، چون به مدینه رسید دو کیسه هزار دیناری را به محضر امام برد. امام فرمود: سود زیادی بردید؟ مصادف قصه را نقل کرد.

امام با تعجب فرمود: سبحان الله شما قسم خوردید و عهد کردید که در میان مسلمین بازار سیاه به وجود آورید! قسم خوردید سودی کنید که مطابق با اصل سرمایه باشد! سپس يك کیسه را برداشت و فرمود: این اصل مال برای خودم، من با آنچنان سودی که دور از انصاف است کاری ندارم. سپس فرمود: شمشیر زدن از کسب حلال آسان‌تر است «1».

10- رعایت انصاف

«یونس بن عبید» که یکی از مسلمانان بود دارای شغل جامه‌فروشی بود، قیمت جامه‌هایی که در معرض فروش قرار داده بود از چهار درهم بود تا دویست درهم بود. روزی جهت اقامه نماز به مسجد رفت و برادرزاده خود را به جای خویش گذاشت.

در این اثنا شخصی آمد و جامه‌ای را که در حدود چهارصد درهم بیارزد طلب کرد. برادرزاده یونس یکی از جامه‌های دویست درمی را به او نشان داد اتفاقاً خریدار آن را پسندید و آن را به چهار صد درهم خرید.

(1) - کافی: 161/5، باب الحلف من الشراء والبيع، حدیث 1؛ تهذیب: 13/7، باب 1، حدیث 58.

برپال اندیشه، ص: 565

یونس بن عبید از مسجد خارج شد بین راه به آن مرد برخورد، تا جامه را دست او دید شناخت که از دکان وی خریداری کرده است.

پیش آمد سلام کرد و از او پرسید: این جامه را چند خریده‌ای؟ مرد گفت:

چهار صد درهم! یونس جواب داد: این جامه بیش از دویست درهم نمی‌ارزد چگونه چهارصد درهم به تو فروخته‌اند؟ برگرد تا بقیه پولت را بدهم. مرد گفت: اتفاقاً ارزش این جامه چهارصد درهم است، چه در شهر ما این لباس را به پانصد درهم می‌خرند، بالاخره یونس او را به دکان آورد و دویست درهم به او پس داد و به برادرزاده‌اش پرخاش کرد که از خدا شرم نمی‌کنی که این گونه مردم را فریب می‌دهی؟

پسر گفت: من چکنم او خودش به این قیمت راضی شد که خرید، یونس با تعجب سری تکان داد و گفت: عجب! اگر او به این قیمت راضی شد، تو چرا متوجه نبودی که باید نفع خود را درباره او منظور بداری؟

16

برپال اندیشه، ص: 566

از انسان چه می‌خواهند

برپال اندیشه، ص: 567

گاهی که امواج خروشان دریا آرام می‌شود، کشتی با نظمی دقیق و کامل روی آب حرکت می‌کند و سرنشینان آن از دیدن اشعه خورشید جهانتاب، و آب‌های ساکن نقره‌فام مسرور می‌شوند.

اما چیزی نمی‌گذرد که اتفاق ناگواری روی می‌دهد و طوفانی برپا می‌شود و کشتی را دچار امواج سهمناک می‌کند، سرنشینان کشتی خود را می‌بازند و تمام لذت‌های گذشته را فراموش می‌نمایند.

این حالت مردم غیر مؤمن است. آن روز که از زرق و برق دنیای مادیگری خبری نبود و شهوات و آمال غلط، مانند سیل بنیان کن اجتماع را تهدید نمی‌کرد مردمی آرام به نظر می‌آمدند؛ اما چند روزی که ظاهر زندگی عوض شد و بی‌بندوباری در تمام مراحل زندگی راه یافت، پاک باخته شدند و رذائل اخلاقی و فساد را جانشین فضایل و حسنات نمودند!!

آن قوم و ملتی که محکوم شهوات شدند و از منطقه ایمان کوچ کردند، سخنان یاهو و پوچ درمغز خویش می‌پروراندند، و از طرف دیگر عقیده و ایمان به گفته‌های خود ندارند، بار خود را به منزل و مقصود نخواند رسانید؛ بلکه در وادی گمراهی سرگردان و در نتیجه هلاک خواهند شد؛ زیرا این گونه اشخاص بی‌بندوبار، مرد عمل و ایمان نیستند.

اما مردم مؤمن و موحد و پایدار چنین نیستند؛ همیشه کشتی آنها آرام در حرکت است و پیوسته سعادتمند و رو به ترقی هستند.

برپال اندیشه، ص: 568

هر ملت و قومی که خود را از پستی و خواری نجات داد، به واسطه سعی و کوشش به چنین سعادت‌ی رسید.

علل و اسبابی که يك قوم و ملت را به اوج ترقی و تعالی می‌رساند و از هلاکت و نیستی نجات می‌دهد، همان ایمان به خدای متعال، حسن رفتار و عمل آنها می‌باشد.

مردمی که دارای اخلاق حسنه و صفات پسندیده باشند، از میان نخواهند رفت. آن قومی که همت خود را خداشناسی، ایمان، بندگی حقتالی و شجاعت، حریت و سخاوت قرار دهد، نامش از صفحه تاریخ محو نخواهد شد، تا جایی که سایر ملل، از اخلاق حمیده و صفات پسندیده‌ی آن، کسب فضیلت خواهند نمود.

اما مردمی که مذهب و ایمان نداشته باشند و آنچه می گویند بدان عمل و رفتار نکنند، در انتظار دیگران خوار و زبون هستند، و نمی توانند در برابر سایر اقوام قد علم نمایند.

قبل از بعثت نبی اسلام دنیای بشریت گرفتار جهل و نادانی و از نظر اخلاق در نکبت و ذلت بود. مردم بدون علم دانش، و آگاهی و بصیرت زندگی می کردند و فرسنگ ها از حقایق و معارف دور بودند. در آن زمان وضع زندگی ملل و اقوام از صورت زندگی انسان دور و به زندگی حیوانات نزدیک یا عین زندگی چهارپایان بود.

همت مردم قبل از بعثت، جز شهوت، شکم، غارتگری، دزدی، جنایت، ظلم، خیانت، تعدی و تجاوز چیز دیگری نبود.

در آن دنیای تاریک و پر هرج و مرج، خدای متعال پیغمبر اسلام را مبعوث به رسالت کرد تا جامعه بشر را از کارهایی که مخالف حقیقت انسانیت و بشریت بود باز دارد، و مردم را از عواقب وخیم سوء اخلاق برحذر بدارد.

برپال اندیشه، ص: 569

آن رهبر عالیقدر نزاعی با علم انسانیت نداشت؛ بلکه با آلهایی که می خواستند در برابر معبود حقیقی و یکتا قد علم نمایند مخالفت داشت.

آن حضرت می خواست شرک و بت پرستی و زشتی های اخلاقی که باعث بدبختی و شقاوت بشر بود را از میان بردارد، و خرافاتی که در دل و جان و اعمال آنان فرو رفته ریشه کن نماید، و جهانی از مردم خداشناس و با تقوی و درستکار تشکیل دهد.

روی همین مبنا بود که پس از مدتی کوتاه اقوام و ملل دسته دسته داخل منطقه تربیت آن بزرگوار می شدند و برای ادامه دادن تحصیلات اخلاقی و صفات پسندیده و خداشناسی، نام خود را برای همیشه در دفترش ثبت می نمودند.

شاگردانش هم مردمانی خداشناس، وظیفه شناس، با تقوی، خداترس، شریف، عالم، باحقیقت، شجاع، سخی، بزرگوار، عزیز بودند و جز خدای بزرگ معبود دیگری نداشتند به طوری که تمام اعمال و رفتار آنان برای خدا بود.

آیین مقدس اسلام به وسیله قرآن مجید و نبی عظیم القدر، با نفوذ فوق العاده خود مردم، جهان را به اخلاق انسانی دعوت می نماید و آنان را از هرگونه تبهکاری، فساد و بدبختی بر حذر می دارد.

اسلام دنیا و آخرت مردم را در نظر داشته و برای عمران هر یک از آن دو، قوانینی متین و محکم وضع نموده است.

رسول گرامی اسلام در یکی از مجالس مکه، در اوایل بعثت، ضمن يك سخنرانی مهمی خطاب به مردم فرمود:

إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ «1».

(1)- بحار الانوار: 191/18، باب 1، حدیث 27؛ امالی طوسی: 581، مجلس يوم الجمعة التاسع من ربيع، حدیث 1206-11؛ شرح نهج البلاغه: 210/13.

بريال اندیشه، ص: 570

«من برای آبادکردن دنیا و آخرت شما آمده‌ام».

جانشین بلافصل او امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: صورت خلافت و حکومت در آن مدت کوتاه به گونه‌ای بود که هیچ خانه‌ای در کشورم نبود مگر آنکه از گندم و آب خوشگوار بهره نداشته باشد.

دین مقدس اسلام که اساس آن بر توحید و یکتاپرستی است، بشر را به پاکی درون و برون، درستکاری، امانت، راستگویی، صداقت، پاکیزگی، مساوات و مواسات، و به تمام خوبی‌ها دعوت می‌نماید، و این همان اصول و قواعدیست که توده بشر را از جهل و گمراهی و انحطاط اخلاقی به شاهره تکامل و بالاترین درجه عظمت و ترقی می‌رساند.

عمل کردن به واجبات دین اسلام و قوانین پاک آیین مقدس و کناره‌گیری از آنچه حرام کرده، نه تنها آسان و مفید است؛ بلکه هیچ ناسازگاری و انحرافی با سیر تمدن و تجدد نداشته و مؤید و وسیله پیشرفت حقیقی آن می‌باشد.

رسول خدا در اواخر عمر خود، پس از آن زحمات طاقت‌فرسا، بنا به دستور پروردگار، دوازده جانشین برای حفظ آیین اسلام و اصول انسانی در میان جوامع بشری معرفی نمود که اول آنها امیرمؤمنان علی بن ابیطالب و آخرین آنها حضرت مهدی حجة بن الحسن علیهم السلام است. پیغمبر اسلام در زمان حیاتش به معرفی دوازده جانشین خود تصریح فرمود و مردم را به اطاعت از آنان دعوت کرد.

1- در جلد دوم کتاب «ینایع الموده» صفحه 174 (چاپ تهران) از جابر جعفری روایت شده است که:

قَالَ قُلْتُ لِلْبَاقِرِ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقَبِ الْحُسَيْنِ. قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْأَئِمَّةَ هُمُ الَّذِينَ نَصَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِإِمَامَتِهِمْ وَهُمْ اثْنَى عَشَرَ وَقَالَ لَمَّا اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ أَسْمَاءَهُمْ

برپال اندیشه، ص: 571

مَكْتُوبَةٌ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ اثْنِي عَشَرَ اسْمًا أَوْهُمْ عَلِيٌّ وَسَبْطَاهُ [الحسن والحسين] وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ وَمُوسَى وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَمُحَمَّدٌ الْقَائِمُ الْحُجَّةُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «1».

«جابر جعفی می گوید: به امام پنجم عرض کردم: مردم می گویند خدای متعال امامت را در فرزندان امام حسین علیه السلام قرار داده، امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! ائمه کسانی هستند که پیغمبر اسلام در زمان حیات خود به آنان تصریح فرمود که پس از آن حضرت، رهبران اسلامند و عدد آنها دوازده نفر است. نبی اکرم فرمود: شی که مرا به معراج بردند نام آنها را بر پایه عرش دیدم که به وسیله نور نگاشته شده بود و دوازده نفر بودند، اول آنان علی و سپس حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی و امام الحسن عسگری و محمد حجة بن الحسن علیهم السلام».

عن جابر بن سَمْرَةَ قَالَ: جِئْتُ مَعَ أَبِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَسُولُ اللَّهِ يَخْطُبُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَكُونُ مِنْ بَعْدِي اثْنِي عَشَرَ يَعْنِي أَمِيرًا ثُمَّ خَفَضَ صَوْتَهُ فَلَمْ أَدْرِ يَقُولُ فَقُلْتُ لَا بِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ «2».

«از جابر بن سمره روایت شده که گفت: با پدرم به مسجد رفتم نبی اسلام مشغول خطابه بود، شنیدم که فرمود: بعد از من دوازده نفر رهبر و جانشین اند، سپس صدای او آهسته شد، گفتم: پدر جان چه می گوید؟ پدرم گفت: نبی اسلام می فرماید: همه آنها از قریش اند».

رهبران عالقدر عالم تشیع که به فرمان خدای متعال و به تصریح رسول اکرم

(1) - بحار الانوار: 357 / 36، باب 41، حدیث 226؛ کفایة الاثر: 246.

(2) - خصال: 469 / 2، حدیث 13؛ کفایة الاثر: 50.

برپال اندیشه، ص: 572

(در دویست و هفتاد و یک حدیث بنا بر نقل عامه و خاصه برای راهنمایی بشر بعد از پیغمبر) جانشین آن حضرت بودند، از اول تا دوازدهمین نفر برای هدایت انسان ها همانند نبی اکرم کوشش ها کردند و علاوه بر زحمات ایام حیات، سخنان پر ارج و گرانبهائی از خود به یادگار گذاشتند.

من در این نوشتار گوشه‌ای از فرمایشات رهبر بزرگ عالیقدر پیشوای چهارم حضرت زین العابدین سیدالساجدین علیه السلام را برای افرادی که بخواهند خواسته‌ها و تمایلات خود را مطابق با رضایت خدای متعال قرار دهند نقل کرده‌ام و به صورت اختصار شرحی بر آن نگاشته‌ام. از خدای توانا می‌خواهم که جمیع مسلمین را در پیروی کردن از دستورات قرآن و کلمات پیشوایان دین و ائمه هدی موفق گرداند و آنان را از خطر غرب‌زدگی و استعمار اجانب و بیگانگان در پناه عظمت خود حفظ نماید.

از انسان چه می‌خواهند

شخصیت‌شناسی امام سجاد علیه السلام

در کتاب «کافی» از ابی‌الجارود روایت شده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«هنگامی که شهادت امام حسین علیه السلام رسید، دختر بزرگ خود فاطمه را خواست و کتاب سرپسته و وصیت ظاهره‌ای به او داد.

علی بن الحسین علیهما السلام در این حال سخت بیمار بود و به خود مشغول؛ اما فاطمه آن کتاب را به امام چهارم داد به خدا سوگند که آن کتاب به ما رسیده است».

من گفتم: خدای متعال مرا قربان تو گرداند در آن کتاب چیست؟ فرمود:

«به خدا قسم هر چه اولاد آدم از روز آفرینش آدم تا پایان دنیا نیاز دارند در آن است، به خدا تمام حدود و مجازات‌ها در آن ثبت است، حتی مجازات

برپال اندیشه، ص: 573

يك خراش در بدن» «1».

این حدیث دلالت دارد که امام سوم آن کتاب را به دختر خود داد تا بعد از شهادت، به امام بعد از او بسپارد و آنچه برای تربیت اجتماع، بعد از قرآن لازم بوده در کتاب مخصوصی که از امام سوم به امام چهارم داده‌شده مندرج بوده است.

سیره علی بن الحسین علیه السلام

مردمی که تابع عالم مادی گشته و در مراحل زندگی از آن متابعت می کنند، در نخستین قدم زندگی در گرایش به امور معنوی و مبارزه با تمایلات نفسانی مأیوس گشته و در نتیجه در قید مادیت و محیط مادیگری غوطه ور می شوند و اجتماع، مدنیت، سیاست، معیشت و سایر زمینه های حیات آنها، از فضیلت خالی می ماند و از راهنمایی های معنویت بی بهره می گردند. این مهمترین عامل گسترش فساد، ظلم و بیدادگری است.

اما اسلام می گوید: خدای متعال انسان را در زمین جانشین خود قرار داد و يك سلسله وظایف را برای او مقرر نمود و برای انجام دادن آن، کالبد زیبای بدن را به روح او ارزانی داشت؛ بنابراین از نظر اسلام، بدن زندان روح نیست؛ بلکه محل فعالیت های روحی است.

عبادت در اسلام فردی و اجتماعی است؛ از نظر عبادات فردی، امام چهارم ملقب به «زین العابدین» و «سیدالسادین» شد و از نظر اجتماعی کتب حدیث

(1) - کافی: 1/ 290، باب ما نص الله عزوجل ورسوله علی...، حدیث 6؛ بحار الانوار: 50/ 26، باب 1، حدیث 96.

برپال اندیشه، ص: 574

و تاریخ از حیات روشن و زندگی درخشان آن حضرت را یاد کرده است.

گروهی از مسلمانان برای انجام فریضه حج حرکت کردند، پس از چند روزی استراحت و توقف در مدینه، به سوی مکه معظمه به راه افتادند.

در بین راه مکه و مدینه، در یکی از منازل، قافله حج، با مردی روبرو شد که با آنها آشنا بود، آن مرد متوجه شخصی در میان قافله شد که در سیمای اولیاء حق بود و با اشتیاق تمام مشغول خدمت و رسیدگی به کارهای اهل قافله بود! در همان لحظه اول او را شناخت، با تعجب از مردم پرسید: آیا این شخصی که مشغول انجام کارهای شماست را می شناسید؟

گفتند: نه! این شخص از مدینه به قافله ما ملحق شده و مردی درستکار و پرهیزگار است، ما از او نخواستیم کاری برای ما انجام دهد، او خودش میل دارد در کارهای دیگران شرکت کند و به آنها کمک نماید.

آن مرد گفت: معلوم است او را نشناخته‌اید، اگر او را شناخته بودید این چنین به ساحت مقدّسش جسارت نمی‌کردید و حاضر نمی‌شدید چون يك خادم به کار شما رسیدگی کند.

پرسیدند: مگر این شخص کیست؟!

گفت: این شخص علی بن الحسین، زین العابدین و سیدالساجدین است.

اهل قافله با تعجب برخاستند و خواستند برای عذرخواهی دست و پای امام را بوسه زنند، آنگاه به عنوان گله عرض کردند: یابن رسول‌الله! چه کاری بود کردید؟ ممکن بود از طرف ما نسبت به شما جسارتی شود و ما مرتکب گناهی بزرگ شویم.

امام علیه السلام فرمود: چون مرا نمی‌شناختید شما را برای همسفر بودن انتخاب کردم؛ زیرا گاهی با کسانی که مرا می‌شناسند سفر می‌کنم و آنها به خاطر رسول خدا زیاد به من مهربانی می‌کند و نمی‌گذارند من عهده‌دار خدمت شوم، به همین خاطر مایلم همسفرانی را انتخاب کنم که مرا نمی‌شناسند من نیز از معرفی خود،

برپال اندیشه، ص: 575

خودداری می‌کنم تا بتوانم به سعادت خدمت به دوستان نائل شوم «1».

اخلاق حضرت سجاد علیه السلام

هر عمل ارادی که از انسان صادر می‌شود «سلوک» نامیده می‌شود. برای سلوک و اعمال ارادی، احساس‌های نفسانی مانند: غریزه و عادت وجود دارد که منشأ اعمال و سلوک ماست و جمیع کردار ما از آن احساس‌های نفسانی صادر می‌گردد.

ما متوجه احساس‌های نفسانی نمی‌شویم؛ ولی آثار آن را حس می‌نمائیم.

آثار احساس‌های نفسانی، سلوك و اعمال ارادی ماست، ما غرایز را حس نمی‌کنیم؛ ولی چیزهایی که از غریزه‌ها صادر می‌شود حس می‌نمائیم، پس هر عملی که از ما صادر می‌شود از يك غریزه و مصدر نفسانی سرچشمه گرفته است.

علم اخلاق که یکی از علوم پر بهای بشری است، فقط از ظواهر اعمال بحث نمی‌کند؛ بلکه در اساس و منشأ عمل توجه دارد. همانطوری که علمای علوم دیگر به نظر ظواهر موجودات قانع نمی‌شوند، مگر علل و اسباب آن را بشناسند، همین علمای اخلاق در اساس سلوك توجه نموده و اساس را اگر بد است معالجه و اگر خوب است تشجیع می‌نمایند.

رهبران اخلاقی جامعه انسانی انبیا و ائمه هدی هستند که کردار و اعمال آنان، ترازوی شناخت فضائل اخلاقی است. یکی از نمونه‌های کامل و بارز اخلاق انسانی حضرت سجاد، زین العابدین علیه السلام است.

امام چهارم علیه السلام با اصحاب خود در مسجد نشسته بودند، یکی از بستگان

(1) - عیون اخبار الرضا علیه السلام: 2 / 145، باب 40، حدیث 13؛ وسائل الشیعه: 11 / 430، باب 46، حدیث 15177.

برپال اندیشه، ص: 576

حضرت وارد شد و نسبت به امام اسائه ادب کرد، حضرت در جواب او چیزی نفرمود، آنگاه صبر کرد تا تاریکی شب همه جا را فراگرفت؛ امام به درخانه آن شخص رفت، صاحب‌خانه به درمنزل آمد، امام فوراً به او سلام کرد و فرمود:

«ای برادر اگر در گفته‌های امروز خود راستگو بودی و آنچه گفתי در من بود خدای متعال از من بگذرد و اگر درست نبود خدای متعال ترا ببخشد، اکنون سلام و رحمت خدا بر تو باد» سپس خداحافظی کرد و رفت. آن شخص با تعجب دنبال حضرت آمد، امام را از پشت سر نگاه داشت و در حالی که می‌گریست عرض کرد: کاری در حق تو کردم که سزاوار نبودی، مرا ببخش! حضرت فرمود: ترا از آنچه گفתי حلال کردم و بخشیدم «1».

همچنین در روایت دیگری آمده است که: روزی یکی از کنیزان حضرت برای وضوی آن حضرت آب تهیه می‌کرد، کنیز غفلت کرد و ظرف آب از دست او رها شد و به سر مبارک علی بن الحسین افتاد و سر آن حضرت شکست، امام سر خود را به جانب کنیز برداشت، کنیز بلافاصله عرض کرد: یابن رسول‌الله! خدای متعال در قرآن می‌فرماید:

«وَ الْكَافِرِينَ الْعَظِيمَ» 2».

حضرت فرمود خشم خود را فرو خوردم. عرض کرد:

«وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۖ» 3».

فرمود: از تو گذشتم. عرض کرد:

(1) - بحارالانوار: 54 / 46، باب 5، حدیث 1؛ ارشاد: 154 / 2.

(2) - آل عمران (3): 134.

(3) - آل عمران (3): 134.

برپال اندیشه، ص: 577

«وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۖ» 1».

فرمود: برو در راه خدا آزادی «2»:

این ولی حضرت حق را حبل المتین است

سید و سالار و مولا سرور روی زمین است

سروستان ولایت مقتدای عالمین است

فخر ابنای بشر گلدسته باغ رسالت

این امام و پیشوای دین خیرالمسلین است

عارف اندر حق او باشد حریم کعبه دل

پور پاک سید طاها و نسل یا وسین است

قلزم دریای بخشش یوسف حسن ملاح

عارف اندر حق او خلق همه روی زمین است

بهر او نبود ضرر گر آنکه شناسی تو او را

تکیه گاه فضل و جاهش پایه عرش برین است

عالم علم لدنی وارث اسماء حسنی

ناطق حق نور مطلق بر همه هستی موفق	حجت عالم محقق بر تمام مسلمین است
ملجأ بیچارگان و رهنما و هادی دین	قبله راه حقیقت کعبه اهل یقین است
جد پاکش سید لولاک زهرا جده او	نور چشمان حسین سبط امیرالمؤمنین است

(1) - آل عمران (3): 134.

(2) - مستدرک الوسائل: 1/ 345، باب 41، حدیث 801 - 3؛ مناقب: 4/ 158؛ ارشاد: 2/ 146.

بريال اندیشه، ص: 578

گوهر دریای بخشش یوسف آل محمد	سید سجاد زیب عرش زین العابدین است
ای امام الحق بیان الحق ز تو دارد تمنی	چونکه دست جود تو دائم بیرون از آستین است

«1»

هشت درس زندگی

قِيلَ لِعَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَيْفَ اصْبَحْتَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اصْبَحْتُ مَطْلُوباً بِثَمَانٍ خِصَالٍ:

1- اللَّهُ تَعَالَى يَطْلُبُنِي بِالْفَرَائِضِ.

2- وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِالسُّنَّةِ.

3- وَالْعِيَالُ بِالْقُوتِ.

4- وَالنَّفْسُ بِالشَّهْوَةِ.

5- وَالشَّيْطَانُ بِالْمَعْصِيَةِ.

6- وَالْحَافِظَانِ بِصِدْقِ الْعَمَلِ.

7- وَمَلَكَ الْمَوْتِ بِالرُّوحِ.

8- وَالْقَبْرِ بِالْجَسَدِ.

فَإِنَّا بَيَّنَّ هَذِهِ الْحِصَالُ مَطْلُوبُتٌ «2».

شخصی از حضرت سجاد علیه السلام سؤال کرد: چگونه صبح کردی؟ فرمود: در حالی که هشت طلبکار هشت چیز را از من مطالبه می کنند، عرض کرد: یا بن رسول الله! کیستند آن هشت طلبکار؟ امام به طور اختصار فرمود:

1- خدای متعال، عمل به واجبات را طلب می کند.

(1) - بیان الحق.

(2) - بحار الانوار: 15 / 73؛ سفینه البحار: 3 / 2.

برپال اندیشه، ص: 579

2- نبی اسلام، عمل به سنن را طلب می کند.

3- اهل و عیال، روزی حلال را طلب می کند.

4- نفس اماره، شهوت را طلب می کند.

5- شیطان، نافرمانی از حق را طلب می کند.

6- رقیب و عتید، عمل صالح را طلب می کند.

7- ملك الموت، روح را طلب می کند.

8- زمین، بدن و کالبد را طلب می کند.

خدای متعال طلبکار اول «1»

(1) - انسان فطرتاً تشنه آزادی است و از هر کس و هر چیزی که مانع آزادی او باشد متنفر، و مدافع سرسخت طرفداران آزادی خویش است. بسیاری از مردم بویژه جوانان بر اثر تهاجم غرایز درونی و خواسته های حیوانی و افکار بیرونی ضد دینی طلبکاری خدای متعال را مانع آزادی خود می دانند! این امر سبب تنفر و دین گریزی آنان شده است. به طوری که یا از مجموع امور دینی و عمل به آن دست کشیده اند و یا در حالت تحیر و بلا تکلیفی قرار گرفته اند. اینان مدام با خود کلنجار می روند که مگر خدای متعال ما را آزاد خلق نکرده است و مگر نه این است که بزرگان دین برای آزادی بشر به مقام رهبری رسیده اند؟ پس چرا این همه دستور؟ آیا این دستورات به معنای سلب آزادی بشر نیست؟

در پاسخ از سؤال فوق از آنچه نباید غفلت کرد این است که: دستورات حضرت حق فقط و فقط متوجه انسان است و سایر موجودات عالم که از روی غریزه و جبری زندگی می کنند و حاکم مملکت وجودی آنان غرایز است، در نوع اعمال و رفتار خود مجبورند و از آزادی و اختیار بهره ای ندارند بنابراین از تکلیف ساقطند

اما انسان از اختیار برخوردار است و مهمترین امتیاز وجودیش آزادی اوست. همین اختیار مهمترین عامل بروز تکلیف است. شاهد مهم نکته فوق این است که از نظر شرعی انسان مجبور مکلف نیست و در صورتی که مجبور باشد اگر حرامی را هم مرتکب شود عقاب و مجازاتی ندارد. بنابر این تکالیف از عامل مهمی به نام آزادی و اختیار سرچشمه می گیرد و دستورات خدای متعال و تکالیف الهی هیچ منافاتی با آزادی و اختیار انسان ندارد.

نکته دیگر اینکه: کسی که به دنبال آزادی است آیا غیر از این است که هر کاری را که خواست بتواند انجام دهد؟ آیا غیر این است که به قدرتی دست یابد که تحت تأثیر قدرت دیگران قرار نگیرد؟ و... اگر به دنبال آزادی هستیم تنها در پرتو عمل به دستورات حضرت حق به دست می آید چرا که خود فرمود:

«بنده‌ام! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود قرار دهم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، تو را نیز زنده‌ای قرار دهم که نمیری. من بی‌نیازی هستم که محتاج نمی‌شوم تو را نیز بی‌نیازی قرار دهم که محتاج نشوی. من به هرچه بگویم باش پس می‌باشد تو را نیز به گونه‌ای قرار دهم که به هر چیزی گفתי باش پس باشد.»

اگر کسی بگوید من می‌خواهم پاسخ‌گرایز درونی و تمایلات نفسانی خود را آزادانه بدهم، نباید فراموش کند که با گرایش امور نفسانی میل به آن را در وجود خود تقویت می‌کند و تقویت آن میل مساوی با ارتکاب پی در پی آن است و چنین شخصی با این ارتکاب، سند اسارت خود را امضا کرده است. مهمترین آثار شوم این گرایش بی‌قید و شرط این است که اگر زمانی پشیمان شد و خواست آزادانه در برابر خواسته‌های درونی خود تصمیم بگیرد و مرتکب محرمات نشود، به آسانی موفق نمی‌شود چرا که تمام پل‌های پشت سر خود را خواب کرده و راه بازگشتی باقی نگذاشته است. این نکته دارای شواهد و نمونه‌های تاریخی است که می‌توانید به کتاب: توبه آغوش رحمت نوشته استاد انصاریان مراجعه کنید.

برپال اندیشه، ص: 580

انسان این مسئله را با عقل خود درک می‌کند که آنچنان آفریده شده است که به حال خود واگذار نیست، بلکه قدرتی بر او و به سراسر جهان هستی و مراحل آن حاکم است که بیرون رفتن از محیط قدرت او، برای موجودی میسر نیست.

آن قدرت چیزی جز قدرت ذات اقدس لایزال نیست که از خلقت موجودات منظور و هدف داشته و خصوصاً برای تکامل بشر قوانینی وضع کرده و از تمام انسان‌ها اجرای آن قوانین را به صورتی منظم خواستار شده است.

در حقیقت عمل کردن به مقتضای رضایت خدای متعال مراعات دستورات اوست و آن کس که مطابق با وسعت تکلیفش رفتار کند، حق خدای متعال را رعایت نموده است و از عهده پرداخت حقوق الهی برآمده است. اینک به

برپال اندیشه، ص: 581

مختصری از طلب‌های خدای متعال (طبق نقل حدیث مورد بحث) توجه کنید:

ایمان

ایمان عبارت است از معرفت و یقین قلبی و اقرار داشتن به زبان و عمل بر طبق آن؛ یعنی انسان هرگاه قلبش به خدای متعال یقین داشت و مطابق آن یقین به زبان اقرار کرد و طبق آن اقرار به تنهایی ایمان نیست، تصدق به تنهایی هم ایمان نیست؛ بلکه تصدیق و اقرار و عمل هر سه با هم معنای ایمان است.

خدای متعال در قرآن سوره بقره آیه 58 می‌فرماید:

«نیکی آن نیست که روهای خود را به سوی مغرب یا مشرق کنید، آن شخص که به خدا و روز جزا و فرشتگان آسمانی و پیامبران ایمان دارد، از مال خویش که آنرا دوست دارد به خویشان و یتیمان و تنگدستان و براه مانده و بیچارگان و در راه آزادی بردگان دهد، و نماز به جای آرد و زکات دهد و آنان که چون پیمان بندند و به پیمان خویش وفادارند و نیز بردباران در هنگام سختی و مرض و هنگام جنگ هستند، همین کسان هستند که راستی پیشه خود کرده‌اند و همچنان پرهیزکارانند».

مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرض کرد: مرا موعظه کن، حضرت فرمود:

«از آنها مباش که توقع دارند بدون عمل در آخرت مزدی نصیبشان شود و به واسطه آرزوهای درازی که دارند توبه را به تأخیر می‌اندازند و گناه می‌کنند و می‌گویند بعد توبه خواهیم کرد.

درباره دنیا مانند اشخاص زاهد حرف می‌زنند که گویی اعتنا به آن ندارند؛ اما عملشان مانند کسانی است که یگانه محبوبشان دنیاست. هرچه از دنیا به آنها بدهند سیر نشوند و به اندک خودشان قانع نیستند، شکر آن مقدار نعمتی که به

برپال اندیشه، ص: 582

دستشان می‌آید نمی‌توانند به جا آورند.

دیگران را از کار بد نمی‌کنند و خودشان کار بد می‌کنند سائرین را به کار خوب امر می‌کنند؛ اما خودشان نمی‌کنند، اشخاص نیک را دوست دارند؛ ولی مانند آنها عمل نمی‌کنند، گناهکاران را دشمن دارند؛ ولی خودشان بواسطه گناهانی که کرده‌اند از مرگ می‌ترسند و باز همان گناهان را مرتکب می‌شوند!! «1».

نیکوکاری دارای دو اصل است: اول: آن که آدمی را به خدایش مرتبط می‌سازد؛ یعنی در برابرش می‌ایستد و مناجات می‌کند، در این حال عظمت خدای متعال باعث خشوع و اطمینان قلبش می‌گردد و سنگینی زندگی دشوار، از دوشش برداشته با عزمی راسخ مجهز می‌شود.

دوم: آنکه رابطه انسان را بر اساس عواطف با هم نوعانش برقرار می نماید تا در سختی و بدبختی با هم شریک باشند و با تبادل عواطف و احساسات به کمک یکدیگر بشتابند. بنابراین به دست آوردن ایمان در سایه عمل به اوامر حق و رابطه با خداست «2».

(1) - لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَعِيرَ عَمَلٍ وَيُرْجَى الثُّبُوتُ بِطُولِ الْأَمَلِ يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ الزَّاهِدِينَ وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الزَّاهِدِينَ... (نهج البلاغه: کلام 497؛ مستدرک الوسائل: 312/11).

(2) - مهمترین فرقی که میان «ایمان» و «اسلام» ذکر شده است این است که اسلام اقرار است؛ اما ایمان همراه با عمل است. بنابراین مؤمنان حقیقی کسانی هستند که اعتقادات خود را در میدان عمل به اثبات می رسانند و قبل از آنکه به گفتار و زبان عقاید خود را به نمایش بگذارند و با هیاهوی سخن ابراز دین داری نمایند، در عمل و اجابت دستورات حضرت حق همت می گمارند.

خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» [حجرات: 14].

«بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردم. بگو: ایمان نیآورده اید، بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.»

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود:

«الْإِيمَانُ أَقْرَأُ وَعَمَلٌ وَالْإِسْلَامُ أَقْرَأُ بِلَا عَمَلٍ».

«ایمان اقرار (به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر) به همراه عمل است و اسلام اقرار بدون عمل».

کوتاه سخن آنکه عمل در سعادت انسان و رسوخ ایمان در شراشر وجود آدمی نقش مهمی را داراست. آنقدر توجه به عمل مهم است که رسول گرامی اسلام به دختر بزرگوار خود حضرت صدیقه طاهره علیها السلام می گوید:

يَا فَاطِمَةُ اَعْمَلِي لِنَفْسِكَ فَإِنَّ لَا اَغْنِي عَنْكَ شَيْئًا.

«ای فاطمه! برای خودت عمل کن، که من تو را از چیزی بی نیاز نمی کنم».

طبق نص صریح قرآن کریم، خدای متعال می‌فرماید: روز قیامت تمام حَسَب و نَسَب‌ها از بین می‌رود:

«فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ» [مؤمنون (23): 101].

«پس هنگامی که در صور دمیده می‌شود، پس در آن روز نه میانشان خویشاوندی و نسبی وجود خواهد داشت و نه از اوضاع و احوال یکدیگر می‌پرسند».

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ» [اسراء (17): 15].

«هر کس هدایت یافت، فقط به سود خودش هدایت می‌یابد و هر کس گمراه شد، فقط به زیان خودش گمراه می‌شود. و هیچ بردارنده بار گناهی بار گناه دیگری را به دوش خود بر نمی‌دارد».

بنابراین هر کس خواستار رسیدن به حقیقت ایمان است باید در میدان عمل نقش آفرینی کند و از اجابت دستورات حضرت حق غافل نشود.

ورنه از آتش گذر کن چون خلیل

آتش روی بتان بر خود مزین

یا بناکن خانه‌ای در خورد پیل

یا مکن با پیل بانان دوستی

برپال اندیشه، ص: 583

امام هشتم از پدران‌ش، از نبی مکرم اسلام، از جبرئیل، از خدای متعال نقل فرموده که خدای متعال فرمود:

كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي «1».

«کسی که در منطقه ایمان وارد شد از عذاب و رنج در دنیا و آخرت ایمن

(1) - کشف الغمه: 308 / 2؛ بحار الانوار: 127 / 49.

بريال اندیشه، ص: 584

خواهد بود».

نماز

برای این که پرستش و توجه عبادی به خدای متعال آن خدایی که از تمام شئون ماده منزّه و به دور است، از مرحله قلب و باطن بگذرد، و در منطقه اعمال هم وارد شود؛ یعنی علاوه بر عبادت قلبی عبادت بدنی هم صورت گیرد، هیچ چاره‌ای نیست مگر این که توجهات مخصوص قلبی با ملاحظه خصوصیات آن در قالب افعال و حرکات مناسبی ریخته شده و انجام گیرند، به عنوان مثال خضوع کامل و ذلت باطنی به صورت سجده و تعظیم و بزرگ شمردن خدا به صورت رکوع و احترام به صورت قیام و پاکیزگی و تطهیر باطن به صورت وضوء و غسل مجسم گردد.

تمام این حالات ظاهر و باطن را آیین مقدس اسلام از طرف خدای متعال برای بندگان به صورت عملی جالب که دارای روابط فردی و اجتماعی است به عنوان «نماز» تشریح کرده و از مسلمین خواسته است تا در شبانه روز در پنج نوبت نماز به جای آورند.

امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه امیرمؤمنان علیه السلام را دچار مشکلی می شد مشغول نماز می شد.

مُعَوِيَّةُ بْنُ وَهَبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَفْضَلِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعِبَادُ إِلَى رَبِّهِمْ وَاحْبُبُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا هُوَ فَقَالَ مَا أَعْلَمُ شَيْئاً بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ الْآتِرَى أَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَالَ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ «1».

(1) - کافی: 264 / 3، باب فضل الصلاة، حدیث 1؛ تهذیب: 210 / 1، باب فضل الصلاة، حدیث 634.

بريال اندیشه، ص: 585

«معاویه بن وهب گفت: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: بالاترین عملی که مردم را به خدای متعال نزدیک می کند کدام است؟ امام فرمود: چیزی بعد از ایمان مانند نماز نیست، نمی بینی خدای متعال در قرآن از قول عیسی بن مریم بنده شایسته اش نقل می کند که او گفت: خدای متعال مرا وصیت به نماز نموده است».

سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ قَالَ الصَّلَاةُ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا «1».

«از نبی اکرم پرسیدند: بهترین اعمال کدام است؟ فرمود: نماز در اول وقت».

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحَفَّ بِالصَّلَاةِ لَا يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ لِأَوَّلِهِ «2».

«امام صادق علیه السلام فرمود: رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: از من نیست کسی که نسبت به نماز سهل انگارند؛ به خدا سوگند! روز قیامت کنار حوض بر من وارد نخواهد شد».

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ «3».

«امام هشتم فرمود: نماز نزدیک کننده پرهیزکاران به خدای متعال است».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ «4».

«رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: نماز ستون دین است».

(1)- بحار الانوار: 225 / 79، باب 1، حدیث 50؛ دعوات: 28، حدیث 49؛ عوالی الآلی: 1 / 110، الفصل السابع، حدیث 14.

(2)- وسائل الشیعه: 4 / باب 6، حدیث 4420؛ بحار الانوار: 9 / 80، باب 6، حدیث 4.

(3)- کافی: 265 / 3، باب فضل الصلاة، حدیث 6؛ وسائل الشیعه: 43 / 4، باب 12، حدیث 4469. همان.

(4)- وسائل الشیعه: 27 / 4، باب 6، حدیث 4424؛ امالی شیخ صدوق: 641، مجلس 93.

برپال اندیشه، ص: 586

روزه

تمام افراد بشر، در آرزوی سعادت جاودانی هستند؛ اما عده‌ای از راه آن منحرف شده و راهی را که به سوی فنا و بدبختی است انتخاب کرده‌اند و در دریای غفلت غوطه‌ورند. اینان نمی‌دانند که خوشبختی و بدبختی در نهاد همه کس از روی اختیار نهفته شده است، هر کس می‌تواند به وسیله غفلت، دروغ، ریا، تقلب، ناپاکی و فساد، خود را گرفتار طوفان بدبختی گرداند؛ اما خوشبختی گنجی است که بدون رنج میسر نمی‌شود و چون آهوی وحشی است که به اندک غفلتی از آغوش آدمی فرار می‌کند.

کسانی که اوقات گرانبهای خود را بیهوده بگذرانند، کسانی که هزاران کار زشت از آنها سرزند، ناگفته واضح است که چون کرم ابریشم تار بدبختی را به دور خود می‌تنند. عجیب اینجاست که آن هنگام که خود را در دام بلا گرفتار دیدند از روزگار شاکی و از دیگران ناراضی می‌شوند و گناه خود را به گردن دیگران می‌نهند، نمی‌دانند که از ماست که برماست!!

برای شکستن حصار فساد و بدبختی، خدای متعال مقرر فرموده که از دوازده ماه سال، افراد مسلمان، يك ماه آن را روزه بگیرند تا یکی از درهای خوشبختی به روی آنها بازگردد.

کسانی که معنای رمضان و حوادث و خصایص آنرا خوب درك کرده‌اند، يك نوع الهام جان‌بخشی از آن می‌گیرند که عبارت از نقطه آغاز يك آهنگ سفر روحانی است.

در این ماه مؤمن، خود را از زندگانی تاریک مادی خلاصی داده و قدم به دایره يك زندگی روشن می‌گذارد.

از تیره‌گی‌ها و اندوه دنیا فارغ شده و به لذتی سرگرم می‌شود که در آن هیچ دردی را احساس نمی‌کند. هر روز خود را با عبارت: «خدایا برای تو و به فرمان

برپال اندیشه، ص: 587

تو روزه می گیریم» آغاز کرده و با جمله «خدایا برای تو و به فرمان تو افطار می کنیم» آنرا به پایان رسانده و در بقیه اوقات نیز بهره وانی از دعا و تلاوت قرآن و نماز توجه به مقام ربوبی خواهد داشت.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ الْإِفْطَارِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ «1».

«نبی مکرم اسلام فرمود: روزه دار دو خوشحالی دارد: هنگام افطار و هنگام ملاقات با پروردگار».

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَفَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ عَنِ النَّاسِ قَبْلَ اللَّهِ صَوْمَهُ وَغَفَرْلَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ وَأَعْطَاهُ ثَوَابَ الصَّابِرِينَ «2».

«پیغمبر اکرم فرمود: کسی که ماه رمضان را روزه بگیرد، به خاطر ایمان و احتسابش نسبت به خدای متعال و گوش و چشم و زبان خود را از آزار مردم حفظ کند، خدای متعال روزه او را قبول می کند و گناهان دور و نزدیکش را می بخشد و ثواب صابران را به او عطا می کند».

حج

یکی از ارکان بزرگ اسلام و طلب های پروردگار حج است. آنکس که این فریضه بزرگ راترك کند، هنگام مردن او را بخیر می کنند که یهودی یا نصرانی از دنیا برود. خلاصه تارك حج در آستانه و مرز کفر قرار دارد.

مسلمانان جهان به قصد انجام اعمال حج، يك كنفرانس جهانی با يك

(1) - کافی: 65 / 4، باب جاء فی فضل الصوم، حدیث 15؛ من لا یحضره الفقیه: 76 / 2، باب فضل الصیام، حدیث 1780.

(2) - وسائل الشیعه: 164 / 10، باب 11، حدیث 13124؛ ثواب الاعمال: 290؛ المقتعه: 305، باب 7.

جمعیت فشرده، بر اساس یگانگی و بندگی خدا تشکیل می‌دهند و در سایه همین اجتماع در میان آنها برادری و اتحاد ایجاد می‌شود. برنامه حج پایه‌های يك نهضت جهانی را از قدیم‌ترین زمان که مسلمانان دعوت خدا را لبیک گفته‌اند به خواست خدا، تا آخر نیز اجابت خواهند کرد، پی‌ریزی می‌نمایند.

حج در حقیقت يك نوع جهاد مالی و بدنی است و در يك کلام می‌توان حج را جهاد معنوی دانست.

مسلمین در ایام حج به حرم امن خدا قدم می‌گذارند تا با سر و پای برهنه، فارغ از آلودگی‌ها، پروانه‌وار گرد کعبه مقدس طواف کنند. می‌روند تا در مقام پیشوای موحدین ابراهیمی نماز گذارند و در برابر خدای یکتا سر بر خاک نهند.

می‌روند تا شعائر الهی را بزرگ بدانند و هروله‌کنان جاه و جلال و تعینات زندگی را در درگاه باعظمتش فرو ریزند؛ تعیناتی که حصاری محکم برگرد دل‌های آنان کشیده و از خالق مهربانشان دور نگاهداشته است. می‌روند تا عهد بندگی و اطاعت خود را تجدید کنند. می‌روند تا اعلام کنند که مال و جاه و همه پیوندهای زندگی قربانی فرمان خداست. می‌روند تا از مظاهر شرك و نفاق و آیین جهل و تفرق اظهار انزجار نمایند.

آری! حج پیاخاستن موجود ضعیف و بی‌مقداری است که در برابر بی‌نیاز مطلق به پا خیزد و گرد خانه‌اش بسان عاشق واله‌ای که خانه محبوب را یافته طواف کند.

حج پیاخاستن و گرویدنست، که مسلمین در عرفات چون سربازانی قوی و استوار و فداکار می‌ایستند و گرد خانه خدا طواف عهد و پیمان به جا می‌آورند این پیاخاستن و گردیدن آخرین سیر بنده مؤمن به سوی پروردگار است، و این دو به منزله دو رکن اساسی اسلام است.

مسلمانان در طواف خانه خدا، مطامع، شهوات و تمایلات خود را در این راه

برپال اندیشه، ص: 589

سرکوب می‌کنند و عنان هوی و هوس خود را به دست عقل و ایمان می‌سپارند.

همه‌کس و همه‌چیز حتی حیوانات وحشی و حشرات، از گزند آنان در امان است و بالاخره از ارضای غرایز خود، سر از مجادله و انحراف اجتناب نموده و پاک و منزّه با اراده‌ای قوی و روحی مالا مال از معرفت الهی باز می‌گردند.

می‌روند تا در کنار برادران مسلمان خود، از هر ملت و قوم قرارگیرند و با لباس یکسان بدون تحمل در يك حال و در يك محیط عبادت کنند و در صف واحد سر تعظیم در مقابل خدای متعال فرود آرند و جبین برخاک نهند.

می‌روند تا از حال یکدیگر مطلع شوند و قدرت و عظمت اسلام و جمعیت مسلمین را مشاهده کنند، و در جهان پر آشوب، خود را تنها احساس نکنند و از موفقیت‌های علمی، اخلاقی، مادی و صنعتی هم‌کیشان خود و از مصایب آنان آگاه شوند، و در بازگشت، محیط خود را با گزارش سفر تحت تأثیر قرار داده و همه را با این احساس آشنا سازند. در انجام این اعمال که خواسته‌های خداست تمام منافع به سوی انسان و در سرپیچی از آن، تمام زیان به او برمی‌گردد.

طلبکار دوم: پیغمبر اسلام

هرکس سر مقدس عالم را در نهاد خود می‌یابد و در باطن امر، به خدای متعال قرار دارد؛ اگرچه به صورت ظاهر انکار کند.

اگر سؤال شود این دستگاه نظام آفرینش را چه کسی خلق نموده و پیدایش ماده اصلی از چیست؟ جوابی جز این داده نخواهد شد که رشته این عالم از مبدئی سرچشمه می‌گیرد که تمام شدنی نیست و فنا و زوال ندارد.

پس هر کسی اقرار و اعتراف دارد، یا لاف‌ل در باطن امر عقیده‌مند است که برای جهان و موجودات آن، پروردگاری است که خلقت و اداره کردن این

برپال اندیشه، ص: 590

مملکت پهنار و به دست اوست.

خلاصه این که تمام افراد بشر ذاتاً به این عقیده پای بندند و گاهی این عقیده چنان در انسان قوی می‌شود که اثرات آن ظاهر گشته و در مقام عمل هم متوجه او شده و دست زاری به طرف او دراز می‌کند.

برای این که توجه به مبدأ در بشر ارادی و همیشگی باشد؛ یعنی انسان جز ذات او چیز دیگری اراده نکند و نیت خود را از تمام آلودگی‌ها پاک کرده و برای او خالص گرداند، افرادی از طرف حق برگزیده شده‌اند که بشر را به یاد حق آورده و همان چیزی که فطرت بشر خواهان اوست در مقام عمل هم متوجه او نماید و حق را مراد و مقصود زندگی گرداند. این

افراد که پیامبران الهی بودند، اول آنها حضرت آدم و آخرین آنان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بوده که نبوت به او ختم شده و آیین مقدسش تا روز قیامت برای بشر کافی است.

نبی مکرم اسلام گوهری بود که دست قدرت، او را در عالیتزین معدن هستی پرورش داد، و نخال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوی سرسبز و سیرآب ساخته بود.

هنگام بعثت او جهان در دریای آشوب غرق بود و بشر بویژه مردم عرب در آتش فجور می سوختند.

برای نخستین بار که فرشته سعادت این آیه آسمانی را که «خدای یگانه را بپرستید تا رستگار شوید» به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت، معلوم است که مردم با چه وضعی با او روبرو شدند.

ولی روح استقامت که بر بالای مقاصد و اهداف مقدسش آشیانه داشت، از سنگباران قوم و زبان بدگوی دشمن، ترك آشیان خود نگفت.

آری! او آن مرد آسمانی و آن رجل الهی و آن آیه رحمت ربانی، مردم را دعوت کرد تا از دروغ گوئی، دشنام، ظلم، جنایت، تقلب، خیانت، دزدی،

برپال اندیشه، ص: 591

آدمکشی، کم فروشی، بی عفتی، بی عصمتی، فساد، قمار، شرابخواری، رباخواری، غارتگری، سوء اخلاق، پرهیزند و به درستی، فضیلت، حریت، آدمیت، عفت، عصمت، پاکي، مهربانی، مواسات، برادری، دوستی، صلح، صفا، یگانگی، یکرنگی، عزت، صمیمیت، واقعیت، شجاعت، سخاوت، روی آورند، که هر يك از این صفات دارای شرحی مفصل است.

اینها و هزاران نوع از نمونه های فضیلت هدف نبی اکرم را تشکیل می داد که با این صحنه ها هرگز آیین او کهنه نخواهد شد.

بر روح پاک توانای محمد صلی الله علیه و آله آفرین باد که بر آسمان فضایل درخشیدن گرفت، و آثار انبیای گذشته را در پرتو همت خیره کننده خود پنهان ساخت.

نبی مکرم اسلام با تعلیمات مقدس قرآن مجید، در وحشتکده حجاز بهشت عشق و آشنایی به وجود آورد، و آن ریگزار سوزان و تفتیده را به نام بزرگترین و عالیتزین مدارس علم، به جهان معرفی فرمود.

محمد صلی الله علیه و آله به دنبال تمام پیامبران به دنیا آمد و پیشاپیش همه پیامبران قرار گرفت و فرمان برتری خویش را با امضای خدای متعال دریافت کرد.

چند درخواست

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أَنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا إِنْ يَكُ ظَالِمًا فَأَرْدُدْهُ عَنْ ظُلْمِهِ وَإِنْ يَكُ مَظْلُومًا فَأَنْصُرْهُ «1».

«نبی اکرم فرمود: برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری کن. اگر ظالم است او را از ظلم باز دار و اگر مظلوم است او را یاری کن و نصرت ده».

(1) - کنز العمال: 114 / 3، حدیث 7205؛ الجامع الصغير: 1 / 420 حدیث 2739.

برپال اندیشه، ص: 592

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

أَنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَذْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا إِمَامٌ عَادِلٌ وَأَبْغَضَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَأَبْغَضَهُمْ مِنْهُ إِمَامٌ جَائِرٌ «1».

«رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوبترین مردم و نزدیکترین مردم به پروردگار در قیامت رهبر عادل و دشمنترین و دورترین آنها حاکم ستمکار است».

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَرَأَيْتُ فِي وَجْهِهِ مَسَاءِنِي، فَقُلْتُ:

مَا الَّذِي بَكَ؟ فَقَالَ أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الشَّرْكَ فَقُلْتُ أَيْشُرُّكَونَ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ أَمَا أَنْتُمْ لَا تَعْبُدُونَ شَمْسًا وَلَا قَمَرًا وَلَا وَتَنًا وَلَا حَجَرًا وَلَكِنَّهُمْ يَرَأُونَ بِأَعْمَالِهِمُ وَالرِّيَاءِ هُوَ الشَّرُّ «2».

«شدادبن اوس می گوید: بر رسول خدا وارد شدم، در چهره اش آثار ناراحتی دیدم که مرا نیز ناراحت کرد، عرض کردم: چرا ناراحتید؟ فرمود: از شرك ورزیدن اتمم می ترسم، گفتم: آیا پس از شما آنها شرك می ورزند؟ فرمود: آگاه باش! آنها خورشید، ماه، بت و سنگ نمی پرستند و لکن در عمل ریا می کنند و ریا همان شرك است».

طلبکار سوم: اهل و عیال

حس غریزه جنسی که به منزله ابزار زندگی محسوب و هر فردی از افراد بشر آنرا داراست، به هر يك از دو جنس مرد و زن اجازه داده (بلکه لازم شمرده) که

(1) - عوالی الآلی: 372 / 1، با کمی اختلاف.

(2) - مستدرک الوسائل: 109 / 1، باب 11، حدیث 113 - 17؛ مجموعه ورام: 233 / 2.

برپال اندیشه، ص: 593

وقتی به حد رشد رسیدند و این حس در آنها به فعلیت رسید، همسری برای زندگی خود انتخاب نمایند تا شریک زندگیشان باشد و در تمام حالات پست و بلند روزگار دست از هم برندارند و چون همسر خود را در گرفتاری و شکنجه روزگار ببینند او را دلداری داده و تسلی خاطر او را فراهم نمایند و این وظیفه بیشتر به عهده زن است؛ چرا که آفریدگار جهان خلقت زن را برای پرورش بنی آدم و تفقد بیچارگان و درماندگان آفریده و غریزه رأفت را در آنان بیشتر قرار داده؛ اما مرد را برای نبرد زندگی خلق فرموده و هر يك را بر فطرت خود سرشته است.

نخستین و مهمترین مؤسسه در جامعه انسانی محیط خانواده است. بنیاد جامعه کوچک خانواده و پیدایش افراد آن بازنشویی زن و مرد برقرار می شود.

محیط خانواده مؤسسه پر قیمتی است که تمام افراد بشر آنجا تربیت می شوند و در این محیط کوچک است که آنها را به منظور محبت و برابری و خیراندیشی برای تحمل عواقب تمدن انسانی مهیا می سازند. خانواده مؤسسه ای است که گردانندگان آن از صمیم قلب دوست دارند افراد نیک و صالح از خود به یادگار گذارند.

اساساً انسان مسئول اعمال خویش است؛ اما به حکم ارتباط افراد جامعه، نسبت به یکدیگر، نمی‌توان افراد جامعه را مستقیماً مسئول اعمال دیگران ندانست.

آیا فرزندی که نادان و بی‌تربیت بار آمده مسئولیتش متوجه مربی او نیست؟

بدیهی است که بی‌انتظامی خانواده را مردم منتسب به رئیس خانواده می‌دانند.

خلاصه هرکس نسبت به حوزه‌ای که در آن می‌تواند بیشتر اعمال نفوذ کند مسئولیت دارد.

از آیات اولیه قرآن این آیه مکی است که می‌گوید:

برپال اندیشه، ص: 594

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» «1».

و همچنین:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» «2».

بنابراین حقیقتی را که نمی‌توان انکار کرد این است که خانواده ریشه اصلی تمدن بشری است و صحت و سلامت تمدن وابسته به سلامت این ریشه است؛ از این جهت می‌بینیم اسلام از میان تمام مسائل به آن اهمیت بیشتری داده و قوانینی وضع کرده که سازمان خانوادگی را بر اساس صحیح و محکمی استوار سازد.

از نظر اسلام یگانه مرحله صحیح معاشرت، در میان زن و مرد این است که هر يك از آنها با خشنودی کامل آنچه را که به نتایج زندگی و خانواده وابسته است تقویت نمایند، تا بر اساس آن بنیاد خانوادگی استوار گردد.

از طرقی تأثیرات عوامل مختلف در جهان خلقت بویژه تأثیرات غذایی از نظر ظاهر و باطن، بر احدی پوشیده نیست سلامت بودن غذا از نظر بهداشتی ضامن صحت بدن و از نظر حلال بودن ضامن سلامت روح است.

این مسئله یعنی تهیه خوراك حلال بر عهده مدیر خانواده است؛ زیرا خاندان هر کسی واجب‌النفقة آن فرد است، پس بر پدر خانواده لازم است که برای زن و فرزند خود غذای حلال را فراهم آورد تا این غذا بر نورانیت روح آنان بیفزاید و از

آوردن غذای حرام پرهیزد که غذای حرام باعث کسالت و تنبلی روح از عبادت حق است و این سستی در عبادت و اطاعت برای جامعه بزرگتر که از

(1) - شعراء (26): 214.

(2) - تحریم (66): 6.

بريال اندیشه، ص: 595

خانواده تشکیل شده است عواقبی خطرناک دارد.

طلبکار چهارم: نفس اماره

طبیعت بشر از نظر بُعد حیوانی، سرکش، خودخواه، شهوتران و متعدی است. با آنکه استعداد هزار گونه ترقی را دارد و آماده تربیت و فراگرفتن دانش است، جهالت و غفلت او را از آشنایی با استعدادهای پنهان خود بازداشته است، او هیچ گاه تکلیف خود را ندانسته؛ ولی آنچه طبیعی اوست جلب نفع و دفع ضرر است. از برای احراز برتری و تأمین سود و قدرت بر دفع زیان، به تمام وسائل متوسل می شود و چون نیرومند باشد همان نیرو را وسیله تعدی و دست اندازی به حقوق دیگران قرار می دهد. به همین جهت است که این موجود عجیب که بالقوه هم فاسد است هم مصلح، هم دانشمند است هم جاهل، هم خیرخواه است هم بدخواه، هم مهربان است هم بی رحم، باید در تحت تربیت قرار گیرد و راهنمایی شود.

منظور از این راهنمایی این است که پرده جهل، ظلمت و غفلت از برابر او برداشته شود تا به مصالح خود آشنا گردد و وظیفه خود را نسبت به خالق و خلق بداند.

در اصطلاح علم اخلاق هوس حرکت اضطراب انگیزی است که در نفس انسان نسبت به موضوعی حادث شده است و شخص هوسناک را آرام نمی گذارد. مانند حب، بغض، عشق، کینه، خشم و خلاصه آنکه هر دم هوسی داشته باشد بوالهوس خوانده می شود و بوالهوس و بی قرار قادر نیست حتی يك قدم رو به کمال بردارد.

بريال اندیشه، ص: 596

شرط عمده سیر کمالی، آرامش خاطر است و تا هوی و هوس باقی است آرامش خاطر میسر نیست و عقل بر نفس حکومت ندارد.

کودکان از آغازین روزهای تولد دارای خوی مادی و حیوانی هستند و می‌توان گفت هوس بر آنها حاکم است؛ بنابراین باید آنها را مراقبت کرد که آن امور مادی و هوی و هوس در وجودشان رسوخ نکند و هوسناک بار نیابند.

زن نیز طبعاً مغلوب هوس است و چون جزئی از مرد است به صورت دیگر دارای هوی و هوس است؛ بنابراین باید به وسیله تعلیم و تربیت آن غریزه سرکش را به اطاعت از دین و عقل درآورد.

در هر حال برای بقای اجتماع و ایجاد سلامت و امنیت بر تمام افراد انسان لازم است از اداکردن طلب طلبکار چهارم خودداری کنند؛ زیرا دعوت این طلبکار جز به سوی تباهی و فساد چیز دیگری نیست.

از نبی اکرم نقل شده است که دشمن‌ترین دشمنان نسبت به انسان «نفس اماره» است. جلوگیری از شهوات غلط را خدای متعال از نظر جزا با بهشت برین برابر دانسته است، آنجا که می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» «1».

«و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است.».

تمام معصیت‌ها و نافرمانی‌ها به وسیله نفس اماره و تحریک آن انجام می‌پذیرد که با عامل بازدارنده مذهب و اعتقاد به حق می‌توان از خطرات آن

(1) - نازعات (79): 40 - 41.

برپال اندیشه، ص: 597

جلوگیری کرد.

طلبکار پنجم: شیطان

امروزه که تحولات حیرت انگیزی در اصول زندگی بشر روی داده است و از نیم قرن گذشته تا به حال دامنه علوم وسعت عجیبی پیدا کرده است و به وسیله آن علوم، بسیاری از امور مشکله حیاتی حل گردیده و مخصوصاً اصول تعلیم و تربیت در این عصر صورت نوینی به خود گرفته است، در چه مکتبی ممکن است شخصیت‌هایی را پرورش داد که در راه اصلاح جامعه بشری قدم‌های مؤثری برداشته و تحول عظیم و اساسی در شئون زندگی ایجاد نماید؟

آیا آموزشی که امروز مورد تعظیم تمام ملل دنیاست، قدرت تربیت يك فرد دلسوز به جامعه را دارد؟

باید اعتراف کنیم که: دنیا با همه پیشرفت‌هایی که در امور مادی نموده است هنوز به حقیقت تعلیم و تربیت روحی و معنوی نرسیده و توجهی به اصول تربیت حقیقی ننموده است.

هنوز از عالم ماده به سوی جهان معنویت نگرائیده و آن اصولی را هم که فرهنگ امروز دنیا، در تعلیم و تربیت پیش گرفته است، فقط با همان ترقیات مادی که مورد نظر فرهنگیان امروز است سازش دارد و آن اصول هیچ گونه تأثیری در نفوس ندارد. از این جهت است که نتیجه علوم، جز ایجاد جنگ و انسان‌کشی و پامال کردن حقوق دیگران چیز دیگری نیست.

هر روز و در هر مکان با چشم خود می‌بینیم و با گوش خود می‌شنویم و یا در جرائد کثیرالانتشار مطالعه می‌کنیم که هرج و مرج اخلاقی در سراسر جوامع بشری شیوع پیدا کرده است، و تا حقیقت تعلیم و تربیت معنوی مورد توجه مصلحین جهان قرارنگیرد، دامنه فساد و شیوع اعمال ننگین، روز به روز در تمام

برپال اندیشه، ص: 598

بلاد و کشورها، وسعت پیدا خواهد کرد و همه افراد بشر را دیر یا زود با تمام محصولات علمی خود، به سوی فنا و زوال سوق خواهد داد. این روش را در علم دین روش شیطانی می‌خوانیم و کتاب خدا قرآن مجید از این روش شدیداً نفی فرموده است:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» «1».

«بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است».

«لَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ» «2».

«و از گام‌های شیطان پیروی نکنید».

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» «3».

«ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم که شیطان را مپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟».

برای دوری از شیطان بهترین پناهگاه آیین مقدس اسلام است که روش تربیتی آن توأم با تربیت جسم و روح است و انسان را از نیستی و هلاکت نجات داده و به آخرین منزل خوشبختی که بهشت اعلاست می‌رساند. خدای متعال در سوره آل عمران فرموده:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» «4».

«مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلّغ آن بودند] نزد خدا اسلام است».

(1) - یوسف (12): 5.

(2) - بقره (2): 208.

(3) - یس (36): 60.

(4) - آل عمران (3): 19.

برپال اندیشه، ص: 599

طلبکار ششم: رقیب و عتید

«مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» «1».

«هیچ سخنی را به زبان نمی گوید جز اینکه نزد آن [برای نوشتن و حفظش] نگهبانی آماده است».

جهان موجودات با عجایب حیرت انگیزی که دارد، در پرتو نظامات ثابت و لایتغیری در حرکت و تکاپو است، و تمام ابعاد مشابه و اجزاء مختلف آن، با هم پیوسته اند، و هر حادثه‌ای که در کیان هستی واقع می‌شود، واقع شدنش حتمی و خلاف ناپذیر است.

انواع بدیع و گوناگون مخلوقات، که محصولات این کارگاه عظیم و فراورده‌های این سازمان پهناروند، هر يك مجهز به جهازات و نیروهایی هستند که با مقاصد حیاتی و هدف‌های کمالی آنها، کمال مناسبت دارد و به هر يك آنچه لایق بوده داده شده است، و راه راستی در مسیر کمالی آن قرار گرفته است.

اما سیر و حرکت انسان بر صراط مستقیم، با سائق طبیعت انجام نمی‌گیرد؛ بلکه چون این نوع در تحصیل مقاصد حیاتی خویش با اراده و علم و انتخاب سفر می‌کند به ناچار صراط مستقیم او صراط عملی است و با قائد علم و اندیشه پاک می‌تواند در جاده مستقیم سعادت قدم گذارد.

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» «2».

«ما انسان را از نطفه آمیخته و مختلطی [از مواد و عناصر] آفریدیم و او را از حالتی به حالتی و شکلی به شکلی [از نطفه به علقه، از علقه به مضغه، از

(1) - ق (50): 18.

(2) - انسان (76): 2.

برپال اندیشه، ص: 600

مضغه به استخوان تا طفلی کامل] درآوردیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم».

تمام مبانی حیات انسان، بر اصول و قواعد عملی است.

منطقه خواسته‌های عملی بشر بر دو قسم است: یا خواسته‌های عملی مطابق با رضایت خالق است، یا مطابق نیست در هر دو صورت خدای متعال دانا در قرآن می‌فرماید: هیچ عملی از شما سر نمی‌زند مگر این که من حافظ آن هستم، اگر

عمل در صراط مستقیم حق انجام گیرد انسان به سعادت اصلی رسیده و اگر در غیر راه حق، انسان دچار هلاکت شده است.

این است که خدای متعال مأمورانی به نام «رقیب» و «عتید» بر انسان گماشته که تمام اعمال انسان را در دفتر مخصوص و مربوط ثبت کنند به طوری که چیزی از نظر آنان پنهان نخواهد ماند.

«إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ» «1».

«بلکه پرونده نیکان در علّیین است».

«إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِّينَ» «2».

«یقیناً پرونده بدکاران در سجّین است».

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «3».

«پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.* و هرکس هموزن ذره‌ای بدی کند، آن بدی را ببیند».

(1) - مطففین (83): 18.

(2) - مطففین (83): 7.

(3) - زلزله (99): 7.

برپال اندیشه، ص: 601

طلبکار هفتم: ملك الموت «1»

خدای متعال در سوره جمعه فرموده:

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ

(1) - غفلت یکی از مهمترین عوامل سقوط و انحطاط انسان است. هرگاه انسان از مقام، جایگاه و موقعیت خویش غافل شد و حقیقت زندگی را از زیر خاکروبه‌های رذایل نفسانی خود آگاه نکرد و برای عمر و زندگی قداسی قائل نشد، دیوانه وار به سوی اشباع غرایز نفسانی و حیوانی خود سرعت گرفته و تمام ارزش و منزلت خویش را در کاسه‌ای از شراب شهوت سر می‌کشد.

از اساسی‌ترین عوامل بازدارنده انسان، از گرایش به امور مذموم اخلاقی یاد مرگ است. این که انسان باور کند که ملک الموت بسان طلبکاری جسور انتظار فرا رسیدن زمان سرآمدن فرصت و پایان عمر را می‌کشد و برای قبض روح آدمی لحظه‌ای تحمل نمی‌کند، زمینه خیال‌پردازی و فریب خوردن را تا حدّ زیادی بر انسان مسدود می‌نماید.

یاد مرگ و اعتقاد به حوادث پس از آن، بادهای غرور نخوت، عجب و خودپسندی را از دماغ آدمی خارج می‌کند و او را به زندگی شرافتمندانه‌ای دعوت می‌نماید.

بیشتر انسان‌ها هنوز باور نکرده‌اند که روزی خواهند مرد و ملک الموت طلب خود را از آنان باز خواهد ستاند و لحظه‌ای درنگ نخواهد کرد. وجود مبارك امیر مؤمنان علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«انسان هر روز مردگان را به سوی گورستان تشییع می‌کند و با این حال باز به دنیای فریبنده روی می‌آورد و از شهوت و گناهان دست نمی‌کشد. اگر این بینوا فرزند آدم را نه گناهی بود که مرتکب شود و نه حساب و کتابی، جز همین مرگ که اجتماع او را پراکنده و متفرق و فرزندانش را یتیم می‌کند، بی‌گمان سزاوار بود که از این دنیای پر رنج حذر کند.»

بحارالانوار: 137/6 حدیث 40.

همچنین از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«شما فراریان و تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر برایش بایستید شما را می‌گیرد و اگر از آن بگریزید به شما می‌رسد. او از سایه شما به شما نزدیکتر است، مرگ به گردن‌های شما گره خورده است.»

نهیج البلاغه: کلمات قصار: کلمه 27.

و الشَّهَادَةُ فَيَنْبَغُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «1».

«بگو: بی تردید مرگی را که از آن می‌گریزید با شما دیدار خواهد کرد، سپس به سوی دانای نھان و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را به اعمالی که همواره انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد».

(1) - جمعه (62): 8.

برپال اندیشه، ص: 604

المعاد فی الكتاب والسنة

المقدمة

ما من شكّ من ان ابرز الظواهر التاريخية، التي واكبت الحياة الانسانية جمعاء هي الرسائل الالهية التي جاء بها الانبياء المرسلون، اولئك الذين منحهم الله الرشد والكمال، واختارهم لينقذ بهم البشرية من مختلف المهالك والاطار.

وهؤلاء الانبياء هم اكمل الناس وامثلهم من وجهة العقل والبصيرة والايمان، ومن وجهة العمل والاخلاق والسلوك وقد اعطاهم الله ميزة العظمة في جميع ابعاد حياتهم الرسالية المثقلة بالمعضلات.

وقد جعل الله سبيل الانبياء هو السبيل الاقوم، والصراط، المستقيم الذي هدى إليه الناس ووصّاهم به.

ولم تستطع البشرية - عبر التاريخ كله - انسان تثبت استغناها عن الانبياء كما لم تستطع ان تثبت ذلك الى آخر يوم من حياتها اذ الانبياء هم المصابيح التي تضيئ طريق الناس، وتنير نفوسهم وتحبّي فيهم الحبّ والحياة. وهم الذين يستجيبون لحاجاتهم المعنوية: والتربوية، ويعلمونهم الحكمة ويزكّونهم، ويهدونهم الى طريق الحق والصواب والانبياء هم الذين وهبوا الناس الحياة، وصقلوا ارواحهم، وشحذوا مواهبهم، وايقظوا فطرتهم، وامروهم بالمعروف، ونهّوهم عن المنكر.

فالحياة التي لا تتصل بمنبع النبوة ليس لها قيمة، والتاريخ الذي لا يستنير بهدايتهم قد ملأت بالظلمة.

بريال انديشه، ص: 605

والمجتمع الذي حرمت اعماقه من الدين، وخلا محتواه من الوحي، فإنّ الانسان الذي يعيش فيه دابة شريرة، وحيوان مفترس، بل هو اضلّ من ذلك.

وفي ايّ مدرسة رساليّة توجد النماذج المثاليّة من الناس، كما يتواجدون، في ساحة الانبياء، وفي مدارسهم الالهية. وانيّ توجد معالم الفضيلة والتّور، والاصالة والشّرف، والمعرفة والواقعيّة والوعي والبصيرة والصدق والفلاح، والحكمة والانسانية المثلى: ما لم يكن مبدؤه ولا منتهاه الانبياء ورسالاتهم.

فانّ الانبياء هم معين العلوم الماديّة والمعنويّة واذا ما استثنينا هؤلاء العمالقة، ونحينا بآثارهم ودورهم، ورسالاتهم السماوية التي بعثوا لها - عن حياة المجتمعات في العالم فاننا لم نجد حضارة انسانيّة تستحقّ الذكر والبقاء.

ويستحسن بنا ان تستشهد - في هذا الصدد - باقوال سيّد الموحدين، و امام العارفين، و قطب رحى الواصلين: اميرالمؤمنين عليه السلام في تمجيد الانبياء، وتتمين دورهم في اعداد البشريّة صياغتهم وتغذيتهم بالوحي والهداية:

«واصطفى سبحانه من ولده انبياء، اخذ على الوحي ميثاقهم وعلى تبليغ الرسالة امانتهم، لما بدّل اكثر خلقه عهدالله اليهم، فجهلوا حقّه، واتخذوا الانداد معه، واحتالتهم الشياطين عن معرفته، واقتطعهم عن عبادته فبعث فيهم رسله، وواتراليهم انبياءه، ليستادوهم ميثاق فطرته ويذكروهم منسى نعمته، ويحتجّوا عليهم بالتبليغ، ويشيروا لهم دفائن العقول» «1».

اجل.. انّ الانسان - كما صوّره امام العاشقين - حينما لا يرتبط بالله فانه يستوثق بالشیطان، وحين لا يكون له نصيب من المعرفة الالهية فانه يصاب بركود العقل وجوده، حيث يكون عمله إذ ذاك عملاً شيطانيّاً، وسلوكه سلوكاً حيوانيّاً لا محالة.

فانّ الامام على عليه السلام انما يعلن. في نهجه ما يرحوه - للبشريّة من خير وصلاح حين

(1) - نهج البلاغه: خطبه 1؛ بحار الانوار: 11/ 60، باب 1، حديث 70.

بريال انديشه، ص: 606

يقول:

«نَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشَّهَدَاءِ، وَمَعَايِشَةَ السَّعْدَاءِ وَمُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ» «1».

وَحَقًّا أَنَّ السَّعَادَةَ تَمُكِّنُ فِي طَرِيقِ الشَّهَادَةِ، فَإِنَّ الْحَيَاةَ الْوَاقِعِيَّةَ وَحَيَاةَ السَّعْدَاءِ أَمَّا هُوَ فِي مُرَافَقَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَاتِّبَاعِهِمْ، وَالْإِنْقِيَادَ لَهُمْ.

وَقَدْ خَطَبَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ وَالْمُظْلُومِينَ، وَقُدُوءُ الْمُبَارَزِينَ، وَرُوحُ الْمُجَاهِدِينَ، وَعَشَقُ الْعَاشِقِينَ وَنُورُ الْعَارِفِينَ، وَمَقْصِدُ السَّالِكِينَ، الْأَمَامُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْلَةَ عَاشُورَاءَ فِي صَفْوَةِ أَصْحَابِهِ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي خِلَالِ خُطْبَتِهِ تِلْكَ الَّتِي صَدَحَ بِهَا وَهِيَ لَمْ تَكُنْ إِلَّا قَوْلَ الْحَقِّ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ فَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَحْسُدُ فِيهَا أَنَّ كِرَامَتَهُ عَلَى اللَّهِ، وَكِرَامَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ مَا هِيَ إِلَّا مِنْ كِرَامَةِ النَّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ، صَادِعًا بِذَلِكَ وَهُوَ - يَوْمَئِذٍ عَلَى قِمَّةِ التَّارِيخِ، وَقُلَّةِ الْإِنْسَانِيَةِ الْمُثَلَّى:

«أَتْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَاحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّاءِ وَالضَّرِّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ، وَعَلِمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَابْصَارًا وَافْتَدَاةً، فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ» «2».

وَقَدْ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ لِيُعَالِجُوا أَمْرَاجَ الْمُجْتَمَعِ الْمَادِّيَّةِ وَالْمَعْنَوِيَّةِ، الْفَرْدِيَّةِ مِنْهَا وَالْاجْتِمَاعِيَّةِ، مِنْ حَيْثُ الْأَسْرَةُ وَالْمَحِيطُ الْعَامُ وَلِيُصْلِحُوا عَقَائِدَ الْأُمَمِ وَيُصَحِّحُوا أَعْمَالَهُمْ وَيَهْدُوا اخِلَاقَهُمْ وَنَفُوسَهُمْ، وَلَمْ يَالُوا جَهْدًا فِي إِدَاءِ رِسَالَتِهِمْ هَذِهِ وَلَمْ يَدَّخِرُوا وَسْعًا فِي أَنْ يَضْحَكُوا مِنْ أَعْمَاقِهِمْ فِي امْتِثَالِ الْبَشَرِيَّةِ مِنْ بَرَاثِنِ الْجَهْلِ وَالشَّقَاءِ إِذْ وَقَفُوا مُوَافِقَهُمُ الصَّلَاةَ أَمَامَ الْإِحْدَاثِ الْجَسْمِيَّةِ وَالْقَوَى الشَّرِّيرَةِ الْمُضَادَّةِ لِحُرُوكَتِهِمْ، فَذَكُّوا صُرُوحَ الْجَبَابِرَةِ مِنْ أَمْثَالِ: قَارُونَ، وَسُلَاطِينَ الْجُورِ وَالشَّيَاطِينِ الْمَارِدِينَ، وَعَبْدَةَ الدُّنْيَا فِي حِينَ لَمْ يَتَوَقَّعُوا جَزَاءً وَلَا شُكُورًا حِيَالَ خِدْمَاتِهِمْ هَذِهِ، وَمَا بَذَلُوا فِي سَبِيلِ انْقِذَاقِ الْبَشَرِيَّةِ مِنْ

(1) - نهج البلاغه: خطبه 23؛ كافي: 57 / 5، باب الامر بالمعروف، حديث 6.

(2) - ارشاد: 91 / 2؛ بحار الانوار: 392 / 44، باب 37.

بريال انديشه، ص: 607

هَوَّةِ الذَّلَّةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالْأَسْرِ وَكَانَ الْإِجْرَ الْوَحِيدَ الَّذِي يَتَوَقَّعُونَهُ مِنَ النَّاسِ هُوَ اتِّبَاعُ سَبِيلِهِمْ، وَالْجَرَى عَلَى هَدْيِهِمْ، وَاحْيَاءُ دِينِ اللَّهِ، وَالِاسْتِقَامَةُ فِي الْعَقِيدَةِ:

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» «1».

وقد جاء في نهج الامام علي عليه السلام ما يرجع الى الانبياء عليهم السلام قوله:

«بعث الله رسله بما خصهم به من، رحمته وجعلهم حجة له على خلقه لئلا تجب الحجة لهم بترك الاعذار إليهم، فدعاهم بلسان الصدق إلى سبيل الحق» **«2»**.

كما صوّر للمسلمين معطيات البعثة النبوية، وما كان قد اصاب به الناس من الشقوة والضلالة والانحطاط قبل ذلك، حيث يقول:

«واشهد ان محمداً عبده ورسوله، ارسله بالدين المشهور والعلم المأثور، والكتاب المسطور والتور الساطع، والضياء اللمع، والامر الصادع، ازاحة للشبهات، واحتجاجاً بالبينات وتحذيراً بالآيات، وتخويفاً بالمثلات، والناس في فتن انجذب فيها حبل الدين، وتزعزعت سوارى اليقين، واختلف النجر وتشّتت الامر وضاق المخرج، وعمى المصدر فالهدى خامل، والعمى شامل، عصى الرحمن، ونصر الشيطان وخذل الايمان، فانهارت دعائمه، وتكررت معاملته، ودرست سبله، وعقّت شركه اطاعو الشيطان فسلكوا مسالكه ووردوا مناهله...» **«3»**.

(1) - الفرقان (25): 57.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 144؛ شرح نهج البلاغه: 84/9؛ بحار الانوار: 315/5، باب 15، حديث 11.

(3) - نهج البلاغه: خطبه 2؛ شرح نهج البلاغه: 135/1؛ بحار الانوار: 333/74، باب 14 حديث 19.

بريال انديشه، ص: 608

الله والمعاد

ولم يالوا الانبياء جهداً في تبليغ ما يرشد الناس الى الله وما يصل بهم إلى رشدهم وكمالهم، وكان من اهم هذه العلل، العوامل: تلك التوجيهات والهدايات التهذيبية، والقوانين الالهية البتة التي ظلت تلمع في حياة الانسان وتاريخه، ذلك: لأن الانسان كما هو مهتد من جانب المخاطر الخارجية التي تحيط به فانه مهتد - كذلك - من جانب المخاطر النفسية الكامنة فيه،

ولذلك فهو بحاجة ملحة إلى قوة قاهرة تيكى، عليها فى سبيل الوصول إلى سعادته الدنيوية والاخرية والى ما ينجي، على ضوء ما جاء به الانبياء الكرام، ودعوا إليه.

ولهذا: فإنّ الانبياء قد ركزوا على مسألتين أساسيتين لصيانة البشرية عامة وهما:

الف - المبدأ: أى وجود الله تبارك وتعالى، وما يتّصف به من صفات. ب - المعاد: وما يترتب عليه من الثواب والعقاب على الاعمال.

المسألة الاولى: انما تبني على اساس انّ انبياء الله قد بينوا الرشد من الغي، وميّزوا الحقّ من الباطل، والحلال من الحرام، وما يرجع إلى ذلك فى الشؤون المادية والمعنوية وكان الضّمان لكلّ ذلك هو الاعتقاد بالله، والاذعان بالرقابة الالهية وانّ العباد ما لم يجعلوا الله نصب اعينهم لا يمكنهم التّعبد بما جاء به الانبياء، ولا اداء ما حملوا بها من واجبات، اجل، لا يمكن ان تتعبدوا بكلّ ذلك ما لم يعتقدوا باله سميع بصير محيط شهيد وهو على كلّ شىء قدير، وهو يحيط بعلمه وقدرته لا يخلو منه مكان، لئلا يجد الانسان ما يخرج من سلطانه وحكمه، ليتسنى له ان يعصى الله تعالى، أو يضرب بفروضة تلك عرض الجدار.

ذلك اله عالم بكلّ ما يرتبط بالانسان من شؤون ذاتية وخارجية لا يعزب عنه شىء من ذلك، وهو يراقب افعاله وحركاته كما يقول اميرالمؤمنين فى دعائه لكميل.

بريال انديشه، ص: 609

«وكلّ سيئة امرت باثباتها الكرام الكاتبين، الذين وكلّتهم بحفظ ما يكون متى، وجعلتهم شهوداً علىّ مع جوارحي، وكنت انت الرقيب على من ورائهم، والشاهد لما خفى عنهم...» «1».

وكان من هذا المنطق ضرورة الشّخوص الى الله، وذكره فى كلّ لحظة من لحظات الحياه، حيث قال الامام السادس عليه السلام فى جواب رجل يسأله: (على ما ذا بنيت امرك) اذا جاء به باجوبة اربع، كما احدها:

«علمت انّ الله مطلع على فاستحييت» «2».

اجل كنت اجدانه لا يخلو منه مكان ولا يعزب عنه شىء، ولا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا ويحصىها، فصدّنى حيائي عن ان اعصى الله طرفه عين ابدا.

ولهذا... فقد وردت فى الاحاديث المعتبرة مسألة ذكر الله تعالى فى احسن تفاسيره:

انّ ذلك امنع حصن، واقوى ضامن لامتنال الطاعة، وترك المعصية.

وعن أبي عبد الله عليه السلام حيث قال:

من أشدّ ما فرض الله على خلقه ذكر الله كثيراً ثمّ قال: لا اعنى سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر، وان كان منه، ولكن ذكر الله عند ما احلّ وحرم، فان كان طاعة عمل بها، وان كان معصية تركها «3».

وعلى اساس هذا الواقع القرآنى الملموس: ادلى الزعيم القائد امل المستضعفين

(1) - مفاتيح الجنان.

(2) - مستدرک الوسائل: 172 / 12، باب 101، حديث 13806 - 15؛ بحار الأنوار: 228 / 75، باب 23، حديث 100.

(3) - كافى: 80 / 2، باب اجتناب المحارم، حديث 4؛ وسائل الشيعه: 252 / 15، باب 23، حديث 20428.

بريال انديشه، ص: 610

والمضطهدين فى العالم، امام الامة الخمينى الكبير روحى فداه - فى كلمة عرفانية تربوية:

(العالم مائل امام الله لا تعصوا الله امامه).

وذلك كما يقول القرآن الكريم:

«وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» «1».

اذ لو وجد الانسان فى كلّ حين نفسه محضراً عند الله فسوف لا يسمح لنفسه تفوته طاعة من طاعاته، أو يتأتى له ان يقتترف شيئاً من حرمانه.

والمسألة الثانية: التى صدع بها الانبياء وهى تكفل وتضمّن شؤون الانسان التربوية وتقيد به معرفة الحلال والحرام، هو توجيه الانسان إلى الاذعان بالمعاد، ذلك الذى اخبر عنه البارئ تعالى فى جميع كتبه السماوية، وعلى الاخصّ فى القرآن الكريم،

الَّذِي بَسَطَ فِيهِ هَذِهِ الْعَقِيدَةُ، بَعْدَ أَنْ صَدَعَ بِهِ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَاعاً، وَهُمْ 124000 نَبِيٍّ عَدَا الْأُئِمَّةَ الْمُعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

وَمَسْأَلَةُ الْعَدْلِ الْقَائِمِ بِاللَّهِ نَتَلَمَسُ آثَارَهُ فِي عَالَمِ الْخَلْقَةِ كُلِّهَا وَلِذَلِكَ يَقْتَضِي أَنْ يَكُونَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْعَالَمِ الْمَادِّي الْمَحْدُودِ عَالِماً أَوَّلِيّاً يُجْزَى فِيهِ الْمُحْسِنُونَ عَلَى أَحْسَانِهِمْ، وَيُعَاقَبُ فِيهِ الْمُسِيئُونَ عَلَى إِسَاءَاتِهِمْ.

وَمَا مِنْ شَيْءٍ: أَنَّ انْكَارَ الْمَعَادِ هُوَ انْكَارٌ لِكُلِّ الشُّؤُنِ وَالْمَعْطِيَّاتِ الْإِلَهِيَّةِ بَلِ الْمَثَلُ الْإِنْسَانِيَّةُ الْعَالِيَا جَمْعاً.

فَهَلْ هُنَاكَ مَنْ يَرْضَى لِلْأَنْبِيَاءِ الْعِظَامِ مِنْ أَمْثَالِ إِبْرَاهِيمَ، وَمُوسَى وَعِيسَى وَالرُّسُولِ الْأَكْرَمِ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْأُئِمَّةِ الْمِيَامِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يُجْزَوْا عَلَى عَظِيمِ سَعِيهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ، وَمَا تَحْمِلُوهُ مِنَ الْأَذَى فِي سَبِيلِ انْقِضَاءِ أَمْمِهِمْ مِنْ شَرِكِ الشَّيْطَانِ، وَشُرُورِ النَّفْسِ الْإِمَارَةِ بِالسُّوءِ، وَمِنْ الْهَلَكَةِ، وَالتَّرَدِّي، أَجَلَ هَلْ يَجِدُ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ هَذَا الْعَنْتِ وَالْجِهَادِ أَنْ تَطْوِي صَفْحَاتِ حَيَاتِهِمْ، وَهُمْ لَا يُجْزَوْنَ عَلَى قَلِيلٍ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، أَوْ يُجْزَوْنَ قَلِيلاً عَلَى أَعْمَالِهِمْ

(1) - يس (36): 32.

بريال اندیشه، ص: 611

الْجَبَّارَةُ تَلُكُ.

وَهَلْ هُنَاكَ مَنْ يَقْنَعُ بِهَذَا.. أَنْ يَهْلِكَ فِرْعَوْنُ وَنَمْرُودُ وَشَدَّادُ، وَهِيْرُودِيْسُ، وَقَوْمُ عَادَ وَثَمُودَ وَاشْبَاهِهِمْ، وَأَبُو لَهَبٍ وَأَبُوسُفْيَانِ، وَمَعَاوِيَةُ وَيَزِيدُ، وَهَلْوَى وَهَتْلَرُ، وَجَنْكِيْزُ وَتِيْمُورُ، وَأَتِيْلَا وَنُرُونُ، وَمَا كِيَاوُلِيْ، وَكَارْتَرُ، وَرِيْكَانُ، وَبِگِيْنُ وَصَدَّامُ وَدَايَانُ وَغَيْرِهِمْ، مَنْ عَاشَوْا فِي الْمَلْدَّاتِ وَجَمَعُوا الثَّرَوَاتِ، وَافْطَعُ مِنْ ذَلِكَ أَجْمَهُمْ نَهَبُوا أَمْوَالَ الْعِبَادِ، سَفَكُوا دِمَاءَهُمْ وَهَتَكُوا أَعْرَاضَهُمْ، وَقَدْ طُوِيَتْ صَحَائِفُ حَيَاتِهِمْ، وَلَمْ يَنَالُوا جَزَاءَ مَا قَتَرُوا مِنْ ذَلِكَ.

أَجَلَ، بِمَاذَا تَوَازَنَ أَعْمَالُ النَّاسِ وَتَضَحِيَّاتِهِمْ، مَنْ نَذَرُوا أَنْفُسَهُمْ لِلَّهِ وَهَلْ تَسَعُ الدُّنْيَا كُلُّهَا ظَرْفًا الْجَزَاءِ بَعْضُ أَعْمَالِهِمْ، أَضْفَ إِلَى ذَلِكَ الشُّهَدَاءُ الَّذِينَ سَلَكَوا سَبِيلَ الْحَقِّ، وَالتَّضَحِّيَةِ، وَكَذَلِكَ الْجَبَّارَةُ وَالْجَنَّةُ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّاسَ، وَاسْتَعْبَدُوهُمْ، فَهَلْ يُمْكِنُ أَنْ يُجْزَوْا عَلَى سَفَكِ دَمٍ وَاحِدٍ مِنَ الْإِبْرِيَاءِ فِي هَذَا الْعَالَمِ الضَّيِّقِ الْمَحْدُودِ.

المعاد في القرآن وادلتها

وحقاً الله لم يبق موضع لانكار المعاد، ويوم القيامة، وفي القرآن الكريم دلائل جلية محكمة في ايمان الناس به، وهذه الآيات اما هي نماذج حيّة من القرآن تجسد لنا حقيقة المعاد وماهيته.

وهذه الآيات دلائل متينة في مسألة المعاد في القرآن:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِنَبْلُغُنَّ أَشَدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَّن يُتَوَفَّى وَ مِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَى أَزْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِّنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أُنْبِتَتْ مِنْ كُلِّ نَوْجٍ بَهِيجٍ* ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ

بريال اندیشه، ص: 612

لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ» «1».

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ» «2».

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ» «3».

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «4».

«أَو لَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ* وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ* الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ* أَو لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» «5».

«لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ* وَ لَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ* أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنَّنَّ نَجْمَعُ عِظَامَهُ* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» «6».

«قُلِ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ* ثُمَّ

(1) - الحج (22): 5 - 7.

(2) - الواقعة (56): 62.

(3) - مؤمنون (23): 12 - 16.

(4) - بقره (2): 28.

(5) - يس (36): 77 - 81.

(6) - القيامة (75): 1 - 4.

بريال انديشه، ص: 613

السَّبِيلَ يَسْرُهُ* ثُمَّ أَمَانَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ* «1».

وكتير من امثال هذه الآيات الكريمة التي تطرح مسألة المعاد والقيامة على اساس متقن ومتين من الاستدلال والبداهة، حيث لم يبق أى مجال لانكار حقيقة العدل بعد انقراض هذا العالم ونهايته.

موقف الانسان من فناء العالم وما بعده

لا ريب انّ اولئك الذين يلازمون الصراط المستقيم ولا يشاققون الله تعالى والذين يجتنبون كبائر الاثم والعصيان، ويجعلون انفسهم عباد الله، وهم بامرهم يعملون ويؤدّون، مسؤولياتهم الفردية والاجتماعية والعائلية وهم كما تقول هذه الآيات يرون يوم مماتهم يوم حياتهم، ينتقلون به من عالم محدود الى عالم ابدى ويرون انفسهم يسيرون الى الحق واليقين، فانّ ساعة الموت عندهم هي نهاية الهجران وغاية وصول العاشق الى معشوقه.

وقد المح القرآن الكريم الى هذه الحقيقة في عدة آيات، وعلى هذا الاساس نرى انّ عباد الله المخلصين، وعشاق الفضيلة يتوقون الى لقاء هذه الساعة الحبيبة اليهم.

«والله لابن أبي طالب أنس بالموت من الطفل بثدي أمه» «2».

«فزت وربّ الكعبة» «3».

«إذاً لا نبأ بالموت» «4».

وغير ذلك من امثال هذه الكلمات التي اثرت عن اولياء الله، وهي تدلّ على مسيرتهم في لقاء الموت.

ويصرح القرآن الكريم على هذا الصعيد:

(1) - عبس (80): 17 - 22.

(2) - نهج البلاغه: خطبه 6.

(3) - شرح نهج البلاغه: 207 / 9.

(4) - مثير الأحزان: 44؛ بحار الأنوار: 367 / 44، باب 37.

بريال انديشه، ص: 614

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» «1».

«وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» «2».

«وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا» «3».

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «4».

وأما موقف المسيء غير التائب والمتوغل في غيّه وعماه، ومن ظلّ اسير الهوى والنفس.

الامارة بالسوء فانه يشعر الفناء بالموت، ويفرمه فرار المغزى من الذئب كما يذكر ذلك القرآن الكريم، والاحاديث المأثورة، وهي التي تصوّر شعور المؤمن وغير المؤمن بالموت.

وقد ورد في الحديث انه سئل عن الحسن بن علي عليهما السلام ما الموت الذي جهلوه فقال:

«اعظم سرور یرد علی المؤمنین اذ نقلوا عن دار النكد الى النعيم الابد، واعظم ثبوراً یرد علی الکافرین اذ نقلوا عن جنتهم الى نار لا تبید ولا تنفد» 5.

وقال الحسين عليه السلام:

«انّ أبی حدّثنی بذلك عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدّنيا سجن المؤمن وجنة الکافر،

(1) - بقره (2): 25.

(2) - بقره (2): 223.

(3) - أحزاب (33): 47.

(4) - یونس (10): 2.

(5) - معانی الاخبار: 288، باب معنی الموت، حدیث 3؛ بحار الانوار: 6/ 154، باب 6، حدیث 9.

بريال اندیشه، ص: 615

والموت جسر هؤلء الى جنّاتهم، وجسر هؤلء الى جحيمهم، ما كذبت ولا كذبت» 1.

وقيل لعلّی بن الحسين عليهما السلام:

ما الموت؟ قال: لمؤمن كنز ثياب وسخة قملة، وفك قيود واغلال ثقيلة والاستبدال بافخر الثياب واطيبها روائح، واوطأ المراكب، وأنس المنازل، وللكافر كخلع ثياب فاخرة، والنقل عن المنازل الانسته والاستبدال باوسخ الثياب واخشنها، واوحش المنازل واعظم العذاب 2.

وقيل محمد بن علی الباقر عليهما السلام:

ما الموت: قال هوالتوم الذى ياتيكم فى كل ليلة الا انه طويل مدته لا ينتبه الى يوم القيامة، فهم من رأى فى منامه من اصناف الفرح ما لا يقادر قدره ومنهم من رأى فى منامه من اصناف الاهوال ما لا يقادر قدره، فكيف حال فرح فى النوم ووجل فيه هذا هو الموت فاستعدّوا له 3.

وقال رجل لابي ذر رحمه الله: ما بالنا نكره الموت فقال: لا تكلم عمرتم الدنيا وخزيتم الآخرة، فتكروهون ان تنقلوا من عمران الى خراب وقيل له كيف ترى قدومنا على الله قال:

أما المحسن فكالغائب يقدم على اهله، وأما المسيء فكالأبق يقدم على مولاه قيل فكيف ترى حالنا عند الله: قال: اعرضوا أعمالكم على الكتاب، ان الله عزوجل يقول:

(1) - معاني الاخبار: 288، باب معنى الموت، حديث 3؛ بحار الانوار: 297 / 44، باب 6، حديث 9.

(2) - معاني الاخبار: 289، باب معنى الموت، حديث 4؛ بحار الانوار: 155 / 6، باب 6، حديث 9.

(3) - معاني الاخبار: 289، باب معنى الموت، حديث 5؛ بحار الانوار: 155 / 6، باب 6، حديث 9.

بريال اندیشه، ص: 616

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ» «1».

قال الرجل: فاين رحمة الله، قال، رحمة الله قريب من المحسنين «2».

اجل.. ان ذكر الموت، والامعان فيما بعد الموت والبرزخ وعقباته واهواله، ونفخ الصور والخروج من القبور، واهوال المحشر والورود فيه، والمثل بين يدي الله، والوقوف امام المحكمة الالهية العادلة انما هو افضل داع للعبودية، وامتنال اوامر الله، والتنگب عن معاصيه.

ولذلك نقرأ في كلمات الحكماء: ان التفكير في الموت من اهم العوامل التهذيبيّة المؤثرة في وجود الانسان.

فجدير بمن الموت مصرعه، والتراب مضجعه، والدود انيسه ومنكر ونكير جلسه، والقبر مقره، وبطن الارض مستقره، والقيامة مواعده والجنة والنار مورده ان لا يكون له فكر الا في الموت، ولا ذكر الا لاجله ولا تطلع الا اليه، ولا تعرج الا عليه، ولا اهتمام الا به، ولا حوم الا حوله، ولا انتظار ولا تربص الا له.

وحقيق ان يعدّ نفسه من الموتى، ويراهها في اصحاب القبور، فان كل ما هوات قريب والبعيد ما ليس بآت. وقد قال عليه السلام:

«الکئیس من دان نفسه، أى يحاسبها وعمل لما بعد الموت» «3».

ولن يتيسر الاستعداد لشيء إلا عند تجدد ذكره على القلب، ولا يتجدد ذكره إلا عند التذكر بالاصفاء الى المذكرات له، والنظر في المنبهات عليه.

(1) - انقطاع (83): 13 - 14.

(2) - کافی: 2 / 458، باب محاسبة العمل، حديث 20؛ بحار الانوار: 6 / 137، باب 4، حديث 42.

(3) - مستدرک الوسائل: 12 / 155، باب 95، حديث 13762 - 6؛ مجموعه ورام: 1 / 64 باب العتاب.

بريال انديشه، ص: 617

وقال النبي صلى الله عليه و آله:

«أكثرُوا ذكرَ هادم اللذات الموت» «1».

وقال عطاء الخراساني: مرّ رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بمجلس قد استعلاه الضحك فقال: شوبوا مجلسكم بذكر مكدر اللذات قالوا: وما مكدر اللذات، قال الموت «2».

وسئل صلى الله عليه و آله و سلم: من اكيس الناس واكرم الناس يا رسول الله فقال:

«أكثرهم ذكراً للموت، واشدهم استعداداً له اولئك هم الاكياس ذهبوا بشرف الدنيا وكرامة الآخرة» «3».

وفي الكافي عن أبي عبيده قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: حدثني ما انتفع به، فقال:

«يا أبا عبيده أكثر ذكر الموت، فإنه لم يكثر ذكره انسان إلا زهد في الدنيا» «4».

وعن أبي بصير، قال شكوت إلى أبي عبد الله عليه السلام الوسواس، فقال يا ابا محمد اذكر تقطع اوصالك في قبرك، ورجوع احبائك عنك اذا دفنوك في حفرتك، وخروج بنات الماء من منخريك، واكل الدود لحمك، فان ذلك يسلي عنك ما انت فيه، قال ابوبصير فوالله ما ذكرته إلا سلى عني ما انا فيه من هم الدنيا «5».

اعلم أنّ الموت هائل وخطره عظیم، وغفلة الناس عنه لقلة فكرهم فيه، وذكرهم له، و من يذكره ليس يذكره بقلب فارغ، بل بقلب مشغول بشهوات الدنيا، فلا ينجع ذكر

(1) - مستدرک الوسائل: 103 / 2، باب 17، حدیث 1540 - 10؛ بحار الانوار: 167 / 79، باب 20، حدیث 3.

(2) - مجموعه ورام: 268 / 1.

(3) - مجموعه ورام: 219 / 1، باب ذکر الموت.

(4) - کافی: 255 / 3، باب النوادر، حدیث 18.

(5) - کافی: 255 / 3، باب النوادر، حدیث 20؛ وسائل الشیعة: 434 / 2، باب 22، حدیث 2570.

برپال اندیشه، ص: 618

الموت فی قلبه فالطریق فيه یفرغ العبد قلبه عن کلّ شیء الا عن ذکر الموت الذی هو بین یدیه کالذی یرید ان یسافر إلى مفازة مخرطة أو یركب البحر فانه لا یتفکر الا فيه، فإذا باشر ذکر الموت قلبه فیوشک ان یؤثر فيه، وعند ذلك یقلّ فرحه وسروره بالدنیا وینکسر قلبه.

واقوع طریق فيه ان یکثر ذکر اشکاله واقارانه، الذین مضوا قبله فیتذکر موتهم ومصرعهم تحت التراب، ویتذکر صورهم فی مناصبهم واحوالهم ویتفکر کیف محال التراب آلا ان حسن صورتهم، وکیف تبددت اجزائهم، فی قبورهم، وکیف ارموا نساءهم وایتموا اولادهم وضيعوا اموالهم، وخلت منهم مساجدهم ومجالسهم ولنقطعت آثارهم، وواحشت ديارهم، فمهما تذاکر رجلاً رجلاً وفصل فی قلبه حاله وکیفیه حیاتہ، وتوهم صورته، وتذکر نشاطه، وتردده وامله فی العیش والبقاء، ونسیانه للموت، وانخذاعه بموء آتاه الاسباب، وکونه الى القوة والشباب، وميله إلى الضحک واللّهو، وغفلته عما بین یدیه من الموت الذریع، والهلاك السريع، وانه کیف یتردد، والان قد تهدمت رجلاه ومفاصله، وانه کیف کان ینطق وقد اکل الدود لسانه وکیف کان یضحک وقد اکل التراب اسنانه وکیف کان یدبر لنفسه ما لا یتحتاج الیه الى عشر سنین فی وقت لم یکن بینہ و بین الموت الا شهر، وهو غافل عما یراد به، حتی جاء الموت فی وقت لم یحتسبه، فانکشف له صورة الملك، وقرع سمعه النداء، اما بالجنة أو بالنار، فعند ذلك ینظر فی نفسه انه مثلهم، وغفلته کغفلتهم، وستكون عاقبته کعاقبتهم!!

التواب والعقاب

وقد اسلفنا انّ من الضرورة ان تقوم من بعد عالمنا هذا نشأة اخرى تقتضيه العدل لتجزى كل نفس بما كسبت من خير حسن الثواب وبما اقتضت من شرّ سوء العقاب، وانّ جحود ذلك العالم جحود لكل القيم، والمثل العليا.

وانطلاقاً من تلك الايات الكريمة، وما جاء به الانبياء المرسلون، والائمة

بريال انديشه، ص: 619

المعصومون، لم يبق شك ولا تردد في معطيات الموت، وما يستتبعه من احوال وعقبات.

وفي القرآن الكريم آيات عظيمة يتبين منها اجر العاملين، وعذاب المجرمين تملأ الانسان عبوديه وزلفى وتمنحه القدرة على مقاومة الذنوب كما تتضمن الاحاديث الماثورة ما يلفت النظر إليها، كما هو في كتاب (ثواب الاعمال وعقاب الاعمال) «1» نقرء في القرآن:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ» «2».

«يَوْمَ نَخْشِرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا* وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرْدًا» «3».

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «4».

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» «5».

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِيناً» «6».

«وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

(1) - من تأليفات شيخنا العظيم الصدوق رحمه الله.

(2) - هود (11): 105 - 106.

(3) - مریم (19): 85- 86.

(4) - نور (24): 19.

(5) - لقمان (31): 21.

(6) - احزاب (33): 57.

برپال اندیشه، ص: 620

صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ هُم جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُزْفَاتِ آمِنُونَ» «1».

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا» «2».

«وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «3».

«لَكِنَّ الرُّسُولَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَلُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَيْرَاتُ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «4».

ومن الندره ان نستقصي سورة من سور القرآن ولم نجد فيها ما يركز على مبداء ثواب المحسنين وعقاب المسيئين.

وحيث لا تسع هذه المقدمة ان نرد فيها آيات اخرى يتعرّض هذه الحقيقة... فما اجدر بالقراء من ان يتمزجوا بالقرآن، وان يتدبروا آياته وان لا يغفلوا عن العمل بها.

هدانا الله الى طاعته، وعصمنا عن معصيته.

والحقيقة انه لا يمكن التوصل الى حقائق المعاد، ولا استثمار الاعتقاد به الا الترابط بالقرآن المجيد، والتطلع الى الاحاديث التي تجسّد مسيرة الانسان من اوّل مراحل الموت الى ساحة المحشر، من المحشر الى الوقوف على ابواب الجنة أو الجحيم.

فكان دأب الأنبياء والائمة والأولياء في صدد معالجتهم للمنحرفين ان يقيموا أودهم في شخوصهم الى المبدء والمعاد، وان يعطوا على ابعادهم بذلك عن التّهاون في العبوديّة، ومن التلوّث بالذنوب.

(1) - سبأ (34): 37.

(2) - كهف (18): 107 - 108.

(3) - هود (11): 115.

(4) - توبه (9): 88 - 89.

بريال انديشه، ص: 621

اذ من الممكن ان يستمع احد من الناس الى آية العمل في قوله تعالى:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» «1».

ويذعن اليها، ويستيقن بها، ثم يتلى بالضعف بالعبوديّة والمتوفى المعصية والظلم والتجاوز والخيانة.

فان الخوف من العذاب، والامل بالتّواب في سبيل نيل الرّحمة الالهية، والفرار من غضب الله جناحان يطير بهما العبد الى الله، ويستعين بهما في الصعود الى مدارج الرقي والكمال.

وإذا أجد لزماً على ان ابسط هذه الحقيقة في هذه المقدّمة اليسيرة فاني ادعوا القراء الى ممارسة سطور هذا الكتاب لمعرفة حركة الانسان منذ رحيله من الدّنيا الى آخر منازل الآخرة وما يعطى من اجراء ومكافاة.

(1) - الزلزلة (99): 7 - 8.

بريال انديشه، ص: 622

بريال انديشه، ص: 624

نزل القرآن الكريم: على صدر الرسول الأكرم - منجماً - طيلة ثلاثة وعشرين عاماً، وهو الكتاب الذي خطط للمجتمع الإنساني طريق الهداية والتكامل، وتعهده بالصيانة والأمانة، كما شرع له كل ما يتطلبه من حاجات فردية واجتماعية سواء بسواء.

و قد نزلت آياته و سوره وفق مقتضيات الحياة، وما تصلحها من دساتير وتوجيهات تقيم فيها العدل، وتحقق لها السعادة، فإنّ هذه الآيات والمعجزات قد ناشدت خصومها محاكاة هذا الإعجاز ومعارضتها، الأمر الذي كشف عن عجزهم واستسلامهم أمام تحدّي القرآن وقاطعيته، وبالتالي جلا عن عجزهم وعصبيّتهم تجاه حكومة القرآن واعجازه.

والقرآن: هو المعجزة الإلهية الخالدة التي جاء بها أعظم الرسل وأكرمهم ولذلك فإنّ النهوض بحقه هو من أعظم الحقوق وأخطرها، كما أنّ إقامة سننه وواجباته هي من أخطر الفروض والواجبات.

والقرآن: هو الكتاب الذي يصعد بالإنسانية إلى أرفع مدارج الكمال، ويهديها إلى سواء السبيل، وينشد لها السعادة الأبدية، التي تمنحها العزة والرفعة، وتجلبها الدّل والشفاء، وهو الكتاب الذي يغدق على الإنسانية كلّ معاني القدرة والمنعة في مجالات حياته الماديّة والمعنويّة.

والقرآن: هو الكتاب الذي يهدف - في ذاته - إلى التصعيد بالقوى العقلية، والمواهب الفطرية إلى أفق الابداع والابتكار، الأمر الذي يهدم في روع الإنسان رواسب الخرافات والعادات الإجتماعية السيئة، والتقاليد الموروثة البالية، كما يهدف إلى دعم الروح الإنسانية في إدراكاتها وتصوّراتها السماوية المجردة، وما يرتبط بها من أسرار النفس ومزاياها.

بريال انديشه، ص: 625

والقرآن: هو الكتاب الذي تلوح فيه المبادرات العلمية والحضارية التي تأخذ بالبشرية إلى المسير الذي يتحوّل فيها جميع إبداعاتها وإدراكاتها، كما يأخذ إلى استجلاء الأسرار والكوامن التي كان يجهلها، إلى جانب أسرار التوحيد المتمارحة في هذه الخليقة، وهكذا يأخذ بها هذا الكتاب إلى المبدء والمعاد، وإلى سائر الآيات الإلهية في براهينه وقصصه، وهداياته وأنواره.

يقول الإمام الصادق عليه السلام:

القرآن هدى من الضلالة، وتبيان من العمى، واستقالة من العثرة، ونور من الظلمة، وضياء من الإحداث، وعصمة من الهلكة، ورشد من الغواية، وبيان من الفتن، وبلاغ من الدنيا إلى الآخرة، وفيه كمال دينكم، وما عدل أحد عن القرآن إلا إلى النار «1».

والقرآن هو الكتاب الذى يخوض حقائق كثيرة مختلفة تمثل الجانب الآخر من إعجازه، إذ يكشف الستار عن أسرار الخليقة، كما يتمثل فيه الجانب الآخر من إعجازه، وهو إعجاز الاسلوب، والنظم، والبلاغة، وهكذا يخوض الإخبار عن الغيب، ومستقبل العالم، وما وراء الطبيعة، والعالم الأخرى التى لم تصل المعرفة إليها إلا عن طريقه، كما يتميز القرآن بالتخطيط السوي للحياة البشرية المتأرجحة بما فيه من معالجة النوازع الوجودية التى تنبأه فى عرض هذه الحياة وطولها.

وكتاب: هذا مستواه، وهذا محتواه، كيف يوجد فيه أدنى اختلاف وهو وحى من الله يتحدى بآياته كلّ بليغ وكلّ مبدع، بل وكلّ عبقرى مفكر.

وحسبنا أن يعجز عن معارضته فى الاسلوب - فضلاً عن الحقائق - كلّ الأجيال المختلفة طيلة أربعة عشر قرناً. وحتى الإنسان المعاصر، الذى شهد عصر العلم والإبداع إنما يريد أن يستدرّ من القرآن الكريم حضارته وثقافته، وفتوحاته العلمية والاجتماعية المختلفة.

(1) - كافي: 2 / 600، كتاب فضل القرآن، حديث 8؛ بحار الانوار: 89، 26، باب 1، حديث 28.

بريال اندیشه، ص: 626

والكتاب الذى بين أيدينا يجسد لنا كلّ هذه النواحي فى إعجاز القرآن بالمعايير والواقعية، ولذلك فإنّ أناسد الباحثين والمحقّقين أن يتبينوا هذه الخطوط العلمية، وهذه الحقائق الناصعة الأصلية بالنظرة الدقيقة، والإدراك النافذ.

ومؤلف هذا الكتاب هو الأستاذ المحقّق الحجّة الشيخ محمّد النكرانى «الفاضل» أحد الشخصيات العلمية المرموقة فى الأوساط والحوزات.

وقد ارتشفت من مناهل علمه طيلة الأيام الدراسية التى قضيتها فى قم، مكّياً - عنده - على دراسة الفقه والأصول. وإذا اعتزّ أن أكون أصغر تلميذ له فلا أجد فى نفسى من الأهلية أن أزن هذا الكتاب بميزان معرفتى أو إعجابى، إلّا أنّ الباحثين ورواد العلم هم الذين سوف يثمنون هذا الكتاب، وهم يتبينون فيه المنهج العلمى العميق، والأصالة والإبداع.

وقد مضى على إعداد هذا الكتاب فترة من الزمن دون أن ينتهل من معينة رواد العلم والمعرفة، وطلاب القرآن، وفي مناسبة كريمة أسعدني الله أن أحظى بلثم أنامله في مدينة «يزد» وقد جرى ذكر هذا الكتاب القيم، فأولاني بالاطلاع عليه وأجازني بطبعه وإذاعته.

ومّا يبعثني على الفخر والاعتزاز أن أولى بهذه الخصيصة والنعمة العظمى فأسأله تعالى أن يوفقنا - نحن المسلمين - إلى أن نسترشد معارف القرآن، وأن نفتدى بهداه، وأن نتبع تعاليمه وتوجيهاته.

كما أسأله تعالى أن ينشر علينا لواء الدين، والجامعة العلمية التي تقود العالم الإسلامي إلى عظمة القرآن ومنعته، وإلى أتباع أهل البيت الأطهار، والتأسي بهم، والأخذ بسيرتهم.

واتني إذا أجد لزاماً على أن انوّه عن التوجيهات التي أسداها فضيلة الكتاب الإسلامي الكبير الاستاذ السيد مرتضى الحكي: أجد لزاماً على أن ازجي له الشكر على ما اضطلع به من مراجعة الكتاب وتنسيقه والإشراف على إخراجة.

والله أسأل أن يوفقنا إلى ما يحب ويرضى، كما أسأله أن يقرن ذلك برضا إمامنا الغائب - عجل الله تعالى فرجه - حامل القرآن وشريكه في الهداية والعدل والإصلاح.

